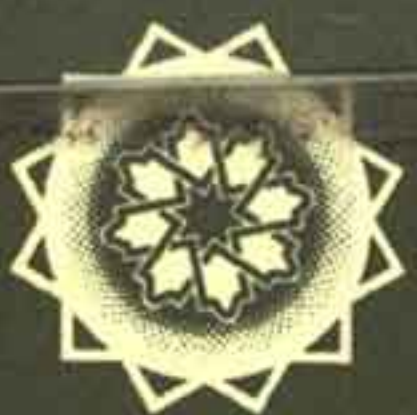
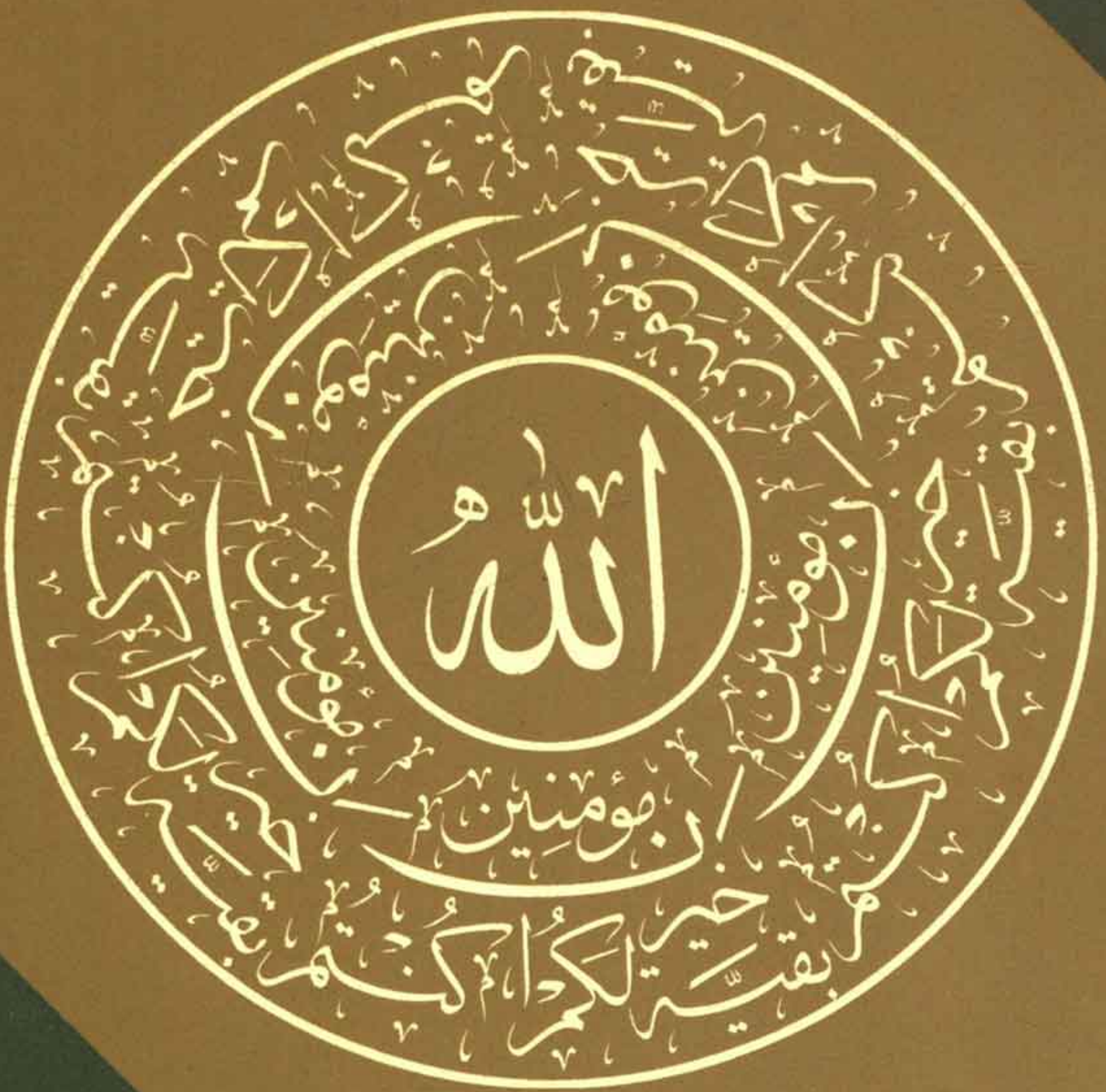
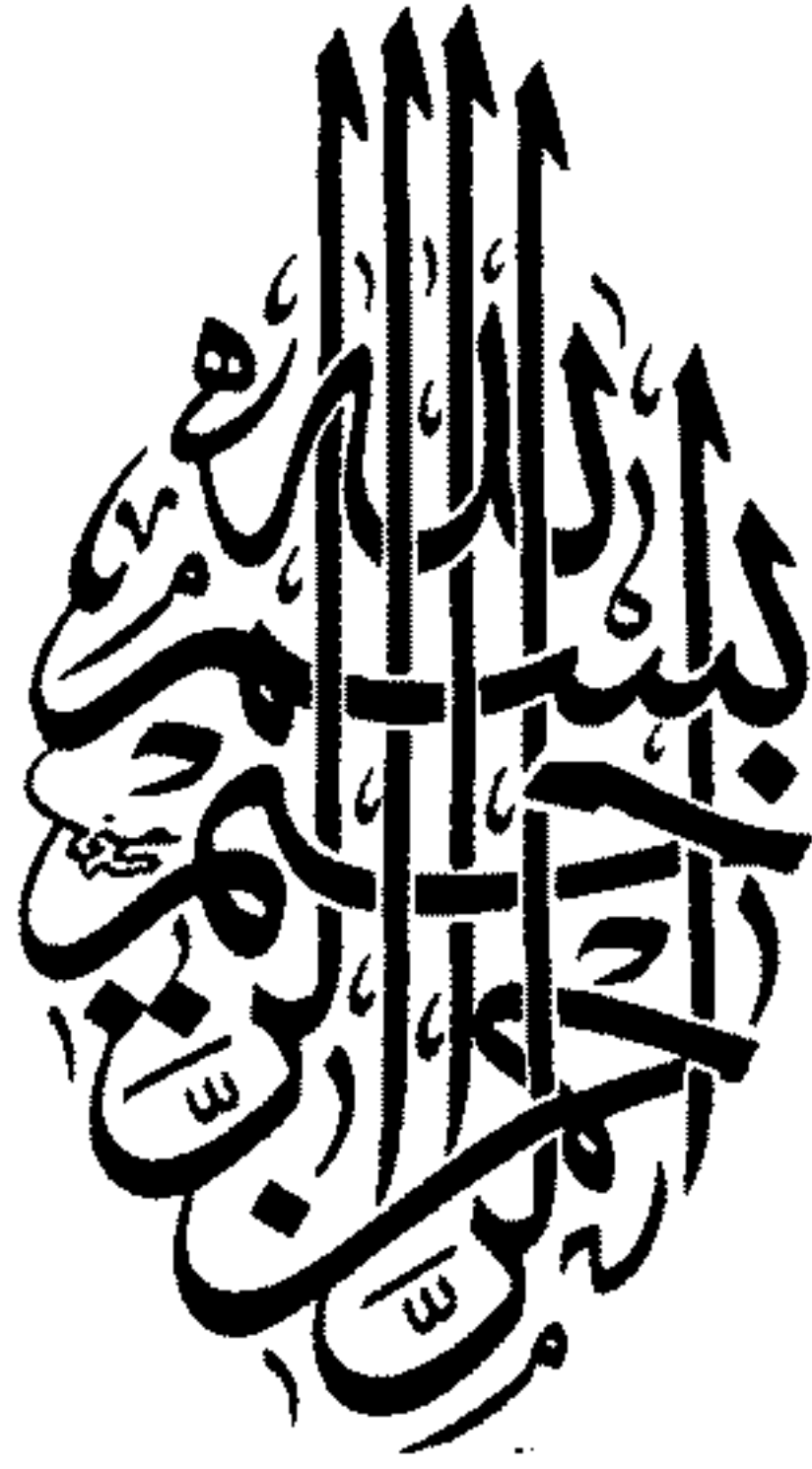


سیمای امام مهدی (عج)

در شصت و نهمین شماره

دکتر محمود عبد الهادی





سیمای امام مهدی (عج)

در

آئینه شعر عربی

(همراه با توضیح و ترجمه برخی از آنها)

دکتر حسن عبداللہی

به کوشش مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان علیہ السلام

عبداللہی، حسن، ۱۳۳۷ -
سیمای امام مهدی (عج) در آئینہ شعر عربی
(ہمراہ با توفیح و ترجمہ برخی از آتہا) / حسن
عبداللہی؛ بہکوش مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب
الزمان علیہ السلام - قم: مسجد مقدس صاحب الزمان
(جمکران)، ۱۳۷۷ .
۳۸۴ ص.

ISBN 964-6705-13-8: ۱۲۰۰۰ ریال
فہرست نویسی براساس اطلاعات فیفا (فہرست نویسی
پیش از انتشار)
کتابنامہ: ص. ۳۷۵ - ۳۸۴؛ ہمچنین بہ صورت
زیر نویس.
۱ محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ ق. -
شعر ۲، شعر مذہبی عربی - مجموعہا، الف مسجد
جمکران، مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان
(علیہ السلام)، گردآورندہ، ب مسجد جمکران.
ج عنوان.

۸۹۲/۷۱۰۰۸

PJ۸۲۶۰۲/م۴۳۲۶

۱۰۳۲۹-۱۰۳۲۹م

شناسنامہ:

نام کتاب: سیمای امام مهدی (عج) در آئینہ شعر عربی

(ہمراہ با ترجمہ و توضیحات لازم)

مؤلف: دکتر حسن عبداللہی

ویراستار: ذوالفقار رهنمای خرمی

بہ کوشش: مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان علیہ السلام

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران - قم تلفن: ۷۴۱۷۷۶

حروفچینی: باغستانی (حروفچینی سبحان - سبزوار)

صفحه آرای و تنظیم نہایی: واحد کامپیوتر مسجد مقدس جمکران

طراحی جلد: طراحی الزہراء - قم تلفن: ۷۳۶۸۷۳

لیتوگرافی و چاپ: نہضت - قم تلفن: ۷۴۲۱۱۶

نوبت و تاریخ چاپ: اول - نیمہ شعبان ۱۴۱۹

بہاء: ۱۲۰۰ تومان

تعداد: ۲۰۰۰ نسخہ

شابک: ۹۶۴-۶۷۰۵-۱۳-۸ * ISBN 964-6705-13-8

حق چاپ برای انتشارات مسجد مقدس جمکران محفوظ است

مولا جان!

نیک می دانم که در معرفی وجود مقدس تو از خلال اشعار عربی ، آنچنان که باید حق مطلب را ادا نکرده‌ام ؛ زیرا که آن اشعار از دل عاشقان تو برخاسته و در قالب الفاظ دل‌انگیز بر زبان و قلم آنان جاری شده است و من از این عشق بی نصیبم . بنا بر این ، چگونه می توانم آن رموزی را که بین عاشق و معشوق برقرار است ؛ از قالب کلام موزون آنان دریابم .

میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آنکه که اشتر می چراند
و این را هم نیک می دانم که حتی شاعران ، حق تو را ادا نکرده‌اند ؛ چرا که تو بزرگتر از آنی که در وصف شاعران در آیی .
ولی زبان حال گواهی می دهد ؛ تو آنقدر بزرگوار و کریمی که اگر غلامان سراپا تقصیر ابراز محبتی کنند ؛ آنها را بی پاسخ نخواهی گذاشت . اینک این بندهٔ روسیاه ، با تقدیم این نوشتار ، به آستان تو روی آورده است . تو را به مادرت فاطمه علیها السلام سوگند ؛ این هدیهٔ ناقابل را بپذیر و ما را از الطاف و عنایات خاصهٔ خود محروم مفرما - والسلام .

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم كن لوليك الحجة ابن الحسن ، صلواتك عليه و على آبائه في هذه الساعة و في كل ساعة ولياً و حافظاً و قاعداً و ناصرأ و دليلاً و عينا حتى تسكنه ارضك طوعاً و تمتعه فيها طويلاً

شكر و سپاس بی پایان خداوند - عزّ و جَل - را که بر این بندهٔ ناقابل منت نهاد و توفیق آشنایی با اشعار نغز و دلنشین نغمه سرایان بقیّة الله الاعظم مهدی منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را مرحمت فرمود .

در بارهٔ حجّة بن الحسن العسکری - علیهما السّلام - تاکنون کتابهای بیشمارى نگارش یافته است و کثرت اینگونه نوشته‌ها و کتابها به حدّی است که برخی از نویسندگان ، در صدد تألیف کتابنامه ، دربارهٔ امام عصر - سلام الله علیه - بر آمده‌اند و کتابهایی همچون ؛ در جستجوی قائم (عج) و کتابنامهٔ حضرت مهدی - علیه السّلام - را تألیف نموده‌اند . علی اکبر مهدی پور در کتابنامهٔ حضرت مهدی علیه السّلام به معرفی

دو هزار اثر ارزشمند پرداخته است که دانشمندان شیعی و سنی در خصوص مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تألیف نموده‌اند .

شعرا نیز برای ابراز علاقه و دلبستگی شدید خود به ساحت مقدس ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و نیز برای دفاع از عقاید حقّه خود، اشعار فراوانی را به زبانهای فارسی، عربی و ترکی سروده‌اند و در این میان، شعرایی که به زبان عربی شعر گفته‌اند، کم نیستند . بعضی از این شاعران، دیوانهای مستقل و جداگانه، در باره حضرت مهدی - علیه السلام - تألیف نموده‌اند که بعضی به چاپ رسیده است و برخی دیگر، قصیده و یا قصایدی را در خصوص حضرت سروده‌اند . بسیاری از این قصاید، در لابلای کتابهای مختلف بویژه در دیوانهای شعرا، به چاپ رسیده و بعضی از آنها پس از شرح و تفسیر چه بسا جداگانه به زیور طبع آراسته گردیده‌اند . تعداد زیادی از اینگونه قصاید، هنوز چاپ و منتشر نشده‌اند بلکه به صورت نسخه‌های خطی باقی مانده‌اند و برخی از این نسخه‌ها، چه بسا مفقود گردیده و یا در کتابخانه‌های شخصی و یا کتابخانه‌هایی که دسترسی به آنها بسیار دشوار است، دیده شده است که به این قسم از قصاید، کتابهایی همچون؛ *کشف الظنون؛ الذریعه؛ در جستجوی قائم (عج) و کتابنامه حضرت مهدی (عج)* اشاره دارند .

بنابر این، در میان آثار با ارزش مربوط به ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - اشعار عربی فراوانی به چشم می‌خورد؛ اما آنچه جای خالی آن در بین این آثار کاملاً مشهود است، وجود مجموعه شعری از شعرای مختلف است . مجموعه‌ای که بتوان در آن عشق و علاقه و احساسات شورانگیز شاعران و همچنین دیدگاههای گوناگون آنان را به نمایش گذاشت . البته، در این نوشتار ما مدعی نیستیم که همه اشعار سروده شده در باره حضرت مهدی - سلام الله علیه - از آغاز تاکنون را جمع‌آوری کرده و مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم؛ زیرا، اولاً: با توجه به آنچه

ذکر شد، دسترسی به همه آن اشعار برای ما میسر نیست و ثانیاً: اشعاری که در این زمینه سروده شده، آنقدر زیاد است که حتی ذکر همه آن قصایدی که ما به آن دست یافته‌ایم؛ در این رساله، نه ممکن است و نه لازم، چرا که ما در این نوشتار، در پی آنیم که حتی الامکان از خلال اشعار عربی که شاعران، در طی چهارده قرن گذشته، در باره منجی عالم بشریت سروده‌اند؛ به معرفی قائم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - پردازیم و در آینه اشعار عربی، نظاره گر جمال مهدی موعود - سلام الله علیه - باشیم. برای دستیابی به این هدف، این رساله در چهار فصل تنظیم شده است:

فصل اول - نوید ولایت مهدی (عج) در اندیشه بشری: در این فصل، نخست به بشارتهای کتب پیشینیان، در خصوص مصلح جهانی اشاره شده و سپس مسأله مهدی موعود در کتابهای اهل سنت، مورد بررسی قرار گرفته است. آنگاه، با ذکر نمونه‌هایی از اشعاری که شعرای اهل سنت در باره حضرت مهدی - سلام الله علیه - سروده‌اند، این فصل به پایان می‌رسد.

فصل دوم - طلوع خورشید ولایت قبل از ولادت: این فصل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چون انتساب اشعار مربوط به حضرت مهدی - سلام الله علیه - به شاعرانی که سالها قبل از ولادت آن حضرت می‌زیسته‌اند؛ خود، بهترین دلیل بر این حقیقت است که مسأله مهدی موعود، سالها قبل از ولادت حضرت و حتی در زمان حیات پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - از جمله مسائل مسلم و قطعی اسلامی به شمار می‌آمد، چرا که این اشعار در مجالس و محافل قرائت می‌شد و کسی را یارای مقابله با آن نبود. به خاطر اهمیت همین مسأله است که در این نوشتار، حتی اشعاری که به ظاهر ساده و عاری از نکات ادبی هستند، ترجمه شده و شرح حال مختصری از سراینندگان آنها نیز آورده شده است؛ زیرا اینگونه

اشعار، از وقوع رویدادی عظیم در آینده خبر می دهد .

فصل سوم - تجلی خورشید ولایت بعد از ولادت : با توجه به انبوه اشعاری که در این دوره طولانی ، درباره ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده شده ؛ در این فصل ، فقط گزیده‌هایی از قصاید زیبا و جالب مشاهیری از شعرای این دوره ، آورده شده است و ضمن معرفی سراینندگان آنها ، به ترجمه و شرح و نقد و بررسی برخی از این قصاید ، پرداخته‌ایم .

شایان ذکر است که یکی از شعرای بغداد ، قصیده‌ای را در خصوص مهدی موعود (ع) سروده و در آن ، شبهات و استبعاداتی را درباره امام زمان - علیه السلام - مطرح کرده است . ما در آخر این فصل ، نخست به ترجمه و شرح این قصیده تحت عنوان قصیده بغدادیه پرداخته ، آنگاه برخی از پاسخهای شاعران دانشمند شیعی را همراه با ترجمه و شرح اشعارشان ذکر نموده‌ایم .

فصل چهارم - درون‌مایه‌های شعری مهدوی : پس از آشنایی با نمونه‌های فراوانی از اشعار سروده شده پیرامون امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و شرح حال سراینندگان آن اشعار ، در فصول گذشته ، در این فصل ، مهمترین مضامینی که در اینگونه اشعار آورده شده ، مورد بحث قرار می‌گیرد . موضوعاتی همچون ؛ مدح ، فلسفه غیبت ، فایده امام غایب ، غیبت کبری و نیابت عامه ، القاب و اسامی حضرت و علائم ظهور از دیدگاه شاعران مورد بررسی قرار گرفته است .

کتاب حاضر که هم اکنون به عاشقان امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تقدیم می‌گردد ، در واقع پایان‌نامه دکتری حقیر در رشته زبان و ادبیات عرب می‌باشد و با تغییرات عمده‌ای که در آن صورت گرفته ؛ اینک به زیور طبع آراسته گردیده است ؛ بنابراین ، بر خود لازم می‌دانم که از اساتید محترم گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران که سالها از محضر درس آنان کسب فیض نموده‌ام ؛ به

ویژه از آقایان دکتر سید علی مدرس موسوی بهبهانی و دکتر سید امیر محمود انوار و دکتر ابراهیم دیباجی که حقیر را در تهیه این رساله راهنمایی و ارشاد نموده‌اند و نیز از آقای ذوالفقار رهنمای خرمی که کار ویراستاری آن را بر عهده داشته‌اند و همچنین از مسؤولین محترم مرکز مطالعات و تحقیقات صاحب الزمان علیه السلام و انتشارات مسجد مقدس جمکران که در زمینه چاپ و انتشار آن همت گماشته‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم و از خوانندگان و صاحب نظران عزیز نیز تقاضا می‌کنم که ما را از انتقادات و پیشنهادات سازنده خود محروم نفرمایند تا بخواست خدا نقایص موجود، در چاپهای بعدی مرتفع و موجبات هر چه بیشتر خشنودی بقیة الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفدا - فراهم گردد.

حسن عبداللهی

اول رجب ۱۴۱۹

فصل اول

نوید ولایت مهدی (عج)

در اندیشه بشری

مهدی موعود (عج) در آثار و اشعار غیر امامیه

ظهور مصلح جهانی در آخر الزمان ، یکی از مسایل اساسی است که از روزگاران کهن تا عصر حاضر ، مورد توجه جوامع بشری بوده است . آروزی فرج ، اندیشه‌ای است که تقریباً همه ملل را به خود مشغول ساخته است و حتی ملت‌های غیر خداپرست و مادی‌گرا به نوعی به مصلح جهانی در دوره آخر الزمان معتقدند .
در کتاب ادیان و مهدویت آمده است :

“ از ترانه‌های مادّیون نیز این آهنگ شنیده می‌شود که ناموس طبیعت ، بنابر فلسفه نشو و ارتقاء و قانون تکامل ، چنانچه از استخدام چوب و سنگ رفته‌رفته به استخدام برق و بخار و ضوء غیرمرئی رسیده و همان‌طور که در تحلیل و تجزیه و

ترکیب بر راز نهانی اجسام راه یافته و مواد و عناصر ذره‌بینی را تحت سیطره و تسخیر در آورده است؛ همچنین روزی فرا می‌رسد که نردبان تکامل انسانی را از حضيض خوی حیوانی، به اوج کمال استعداد خواهد رسانید.

در آن وقت خودخواهی و خودسری، کینه‌ورزی و فتنه‌انگیزی، ریا و حيله و نیرنگ و هر خوی نکوهیده، یکسره مبدل می‌شود به عاطفه و ایمان و به گذشت و احسان. دل، گواه زبان خواهد شد و زبان، رازگشای نهان. آزادی و داد سایه‌گستر می‌گردد؛ راستی در داد رواج کامل خواهد یافت. در آن هنگام که روی زمین بهشت آیین؛ و روزگار، سازگار است؛ همان ناموس طبیعت، اکمل افراد را به انتخاب اصلح، مرتبی و مصلح کل قرار می‌دهد؛ او حکمروای مطلق گردیده؛ عدالت و امنیت اطراف جهان را احاطه خواهد نمود...^۱.

عمده کتب آسمانی با عبارتها و الفاظ مختلف، هر یک به گونه‌ای، به آن مصلح جهانی اشاره می‌کنند. ما در اینجا به اختصار، به گوشه‌ای از این بشارتها اشاره می‌کنیم:

مهدی موعود (عج) در کتب پیشینان

بشارتها و پیشگویی‌هایی که در باره مصلح جهانی، در کتابهای مقدس و در سخنان حکمای قدیم رسیده؛ فراوان است. ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

در آثار مربوط به دین زردشت از جمله در کتابهای اوستا، زَند، جاماسب‌نامه، دانستان دینیک، زراتشت‌نامه، موعودهایی معرفی شده‌اند که آنان را سوشیانت

می‌نامند. این موعودها سه تن بوده‌اند که مهمترین آنان، آخرین ایشان است و او "سوشیانت پیروزگر" خوانده شده است و این سوشیانت، همان موعود است.^۱ چنانکه گفته‌اند:

"سوشیانت مزدیسنان، به منزله گریشنای برهمنان، بودای پنجم بودائیان، مسیح یهودیان، فارقلیط عیسویان، و مهدی مسلمانان است."^۲

در آثار هندوان از جمله در کتاب "مهاباراتا" و کتاب پورانه‌ها آمده است:

"همه ادیان معتقدند که در پایان هر دوره‌ای از تاریخ، بشر از لحاظ معنوی و اخلاقی رو به انحطاط می‌رود و چون به لحاظ طبیعی و فطری، در حال هبوط و دوری از مبدأ است و مانند احجار به سوی پایین حرکت می‌کند، نمی‌تواند به خودی خود به این سیر نزولی و انحطاط معنوی و اخلاقی خاتمه دهد. پس، ناچار روزی یک شخصیت معنوی بلند پایه، که از مبدأ وحی و الهام سرچشمه می‌گیرد؛ ظهور خواهد کرد و جهان را از تاریکی جهل و غفلت و ظلم و ستم نجات خواهد داد. در این مورد، در تعالیم هر دینی، به صورت رمز، به حقایقی اشاره شده است که با معتقدات آیینهای دیگر توافق و هماهنگی کامل دارد... مثلاً در کیش هندو در کتب پورانا (Purana)، شرح مفصلی، در باره دوران آخر عصر کالی (Kali)، یعنی، آخرین دوره قبل از ظهور دهمین آواتارای ویشنو، درج گردیده است."^۳ و مقصود از عصر کالی، آخرالزمان است. اکنون عصر کالی است.^۴

۱ - خورشید مغرب، ص ۶۶-۶۸.

۲ - همان مأخذ، ص ۶۸.

۳ - همان مأخذ.

۴ - همان مأخذ، ص ۶۹.

در اسفار تورات و دیگر کتابهای انبیای یهود، از جمله در کتابهای دانیال پیامبر، حَجَّی (حَکَمی) پیامبر، صفینای پیامبر، اشعیای پیامبر، همواره، به موعود اشاره شده است.^۱

همچنین در کتاب زبور حضرت داود (ع) نیز، در این باره مطالبی ذکر شده است، چنانکه قرآن کریم از زبور و ذکر غلبه صالحان در آن، سخن گفته:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ، مِنْ بَعْدِ الذُّكْرِ، أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.^۲

در آیین مسیحیت و کتابهای مقدس این آیین نیز، بشارتهایی بیشتر و روشنتری، در باره موعود آخرالزمان رسیده است، از جمله در انجیلهای متی، لوقا، مرقس، برنانا و مکاشفات یوحنا، بشارتها و اشارتهایی در باره ظهور موعود آخرالزمان آمده است.^۳

سیدحسن میرجهانی طباطبایی در کتاب "الذُرر المکنونة" برخی از اسامی آن حضرت را که در کتابهای آسمانی وارد شده به نظم در آورده است که با ذکر آن، این بحث را به پایان می‌رسانیم:

فِي لُغَةِ التُّرْكُومِ^۴ فِي التَّوْرَةِ أُوقِيدْمُو سُمِّي فِي الْآيَاتِ

۱ - همان مأخذ، ص ۷۰ و ۷۱.

۲ - انبیاء/ ۱۰۵؛ (و ما بعد از تورات در زبور (داود) نوشتیم که بندگان نیکوکار من وارث زمین خواهند شد.)

۳ - خورشید مغرب، ص ۷۳ و ۷۴.

۴ - در کتاب نجم الثاقب آمده است:

"فاصل المعی میرزا محمد نیشابوری در کتاب ذخیره الالباب معروف به دوائر العلوم ذکر کرده که

اسم آن جناب در تورات به لغت ترکوم "اوقیدمو" است." (نجم الثاقب، ص ۱۴)

و هَكَذَا مَاشِعٌ فِيهَا قَدْ زُبْرٌ ^۲	مِهْمِيدٌ ^۱ فِي تَوْرَةِ عِبْرِي سَطِرٌ
إِزْمَاطِشٌ دَعَا بِشَمَاطِيلِ	سُمِّيَ بِالمَسِيحِ فِي الإنجِيلِ
وَإِنَّهُ بِرُؤْيُزٍ فِي بِرَزِينِ ^۴	سَسْمَاهُ بِسَهْرَامٍ بِشَامُكُونِي ^۳
وَ فَيَذْمُو ^۲ قَدْ سَمَّهَ الأَحْبَارُ	وَ فِي هَسَزَاذٍ نَامِهِ لِسُنْدِيظَارِ ^۱
وَ فِي السَّيَّاعِ بَنْدِهِ يَزْدَانِ	عِنْدَ المَجُوسِ كَيَقْبَادُ الثَّانِي ^۳

۱ - بنا بر نقل نجم الثاقب " مهمید الآخر " اسم آن جناب است در انجیل و ماشع در تورات عبری . (بنگرید به : همان مأخذ ، ص ۶۹) .

۲ - زَبْرَ الكِتَابِ : کتاب را با حروف درشت نگاشت .

۳ - در کتاب ادیان و مهدویت می خوانیم : " در کتاب شاکمونی که از اعظم کفره هند است و به عقیده پیروانش پیامبر و صاحب کتاب آسمانی است اشاره به وحدت دیانت در زمان آن پرچم دار روحانی جهان نموده ؛ می گوید :

پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان (کشن)^۱ بزرگوار تمام شود ؛ وی کسی باشد که بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و جن و انس در خدمت او شوند و از سودان که زیر خط استوا است ، تا ارض تسعین که زیر قطب شمالی است و ماوراء بحار را صاحب شود و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد و نام او ایستاده باشد و خداشناس باشد " .^۲

۴ - " پرویز " با (باء پهلویه) اسم آن جناب است در کتاب برزین از رفرس چنانچه در کتاب مزبور است.^۳

۱ - در ذخیره و تذکره مذکور است که " لندیطارا " اسم آن جناب است در کتاب هزارنامه هند .^۴

۲ - شیخ أحمد بن محمد بن عیاش در مقتضب الأثر این اسم را روایت کرده است .^۵

۳ - در ذخیره و تذکره نوشته شده که این نام آن جناب است در نزد مجوس و گبران عجم

؛ یعنی ؛ عادل بر حق .^۶

إِيْزِدْ شِنَاسٌ^۱ وَ كَذَا إِيْزِدْ نِشَانٌ^۵ لَدَى الْمَجُوسِيَّةِ يَجْرِي فِي اللِّسَانِ
 وَ حَاشِرٌ^۶ فِي صُحُفِ الْخَلِيلِ بِكُؤُومًا^۷ وَقَالَ بِأَغْتِيَابِهِ
 فِي كُنْدِرَالٍ أَكْبَرُ الصَّمَمَامِ^۸ فِيهِ خُجَسْتَةٌ مِنْ الْأَسَامِي^۹
 زَرْدُشْتٌ فِي زُمُزْمِهِ سَمَاءُ سُرُوشٌ إِيْزِدٌ^{۱۰} كَذَا أَتَاهُ
 وَ زَنْدٌ أَفْرِيْسٌ^{۱۱} عَلَى الْيَقِيْنِ سُمِّيَ فِي كِتَابِ مِرْيَاقِيْنِ
 فِي سِفْرِ بَاتَنْكَلِ^{۱۲} يُدْعَى رَهْنَمَا وَ فِي لِسَانِ الْفَرَسِ خُسْرُو رُسَمَا

۱ و ۵ و ۶ - شیخ بهائی در کشکول گفته که فارسیان آن جناب را ایزدشناس و ایزد نشان گویند. ۷.

۷ - در ذخیره مذکور است که این نام آن جناب است در کتاب نجتا .

۸ - در ذخیره گفته شده که این نام آن جناب است در کتاب کندرال . ۹.

۹ - در ذخیره آمده که این نام آنجناب است در کتاب کندرال فرنگیان . ۱۰.

۱۰ - در کتاب تذکره مذکور است که سروش ایزد اسم آن جناب است در کتاب زمزم زردشت. ۱۱.

۱۱ - نویسنده ذخیره الالباب می نویسد که "زند افریس" اسم آن جناب است در کتاب مارقین. ۱۲.

۱۲ - نویسنده ادیان و مهدویت می نویسد :

"در کتاب باتنکل که از اعظم هندوان و بزعم آنان صاحب کتاب آسمانی است ، راجع به دولت با

سعادت مهدی اینگونه نقل نموده است :

"که چون مدت روز تمام شود ؛ دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود از

فرزندان دو پیشوای جهان ؛ یکی ناموس آخرالزمان^{۱۳} و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر

وی که پشن^{۱۴} نام دارد و نام آن صاحب ملک تازه راهنما^{۱۵} است ، بحق پادشاه شود و خلیفه

رام^{۱۶} باشد و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد . هر که پناه به او برد و دین پدران او اختیار

کند ؛ سرخ روی باشد در نزد رام و دولت او بسیار کشنده شود و عمر او از فرزندان ناموس اکبر

زیاد باشد و آخر دنیا به او تمام شود و از ساحل دریای محیط و جزائر سرانديب و قبر آدم -

سَمَاءٌ فَرَّخُنْدَةٌ شَغِيَاءُ النَّبِيِّ فِي سَفَرِهِ الْمَعْرُوفِ بَيْنَ الْكُتُبِ
لَقَدْ حَكِيَ صَاحِبُ نَجْمِ الثَّاقِبِ^۱ أَسْمَاءُهُ مِنْ كُتُبِ الْأَجَانِبِ
إِنْ شِئْتَ فَاطْلُبْ فِيهِ مَا نَظَّمْتَهُ وَ فِي ذُرِّيَعَتِي لَقَدْ رَقَمْتَهُ

مهدی موعود (عج) در آثار اهل سنت:

مصلح جهانی که در کتابهای اسلامی به عنوان مهدی آخر الزمان و قائم آل محمد -عجل الله تعالی فرجه الشریف- معرفی شده، اختصاص به یک مذهب از مذاهب اسلامی ندارد بلکه او مهدی همه مسلمین است. کتابها و مدارک همه مذاهب و فرق اسلامی، اعم از شیعه و سنی، سرشار از روایات نبوی است که در باره مهدی و ظهور او رسیده است و دانشمندان گوناگون اسلامی از قبیل مفسران، محدثان، مؤرخان، نسابگان، مناقب‌نویسان، زیستنامه‌نگاران، ادیبان، لغویان و مؤلفان دایرةالمعارفها، همه و همه، در کتابهای گوناگون خویش به ذکر احادیث و مطالب مربوط به مهدی پرداخته‌اند^۲ و در میان فرقه‌های اسلامی، اختلافی نیست در اینکه حضرت رسول -صلی الله علیه و آله- به ظهور شخصی در آخر الزمان خبر داده که او را مهدی می‌گویند و همانام آن حضرت است و دین آن حضرت را رواج می‌دهد و

→ علیه السلام - و از جبال القمر تا شمال هیکل زهره تا سیف البحر و اقیانوس را مسخر گرداند و بتخانه سومات را خراب کند و جگر نات^{۱۷} به فرمان او به سخن آید و به خاک افتد. پس آن را بشکند و به دریای اعظم اندازد و هر بتی که در هر جا باشد بشکند." ^{۱۸}

۱ - نجم الثاقب کتابی است تألیف حاج میرزا حسین طبرسی نوری که آن را در احوال حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- نوشته است.

۲ - خورشید مغرب، ص ۷۶ و ۷۷.

تمام زمین را از عدل و داد پر می‌کند.^۱

شیخ محمد عبده در تفسیر المنار^۲ می‌نویسد:

خاص و عام می‌دانند که در اخبار و احادیث، ضمن شمردن علائم قیام قیامت آمده است که مردی از اهل بیت پیامبر (ص) خروج می‌کند که نام او مهدی (ع) است. او زمین را، پس از آنکه از جور و بیداد آکنده باشد، از عدل و داد آکنده می‌سازد."

در منابع اولیه عامه از قبیل مسند احمد بن حنبل، صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، سنن ابی داود، سنن ترمذی احادیث فراوانی در باره مهدی موعود از پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - روایت شده است. پس از اینان، دانشمندان بعدی اهل سنت احادیث مربوط به مهدی را به پیروی از استادان قبلی در منابع پر ارزش خود به اجمال و تفصیل روایت نموده‌اند و حتی برخی از آنان کتابهای مستقلی در خصوص مهدی آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - تألیف کرده‌اند. در حقیقت، این دسته از علما و حفاظ متأخر، چنان تحت تأثیر احادیث مهدی و

۱ - مرحوم حاج میرزا حسین طبرسی نوری، در کتاب نجم الثاقب در ذیل این مطلب می‌گوید: "کسی در این باره چیزی بر خلاف نگفته جز قول ضعیفی که از اهل سنت نقل شده که نیست مهدی مگر عیسی که نازل خواهد شد از آسمان و خبری نقل کرده در این باب که خود این جماعت حکم به ضعف و شذوذ هر دو کردند؛ چه رسد به امامیه. و نظیر آن در ضعف و سخافت چیزی است که میدی در شرح دیوان از بعضی نقل کرده که روح عیسی علیه السلام در مهدی علیه السلام بروز کند و نزول عیسی عبارت از این بروز است و مطابق این است حدیث "لا مهدی إلا عیسی بن مریم". (النجم الثاقب، ص ۱۴۵).

فزونی آن در منابع خود قرار گرفته‌اند که اقدام به تألیف جداگانه نموده‌اند. تألیفاتی که به صورت خطی یا چاپی در دسترس اهل فضل و عامه مردم از سنی و شیعی می‌باشد؛ از جمله این کتابها است:^۱

۱ - البیان عن أخبار صاحب الزّمان ، تألیف ابن مغازلی شافعی در گذشته به سال (۴۸۳ هـ ق).

۲ - البیان فی أخبار صاحب الزّمان ، حافظ کنجی شافعی (۶۵۸ هـ ق).

۳ - عقد الدرر فی أخبار المهدي المنتظر، یوسف بن یحیی مقدس شافعی (۸۵ هـ ق).

۴ - أحوال صاحب الزّمان ، شیخ سعدالدین حموی (۷۲۲ هـ ق).

۵ - العرف الوردی فی أخبار المهدي ، حافظ جلال الدین سیوطی (۹۱۰ هـ ق).

۶ - تلخیص البیان فی علامات مهدي آخر الزّمان ، ابن کمال پاشا حنفی (۹۴۰ هـ ق).

۷ - القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر ، ابن حجر مکی (۹۷۳ هـ ق).

۸ - البرهان فی علامات مهدي آخر الزّمان ، علی متقی هندی (۹۷۵ هـ ق).

۹ - الردّ علی من حکم و قضی بأن المهدي الموعود جاء و مضی ، ملا علی قاری (۱۰۱۴ هـ ق).

هـ ق).

۱۰ - العطر الوردی فی شرح قطر الشهدي فی اوصاف المهدي ، محمد بن محمد بن

احمد بلیسی (۱۳۰۸ هـ ق).

برخی از دانشمندان و شعرای شیعه ، اسامی تعدادی از علمای اهل سنت را که در کتابهای خویش راجع به حجّة بن الحسن العسکری سخن گفته‌اند و یا اینکه درباره آن حضرت مستقلاً کتاب تألیف نموده‌اند ، در اشعار خویش آورده‌اند. در این

۱ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۱۳ - ۱۸ ؛ و خورشید مغرب ، ص ۷۶ - ۸۸ ؛ و

نجم الثاقب ، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

مبحث فقط به ذکر چند بیتی از قصیده راثیه^۱ سید محمد حسین کاشف الغطاء اکتفا می شود. وی در قسمتی از این قصیده می گوید:^۲

و خُذْ عِنْدَهَا مِنْ نَظْمِ فِكْرِي لِثَالِيَاً	بِهِنَّ إِلَيْكَ الْخُبْرُ يَقْدِفُ لَا الْبَحْرُ
مَضَامِينُهَا الْغُرُّ الصَّحِيحَةُ صَادِرٌ	بِهَا مَصْدَرُ الْعِلْمِ الْأَلَهِيِّ وَالصَّدْرُ
إِمَامُ الْهُدَى النُّورِيِّ مِنْ نُورِ عِلْمِهِ	أَنَارَتْ بِهِ فِي الْأَفْقِ أَنْجُمُهُ الزُّهْرُ ^۳
يَقُولُ وَلَا تَنْفُكُ أَعْلَامُ فَضْلِهِ	عَلَى أَرْوُسِ الْأَعْلَامِ فِي طَيْهَا نَشْرُ ^۴
أَلَا إِنَّ مَا اسْتَعْرَبْتَ مِنَّا مَقَالَةَ	بِهِ قَالَ مِنْكُمْ مَعْشَرٌ مَا لَهُمْ حَضْرُ
وَ كُلُّهُمْ أَضْحَاوُ لَدَيْكُمْ أَيْمَةٌ	عَنَا لِعَلَاهُمْ مَنْ حَوَى الْبِرُّ وَالْبَحْرُ ^۵

۱ - کاشف الغطاء این قصیده را در ردّ قصیده بغدادیه سروده است ، انشاءالله در فصل سوّم به تفصیل در باره این دو قصیده و سراینندگان آنها سخن خواهیم گفت .

۲ - کشف الاستار ، ص ۲۴۸ - ۲۵۰ .

۳ - مقصود از " النوری " در این بیت مرحوم حاج میرزا حسین نوری است و او کسی است که به تفصیل به قصیده بغدادیه در کتاب کشف الاستار پاسخ گفته و کاشف الغطاء پاسخ او را به نظم در آورده است .

خلاصه مضمون سخن ناظم در این سه بیت این است : من قصیده ای را به تو تقدیم می کنم که ابیات آن همچون دانه های مروارید است . مرواریدهایی که زاییده اندیشه انسانی آگاه است ؛ نه اینکه زاییده دریا باشد و مضامین بلند و صحیح آن نیز ، برخاسته از سینه ای است که منبع علم الهی است و آن سینه از آن حاج میرزا حسین نوری است . آن شخصیتی که از نور علم او ستارگان درخشان در آفاق می درخشند .

۴ - طی : در هم پیچیدن

۵ - عَنَّا لَهُ : خضع له ، برای او خضوع و فروتنی کرد .

مُوْتَقَّةٌ أَسْمَاؤُهُمْ فِي رِجَالِكُمْ
 فَمِنْهُمْ كَمَالُ الدِّينِ كَمْ فِي مَطَالِبِ السُّؤْلِ
 وَ ذَا الْحَافِظِ الْكَنْجِيِّ كَمْ فِي بَيَانِهِ
 وَ كَمْ لِابْنِ صَبَاحٍ قُصُولُ مُهِمَّةٍ
 وَ إِنَّ لِشَمْسِ الدِّينِ تَذَكِيرَةً لِمَنْ
 وَ حَسْبِي بِمُحْيِي الدِّينِ نَقْصًا فَإِنَّ فِي
 وَ كَمْ فِي يَوَاقِيتِ الْجَوَاهِرِ جَوْهَرٌ
 لَوَاقِحُ أَنْوَارٍ لَهُ أَنْظُرُ فَإِنَّ لِلْعِرَاقِيِّ
 وَ صَدَقَهُ فِيهِ الْخَوَاصُّ عَلَى مَنْ
 وَ ذُو الْقَدْرِ هَا هُمْ بَيَّنُّوا قَدْرَ عُمْرِهِ
 وَفُضِّلَ الْخِطَابُ لِلْخَوَاجَةِ پَارِسَا قَدْ أَحْتَوَى
 وَ هَذَا أَبُو الْفَتْحِ احْتَوَتْ أَرْبَعِيْنَهُ

فَفِي كُلِّ سَفَرٍ مِنْ فَضَائِلِهِمْ شَطْرٌ^۱
 طَسْوَى سُؤْلًا بِهِ انْكَشَفَ السُّتْرُ^۲
 بَيَانٌ بَرَاهِينٍ يَبِينُ بِهَا الْأَمْرُ^۳
 تَفْصِيلٌ مَا قَدْ أَجْمَلَ الْكُتُبُ وَ السَّفَرُ
 يُرِيدُ خَوَاصًّا طَبَقَهَا النَّصُّ وَ الذِّكْرُ
 الْفُتُوحِ عَلَيْكَ الْفَتْحُ قَدْ جَاءَ وَ النَّصْرُ^۴
 بِهِ عَادَ شَعْرَانِيكُمْ وَ لَهُ الْفَخْرُ
 فِيهِ قِصَّةٌ عَوْدُهَا نَضْرُ
 كَرَامَاتُهُ لَا يُسْتَطَاعُ لَهَا ذِكْرُ
 فَمَاذَا يَقُولُ الْيَوْمَ مَنْ مَا لَهُ قَدْرُ
 تَفَاصِيلُ فِيهَا يُثَلِّجُ الْقَلْبُ وَ الصُّدْرُ^۵
 أَحَادِيثُ فِيهَا جُلُّ أَصْحَابِكُمْ قَرُّوا^۶

۱ - سفر: کتاب .

۲ - مطالب السؤل کتابی است تألیف کمال الدین محمد بن طلحه شافعی .

۳ - یبین: روشن و آشکار می شود .

۴ - مقصود از " الفتوح " همان کتاب الفتوحات المکیة فی معرفة اسرار المالکیة و الملکیة ابن عربی است .

شاعر در این بیت و ابیات بعد از آن به ذکر اسامی تعدادی از دانشمندان اهل تسنن که در کتابهای خویش از آن حضرت یاد کرده اند ، پرداخته است . ما در فصل سوم ، در ضمن شرح قصیده صاحبیه سیدرضا هندی ، پیرامون این شخصیتها و کتابهایشان توضیحاتی داده ایم .

۵ - ثلج قواده: دل او شادمان و خنک شد .

۶ - جل الشیء: بیشترین آن چیز .

وَكَمْ لِلْبُخَارِيِّ الدَّهْلَوِيِّ رَسَائِلُ
 وَ فِي رَوْضَةِ الْأَحْبَابِ لِلْحَقِّ رَوْضَةٌ
 وَ هَذَا بِلَادِرِي سَلَّ عَنْ مُسَلِّسَاتِهِمْ
 وَ هَذَا مَوَالِيدُ الْأَيْمَةِ قَاطِعٌ
 وَ هَالابْنِ شَمْسِ الدِّينِ كَمْ مِنْ هِدَايَةٍ
 يَقُولُ أَرَى الْمَهْدِيَّ حَقًّا وَ إِنَّهُ
 فَسْفِي الْكُفَّارِينَ السَّامِرِيَّ نَظِيرُهُ
 وَ كَالسَّامِرِيِّ الدَّجَالُ إِنَّ لِشَأْنِهِ
 وَ فَضْلُ بَنُ رُوزِبَهَانِكُمْ مَعَ عِنَادِهِ
 وَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ لَوْلَا اعْتِقَادُهُ
 لَمَا شَيَّدَتْ مِنْهُ الْمَبَانِي بِأَمْرِهِ
 وَ هَذِي يَنْابِيعُ الْمَوَدَّةِ كَمْ جَرَتْ
 وَ ذَا أَحْمَدُ الْجَامِيُّ وَ الْعَارِفُ الَّذِي
 وَ لِصَفْدِيِّ شَرَحَ دَائِرَةَ بِهَا
 وَ عَيْنُهُ فِي شِعْرِهِ مَادِحًا أَبُو
 وَ مُلَّا جَلَّالُ الدِّينِ الْمَثْنَوِيُّ الَّذِي
 وَ كَمْ عَبِيدَ رَحْمَنِ لَكُمْ مُتَّالِهِ

بِهِنَّ مَعَ الْمَهْدِيِّ أَبَائُهُ الْعُرَّاءُ^۱
 بِعُرْفِ عَطَاءِ اللَّهِ ضَاعَ لَهَا نَشْرٌ
 تَجِدُهُ رَوَى عَنْهُ شِفَاهًا وَ لَا تُكْرَرُ
 بِهَا كَمْ تَبَدَّى لِابْنِ خَشَابِكُمْ سِرًّا^۲
 عَلَى سَعْدَاءِ الْكَشْفِ آثَارُهَا عُرٌّ
 سَيَبْدُو وَ إِنْ كَانَ اسْتَطَالَ لَهُ الْعُمُرُ
 وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ إِلْيَاسُ وَ الرُّوحُ وَ الْخَضِرُ
 حَدِيثًا غَرِيبًا سَوْفَ يَأْتِي لَهُ ذِكْرٌ
 أَقْرَبُ بِمَا قُلْنَا إِذْ وَضَحَ الْأَمْرُ
 عَلَى أَنَّ ذَا السَّرْدَابِ غَابَ بِهِ الْبَدْرُ
 وَ حُرَّرَ فِيهَا بِاسْمِهِ الْخَلْفُ الطُّهْرُ^۳
 لَنَا مِنْ سُلَيْمَانَ بِهِ الْأَبْحُرُ الْغَزْرُ
 غَدَا شَيْخَ إِسْلَامٍ لَكُمْ أَيُّهَا النَّفْرُ
 عَلَى الْغَيْبِ مُحْيِي الدِّينِ أَطْلَعَهُ الْفَجْرُ
 الْمَعَالِي ذِي الْأَسْرَارِ الْقُونَوِيُّ الصَّدْرُ
 يَحِقُّ لَهُ ذُو الْكَشْفِ لَوْ سَجَدُوا خَرُّوا
 بِمِرَاةِ أُسْرَارِ تَجَلَّى لَهُ السُّرُّ

۱ - العُرَّاءُ (جمع الأغر): شريف.

۲ - تبَدَّى: آشکار شد.

۳ - حَرَّرَ الْوَلَدَ أَوْ الشَّيْءَ: آن کودک و یا آن چیز را برای طاعت و خدمت خداوند وقف کرد. قرآن کریم می فرماید: " رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا " .

وَذَا النَّسْفِيِّ يَحْكِيهِ عَنْ حَمَوِيكُمْ
 بِرَاهِيْنُ سَابَاطِيكُمْ كَمْ تَضَمَّنَتْ
 وَكَمْ حَلَّ مُؤَوْدِيكُمْ بِالمُكَاشِفَاتِ مِنْ
 وَكَمْ نَظَمَ البَصْرِيُّ عَامِرٌ تُحْفَةً
 تَعْرَضُ فِيهَا الفَارِضِيَّةُ فَاعْتَلَتْ
 يَقُولُ بِهَا حَتَّى مَتَى أَنْتَ غَائِبٌ
 كَذَا الهمْدَانِي وَالنَّسِيمِي وَشَيْخُكُمْ
 كَذَا العَارِفُ العَطَّارُ كَمْ ضَمَّ شِعْرَهُ
 وَ هَذَا الخَوَازِمِي الخَطِيبُ رَوَى لَنَا
 أَلَا فَانظُرُوا يَا مُسْلِمُونَ لِمُنْكَرٍ
 يُكْفَرُنِي فِيمَا أَقُولُ وَإِنَّمَا
 وَ كَلُّهُمْ مَا بَيْنَ رَاوٍ وَ عَارِفٍ
 وَ عَنْ ذَاكَ تَحْقِيقُ النُّبُوَّةِ يَفْتَرُّ
 لِقَاضِي جَوَادٍ مَا يَبِينُ لَهُ العُدْرُ
 غَوَامِضُهَا مَا ضَمَّتِ الحُجْبُ وَ السُّرُّ
 غَدَتْ ذَاتَ أَنوَارٍ مَضَامِينُهَا العُرُّ
 عَلَيْهَا وَ لِمَ لَا تَعْتَلِي وَ هِيَ البِكْرُ^۱
 إِمَامَ الهمْدَى قَدْ ضَاقَ مِنَّا لَكَ الصَّدْرُ
 مُحَمَّدُ صَبَانِ الَّذِي أَنْتَجَتْ مِصْرُ^۲
 مَدَائِحَ مِنْ أَرْوَاحِهَا نَفْحَ العِطْرِ^۳
 حَدِيثًا بِهِ لَاشْكُ يَسْتَقْدُ العَجْبُ
 عَلَيَّ مَقَالًا مَا بِهِ أَبَدًا نُكْرُ
 تَدِينُ بِهِ تَاللهِ أَقْوَامُهُ العُرُّ
 وَ شَيْخٌ لَهُ الكَشْفُ المُبْجَلُ وَ السَّرُّ

اکثریت آن دسته از علمای عامه که معتقدند، مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - واقعیت دارد، می گویند: آن حضرت در آخر الزمان متولد می گردد؛ ولی در میان آنها گروهی بوده و هستند که دور از تعصب و با وجدانی بیدار، یا به ملاحظه امانت در نقل تاریخ، متوجه شده؛ یا ناگزیر گشته اند؛ بگویند؛ این مهدی از دودمان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و فرزند نهمین امام حسین - علیه السلام - است. با آن مزایا و خصوصیات نمی تواند، کسی جز پسر امام حسن عسکری (ع)

۱ - البکر: هر کار نو پیدا که مانند که پیشتر نشده باشد.

۲ - أنتج الشيء: آن چیز نتیجه داد و أنتج الشيء: آن چیز را بوجود آورد یا ساخت.

۳ - نفع الطيب: بوی خوش پراکنده شد.

باشد و اکثریت قریب به اتفاق ایشان صریحاً گفته‌اند : ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری متولد در سامرا به سال (۲۵۵ هـ . ق .) یا سنوات دیگر ، همان مهدی موعود در مجموع روایات معتبر و صحیح اهل سنت است و نمی‌تواند شخص دیگری باشد . نه با آنها که پیش از ولادت وی ، دعوی مهدویت کرده‌اند ، قابل تطبیق است ، و نه می‌توان منکر پسر امام عسکری (ع) به عنوان " مهدی " شد .^۱ سید حسن میرجهانی طباطبائی اسامی چهل نفر از دانشمندان اهل سنت را که به ولادت حضرت مهدی (عج) اعتراف کرده‌اند ، در ضمن ارجوزه زیبایی که تحت عنوان " فی ذکر بعض من المعترفین بولادته من اهل السنّة " سروده ، بیان می‌کند ؛ او می‌گوید :^۲

وَإِنَّهُ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ	لَيْسَ لَنَا الْخِلَافُ فِي وِلَادَتِهِ
أَكْثَرُهُمْ مِنْ عُلَمَاءِ سَادَةِ	وَ غَيْرِنَا قَدْ قَالَ بِالْوِلَادَةِ
أَسْمَاءَهُمْ هُنَا لِكَيْ تَغْتَنِمُوا	رَأَيْتُ أَنْ أَعُدَّ جَمْعاً مِنْهُمْ
هُوَ الَّذِي عِنْدَهُمْ مُعْتَمَدٌ	فَمِنْهُمْ ابْنُ طَلْحَةَ مُحَمَّدٌ
وِلَادَةَ الْمُنْتَظَرِ الْمَأْمُولِ	قَدْ قَالَ فِي مَطَالِبِ السُّؤْلِ
قَدْ قَالَ فِيهِ مَا بِهِ الْكِفَايَةُ	وَ مِنْهُمْ الْكَنْجِيُّ فِي الْكِفَايَةِ
سَبْطُ ابْنِ جَوْزِيِّ فِيهَا ذَكَرَهُ	وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ ذَا فِي التَّذَكِرَةِ
مَنْ ادَّعَى الْكَشْفَ مَعَ الْيَقِينِ	وَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ مُحْيِي الدِّينِ
فَضلاً عَنِ الْأَخْبَارِ بِالْجَفْرِ كَشَفَ ^۳	فَفِي الْفُتُوحَاتِ بِهَا قَدْ اعْتَرَفَ

۱ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۴۰ .

۲ - الدرر المکنونه ، ص ۲۰۲ - ۲۰۹ .

۳ - علم الجفر : علم حروف ، و آن علمی است که پیروانش معتقدند به وسیله آن حوادث را تا

قَدْ قَالَ فِي فُصُولِهِ الْمُهَمَّةِ
 يَقُولُ فِي مَطْوِيِّ جُزْءِ الثَّانِي
 مُعْتَرَفٌ بِهَا وَ لَيْسَ جَا حِدُّ
 مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ وَ ذُو اشْتِهَارٍ
 وَ لَادَةَ الطُّهْرِ بَقِيَّةَ السَّلَفِ
 فِي الْأَرْبَعِينَ ابْنُ أَبِي الْفَوَارِسِ
 قَالَ بِهَا مِنْهُمْ بِقَوْلِ حَقِّي
 مَا هُوَ لِخَصْمِ شِهَابٍ ثاقِبٍ
 ابْنُ غِيَاثِ الدِّينِ فَضْلِ اللَّهِ
 وَ هُوَ بِمَا قَالَ كَمَا نَالَ بِهَا
 مَنْ الْأَذِي وَالِدُهُ مُحَمَّدٌ
 وَ فِي مَسَلَسَاتِهِ أَفَادَةَ
 قَالَ وَ لَادَةَ بَقِيَّةِ الْأَحَدِ
 الْعَالِمِ الَّذِي ابْنُ شَمْسِ الدِّينِ
 فِي سِلْكِ أَهْلِ الرَّأْيِ كَانَ يَنْسَلِكُ
 وَ الْقَوْلُ فِي هِدَايَةِ السَّعَادَةِ
 بِبَحْرِ مَوَاجِ هُوَ الشَّهِيرُ
 بِالسَّعْمِ مَعْرُوفٌ كَذَا بِالْعَمَلِ
 وَ شَرْحُهُ الْمَوْسُومُ بِالْمِرْقَاةِ

كَذَا ابْنُ صَبَاغٍ مِنَ الْأَيْمَةِ
 وَ فِي الْيَوَاقِيْتِ بِهَا الشُّعْرَانِي
 وَ مِنْهُمْ الْجَامِي فِي الشُّوَاهِدِ
 وَ الْبَارِسَا مُحَمَّدُ الْبُخَارِي
 فِي فَضْلِهِ الْخِطَابُ إِنَّهُ اعْتَرَفَ
 كَانَ بِهَا الْقَائِلُ غَيْرَ نَاكِسٍ
 الدَّهْلَوِيُّ الشَّيْخُ عَبْدُ الْحَقِّ
 فَإِنَّهُ قَدْ قَالَ فِي الْمَنَاقِبِ
 مِنْهُمْ جَمَالُ الدِّينِ عَطَاءُ اللَّهِ
 فِي رَوْضَةِ الْأَحْبَابِ قَدْ قَالَ بِهَا
 وَ الْحَافِظُ الْبَلَاذُرِيُّ أَحْمَدُ
 مِمَّنْ هُوَ الْقَائِلُ بِالْوِلَادَةِ
 وَ فِي الْمَوَالِيدِ ابْنُ خَشَابٍ لَقَدْ
 وَ مِنْهُمْ الشَّيْخُ شِهَابُ الدِّينِ
 لُقَّبَ بِبَيْنِ الْعُلَمَاءِ بِالْمَلِكِ
 فَإِنَّهُ قَدْ قَالَ بِالْوِلَادَةِ
 وَ مِنْ مَصْنُفَاتِهِ التَّفْسِيرُ
 وَ مِنْهُمْ الْقَاضِي الْمُسَمَّى بِعَلِيِّ
 الْمُتَّقِيُّ شَارِحُ الْمَشْكُوتِ

→ پایان جهان در می یابند . برای اطلاع بیشتر بنگرید به : نوائب الذهور فی علائم الظهور ، ج ۴ ، صص

مَقَامُهُ لَدَيْهِمْو جَلِيلٌ
وَيَسْقُبُلُونَ جُلُثَهُمْ رِوَايَتَهُ
بَلَخِيَّتِهِمْ قَدْ قَالَ بِالْوِلَادَةِ
كَذَاكَ شَبْلَنْجِيَّتِهِمْ قَالَ بِهَا
وَإِبْنُ صَبَانَ كَذَا قَدْ اعْتَرَفَ
وَالْقُونَوِيُّ قَالَ فِي أُبْيَاتِهِ
وَكَانَ مِنْهُمْ نَاصِرُ بْنُ الْمُسْتَضِي
عِمَارَةَ السَّرْدَابِ بَيْتَ مَوْلِدِهِ
فَالْأَمْرُ بِالتَّعْمِيرِ مِنْهُ قَدْ صَدَرَ
لَوْلَا اعْتِقَادُهُ بِأَنَّهُ انْتَسَبَ
وَإِنَّهُ لَمَوْضِعٌ وِلَادَتِيهِ
قَطُّ فَهَذَا الْأَمْرُ مِنْهُ مَا صَدَرَ
وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ بِالْوِلَادَةِ
وَ مِنْهُمْ الْعَارِفُ فِي الْمِرَاةِ
عَنِ الْإِمَامِ الْعَالِمِ الْمَتِينِ
صَاحِبِ إِحْيَاءِ الْمُمَيَّتِ قَدْ ذَكَرَ
كَذَا الرَّفَاعِيُّ سِرَاجُ الدِّينِ
صَحَاحُ الْأَخْبَارِ الَّذِي أَلْفَهُ
وَ الْهَيْثَمِيُّ الشَّافِعِيُّ ابْنُ حَجْرٍ
كَذَا ابْنُ يَحْيَى قَالَ فِي عِقْدِ الدُّرَرِ
وَ الْهَمْدَانِيُّ بِهَا قَدْ اعْتَرَفَ
إِنَّ ابْنَ يُوسُفَ الزَّرَنْدِيَّ لَقَدْ

وَ مَا يَقُولُ عِنْدَهُمْ جَمِيلٌ
فَإِنَّهُ مُعْتَرَفٌ وِلَادَتِهِ
وَ فِي السِّنَابِيْعِ كَذَا أَفَادَةٌ
فِي نُورِ الْأَبْصَارِ لَقَدْ بَيَّنَّهَا
كَمَا فِي الْإِسْعَافِ وِلَادَةُ الْخَلْفِ
مَوْلِدِهِ وَ الْبَعْضُ مِنْ صِفَاتِهِ
مُعْتَقِدًا بِهَا رَأَى أَنَّ يَفْتَضِي
لِأَنَّهَا تَكْشِفُ عَنْ مُعْتَقَدِهِ
وَ عَمَّرُوا السَّرْدَابَ نَحْوَ مَا أَمَرَ
إِلَى الَّذِي مِنْ رَبِّهِ قَدْ اِحْتَجَبَ
مَسْقَطُ رَأْسِهِ مَكَانُ غَيْبَتِهِ
وَ هَكَذَا تَزْيِينُهُ فَمَا أَمَرَ
الْأَحْمَدُ الْجَامِيُّ ذُو الْإِفَادَةِ
قَدْ ذَكَرَ الْمِيلَادَ وَ الصِّفَاتِ
أَعْنَى السُّيُوطِيُّ جَلَالَ الدِّينِ
قِصَّةَ مِيلَادِ الْإِمَامِ الْمُتَنْظِرِ
مُعْتَرَفٌ بِهَا عَلَى التَّبْيِينِ
ضَمَّنَ قَوْلَهُ وَ مَا أَنْصَفَهُ
فِي الصَّوَاعِقِ بِهَا لَقَدْ أَقْرَأَ
فِي شَرْحِ حَالَاتِ الْإِمَامِ الْمُتَنْظِرِ
مَوْلِدَهُ ابْنُ خَلْكَانَ قَدْ وَصَفَ
قَالَ بِهَا وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَسَدٍ

مِعْرَاجُهُ الْوُصُولُ مُحْتَوِيهِ
 وَ قَالَهَا الصَّفْدِيُّ بِشَرْحِ الدَّائِرَةِ
 كَذَا ابْنُ حَمْدَانَ لَفِي الْهِدَايَةِ
 وَ الْعَامِرُ الْبَصْرِيُّ فِي مَنَظُومَتِهِ
 وَ فِي الْبِرَاهِمِينَ لَقَدْ قَالَ بِهَا
 وَ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ بِالْقَوْلِ الْأَسَدُ
 كَذَا النَّسِيمِيُّ كَذَا الْخَوَارِزْمِيُّ
 وَ ابْنُ بَطُوطَةَ كَذَا فِي رِحْلَتِهِ
 وَ صَاحِبُ التَّارِيخِ ابْنُ الْوَرْدِيِّ
 إِعْلَمَ بِأَنَّ الْقَائِلِينَ مِنْهُمْ
 كُلُّ مَنْ الْأَفْاضِلِ الْكِرَامِ
 إِنِّي أَكْتَفَيْتُ الذِّكْرَ فِي أَرْجُوزَتِي
 لَوْ شِئْتَهُ فَاسْتَطَلَبْتَنِي فِيهِ
 كَذَا الْمَطِيرِيُّ فِي الرِّيَاضِ الزَّاهِرَةِ
 قَالَ بِهَا وَقَدْ حَكَى الرَّوَايَةَ
 فَإِنَّهُ مِنْ قَائِلِي وَلَادَتِهِ
 الْقَاضِي الْجَوَادُ الْمُقْتَفِي نَاقِلَهَا
 بِهَا هُوَ الْعَطَّارُ فِيمَنْ أَعْتَقَدَ
 كَالْمَوْلَوِيِّ قَالُوا سَبِيلَ الْجَزْمِ
 لَكَانَ مِنْ مُعْتَرِفِي وَلَادَتِهِ
 بِهَا يَقُولُ وَ كَذَا يُؤَدِّي
 كَانُوا كَثِيرِينَ وَ هُمْ لَدَيْهِمْ
 هُمْ الْمَعَارِيفُ لَدَى الْفِخَامِ
 مِنْهُمْ بِالْأَرْبَعِينَ أَهْلَ السُّنَّةِ

مهدی موعود (عج) و شعرای عامه:

در میان علما و ادبای عامه ، شعرای را می یابیم که اشعاری در باره مهدی موعود سروده اند. اینان نیز به دو گروه تقسیم می شوند. گروهی که در اشعار خود از ظهور و قیام و انقلاب جهانی آن حضرت و بر چیده شدن بساط ظلم و ستم و برقراری حکومت عدل جهانی به دست مبارک آن بزرگوار ، سخن گفته اند و گروهی که از این فراتر رفته ، با توجه به روایات فراوانی که از پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - نقل شده که مهدی از اهل بیت من و از نسل امام حسین - علیه السلام - است و پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بارها نام مبارک آن حضرت را بر زبان آورده و با ذکر نام پدر و اجداد و دیگر خصوصیات او به معرفی آن امام همام پرداخته است؛

آنها نیز در اشعار خود از مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به عنوان فرزند امام حسن عسکری یاد می‌کنند و تنها به ذکر نام پدر بزرگوارش اکتفا نمی‌کنند بلکه نام تک تک اجداد مطهرش را تا نبی اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - در اشعار خود به تفصیل ذکر می‌کنند. اینک، ما در این نوشتار، ضمن معرفی چند تن از شعرای اهل سنت که در خصوص حضرت مهدی - علیه السلام - شعر گفته‌اند، به ذکر و بررسی اشعار آنان می‌پردازیم.

۱ - ابن ابی الحدید معتزلی* (۶۵۶ ه. ق)

عزالدین عبدالحمید بن ابی الحسین هبة الله بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی، حکیمی اصولی، نویسنده‌ای فاضل، آشنای به علم کلام و بر عقیده معتزله بود.

وی دارای تألیفات بسیاری است. مهمترین آنها عبارتند از: ۱ - شرح نهج البلاغه در بیست جلد؛ ۲ - الاعتبار علی کتاب الذریعة در سه جلد؛ ۳ - العبقری الحسان؛ ۴ - الفلک الدائر علی المثل السائر؛ ۵ - شرح المحصل؛ ۶ - نقض المحصول فی علم

* - با توجه به تاریخ وفات ابن ابی الحدید، باید از او بعد از "ابوسالم کمال‌الدین محمد بن طلحة شافعی" سخن می‌گفتیم ولی از آنجا که ابن ابی الحدید، از جمله دانشمندان برجسته و نامی اهل تسنن است و در نزد شیعیان نیز به خوبی شناخته شده است؛ در این مبحث او را بر دیگر شعرای عامه که در خصوص حضرت مهدی - سلام الله علیه - شعر سروده‌اند، مقدم

الاصول ؛ ۷ - شرح الیاقوت ؛ ۸ - الوشاح الذهبی فی العلم الأبی ؛ ۹ - انتقاد المصنفی ؛ ۱۰ - الحواشی علی کتاب المفصل فی النحو.^۱

ابن ابی الحدید اشعار فراوانی سروده است . بهترین و مشهورترین آنها " قصاید علویات سبع " اوست که در مدح پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و مولای متقیان علی - علیه السلام - سروده است . وی در قصیده ششم (قصیده عینیّه) بعد از آن که در توصیف صفات بارز امیر مؤمنان علی - علیه السلام - اشعار بسیار زیبایی را سروده است ، به مسأله مهدی موعود و انتظار فرج اشاره می کند و در اشعار نغز خود ، ظهور آن حضرت را قطعی می داند و انتظار آن روز را می کشد ، پس می گوید :^۲

<p>وَرَأَيْتُ دِينَ الْإِعْتِزَالِ وَإِنِّي وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ يُخَمِّيهِ مِنْ جُنْدِ الْإِلَهِ كَتَائِبُ</p>	<p>أَهْوَى لِأَجْلِكَ كُلِّ مَنْ يَتَشَيَّعُ^۳ مَهْدِيَّكُمْ وَإِسْيَوْمِهِ أَتَوَقَّعُ^۴ ★ كَأَلَيْمٍ أَقْبَلَ زَاخِرًا يَتَدَفَّعُ^۵</p>
---	--

۱ - الروضة المختارة ، ص ۱۶۵ - ۱۶۷ .

۲ - همان مأخذ ، ص ۱۴۴ .

۳ - مخاطب در ضمیر " لاجلک " علی بن ابی طالب - علیه السلام - است .

یعنی : من معتقد به دین اعتزالم ؛ در حالی که به خاطر تو ، هر شیعه ای را دوست دارم .

۴ - لام " لقد " لام موطنه برای قسم است .

یعنی : به خدا قسم ، من (ظهور) مهدی شما را حتمی می دانم و انتظار آن روز را می کشم .

۵ - الکتائب (جمع الکتیبه) : لشکر . الیم : دریا . زَخَرَ الْبَحْرُ : آب دریا بالا آمد ؛ طغیان کرد ؛

موج زد . تَدَفَّعَ السَّيْلُ : سیل به شدت روان شد و امواج آن یکدیگر را دفع کرد .

یعنی : سپاهیان از لشکر خدا ، همچون دریای خروشان که هیچ چیز در مقابل امواج متلاطم آن

تاب مقاومت ندارد ؛ از وی حمایت خواهند کرد .

فِيهَا لَالِ أَبِي الْحَدِيدِ صَوَارِمٌ مَشْهُورَةٌ وَ رِمَاحُ خَطِّ شُرْعٍ^۱
 وَ رِجَالٌ مَوْتٍ مُسْقِدُمُونَ كَأَنَّهُمْ أَسَدُ الْعَرِينِ الرَّبْدُ لَا تَتَكَعَّعُ^۲
 تَسْلُكَ الْمُنَى إِمَّا أَغْبَ عَنْهَا فَلِي نَفْسٌ تُنَازِعُنِي وَ شَوْقٌ يَنْزَعُ^۳

همانگونه که ملاحظه می‌شود؛ ابن ابی الحدید در این ابیات، آرزوی قلبی خویش را برای شرکت خود و خاندانش در لشکر الهی و خروشان امام زمان، ابراز می‌دارد و خود و دودمانش را در زمره اعوان و یاران مهدی به شمار می‌آورد، ولی ناگفته نماند که ابن ابی الحدید، از جمله آن دسته از دانشمندان عامه است که معتقدند؛ مهدی موعود در آخر الزمان متولد خواهد شد. وی در شرح نهج البلاغه در ذیل عبارت " فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ، وَ ضَرَبَ بِعَسِيْبٍ ذَنْبِهِ، وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ

۱ - الصوارم (جمع الصارم) : شمشیر برّان . شَهْرَ السَّيْفِ : شمشیر را از نیام بر کشید . خَطٌّ : مکانی است در یمامه که نیزه‌ها را بدان منتسب می‌کردند . الشَّرْعُ : آماده پرتاب .

یعنی : دودمان ابن ابی الحدید ، در آن لشکر ، شمشیرهای برّان از نیام کشیده و نیزه‌های خطی آماده پرتاب دارند .

۲ - " رجال " در این بیت عطف به " رماح " شده که در بیت قبل آمده است . الرَّبْدُ (جمع الأربد) : شجاع ، شیر بیشه . تَتَكَعَّعُ : تجبن ، می‌ترسد .

یعنی : (و نیز از دودمان ابن ابی الحدید در آن لشکر) مردان جانفدایی هستند که گویی شیران نترس بیشه شجاع‌اند .

۳ - " إِمَّا " در اصل " إِنْ مَا " است که " إِنْ " شرطیه و " مَا " هم زاید است . الْمُنَى : آرزوها . غَابَ غِيَاباً عَنهُ : از او دور و غایب شد . تُنَازِعُنِي : با من کشمکش و مراغه می‌کند . يَنْزَعُ : يشْتاق ، مشتاق می‌شود .

یعنی : اینها آرزوهایی هستند که اگر از آنها دور شوم ؛ نفسم با من درگیر می‌شود و شوق و اشتیاق من ، مرا به سوی آنها می‌کشاند .

بِجِرَانِهِ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ^۱ می گوید: "به عقیده من، بعید نیست که مقصود حضرت از این کلام، قائم آل محمد - صلی الله علیه و آله - باشد که هرچند او تاکنون پا به عرصه وجود نگذاشته است؛ ولی خداوند، وی را در آخر الزمان خلق خواهد کرد و در کلام هم چیزی نیست که بر وجود فعلی او دلالت کند. در میان همه فرقه های مسلمان، اتفاق قطعی است که عمر دنیا و احکام و تکالیف پایان نمی پذیرد، مگر بعد از ظهور قائم آل محمد - علیه السلام -".^۲

۲ - محیی الدین بن عربی (۶۳۷ هـ. ق)

محیی الدین بن عربی، مشهور به ابن عربی در مرسیه اسپانیا متولد شد و در دمشق درگذشت، او از بزرگان عرفا و از مشایخ صوفیه است. وی دارای تصانیف بسیاری مخصوصاً در عرفان می باشد؛ از جمله آنهاست:

۱ - تجلیات عرائس النصوص فی منصات حکم الفصوص؛ ۲ - الفتوحات المکیة

۱ - ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۵۹۵.

یعنی: پس، آن بزرگوار پنهان شده، گوشه ای اختیار نماید، هرگاه (فتنه و تباہکاری بسیار گشته) اسلام غریب (ضعیف و ناتوان) گردد؛ و (مانند شتر هنگامی که رنج و آزار بیند) دم خود را به حرکت آورده، جلو کردنش را به زمین می چسباند (خلاصه چنان ضعف آن را فرا گیرد که از پا افتاده و از جا بر نخیزد؛ این جمله اشاره به فرمایش حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - است که فرمود: **بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا**، یعنی اسلام غریب و تنها پیدایش یافت و زود است که تنها گردد، یعنی پیرو واقعی نداشته باشد) آن حضرت باقیمانده باقیمانده های حجّت خدا (ائمه هدی علیهم السلام) و جانشین جانشینهای پیغمبران او می باشد.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۳۵.

في اسرار المالکية و الملكية ؛ ۳ - فصوص الحکم ؛ ۴ - ترجمان الأشواق ؛
 ۵ - محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار ؛ ۶ - جامع الاحکام ؛ ۷ - عنقاء المغرب في
 بيان المهدي الموعود .^۱

محيى الدين در باب سيصد و شصت و شش از فتوحات ، ابیات زیر را در باره مهدی
 موعود سروده است :^۲

وَعَيْنُ إِمَامِ الْعَالَمِينَ فَقِيدٌ ^۳	أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَوْلِيَاءِ شَهِيدٌ
هُوَ الصَّارِمُ الْهِنْدِيُّ حِينَ يُبِيدُ ^۴	* هُوَ السَّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ أَحْمَدَ
هُوَ الْوَابِلُ الْوَسْمِيُّ حِينَ يَجُودُ ^۵	هُوَ الشَّمْسُ يَجْلُو كُلَّ غَمٍّ وَ ظُلْمَةٍ

همچنین ، شیخ سلیمان حنفی از کتاب دیگر محیی الدین ، به نام عنقاء المغرب في
 بيان المهدي الموعود اشعاری را نقل می کند . از جمله آنها دو بیت زیر است :^۶

۱ - اعلام المنجد ، ص ۱۲ ؛ و دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۶۷ - ۶۵ ؛ و فرهنگ معین
 ، ج ۶ ، ص ۱۹۳۱ .

۲ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۶۴ .

۳ - الشهيد : گواه امین . العین : جسم .

یعنی : آگاه باشید که خاتم اولیاء (حضرت مهدی علیه السلام) شاهد و گواهی امین بر اعمال
 بندگان می باشد ؛ در حالی که جسم آن پیشوای جهانیان ، از چشم خلائق پنهان است .

۴ - الصَّارِمُ : شمشیر برنده . يُبِيدُ : هلاک می کند ، نابود می کند .

یعنی : آن آقا ، مهدی آل احمد است و به هنگام نابودی (دشمنان) همچو شمشیر هندی است .

۵ - الوابل : باران سخت . الوَسْمِيُّ : نخستین باران بهاری .

یعنی : او آفتابی است که هر غم و اندوه و ظلمت و تاریکی را بر طرف می کند و هنگامی که جود
 و بخشش می کند ؛ همانند اولین باران بهاری است (که زمینهای تشنه را سیراب می کند) .

۶ - ینابیع المودّة ، ص ۴۱۶ .

إِذَا دَارَ الزَّمَانُ عَلَى حُرُوفٍ بِسْمِ اللّٰهِ فَالْمَهْدِيُّ قَامَا^۱
وَيَخْرُجُ بِالْحَطِيمِ عَقِيبَ صَوْمٍ أَلَا فَاقْرَأْهُ مِنْ عِنْدِي السَّلَامَا^۲

محبی الدّین در باره زمان ظهور حضرت ابیاتی سروده که انشاء اللّٰه در فصل چهارم به بررسی آنها خواهیم پرداخت .

۳ - ابوسالم کمال الدّین محمد بن طلحه شافعی (۶۵۰ هـ . ق)

در طبقات الشافعیّه آمده است : " وی ، یکی از مصادر امور و رؤسای بزرگ بود . فقه و دیگر علوم را فرا گرفت . از فقها و دانشمندان عقاید و مذاهب به شمار می آمد . مدّتی منشی سلطان بود و در این کار به مقام عالی رسید . علم حدیث را نیز از محدّثان تحصیل کرد . در حلب و دمشق حدیث گفت و حافظ دمیاطی و مجد الدّین بن عدیم شاگرد او بودند " .^۳

یکی از آثار با ارزش وی کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرّسول است که در آن طی دوازده باب ، راجع به ائمه طاهرین - صلوات اللّٰه علیهم اجمعین - سخن گفته است

- ۱ - هنگامی که روزگار بر حروفی دور زند ؛ پس مهدی با نام خدا قیام خواهد کرد .
- توضیح : ظاهراً مقصود محبی الدّین از حروف ، قطبهایی است که محبی الدّین در باب ۴۶۳ فتوحات از آن بحث کرده است . پس گفته است : " فأقطاب هذه الامة اثنا عشر قطباً عليهم مدار هذه الامة كما أنّ مدار العالم الجسمي و الجسماني في الدنيا و الآخرة على اثني عشر برجاً " .
- ۲ - حطیم : دیوار کعبه ما بین رکن و زمزم و مقام .
- یعنی : او بعد از ماه روزه ، از طرف حطیم کعبه خروج خواهد کرد . هان ! از جانب من به آن حضرت سلام برسان .

۳ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۶۸ .

و در باب دوازدهم چنین سروده است:^۱

فَهَذَا الْخَلْفُ الْحُجَّةُ قَدْ أَيْدَهُ اللَّهُ^۲
 هِدَاةً مَسْنُوحَةً الْحَقُّ وَ آتَاهُ سَجَايَاهُ^۳
 وَ أَعْلَى فِي ذُرَى الْعُلْيَاءِ بِالتَّأْيِيدِ مَرْقَاهُ^۴
 وَ آتَاهُ حُلَى فَضْلِ عَظِيمٍ فَتَحَلَّاهُ^۵
 وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَوْلًا قَدْ رَوَيْنَاهُ^۶
 وَ ذُو الْعِلْمِ بِمَا قَالَ إِذَا أُذْرِكَ مَعْنَاهُ^۷
 يَرَى الْأَخْبَارَ فِي الْمَهْدِيِّ جَاءَتْ بِمُسَمَّاهُ^۴
 وَ قَدْ أَبْدَاهُ بِالنَّسْبَةِ وَ الْوُصْفِ وَ سَمَّاهُ^۵

۱ - همان مأخذ، ص ۶۸ - ۷۱؛ والزام الناصب، ص ۹۵.

۲ - آن حضرت جانشین و حجتی است که خداوند او را تأیید نموده است.

۳ - او را به راه راست هدایت کرد و سجایای خویش را به او عطا کرد.

۴ - أعلى الشيء: از آن چیز بالا رفت و بر آن برآمد. الذری: جمع الذرّوة و الذرّوة من كل شيء:

بالای هر چیز "ذروة المجد": بالاترین نقطه بزرگی. "ذروة الجبل": سرکوه. مرقی: نردبان

یعنی: و با نردبان تأیید الهی، به بالاترین نقطه های بزرگی رسید.

۵ - و زیورهای فضیلتی عظیم به او مرحمت فرمود و آن حضرت هم لباس فضیلت را به تن کرد

۶ - رسول خدا سخنی فرموده که ما آن را روایت کرده ایم.

۷ و ۴ و ۵ - و آن کس که به آنچه پیامبر فرموده، علم پیدا کند؛ هرگاه معنای سخن آن حضرت

را درک کند، خواهد دید که اخباری در باره علامات مهدی وارد شده و رسول خدا نسب و صفت

و نام وی را آشکار کرده است.

وَ يَكْفِي قَوْلُهُ مِنِّي لِإِشْرَاقِ مُحْيَاةٍ^۶
 وَ مَنْ يَضَعُهُ الزَّهْرَاءُ مُرْسَاهُ وَ مَسْرَاهُ^۷
 وَ لَنْ يَبْلُغَ مَا أُوتِيَهِ أَمْثَالٌ وَ أَشْبَاهُ^۸
 وَ إِنْ قَالُوا هُوَ الْمَهْدِيُّ مَا مَاتُوا بِمَا فَاهُوا^۹

۴- صدرالدین قونوی (۶۷۳ هـ. ق)

ابوالمعالی محمد بن اسحاق بن محمد بن یوسف بن علی شافعی رومی قونوی، از مشاهیر علمای عظام و از اکابر عرفای و الامقام بود و او را جناب شیخ محیی الدین عربی تربیت فرمود. مولانا جلال الدین رومی را با وی کمال و داد و اتحاد بود و هم او بر مولوی نماز گزارد. بین او و خواجه، سؤالات و جوابهایی رد و بدل شد و خواجه او را تمجید کرد.^{۱۰}

صاحب کشف الظنون این کتب را از مؤلفات او شمرده است: " ۱ - تبصرة

۶ - گفته رسول خدا کفایت می کند که فرمود: نور صورت مهدی از نور من است.

۷ - بضعة: پاره تن. مُرْسَى: محل به وقوع پیوستن و پابرجا شدن.

یعنی: آن رسولی که پاره تنش زهرا، محل وقوع و روانه شدنش (به علم وجود) است.

توضیح: مقصود شاعر این است که مهدی - علیه السلام - از سلاله پاک زهرا - علیها السلام - است.

۸ - هیچ مثل و شبیهی، به این مقامی که من به مهدی دادم، نخواهد رسید.

۹ - مان الرجل: مرد آگانه دروغ گفت. فاه بالكلام: سخن گفت.

یعنی: و اگر بگویند؛ او مهدی است؛ در آنچه گفته اند، دروغ نگفته اند.

۱۰ - لغتنامه دهخدا، ج ۳۲، ص ۱۶۸.

المبتدی و تذكرة المنتهى به فارسی در اصول معارف ؛ ۲ - مفاوضات راجع به وجود و ماهیت ؛ ۳ - جامع الاصول ؛ ۴ - الرسالة الهادية ؛ ۵ - الرسالة المرشدية ؛ ۶ - نفثة المصدور و تحفة المشكور ؛ ۷ - إعجاز البيان فى كشف بعض اسرار القرآن ؛ ۸ - مؤخذات " ۱ .

شیخ سلیمان حنفی در کتاب *ینابیع المودّة* می نویسد : شیخ صدرالدین به شاگردانش وصیت کرده بود که کتب مرا در پزشکی و حکمت بفروشید و پولش را به فقرا صدقه دهید ولی کتب تفاسیر و احادیث و تصوف را در کتابخانه نگاه دارید و در شب اول درگذشت من ، هفتاد هزار بار " لا اله الا الله " برایم قرائت کنید و از جانب من به مهدی علیه السلام سلام برسانید " ۲ .

صدرالدین قونوی در باره مهدی موعود اشعاری سروده که ذیلاً گزیده‌ای از آن ذکر می شود : ۳

يَقُومُ بِأَمْرِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ ظَاهِرًا	عَلَى رَغَمِ شَيْطَانَيْنِ يَمْحَقُ لِلْكَفْرِ ۴
يُؤَيِّدُ شَرَعَ الْمُصْطَفَى وَ هُوَ خَتْمُهُ	وَ يَمْتَدُّ مِنْ مِيمِ بِأَحْكَامِهَا يَدْرِي ۵
عَلَى يَدِهِ مَحَقُّ اللَّئَامِ جَمِيعِهِمْ	بِسَيْفِ قَوِيِّ الْمَثْنِ عَلَّكَ أَنْ تَدْرِي ۶

۱ - همان مأخذ .

۲ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۷۵ - ۷۷ .

۳ - *ینابیع المودّة* ، ۴۶۹ .

۴ - به فرمان خدا در روی زمین آشکارا قیام می کند و علی رگم دو شیطان (انس و جن) ، کفر را از بین می برد .

۵ - شریعت مصطفی ، خاتم انبیاء را که از زمان حضرت محمد (تا زمان ظهورش) ادامه می یابد و به احکام آن (کاملاً) واقف است ، تأیید و پشتیبانی می کند .

۶ و ۶ - نابودی همه اشخاص پست و لئیم ، به دست پر توان و شمشیر محکم و استوار اوست

حَقِيقَةُ ذَاكَ السَّيْفِ وَ الْقَائِمِ الَّذِي تُعَيِّنُ لِدَيْنِ الْقَوِيمِ عَلَى الْأَمْرِ^۶
 أَلَيْسَ هُوَ النُّورُ الْأَتَمُّ حَقِيقَةً وَ نُقْطَةُ مِيمٍ مِنْهُ إِمْدَادُهَا يَجْرِي^۷
 يُفِيضُ عَلَى الْأَكْوَانِ مَا قَدْ أَفَاضَهُ عَلَيْهِ إِلَهُ الْعَرْشِ فِي أَزَلِ الدَّهْرِ^۸

۵- شیخ عبدالرحمن بسطامی (۸۵۸ هـ . ق)

شیخ سلیمان حنفی در کتاب ینابیع المودّة^۹ می نویسد : " شیخ کبیر عبدالرحمن بسطامی مؤلف کتاب درّة المعارف - قدّس الله سرّه و أفاض علیه فتوحه و علومه - در شعر خود می گوید :

وَ يَظْهَرُ مِيمُ الْمَجْدِ مِنْ آلِ أَحْمَدَ وَ يَظْهَرُ عَدْلُ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَوْلَاً^{۱۰}
 كَمَا قَدْ رُوِينَا عَنْ عَلِيِّ الرُّضَا وَ فِي كَنْزِ عِلْمِ الْحَرْفِ أَضْحَى مُخْضَلَاً^{۱۱}

. شاید تو از حقیقت آن شمشیر و آن قائمی که به فرمان حق برای (احیای) آن دین استوار مشخص شود، آگاه شوی .

۷- آیا در حقیقت او نور کاملتر و تمامتر نیست ؟ در حالی که نقطه میم از او امداد می گیرد .

۸- آنچه را که خداوند عرش در عالم ازل به او افاضه نموده ؛ بر عالم هستی افاضه می کند .

۹- ص ۱۹۲ .

۱۰- میم مجد و عظمت آل احمد ظهور می کند و عدل خداوند برای اولین بار (چنانکه باید) در میان مردم آشکار می شود .

توضیح : میم در این بیت اشاره به حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دارد .

۱۱- چنانکه از امام علی بن موسی الرضا برای ما روایت شده و از گنجینه علم حروف هم بدست می آید .

وَ يَخْرُجُ حَرْفِ الْمِيمِ مِنْ بَعْدِ شِينِهِ
فَهَذَا هُوَ الْمَهْدِيُّ بِالْحَقِّ ظَاهِرٌ
وَ يَمَلَأُ كُلَّ الْأَرْضِ بِالْعَدْلِ رَحْمَةً
وَ لَا يَتُّهُ بِالْأَمْرِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ
بِمَكَّةَ نَحْوَ الْبَيْتِ بِالنَّصْرِ قَدْ عَلَا^۱
سَيِّئَاتِي مِنَ الرَّحْمَنِ لِلْحَقِّ مُرْسَلًا^۲
وَ يَمْحُو ظِلَامَ الشَّرِكِ وَ الْجَوْرَ أَوْلًا^۳
خَلِيفَةُ خَيْرِ الرُّسُلِ مِنْ عَالَمِ الْعُلَا^۴

۶- فضل بن روزبهان (زنده در سال ۵۹۰۹ هـ. ق)

فضل بن روزبهان بن فضل الله شافعی خُنْجی از مردم " خُنْج " فارس و از شاگردان عمیدالدین شیرازی و جمال الدین اردستانی و قاضی اصفهان بود و در دربار سلطان یعقوب بایندری، پیشه دبیری داشت.

او همان کسی است که در رد کتاب **نهج الحق** علامه حلی دانشمند بزرگ شیعی کتابی به نام **ابطال نهج الباطل** نوشت و تمام معتقدات شیعه امامیه را به باد انتقاد گرفت و با عناد و لجاج زاید الوصفی به ردّ و انکار آنها پرداخت و قاضی نورالله شوشتری کتاب **احقاق الحق** را نیز در ردّ پاسخ ایرادهای بی پایه او نگاشت؛^۵ ولی با

۱- و حرف میم، بعد از شین آن، در مکه از طرف کعبه، با نصرت و برتری خارج می‌گردد.

توضیح: ظاهراً مقصود این است که حضرت مهدی - سلام الله علیه - پیروزمندانه از جانب کعبه ظهور خواهد کرد.

۲- این همان مهدی است که به حق ظهور می‌کند و بزودی از طرف خدای رحمان برای (احیای) حق فرستاده خواهد شد.

۳- و با (اجرای) عدالت، عرصه زمین را سرشار از رحمت می‌کند و تاریکیهایی شرک و ستم را نخست نابود می‌کند.

۴- ولایت امر او از جانب پروردگارش می‌باشد و او جانشین بهترین پیغمبران از عالم بالاست.

۵- احقاق الحق، ج ۱، ص ۷۴ - ۸۰؛ و دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص ۱۰۶ - ۱۰۸.

وجود این همه دشمنی و عنادی که نسبت به شیعه دارد؛ در پاسخ علامه حلی که راجع به فرزندان و همسر امیر مؤمنان می‌گوید: فاطمه همسر او، بانوی بانوان جهان است؛ می‌نویسد: "می‌گویم: فضائل فاطمه - صلوات الله علی ابیها و علیهما و علی سائر آل محمد و السلام - امری مسلم و غیرقابل انکار است؛ زیرا انکار دریا با رحمتش و بیابان با وسعتش و آفتاب با نورش و نور با روشنایش و ابر با جودش و فرشته با سجده کردنش، انکاری است که بر منکرش جز استهزاء و سرزنش نیفزاید و چه کسی می‌تواند جماعتی را انکار نماید که اهل خیر و سعادت و خزانة داران معدن نبوت و حافظان آداب جوانمردی بودند - صلوات الله و سلامه علیهم - و چه نیکو در باره ایشان شعر گفته‌ام:^۱

سَلامٌ عَلَى الْمُصْطَفَى الْمُجْتَبَى	سَلامٌ عَلَى السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى ^۲
سَلامٌ عَلَى سِتِّنا فاطِمَةَ	مَنْ اخْتارَها اللهُ خَيْرَ النِّساءِ ^۳
سَلامٌ مِنْ الْمِسْكِ أَنْفاسُهُ	عَلَى الْحَسَنِ الْأَلْمَعِيِّ الرِّضَا ^۴
سَلامٌ عَلَى الْأَوْزَعِيِّ الْحُسَيْنِ	شَهِيدٌ تَسَوَى جِسْمُهُ كَرَبِلا ^۵

۱ - کشف الاستار، ص ۷۳ و ۷۴.

۲ - سلام بر مصطفای برگزیده و سلام بر آقا (علی) مرتضی.

۳ - السبب: السیِّدة، خانم، بانو.

یعنی: سلام بر بانوی ما فاطمه؛ کسی که خداوند او را به عنوان بهترین زنان برگزید.

۴ - الألمعی: اللمع، هوشمند و روشن ضمیر.

یعنی: سلامی که بوی مشک می‌دهد، بر حسن خشنود و هوشمند روشن ضمیر.

۵ - سلام بر پرهیزکارترین انسانها یعنی حسین؛ آن شهیدی که جسمش در کربلا جا گرفته است.

عَلِيٌّ بْنِ الْحُسَيْنِ الزَّكِيِّ الْمُجْتَبَى ^۱	سَلَامٌ عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ
سَلَامٌ عَلَى الصَّادِقِ الْمُقْتَدَى ^۲	سَلَامٌ عَلَى الْبَاقِرِ الْمُهْتَدَى
رَضِيِّ السَّجَايَا إِمَامِ التَّقَى ^۳	سَلَامٌ عَلَى الْكَاطِمِ الْمُمْتَحَنِ
عَلِيِّ الرَّضَا سَيِّدِ الْأَصْفِيَاءِ ^۴	سَلَامٌ عَلَى الثَّامِنِ الْمُؤْتَمَنِ
مُحَمَّدِ الطَّيِّبِ الْمُرْتَجَى ^۵	سَلَامٌ عَلَى الْمُتَّقِيِّ التَّقِيِّ
عَلِيِّ الْمُكْرَمِ هَادِي الْوَرَى ^۶	سَلَامٌ عَلَى الْأَرْيَحِيِّ النَّقِيِّ
إِمَامِ يُجَهِّزُ جَيْشَ الصَّفَا ^۷	سَلَامٌ عَلَى السَّيِّدِ الْعَسْكَرِيِّ
أَبِي الْقَاسِمِ الْقَرْمِ نُورِ الْهُدَى ^۸	سَلَامٌ عَلَى الْقَائِمِ الْمُتَنْظَرِ
يُنَجِّبُهُ مِنْ سَيْفِهِ الْمُتَنْظِي ^۹	سَيَطْلُعُ كَالشَّمْسِ فِي غَاسِقِ

۱ - سلام بر سرور عابدان ، علی ، فرزند حسین آن پاکیزه برگزیده .

۲ - سلام بر باقر هدایت یافته ؛ سلام بر صادق پیروی شده .

۳ - سلام بر کاظم امتحان شده که اخلاقش پسندیده و امام تقوی است .

۴ - سلام بر هشتمین (امام) امین ، علی (بن موسی) الرضا ، آن سرور اصفیاء .

۵ - سلام بر متقی پرهیزکار محمد پاکیزه‌ای که چشم امید به او دوخته شده .

۶ - الأریحی : فرخنده خوی و نیک خصال . الوری : خلق .

یعنی : سلام بر پرهیزکار فرخنده خوی و نیک خصال ، علی مکرم و هدایت کننده انسانها .

۷ - سلام بر آقا (امام) عسکری آن پیشوایی که سپاه صفا را آماده می‌کند .

۸ - القرم : سرور بزرگوار .

یعنی : سلام بر قائم منتظر ، ابوالقاسم ، آن سرور بزرگوار و نور هدایت .

۹ - الغاسق : شب بس تاریک ، و هر هجوم آورنده به بدی و زیان را " غاسق " می‌نامند . و به

تَرَى يَمَلَأُ الْأَرْضَ مِنْ عَدْلِهِ كَمَا مُلِئَتْ جَوْرَ أَهْلِ الْهَوَىٰ^۱
 سَلَامٌ عَلَيْهِ وَآبَائِهِ وَأَنْصَارِهِ مَا تَدُومُ السَّمَا^۲

۷- یحیی بن سلامه خصکفی (۵۵۳ هـ. ق)

ابوالفضل یحیی بن سلامه خصکفی شافعی از اهالی " میافارقین " یکی از شهرهای مشهور و قدیمی شمال عراق ، ادیبی نامی و دانشمندی خوش گفتار در نظم و نثر بود .^۳ وی قصیده دالیه مفصل و مشهوری راجع به ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - سروده است ؛ در قسمتی از این قصیده می‌گوید .^۴

وَسَائِلٍ عَنْ حُبِّ أَهْلِ الْبَيْتِ هَلْ أَقْرُرُ إِعْلَانًا بِهِ أَمْ أَجْحَدُ^۵
 هَيْهَاتَ مَمْرُوجٍ بِلَحْمِي وَدَمِي حُبُّهُمْ وَهُمْ الْهُدَىٰ وَالرَّشْدُ^۶

→ همین مناسبت این لفظ بر شب که بدیها و ضررها بیشتر از روز در آن واقع می‌شود و نیز بر هر تاریکی اطلاق می‌گردد .^{۱۹} إنتضی السیف : شمشیر را بر کشید .

یعنی : به زودی همچون آفتاب در دل تاریکی طلوع می‌کند و با شمشیر بر کشیده‌اش ، اسلام را نجات می‌دهد .

۱ - و زمین را از عدل و داد پر می‌کند ؛ همچنانکه از ستم هواپرستان پر شده باشد .

۲ - سلام بر او و پدرانش و یارانش تا زمانی که آسمان پا بر جاست .

توضیح : این بیت از کتاب " الامام المهدی " ص ۲۴۷ نقل شده است .

۳ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۵۲ و ۵۳ .

۴ - تذکرة الخواص ، ص ۳۶۶ .

۵ - چه بسا سؤال کننده‌ای که از محبت اهل بیت ، از من پرسش می‌کند که آیا علناً به آن اعتراف می‌کنم ؛ یا آن را (در ظاهر) انکار می‌کنم .

۶ - نه ! نه ! محبت آنان با گوشت و خون من در آمیخته است ؛ آنها چراغ شدید و هدایت‌بندید .

حَیْدَرَةٌ وَ الْحَسَنَانِ بَعْدَهُ
 وَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ وَ ابْنُ جَعْفَرٍ
 أَعْنِي الرِّضَا ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ
 وَ الْحَسَنُ التَّالِي وَ يَتْلُو تِلْوَهُ
 فَإِنَّهُمْ أَيْمَتِي وَ سَادَتِي
 أَيْمَةٌ أَكْرَمٌ بِهِمْ أَيْمَةٌ
 هُمْ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ
 كُلَّ النَّهَارِ صَوْمٌ لِرَبِّهِمْ
 ثُمَّ عَلِيٌّ وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ^۱
 مُوسَى وَ يَتْلُوهُ عَلِيٌّ السَّيِّدُ^۲
 ثُمَّ عَلِيٌّ وَ ابْنُهُ الْمُسَدَّدُ^۳
 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُفْتَقَدُ^۴
 وَ إِنْ لَحَانِي مَعْشَرٌ وَ فَتَنُوا^۵
 أَسْمَاؤُهُمْ مَسْطُورَةٌ تَطْرُدُ^۶
 وَ هُمْ إِلَيْهِ مَنَهَجٌ وَ مَقْصَدُ^۷
 وَ فِي الدِّيَاجِي رُكْعٌ وَ سُجْدٌ^۸

- ۱ - آنها عبارتند از : حیدر و بعد از او حسن و حسین ، سپس علی و فرزندش محمد .
- ۲ - و جعفر صادق و پسرش موسی و به دنبال او علی آن سرور و آقا .
- ۳ - یعنی رضا ، سپس پسرش محمد ، آنگاه فرزند برومندش علی .
- ۴ - پس از علی حسن و بعد از وی محمد بن حسن است که او را از دست داده ایم .
- توضیح : ظاهراً مقصود شاعر این است که امام دوازدهم هم اکنون در دسترس ما نیست و از نظرها غایب است .
- ۵ - اینها پیشوایان و سروران می باشند ؛ هرچند جماعتی مرا دشمنام دهند و تکذیب کنند .
- ۶ - إَطْرَدَتِ الْأُمُورُ : آن کارها در ترتیب و روش به دنبال هم آمد .
- یعنی : پیشوایانی ، چه پیشوایان بزرگواری که اسامی آنها یکی پس از دیگری (به عنوان حجتهای خدا) نوشته شده است .
- ۷ - آنان حجتهای خدا بر بندگان خداوند و ایشان طریق هدایت به سوی اویند .
- ۸ - برای پروردگارشان روز را روزه می گیرند و در تاریکیهای شب به رکوع و سجود بر می خیزند

قَوْمٌ أَتَى فِيهِ هَلٌ أَتَى مَدِيحُهُمْ هَلْ شَكَّ فِي ذَلِكَ إِلَّا مُلْحِدًا^۱

۱ - آنها گروهی هستند که در سوره "هل أتى" از آنان مدح شده است و در این مطلب، آیا جز انسان بی دین شک می‌کند؟

توضیح: اکثر قریب به اتفاق مفسرین و دانشمندان فریقین یادآور شدند که سوره "هل أتى = دهر، انسان" در باره امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و حسنین - علیهما السلام و فضه خادمه آنها نازل شده است.

ابن عباس گفته است:

امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - بیمار شدند. رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - با جمعی از مردم به عیادت آنها رفتند. یاران آن حضرت به امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - گفتند: ای ابوالحسن! به نظر می‌رسد که در باره شفای فرزندان نذر کنید. علی - علیه السلام - و فاطمه - سلام الله علیها - و فضه، کنیز آنها نذر کردند که اگر حسنین - علیهما السلام - از این بیماری بهبودی یابند، سه روز، روزه بگیرند؛ آن دو بهبودی یافتند. ولی آنها، چیزی برای خوردن در اختیار نداشتند.

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - سه صاع - (حدود سه من) جو، از شمعون خیبری یهودی قرض کرد. فاطمه زهرا - سلام الله علیها - آن را دستاس کرد و به تعداد افراد، پنج قرص نان فراهم ساخت. این نانها را در برابر خود نهادند تا با آنها افطار کنند. سائل و بینوایی بر آنها درآمد و گفت: السلام علیکم اهل بیت محمد! من بینوایی از بینوایان مسلمان هستم. مرا از غذای خود اطعام کنید که خدا شما را از موائد بهشتی سیرگرداند. آنان این بینوایان را بر خویشان ترجیح دادند و تمام قرصهای نان را به او دادند و شب را در حالی که جز آب چیزی نخشیده بودند، به سر آورده و بامداد آن را با روزه آغاز کردند.

آنگاه که شب [دوم] فرا رسید و غذا را در مقابل خود نهادند [تا افطار کنند]، یتیمی بر آنها وارد

→ شد؛ بدون آن که از این نانها چیزی تناول کنند، آنها را در اختیار این یتیم قرار دادند. شب را گرسنه به سر آوردند در حالی که فقط آب نوشیده بودند. به هنگام افطار در شب سوم - که برای افطار، نانها را در مقابل خود نهادند - اسیری بر آنها وارد شد؛ همان معامله‌ای را با او در پیش گرفتند که با بینوا و یتیم؛ یعنی، همه نانها را به او دادند.

چون بامدادان روز سوم فرارسید؛ امیر المؤمنین علی - علیه السلام - دست حسنین - علیهما السلام - را گرفت و به سوی رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - روان شدند. وقتی آن حضرت آنان را دید - در حالی که از شدت گرسنگی مانند جوجه‌ها می‌لرزیدند - فرمودند: چقدر بر من ناگوار و رنج‌آور است که شما را بدینسان می‌بینم!؟

رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - از جا برخاست و با آنها به راه افتاد. دید فاطمه - سلام الله علیها - در محراب عبادت قرار دارد و شکمش از گرسنگی آنچنان تهی گشته که به پشت چسبیده و از ناتوانی چشمان مبارکش [بی فروغ] فرو رفته است. دیدن این منظره رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - را متأثر [تر] ساخت.

در چنین لحظاتی بود که جبرائیل - علیه السلام - فرود آمد و گفت: ای محمد، این را بستان و بگیر. خدا ترا در باره خاندانت تهنیت گفته؛ آنگاه جبرائیل سوره "هل أتى" را بر آن حضرت خواند.^{۲۰}

آیه الله مرعشی نجفی در تعلیقه خود بر احقاق الحق^{۲۱} اسامی ۳۵ نفر از علمای برجسته اهل سنت را که نزول سوره "هل أتى" را در باره اهل بیت - علیهم السلام - می‌دانند، ذکر کرده‌اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- زمخشری در کشاف (ج ۴، ص ۱۶۹، چاپ مصر، چاپخانه مصطفی محمد).

- علامه واحدی در "اسباب النزول" (ص ۳۳۱، چاپ مصر).

قَوْمٌ لَهُمْ فِي كُلِّ أَرْضٍ مَشْهَدٌ لَا بَلَّ لَهُمْ فِي كُلِّ قَلْبٍ مَشْهَدٌ^۱
 قَوْمٌ لَهُمْ فَضْلٌ وَ مَجْدٌ بَاذِخٌ يَعْرِفُهُ الْمُشْرِكُ وَ الْمُؤَحَّدُ^۲

۸- محمد بن طولون (۹۵۳ هـ. ق)

شمس‌الدین محمد بن طولون دمشقی کتابی در باره ائمه معصومین - علیهم السلام - تحت عنوان الائمه الاثنی عشر تألیف کرده است . در این کتاب ، ابن طولون اشعار زیبای زیر را که خود سروده ، آورده است و در آن ائمه دوازده گانه شیعه را یکایک به نام ذکر می‌کند و خبر از ظهور مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در آینده می‌دهد :^۳

عَلَيْكَ بِالْأَيِّمَةِ الْإِثْنِي عَشَرَ مِنْ آلِ بَيْتِ الْمُصْطَفَى خَيْرِ الْبَشَرِ^۴

- فخرالدین رازی در تفسیرش (ج ۳ ، ص ۲۴۳ ، چاپ مصر) .

- علامه سبط ابن جوزی در " تذکره " (ص ۳۲۲) .

- علامه گنجی در " کفایة الطالب " (ص ۲۰۱ ، چاپ نجف) .

- علامه قرطبی در تفسیرش (ج ۱۹ ، ص ۱۲۹ ، چاپ مصر ، سال ۱۳۵۶) .

- سیوطی در " الدر المنثور " (ج ۶ ، ص ۲۹۹ ، چاپ اول ، مصر) .

۱ - آنان گروهی هستند که در هر سرزمین مقبره‌ای دارند ؛ نه ! بلکه در هر دلی مقبره دارند (یعنی آنها در دلهای عاشقان ولایت جا دارند) .

۲ - الباذخ : بلند ، عالی .

یعنی : گروهی که دارای فضیلت و مجدی بلند می‌باشند و مشرک و موحد ، ایشان را می‌شناسد .

۳ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۱۲۰ و الامام المهدی ص ۲۴۶ .

۴ - علیک بکدا : به آن چنگ بزن .

أَبُو تَرَابٍ ، حَسَنٌ ، حُسَيْنٌ وَ بُغْضُ زَيْنِ الْعَابِدِينَ شَيْنٌ^۱
 مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ كَمِ عِلْمِ دَرِي وَ الصَّادِقُ آذَعُ جَعْفَرًا بَيْنَ الْوَرَى^۲
 مُوسَى هُوَ الْكَاطِمُ وَ ابْنُهُ عَلِيٌّ لَقَبُهُ الرِّضَا وَ قَدْرُهُ عَلِيٌّ^۳
 مُحَمَّدُ التَّقِيُّ قَلْبُهُ مَعْمُورٌ عَلِيٌّ النَّقِيُّ ذُرَّةٌ مَسْتُورٌ^۴
 وَ الْعَسْكَرِيُّ الْحَسَنُ الْمُطَهَّرُ مُحَمَّدُ الْمَهْدِيُّ سَوْفَ يَظْهَرُ^۵

۹- شیخ عبدالکریم یمانی

شیخ سلیمان حنفی در کتاب *ینایع المودة*^۶ آنجا که از نظریات علمای عامه راجع به وجود پسر امام حسن عسکری (ع) به عنوان مهدی موعود، سخن می‌گوید و شاهد می‌آورد؛ از جمله می‌نویسد: شیخ بزرگوار عبدالکریم یمانی - قدس الله سره و وجب لنا فیوضه و علومه - گفته است:

یعنی: به ائمه دوازده گانه که از دودمان بهترین انسان (یعنی محمد) مصطفی هستند، چنگ بزن

۱- (آنها عبارتند از:) ابوتراب، حسن و حسین، و بغض با زین العابدین (چقدر) زشت است

۲- و محمد باقر که چقدر دانای به علوم است و (حضرت) صادق که او را در میان مردم جعفر بخوان.

۳- و موسای کاظم و پسرش علی، ملقب به رضا که دارای قدر و منزلت والایی است.

۴- و محمد تقی که قلبی سرزنده و آباد دارد و علی نقی که گوهر او پراکنده شده است.

۵- و عسکری، آن حسن مطهر و محمد مهدی که بزودی ظهور خواهد کرد.

وَ فِي يُمْنٍ أَمْنٍ يَكُونُ لِأَهْلِهَا
بِمِيمٍ مَجِيدٍ مِنْ سُلَالَةِ حَيْدَرٍ
يَسْلَقُ بِالْمَهْدِيِّ بِالسَّحْقِ ظَاهِرٌ
إِلَى أَنْ تَرَى نُورَ الْهِدَايَةِ مُقْبِلًا^۱
وَ مِنْ آلِ بَيْتِ طَاهِرِينَ بِمَنْ عَلا^۵
بِسُنَّةِ خَيْرِ الْخَلْقِ يَحْكُمُ أَوْلَا^۶

۱۰ - شیخ عامر بن عامر بصری

شیخ عامر بن بصری ، عارف متأله ، که در سوانی روم اقامت داشت سراینده قصیده تائیه ایست موسوم به " ذات الانوار"^۷ که مشتمل بر دوازده نور است . در "نور نهم" که راجع به شناخت صاحب الزمان و زمان ظهور آن حضرت است ، می گوید:^۸

إِمَامَ الْهُدَى حَتَّى مَتَى أَنْتَ غَائِبٌ ؟
تَرَاءَتْ لَنَا رَايَاتُ جَيْشِكَ قَادِمًا
فَمَنْ عَلَيْنَا يَا أَبَانَا بِأَوْبَةٍ^۹
فَفَاحَتْ لَنَا مِنْهَا زَوَائِحُ مِسْكَةٍ^{۱۰}

۱ و ۵ - زمین در پناه امن خدا ، برای ساکنانش بسر می برد تا این که بینی نور هدایت به وسیله میم شریف که از سلالة حیدر و از خاندان پاک سرشت پیامبر است ، روی می آورد .

۶ - لقب او مهدی است که به حق ظهور می کند و قبل از هر چیز به سنت بهترین بندگان خدا حکم می کند .

۷ - عمر بن فارض اندلسی مصری درگذشته ۶۳۲ (ه . ق) این قصیده را سرآمد قصاید دانسته است . ۲۲

۸ - کشف الاستار ، ص ۸۷ و ۸۸ .

۹ - ای پیشوای هدایت ! تا کی غایب خواهی بود ؟ ای پدر ما ! با بازگشت (و ظهور) خود بر ما منت بگذار .

۱۰ - تراءى له : پیش او آمد تا او را ببیند^{۲۳} . المسكّة : مشک . .

و بُشِّرَتِ الدُّنْيَا بِذَلِكَ فَاعْتَدَتْ
مَلَلْنَا وَ طَالَ الْإِنْتِظَارُ فَجَدُّ لَنَا
و در ادامه می‌گوید :

فَعَجَّلْ حَتَّى نَسْرَاكَ فَلَذَّةٌ
زَرَعْتَ بُدُورَ الْعِلْمِ فِي حَرِّ بَرَّةٍ
وَ رَبَّعَ مِنْهَا كَلِّمًا كَانَ زَاكِيًّا
وَ لَمْ يُرَوْهَا إِلَّا لِقَاكَ فَجَدُّ لَنَا
الْمُحِبِّ لِقَا مَحْبُوبِهِ بَعْدَ غَيْبَةٍ^۳
فَجَاءَتْ كَمَا تَهْوَى بِأَيْنَعِ خُضْرَةٍ^۴
فَقَدْ عَطَشَتْ فَاْمُدُّ قُؤَاهَا بِسُقْيَةٍ^۵
وَ لَوْ شَرِبَتْ مَاءَ الْفُرَاتِ وَ دَجَلَةَ^۶

یعنی : تا این که پرچمهای سپاهت برای ما ظاهر و هویدا شود و از آن بوی مشک ، به مشام ما
رسد .

- ۱ - و جهان از این مژده ، غرق در شادی و سرور شود و دهانها از خوشحالی باز بماند .
- ۲ - خسته شدیم ؛ در حالی که انتظار به درازا کشید . پس ای قطب (عالم) وجود ! تو را به
پرودگارت قسم ! با یک دیدار به ما عنایتی بفرما .
- ۳ - در آمدنت شتاب کن ، تا بتوانیم تو را زیارت کنیم ؛ چرا که دیدن محبوب پس از غایب شدن
لذت خاصی دارد .
- ۴ - بَرَّةٌ : نام مکانی که در آنجا قابیل هابیل را کشت .
یعنی : بذرهای علم را در گرمای سرزمین برّه کاشتی ؛ پس همانگونه که دوست داشتی ، میوه‌ای
سرسبز به بار آورد .
- ۵ - رَبَّعٌ : نما و زاد ، نمو کرد و زیاد شد ؛ وَ رَبَّعَ الطَّعَامُ : غذا پاک و زیاد شد . زَكَا الشَّيْءُ : زیاد شد
و زَكَا الرَّجُلُ : مرد پاک شد .
- یعنی : علم به هنگام رشد و شکوفایی از آن سرزمین تغذیه می‌کرد (ولی هم اکنون) آن سرزمین
تشنه گشته ؛ پس با یک آبیاری بر قدرت آن بیفزای .
- ۶ - در حالی که جز دیدار تو او را سیراب نمی‌کند ؛ هرچند آب فرات و دجله را بنوشد . پس او

۱۱ - عبدالوهاب بدری (معاصر)

سید عبدالوهاب بدری، در کتاب سیره الامام العاشر علی الهادی علیه السلام که شرح زندگانی امام دهم تألیف نموده است، قصیده‌ای دارد بدینگونه:^۱

یا حادِي الرُّكْبِ يَمِّمُ رَوْضَةَ النِّعَمِ	وَ كَعْبَةَ الْفَضْلِ وَ الْأَمَالِ وَ الْكَرَمِ ^۲
عَرَّجَ عَلَيَّ مَنْ بِسَامِرَاءَ حَضَرَتْهُمْ	تَلَقَّ الْأَيْمَةَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ ^۳
آلَ النَّبِيِّ الَّذِي جَاءَ رَحْمَةً وَ هُدًى	لِلْعَالَمِينَ إِمَامَ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ ^۴
زُرِ الْإِمَامَ النَّقِيُّ ابْنَ الْجَوَادِ تَنَلَّ	فَوْزاً بِحَبْلِ وِدَادٍ غَيْرِ مُنْصَرِمِ ^۵
بِالْعَسْكَرِيِّ الْإِمَامِ الْمُقْتَدَى حَسَنِ	وَ نَجَلِهِ الْمُرْتَجَى الْمَهْدِيِّ وَ اعْتَصِمِ ^۶

را از دیدار خود محروم نفرما .

۱ - دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص ۱۵۶ .

۲ - الحادي : خدی و سرود خوان شتران . يَمِّمُه : قصد او کرد ، آهنگ او کرد .

یعنی : ای خدی خوان کاروان ! به پیش به سوی حرم پر نعمت حق و کعبه فضیلت و آرزوها وجود و کرم .

۳ - عَرَّجَ عَلَيْهِ : بر او گذشت و توقف کرد .

یعنی : آهنگ کسانی کن که مرقدشان در سامره است ؛ تا این که (مرقدهای مطهر) امامان خاندان پیامبر را (از نزدیک) زیارت کنی .

۴ - آن دودمان پیامبر که رحمت و هدایت برای جهانیان و پیشوای عرب و عجم هستند .

۵ - امام نقی فرزند امام جواد را زیارت کن تا با ریسمان دوستی او که گسستنی نیست ، رستگار شوی .

۶ - به امام حسین، عسکری و فرزندش، مهدی که امید (همهٔ انسانهای مظلوم عالم) است، چنگ

أَسْبَاطُ خَيْرِ الْوَرَى أَشْبَالُ حَيْدَرَةٍ أَبْنَاءُ فَاطِمَةَ الزُّهْرَا فَلُدُّ بِهِمْ^۱
 هُمْ عِتْرَةُ الْمُصْطَفَى وَ الْوَارِثُونَ لَهُ حَقًّا أَتَى نَعْتُهُمْ فِي مُحْكَمِ الْكَلِمِ^۲
 وَ هُمْ نُجُومُ سَمَاءِ الْمُهْتَدِينَ وَ هُمْ فُلُكُ النَّجَاةِ وَ إِنْ سَارَتْ بِمُلْتَطِمِ^۳

شاعر در مصراع دوم پنجمین بیت این قصیده ، آن آقای را که چشم امید همه انسانهای مظلوم عالم به او دوخته شده ، مهدی پسر امام حسن عسکری - علیهما السلام - می داند .

→ بزن .

۱ - آنان دخترزادگان بهترین مردم روی زمین و شیر بچه‌های علی و فرزندان فاطمه زهرا هستند . پس به آنها پناه ببر .

۲ - آنان عترت پیامبر مصطفی و وارثان به حق او می‌باشند و وصفشان در کلام استوار خدا آمده است .

۳ - آنان ستارگان آسمان ؛ رهروان راه حق و کشتی‌های نجات‌اند ؛ هر چند دریا متلاطم باشد .

یادداشتهای پاورقی های فصل اول:

- ۱- "کشن" به لغت هندی نام پیامبر اسلام است که در بشارت فوق فرزند برومندش را به نام "ایستاده" و "خداشناس" نامیده، چنانکه شیعیان او را "قائم" می خوانند، (ادیان و مهدویت، پاورقی صفحه ۱۸).
- ۲- ادیان و مهدویت، ص ۱۸ و ۱۹.
- ۳- نجم الثاقب، ص ۴۷.
- ۴- همان مأخذ، ص ۶۸.
- ۵- برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: نجم الثاقب، ص ۶۳-۶۵.
- ۶- نجم الثاقب، ص ۶۸.
- ۷- بنگرید به همان مأخذ، ص ۴۴.
- ۸- همان مأخذ، ص ۶۸.
- ۹- همان مأخذ، ص ۵۹.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۵۲.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۵۶.
- ۱۲- به همان مأخذ، ص ۵۵.
- ۱۳- مقصود از ناموس آخرالزمان ناموس اعظم آئین الهی پیامبر آخرین، حضرت محمد (ص) است (ادیان و مهدویت، پاورقی، صفحه ۲۰).
- ۱۴- پشن نام هندی علی بن ابی طالب (ع) است (ادیان و مهدویت، پاورقی، ص ۲۰).
- ۱۵- راهنما، نام حضرت مهدی (ع) است که بزرگترین نماینده راهنمایان الهی و نامش نیز هادی و مهدی و قائم بالحق است. (ادیان و مهدویت، پاورقی، ص ۲۰).
- ۱۶- رام به لغت سانسکریتی نام خدا است (ادیان و مهدویت، پاورقی، ص ۲۰).
- ۱۷- جگانات به لغت سانسکریتی نام بتی است که هندوها آن را مظهر خدا می دانند.

- ۱۸ - ادیان و مهدویت، ص ۲۰ و ۲۱ .
- ۱۹ - فرهنگ لغات قرآن، ج ۲، ص ۱۷۷ .
- ۲۰ - اسباب النزول، ص ۳۱ و ۳۲؛ و مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۵ و ۴۰۶ .
- ۲۱ - احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۵۸ به بعد .
- ۲۲ - دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص ۶۲ .
- ۲۳ - فرهنگ لاروس .

فصل دوم

طلوع خورشید ولایت

قبل از ولادت

مهدی موعود (عج) قبل از ولادت در اشعار عربی

سخن از مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و ظهور وی ، سالها قبل از میلاد با سعادتش در میان مسلمانان شایع و رایج شد ؛ چرا که پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - بارها و بارها در مناسبتهای مختلف ، به معرفی آن منجی عالم بشریت پرداخته است و به گونه‌ای از وی سخن رانده که جای هیچگونه شکّی ، برای انسانهای حق جوی باقی نگذاشته است . در این مبحث ، با ذکر حدیثی از احادیث بیشماری که در باره آن وجود مقدّس از پیغمبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - رسیده است ، گفتار خویش را زینت می‌بخشیم .

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله : " المهدی من ولدي ، اسمه اسمی و کنيته کنیتی ، أشبه الناس بي خُلُقاً و خُلُقاً ، تكون له غيبة و حيرة ، تضلّ فيها الأمم ، يقبل

كالشهاب الثاقب فيملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً^۱.
 ائمة معصومين - عليهم السلام - نیز همگی بدون استثناء از مهدی موعود - علیه
 السلام - و ظهور وی خبر داده‌اند و حتی برخی از آنان اشعاری در باره آن حضرت
 سروده‌اند .

مهدی موعود (عج) در اشعار منسوب به امام علی (ع):

مولای متقیان امیرمؤمنان علی - علیه السلام - در باره بر چیده شدن بساط ظلم و
 ستم در سراسر عالم و برقراری حکومت عدل جهانی به دست مبارک امام زمان -
 عجل الله فرجه الشریف - فرموده است:^۲

فَلِلَّهِ دَرَّةٌ مِنْ إِمَامٍ سَمِيدٍ يَذِلُّ جُيُوشَ الْمُشْرِكِينَ بِصَارِمٍ^۳
 وَيُظْهِرُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ بُقْعَةٍ وَيُرْغِمُ أَنْفَ الْمُشْرِكِينَ الْغَوَاشِمَ^۴

۱ - اعیان الشیعه ، ج ۲ ، ص ۵۴ : مهدی از فرزندان من است . نامش نام من و کنیه اش کنیه من
 است . در خلقت و خوی شبیه ترین مردم به من می باشد . غیبت و حیرتی دارد که در آن (بسیاری
 از) مردمان به گمراهی ره می سپارند . آنگاه چون شهابی فروزنده فرارسد و زمین را آکنده از عدل
 و داد سازد ؛ همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد .

۲ - ینابیع المودة ، ص ۴۳۹ .

۳ - لله دره : خدای راست نیکی و خوبی او ؛ خدایش نیکی دهد ؛ آفرین ! احسنت ! السمیدع :
 بهتر ، بزرگوار و بخشنده ، دلیر . الصارم : شمشیر برنده .

یعنی : آفرین بر امام دلیری که لشکرهای مشرکان را با شمشیر بران ، به ذلت می کشاند .

۴ - الغواشم (جمع الغاشم) : مستبد ، ستمکار .

و یا ویلُ اهل الشُّرکِ مِنْ سَطْوَةِ الْفَناءِ و یا ویلُ کُلِّ الْوَيْلِ لِمَنْ کانَ ظالِمًا^۱
 يُنْقِي بِساطَ الْأَرْضِ مِنْ کُلِّ آفَةٍ و يُرْغِمُ فِيها کُلَّ مَنْ کانَ غاشِمًا^۲
 و یا مُرَّ بِمَعْرُوفٍ و یَنْهَی لِمُنْکَرٍ و یَطْلَعُ نَجْمَ الْحَقِّ عَلَی یَدِ قَائِمٍ^۳
 و یَنْشُرُ بَسْطَ الْعَدْلِ شَرْقًا و مَغْرِبًا و یَنْصُرُ دینَ اللَّهِ رَأْسَ الدَّعائِمِ^۴
 و ما قُلْتُ هَذَا الْقَوْلَ فَخْرًا و إِنَّمَا قَدْ أَخْبَرَنِي الْمُخْتارُ مِنْ آلِ هاشِمٍ^۵

و نیز آن حضرت - علیه السلام - در ضمن اشعاری که در حضور فرزندش حسین

- علیه السلام - سروده ، می فرماید :^۶

حُسَيْنٌ إِذَا كُنْتُ فِي بِلْدَةٍ غَـرِيبًا فَعاشِرُ بِأَدابِها^۷

→ یعنی : و این دین را در هر سرزمین ظاهرو آشکار می کند و بینی مشرکان ستمکار را به خاک می مالد .

۱ - ای مشرکان ! وای ، از چیره شدن فنا و نابودی (یعنی ، وای از آن لحظه ای که مرگ شما فرا رسد) و صد وای بر کسی که ستمگر بوده است .

توضیح : کلمات " ظالم " در این بیت و " غاشم " در بیت از آن ، بعد علی القاعده باید ، منصوب شوند ؛ چون خبر " کان " هستند ولی به جهت هماهنگی قافیۀ آنها با بقیۀ ابیات مکسور شده اند .

۲ - پهنۀ زمین را از هر آفتی پاک می کند و بینی هر ستمگری را به خاک می مالد .

۳ - امر به معروف و نهی از منکر می کند ؛ در حالی که ستارۀ حق به دست قائم طلوع می کند .

۴ - و بساط عدالت را در شرق و غرب (عالم) می گستراند و دین حق را در رأس همه امور یاری می کند (یعنی محور کار او یاری دین خدا است) .

۵ - این سخن را برای این که (برگ) افتخاری برای ما باشد ، نگفتم . بلکه سخنی است که

برگزیده از آل هاشم (یعنی محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله -) به من خبر داده است .

۶ - ینابیع المودّة ، ص ۴۳۸ . و الامام المهدي ، ص ۲۴۰ .

۷ - ای حسین ! هرگاه در شهری غریب باشی ، با آداب آن شهر یا مردم معاشرت کن .

كَأَنِّي بِنَفْسِي وَ أَعْقَابِهَا
 فَتُخَضَّبُ مِنَّا اللَّحَى بِالذَّمَاءِ
 أَرَاهَا وَ لَمْ يَكُ رَأْيِي الْعِيَانِ
 سَقَى اللَّهُ قَائِمَنَا صَاحِبَ الدِّ
 هُوَ الْمُدْرِكُ الشَّارِعِي يَا حُسَيْنُ
 لِكُلِّ دَمٍ أَلْفُ أَلْفٍ وَ مَا
 وَ فِي كَرْبَلَاءَ وَ مِحْرَابِهَا^۱
 خِضَابَ الْعُرُوسِ بِأَثْوَابِهَا^۲
 وَ أُوتِيَتْ مِفْتَاحَ أَبْوَابِهَا^۳
 سَقِيَامَةَ وَ النَّاسُ فِي دَأْبِهَا^۴
 بَلْ لَكَ فَاصِبٌ لِأَثْعَابِهَا^۵
 يُقَصَّرُ فِي قَتْلِ أَحْزَابِهَا^۶

۱ - گویا که من نفس خود و فرزندان خود را در کربلا و محراب آن می بینم .

توضیح : محراب در لغت به معانی مختلف آمده است : بالاخانه ، صدر مجلس ، صدرنشین خانه ، جایگاه پیش نماز در مسجد ، شاهنشین ، پیشه‌ای که مأوای شیر باشد ، گردن ستور ، انجمن و مجلسی که مردم در آن اجتماع کنند .^۱

در این بیت ظاهراً مراد امیر المؤمنین - علیه السلام - از " محراب " همان جایگاه پیش نماز در مسجد است . امام - علیه السلام - در این بیت مقتل امام حسین - علیه السلام - در کربلا را به محراب مسجد تشبیه کرده ، به گونه‌ای که گویی ، می بیند حسینش در این محراب ایستاده و دیگر شهدای کربلا پشت سرش قرار گرفته‌اند و بدون چون و چرا تسلیم فرامین آن حضرت‌اند .

۲ - محاسن ما به خون خضاب می شود آنطور که لباسهای عروس خضاب می شود .

۳ - من آن مصیبت را می بینم ولی نه با چشم ظاهر (بلکه با چشم باطن) ؛ زیرا کلید درهای آن به من داده شده است .

۴ - خداوند به قائم ما خیر و برکت عنایت فرماید ؛ آن کسی که صاحب قیامت است و مردم هم در دأب آن هستند .

۵ - ای حسین ! او انتقام گیرنده خون من و تو است ؛ پس تو بر رنج و تعب شهادت شکیبیا باش .

۶ - برای هر خون (به ناحق ریخته شده‌ای) هزاران هزار (خونخواه) است و در کشتن احزاب

هُنَالِكَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ قَوْلٌ بِعُذْرِ وَأَعْقَابِهَا^۱
 و نیز آن حضرت - علیه السلام - در علائم ظهور امام عصر - عجل الله تعالی فرجه
 الشریف - فرموده است:^۲

بُنِيَ إِذَا مَا جَاشَتِ التُّرُكُ فَانْتَظِرْ	وَلَايَةَ مَهْدِيٍّ يَقُومُ وَ يَعْدِلُ ^۳
وَ ذَلَّ مُلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	وَ بُوِيعَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْدُ وَ يَهْزِلُ ^۴
صَبِيٌّ مِنَ الصُّبْيَانِ لَا رَأْيَ عِنْدَهُ	وَ لَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَ لَا هُوَ يَعْقِلُ ^۵
فَتَمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ	وَ بِالْحَقِّ يَا تَيْكُمْ وَ بِالْحَقِّ يَعْمَلُ ^۶

→ ستمگر کوتاهی نمی کنند .

۱ - الأعقاب (جمع العقب) : فرزند ، نوه .

یعنی : آنجا عذر آوردن و فرزندان را واسطه قرار دادن ، نفعی به ستمگران نمی رساند .

۲ - بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۱۳۱ و منتخب الاثر ، ص ۳۳۱ .

۳ - بُنِيَ : مصغر " ابن " و در اصل " بُنْيُوي " بوده که واو قلب نه یاء و دریای تصغیر ادغام شده است و از آنجا که اجتماع سه یاء خوشایند نیست ، یک یای آن حذف شده است .

" ما " بی که در این بیت بعد از " اذا " ی شرطیه واقع شده ، زاید است .^۲ جاش : مضطرب گردید ، آشفته شد .

یعنی : پسر ! زمانی که (قبایل ترک مضطرب و آشفته شدند ، منتظر ولایت مهدی باش که قیام خواهد کرد و در میان مردم به عدالت رفتار خواهد نمود) .

۴ و ۵ - [آن زمانی که] پادشاهان روی زمین از آل هاشم ذلیل و خوار شوند و کسی از ایشان بیعت بگیرد که اهل خوش گذرانی و لهو و لعب است ؛ کودکی که رأی و تدبیر و عقلی ندارد و در کارهایش جدی نیست .

۶ - در این هنگام است که قائم به حق از شما ظاهر می شود و حق را می آورد و بدان عمل می کند .

سَمِيَّ نَبِيِّ اللَّهِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ فَلَا تَخْذُلُوهُ يَا بَنِيَّ وَ عَجَّلُوا^۱

مهدی موعود (عج) در اشعار منسوب به دیگر امامان شیعه :

امام صادق - علیه السلام - در باره برپایی دولت حقه امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در آخر الزمان فرموده است :^۲

لِكُلِّ أَنْبَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا وَ دَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ^۳

در این بیت امام - علیه السلام - از دو چیز خبر داده است : یکی اینکه تا برپایی حکومت دوازدهمین امام ، شرایط به گونه ای فراهم نخواهد شد که ائمه معصومین - علیهم السلام - بتوانند به حکومت برسند و دیگر اینکه برپایی حکومت امام معصوم بالاخره روزی محقق خواهد شد .

پیشگویی اول امام - علیه السلام - آنچنان که فرمود ؛ جامعه عمل پوشیده و پیشگویی دوم حضرت - علیه السلام - هم به خواست خدا یقیناً به وقوع خواهد پیوست .

حموینی شافعی در کتاب فرائد السمطين از احمد بن زیاد روایت کرده که دعبل بن علی خزاعی گفته است ؛ قصیده ای با مطلع زیر را برای سرورمان امام علی بن موسی الرضا سرودم :^۴

۱ - او هم نام پیغمبر خداست ؛ جانم فدای او باد . ای پسرانم ! او را خوار نکنید و در نصرت و یاری او تعجیل نمایید .

۲ - منتهی الآمال ، ص ۴۸۸ و الامام المهدی ، ص ۲۴۰ .

۳ - برای هر گروهی از مردم ، دولتی است که انتظار آن را می کشند و دولت ما در آخر الزمان ظاهر خواهد شد .

۴ - ینابیع المودة ، ص ۴۵۴ .

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَ مَسْنُورٌ وَحْيٍ مُقْفَرٌ الْعَرَصَاتِ^۱
 أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ^۲
 [هنگامی که به بیت زیر رسیدم]:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ بِالْغُرَفَاتِ^۳
 امام رضا - علیه السلام - فرمود : آیا این دو بیت را به قصیده‌ات ملحق نکنم ؟
 عرض کردم ؛ چرا ای فرزند رسول خدا ، پس حضرت فرمود :

وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفِرَاتِ^۴
 إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَا الْغَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ^۵

۱ - مدرسه‌های آیاتی است که از تلاوت (قرآن) خالی شده و خانه وحیی است که به زمینهای خشک و بی آب و علف تبدیل گردیده است .

۲ - می‌بینیم که اموال ایشان در دست دیگران تقسیم شده و دست خودشان از اموالشان خالی است .

توضیح : آنچنان که حموی در فرائد السمطين گفته ؛ مبنی بر این که این بیت و بیت بعدی جزء ابیات اول قصیده است ، صحیح نیست ؛ بلکه این ابیات جزء نیمه دوم قصیده می‌باشد .

۳ - و قبری است در بغداد برای نفس پاکیزه‌ای که خدای رحمان آن را در غرفه‌های بهشتی جای داده است .

۴ - یا لها من مصیبة : چه مصیبتی ! أَلَحَّتْ الْقَتَبُ عَلَى ظَهْرِ الدَّالَةِ : پالان پشت چهار پا را مجروح کرد .

یعنی : و قبری در طوس است ؛ چه مصیبتی ! مصیبتی که با آه و ناله‌ها دل را مجروح می‌کند .

۵ - (مصیبتی که اثر آن) تا قیامت باقی است مگر اینکه خداوند قائم را برانگیزاند و غم و اندوه ما را بر طرف نماید .

عیسی بن فتح از امام حسن عسکری - علیه السلام - سؤال کرد . ای سرور من ! آیا شما فرزندی دارید ؟

امام - علیه السلام - فرمود : بزودی دارای فرزندی خواهم شد که زمین را از عدل و داد پر خواهد نمود ؛ اما اکنون فرزندی ندارم ، آنگاه دو بیت زیر را انشاد فرمود :^۱

لَعَلَّكَ يَوْمًا إِنَّ تَرَانِي كَأَنَّمَا بَنِيَّ حَوَالِي الْأَسْوَدُ اللَّوَابِدُ^۲
فَإِنَّ تَمِيمًا قَبْلَ أَنْ يَلِدَ الْحَصَى أَقَامَ زَمَانًا وَهُوَ فِي النَّاسِ وَاحِدٌ^۳

توضیح : " حَتَّى " در صورتی فعل مضارع را منصوب می‌کند که برای تعلیل یا غایت یا استثناء باشد.^۳ در این بیت " حَتَّى يَبْعَث " به معنی " إِلَّا أَنْ يَبْعَث " است و نمی‌تواند به معنی " إِلَى أَنْ يَبْعَث " باشد ؛ زیرا قبل از آن " إِلَى الْحَشْرِ " آمده و یک فعل نمی‌تواند مغيًا به دو غایت شود ؛ چون در این صورت معنی چنین می‌شود : این مصیبت ، تا قیامت و تا اینکه خداوند قائم را بر انگیزاند ، باقی است . و این ممکن نیست مگر اینکه قیامت و ظهور قائم همزمان واقع شود و این هم یک امری غیر ممکن است ؛ زیرا ظهور حضرت قبل از وقوع قیامت خواهد بود .

اگر گفته شود در صورتی که " حَتَّى " به معنی " إِلَّا أَنْ " فرض شود ؛ با اشکال روبرو می‌شویم و آن این است که گویی امام رضا (ع) در وقوع ظهور قائم شک داشته که فرموده : مگر اینکه خداوند قائم را بر انگیزاند " . جواب این است که ظاهراً مقصود امام - علیه السلام - این است که هر چند این مصیبت می‌تواند تا قیامت ادامه یابد ؛ ولی إِنْ شَاءَ اللَّهُ قائم آل محمد ظهور خواهد کرد و غم و اندوه را از مؤمنین و دودمان پاکش بر طرف خواهد نمود .

۱ - الامام المهدی ، ص ۲۴۱ . در کتاب بحار الانوار^۴ آمده که امام به این دو بیت تمثیل جسته ، نه اینکه خود آن را سروده باشد .

۲ - اللواید (جمع اللابد) : شیر بیشه .

یعنی : شاید روزی مرا با فرزندان (نیرومندان) به گونه‌ای ببینی که گویی شیران بیشه ، گرد من حلقه زده‌اند .

۳ - تمیم قبل از اینکه همچون سنگریزهای بیابان صاحب فرزندان فراوان شود ؛ مدتی در میان

مدیحه سرایان امام مهدی (عج) قبل از ولادت:

فرمایشات گرانقدر پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - در باره مهدی (ع) و ظهورش باعث شد که در زمان حیات آن پیشوایان معصوم، مسأله مهدی به صورت یکی از اصول مسلم اسلامی مورد پذیرش مسلمانان قرار گیرد به گونه‌ای که قبل از ولادت با سعادتش، شعرای فراوانی را می‌یابیم که از آن حضرت - عجل الله فرجه الشریف - و حکومت عالمگیرش، در اشعار خویش سخن گفته‌اند. حتی در زمان حیات پیامبر عظیم الشان - صلی الله علیه و آله - اشعاری را می‌یابیم که در آنها نام مهدی - سلام الله علیه - بر زبان شاعر آورده شده است.

"روزی یک مرد یهودی به نام نعتل به محضر مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - رسید و گفت: ای محمد از تو سوالاتی دارم که مدتی است در سینه‌ام خلیجان می‌کند؛ پس اگر پاسخ دادی به تو ایمان می‌آورم.

پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: بپرس ای ابا عماره!

یهودی گفت: ای محمد! خدای خود را برای من وصف کن! پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: خدا را نمی‌توان وصف کرد مگر آنطور که خودش فرموده؛ آنگاه یگانگی ذات و توحید صفات را بیان فرمود و سوره توحید را تا آخر برای معرفی خدای عالم تعلیم فرمود.

یهودی گفت: راست گفتم. مرا از وصی خود خبر ده.

پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: هیچ پیامبری نبوده که وصی نداشته باشد؛

حضرت موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد و وصی من علی بن ابی طالب است و پس از او دو سبط من حسن و حسین و سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن علی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آنگاه حجة بن الحسن ... و دوازدهمین فرزند من غایب می شود و دیده نمی شود و بر امت من زمانی می گذرد که از اسلام جز نام آن و از قرآن جز خط آن ، باقی نماند . در این هنگام است که خداوند تعالی ، به او اذن خروج می دهد ؛ پس ، او اسلام را آشکار و دین را تجدید می کند ؛ آنگاه فرمود : خوشا به حال کسی که ایشان را دوست داشته باشد و وای بر کسی که ایشان را دشمن بدارد و خوشا به حال کسی که به ایشان متمسک شود .

در این هنگام ، نعتی از جا حرکت کرد و در مقابل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این اشعار را سرود .^۱

صَلَّى الْعَلِيِّ ذُو الْعَلَى	عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ ^۲
أَنْتَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى	وَ الْهَاشِمِيُّ الْمُفْتَخَرِ ^۳
بِكُمْ هَدَانَا رَبُّنَا	وَ فِيكَ نَرْجُوا أَمْرَ ^۴
وَ مَعْشَرَ سَمَائِهِمْ	أُيَمَّةً إِيَّانِي عَشْرَ ^۵

۱ - فرائد السمطين ، ج ۲ ، ص ۱۳۳ - ۱۳۵ .

۲ - ای بهترین بشر ، درود خداوند بلند مرتبه بر تو باد .

۳ - تو پیامبر برگزیده ای و افتخار هاشمی بودن را داری .

۴ - بواسطه شما است که پروردگاران ما را هدایت کرد و در آنچه فرمان داده ؛ امیدمان به تو است .

۵ - و به آن جماعتی که ایشان را ائمه دوازده گانه نامیدی .

حَسْبَاهُمْ رَبُّ السُّعْلَى	ثُمَّ صَفَاهُمْ مِنْ كَدْرٍ ^۱
قَدْ فَازَ مَنْ وَالَاهُمْ	وَ خَابَ مَنْ عَادَى الزُّهْرَ ^۲
أَخْرَهُمْ يَشْفِي الظُّمَأ	وَ هُوَ الإِمَامُ الْمُنتَظَرُ ^۳
عِثْرَتُكَ الأَخْيَارُ لِي	وَ التَّابِعُونَ مَا أَمَرَ ^۴
مَنْ كَانَ عَنْهُمْ مُعْرِضاً	فَسَوْفَ يُضَلَّى بِالسَّقَرِ ^۵

اینک ، ما در این بخش ضمن معرفی چند تن از شعرایی که در باره امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قبل از ولادت با سعادتش ، نغمه سرایی کرده اند ؛ به بررسی اشعاری که در این باب سروده اند ، می پردازیم .

۱ - کمیت بن زید اسدی (۱۲۶ هـ . ق)

کمیت بن زید اسدی ، در سال (۶۰ هـ . ق) در روزگار شهادت امام حسین - علیه السلام - در شهر کوفه دیده به جهان گشود و در آنجا پرورش یافت . او هم ، پرورش بدوی داشت و هم حضری و این امر سبب شده بود که دامنه آگهی او در لغات و اشعار و انساب و جنگها و حوادث قوم عرب گسترش یابد . وی از شاعرترین

۱ - پروردگار بلند مرتبه به ایشان عنایت کرده و آنها را از هرگونه آلودگی پاکیزه گردانیده است .
 ۲ - رستگار شود کسی که ایشان را دوست بدارد و زیان کند کسی که با این چهره های درخشان دشمنی کند .

۳ - آخرین ایشان ، (تشنگان عدالت را) از تشنگی می رهاند ؛ او همان امام منتظر است .
 ۴ - آنان نیکان از دودمان تو هستند و هر آنچه را که (آن جناب) فرمان دهد ؛ من و دیگر پیروان اطاعات می کنیم .

۵ - کسی که از ایشان رو گرداند ، بزودی به دوزخ افکنده شود .

شعرای کوفه ، در عصر خودش بود . از کودکی شعر می گفت ؛ ولی آن را وسیله کسب قرار نداد بلکه در مسجد کوفه مکتب داری و تعلیم اطفال را پیشه ساخت . گفته شده است ؛ در کمیت ده خصلت بوده که در شاعر دیگری این خصال جمع نشده بود : او خطیب بنی اسد ؛ فقیه شیعه ؛ حافظ قرآن ؛ کاتبی خوش خط ؛ آگاه به علم انساب ؛ قویدست در جدل ؛ تیراندازی ماهر ؛ سوارکاری شجاع ؛ بخشنده و متدین بود .

او شاعر شیعه و شهرت وی به هاشمیّات اوست که در مدح پیامبر و ائمّه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - سروده است .^۱

کمیت در ضمن اشعاری که در حضور امام محمدباقر - علیه السلام - در رثای شهیدان کربلا سرود ، به قیام مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - اشاره می کند :^۲

أَضْحَكُنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي	وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَأَلْوَانٍ ^۳
لِتِسْعَةٍ بِالطَّفِّ قَدْ غُودِرُوا	صَارُوا جَمِيعاً زَهْنًا أَكْفَانٍ ^۴
وَسِيئَةٌ لَا يُتَجَارَى بِهِمْ	بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسَانٍ ^۵

۱ - تاریخ ادبیات زبان عربی ، ص ۲۳۷ و ۲۳۸ ؛ و تاریخ الادب العربی ، ج ۱ ، ص ۶۹۷ و ۶۹۸ ؛ و الروضة المختارة ، ص ۱۵۹ - ۱۶۴ .

۲ - کفایة الأثر ، ص ۲۴۸ ؛ و الادب فی ظل التشیع ، ص ۱۸۰ .

۳ - روزگار مرا خندانید و به گریه وا داشت ؛ چرا که روزگار دارای حوادث گوناگون و رنگارنگ است .

۴ - (گریه من) برای آن نه نفری است که در سرزمین طف (کربلا) رها شدند در حالی که همگی در گرو کفنها بودند (یعنی جملگی دنیای فانی را وداع گفته بودند) .

۵ - و (گریه من نیز) بر آن شش نفری است که کسی به پای آنها نمی رسد ؛ آنها فرزندان عقیل ،

ثُمَّ عَلَى الْخَيْرِ مَوْلَاهُمْ ذِكْرُهُمْ هَيِّجَ أَحْزَانِي^۱
 مَنْ كَانَ مَسْرُورًا بِمَا مَسَّكُمْ أَوْ شَامِتًا يَوْمًا مِّنَ الْآنِ^۲
 فَقَدْ ذَلَلْتُمْ بَعْدَ عِزِّ فَمَا أَذْفَعُ ضَيْمًا حِينَ يَغْشَانِي^۳
 مَتَى يَقُومُ الْحَقُّ فِيكُمْ مَتَى يَقُومُ مَهْدِيُّكُمْ الثَّانِي^۴

همانگونه که ملاحظه می شود؛ کمیت در بیت اخیر، صریحاً خبر از ظهور مهدی و برپایی دولت حق می دهد.

۲- وردبن زید اسدی

وردبن زید اسدی، برادر کمیت روزی به حضور امام محمد باقر - علیه السلام -

→ بهترین سوارکارانند.

۱- آنگاه گریه من بر بهترین، یعنی بر مولای آنان است، یاد ایشان، غمهای مرا تحریک کرده است.

۲- چنانچه کسانی بواسطه آنچه به شما رسید؛ خوشحال شوند یا اینکه روزی شما را شماتت کنند (جای شگفتی نیست).

۳- شما بعد از عزت، خوار گشتید؛ در حالی که من هم به هنگام ظلم و ستم، قدرت دفاع ندارم (مقصود شاعر اینست که به جهت قدرت دشمن و ضعف خود، نمی توانم از شما دفاع کنم و باعث عزت شما شوم).

۴- چه موقع حق در میان شما حکمفرما می شود؟ و چه موقع مهدی دوم شما قیام خواهد کرد؟

توضیح: کمیت می گوید: هنگامی که این دو بیت را خواندم؛ امام - علیه السلام - دستم را گرفت و فرمود: بارالها! گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرزد.^۵

می‌رسد و با قصیده‌ای که بامطلع زیر آغاز می‌شود؛ به مدح آن حضرت - علیه السلام - می‌پردازد.^۱

كَمْ حُزْتُ فَيْكٍ مِنْ أَحْوَازٍ وَ أَيْفَاعٍ وَ أَوْقَعَ الشُّوقُ بِي قَاعاً إِلَى قَاعٍ^۲
 آنگاه در ادامه می‌گوید:

مَتَى الْوَلِيدُ بِسَامِرَا إِذَا بُنِيَتْ يَسْبُدُّ وَ كَمِثْلِ شِهَابِ اللَّيْلِ طَلَّاعٍ^۳
 وَ غَابَ سَبْتاً وَ سَبْتاً مِنْ وِلَادَتِهِ مَعَ كُلِّ ذِي جَوْبٍ لِأَرْضِ قَطَّاعٍ^۴
 شَبِيهُ مُوسَى وَ عِيسَى فِي مَغَابِهِمَا لَوْ عَاشَ عُمَرَيُهُمَا لَمْ يَنْعِهِ نَاعٍ^۵

۱ - الامام المهدی ، ص ۲۴۳ . و الادب فی ظل التشیع ، ص ۱۸۱ - ۱۸۳ .

۲ - حاز : سار سیراً لیناً ، به نرمی راه رفت . أحواز (جمع حوزة) : ناحیه . أیفاع (جمع یقع) : زمین مرتفع . القاع : زمین هموار ، دشت .

یعنی : برای دیدار تو چه نواحی و سرزمینهای مرتفعی را که پیمودم و شوق و اشتیاق من (به تو) مرا به هر دشت و هامونی کشانده است .

۳ - آنگاه که شهر سامرا بنا شود ؛ چه موقع آن نوزاد ، همچو شهاب درخشند شب ، ظاهر و آشکار خواهد شد ؟

۴ - السَّبْتُ وَ السَّبْتُ : پاره‌ای از زمان . جَابَ ُ جَوْباً الْبِلَادَ : سرزمینها و شهرها را طی کرد .

یعنی : (و آنگاه) مدتی که از ولادتش می‌گذرد ، غایب می‌شود (ولی با طی الارض) زمین را در می‌نوردد (و هر کجا بخواهد بلافاصله حاضر می‌شود) .

۵ - المغاب : مصدر میمی و به معنی غیبت است . نَعَى : خبر مرگ آورد . " ناعٍ " در اصل " ناعی " بوده که به جهت اجرای قواعد اعلال ، " ناعٍ " شده است ، به این صورت :

نَاعِيٌّ ضمه بر یاء ثقیل است نَاعِيْنُ التقای ساکنین نَاعِنُ نَاعٍ

یعنی : غیبت او همچون غیبت موسی و عیسی است و اگر عمر (شریفش) به اندازه عمر آن دو پیامبر - علیهما السلام - هم طولانی شود ، باز هم مرگ او فرا نخواهد رسید .

إِنِّي لَأَرْجُو لَهُ رُؤْيَا فَأَذْرِكُهُ حَتَّى أَكُونَ لَهُ مِنْ خَيْرِ أَتْبَاعِ^۱
 بِذَاكَ أَنْبَاءَنَا الرَّأْوُونَ عَنْ نَفْرِ مِنْهُمْ ذَوِي خَشْيَةٍ لِيْلِهِ طَوَاعِ^۲
 رَوْثُهُ عَنْكُمْ رِوَاةُ الْحَقِّ مَا شَرَعَتْ أَبَاؤُكُمْ خَيْرُ آبَاءٍ وَ شَرَاعِ^۳

همانگونه که ملاحظه می فرمایید؛ شاعر در این چند بیت، سالها قبل از بنای شهر سامرا توسط خلفای عباسی، از بنای آن و ولادت نوزادی میمون و مبارک در آن و نیز از غیبت طولانی وی خبر می دهد. شاعر وقتی می تواند اینچنین قرص و محکم پیشگویی کند که سخن او از پشتوانه ای استوار و نیرومند برخوردار باشد و یقیناً پشتوانه آن جز اخبار رسیده از پیامبر گرامی اسلامی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - و ائمه معصومین - صلوات الله عليهم اجمعین - چیزی دیگری نمی تواند باشد.

۳- زید بن علی بن حسین (۱۲۲ هـ. ق)

"زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام - مردی با جلالت قدر و با ورع و تقوی بود. پیوسته بنی امیه از قیام وی خائف بودند. وی به درخواست کوفیان آماده نبرد با بنی امیه شد و لشکری فراهم نمود. یوسف، امیر کوفه از دست امویان لشکری گرد کرد و میان دو فریق جنگی عظیم در گرفت و در آخر لشکر زید پراکنده و او با گروهی قلیل، حربی سخت کرد و تیری بر پیشانی او آمد و بدان تیر در گذشت. یاران او، وی را دفن کردند و برگور او آب راندند تا پیدا نباشد و

۱ - من امیدوارم که آن حضرت را درک کنم تا از بهترین یاران او باشم.

۲ - این مطلب را راویان از جماعتی که خدا ترس و بسیار مطیع حق اند، برای ما نقل کرده اند.

۳ - راویان حق آنچه را که پدران شما - که بهترین پدران و شریعت گذارند - تشریح کرده اند، از

شما روایت کرده اند.

یوسف بن عمر ، زمین ها کاوید تا جسد او بیافت و مصلوب کرد و پس از صلب بسوخت و خاکستر او به آب فرات داد " .^۱

زید بن علی بن حسین - علیهم السّلام - در ضمن ابیاتی سخن از مهدی - علیه السّلام - به میان می آورد و از این که مهدی - علیه السّلام - از دودمان اوست ، افتخار می کند ؛ پس ، می گوید :^۲

وَقَوَامُ الْحَقِّ فِينَا ^۳	نَحْنُ سَادَاتُ قَرِيشِ
مِنْ قَبْلِ كَوْنِ الْخَلْقِ كُنَّا ^۴	نَحْنُ الْأَنْوَارُ الَّتِي
مُخْتَارُ وَالْمَهْدِيُّ مِنَّا ^۵	نَحْنُ مِنَ الْمُصْطَفَى الِ
وَ بِالْحَقِّ أَقْمْنَا ^۶	فَبِنَا قَدْ عُرِفَ اللَّهُ
مَنْ تَوَلَّى الْيَوْمَ عَنَّا ^۷	سَوْفَ يَصْلَاهُ سَعِيرٌ

یک سند جالب تاریخی

هنگامی که بدن مطهر زید بن علی بن حسین - علیه السّلام - را بعد از شهادتش در کوفه به دار زدند ؛ حکیم بن عباس کلبی شاعر بنی امیه که از دشمنان خاندان نبوت

۱ - لغتنامه دهخدا ، ماده زی د ، ص ۶۱۲ .

۲ - الامام المهدی ، ص ۲۵۱ .

۳ - ما سادات قریشیم و پشتیبان و حامی حق در میان ماست .

۴ - ما انواری هستیم که قبل از خلقت بوده ایم .

۵ - ما (جماعتی هستیم) که مصطفای برگزیده و مهدی از ما هستند .

۶ - به وسیله ما خداوند شناخته می شود و ما به حق قیام می کنیم .

۷ - بزودی به آتش افکنده شود ، کسی که امروز از ما روگردان شود .

بود ، این شعر را خطاب به بنی هاشم گفت :

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جِزْعِ نَخْلَةٍ وَ لَمْ أَرْ مَهْدِيًّا عَلَى الْجِزْعِ يُضَلَّبُ

یعنی : زید (انقلابی) شما را بر تنه درخت دار زدیم و من فکر نمی‌کنم که مهدی بر تنه نخلی آویخته شود .

این شعر می‌تواند یک سند تاریخی بر واقعیت مهدی موعود باشد ؛ زیرا در اوایل قرن دوم هجری سروده شده و می‌رساند که حتی متعصبان بنی‌امیه می‌دانستند که مهدی موعود از دودمان پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - و نسل علی - عَلَيْهِ السَّلَام - است و بر ضد دولت جبّار قیام می‌کند و پیروز می‌شود ، همانگونه که در روایات آمده بود ؛ لذا شاعر می‌گوید :

" اگر زید را مهدی و نجات دهنده می‌دانید ، نمی‌باید به دار آویخته شود و شکست بخورد " ؛ یعنی ، در احادیث نیامده است که مهدی مصلوب می‌شود .^۱

۴ - سید حمیری (۱۷۳ هـ . ق)

ابوعامر اسماعیل بن محمد بن یزید بن وداع ، اهل حمیر و ملقب به " سید " است . وی در سال (۱۰۵ هـ . ق) در عمان متولد شد و در بصره تحت سرپرستی پدر و مادر اباضی^۲ مذهب خود پرورش یافت تا به عقل و شعور رسید و پس از آن ، از پدر و مادر خود دوری گزید و به عقبه بن مسلم ، فرماندار بصره ، پیوست و در پیش

۱ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، ص ۲۶ و ۲۷ .

۲ - اباضیه به کسر همزه ، اصحاب " عبدالله بن اباضی " اند که در زمان مروان بن محمد خروج کرد . و آنها گروهی از حروریه‌اند که می‌پنداشتند ، مخالفشان کافر است و امیر مؤمنان علی - عَلَيْهِ السَّلَام - و شش صحابه را کافر می‌دانستند .^۳

وی تقرّب یافت . سپس از بصره به کوفه آمد و در آنجا ، از اعمش حدیث فرا گرفت و با رفت و آمد در میان این دو شهر ، زندگی کرد تا اینکه سرانجام در رمیله بغداد در گذشت .^۱

سید در صف مقدّم سخن پردازان خوب قرار دارد و یکی از سه تن شاعری است که آنها را در شمار پرشعرتترین شاعران جاهلیّت و اسلام آورده‌اند و آن سه ؛ سید ، بشار و ابوالعتاهیه‌اند . مرزبانی گفته است : شنیده نشده که کسی غیر از سید ، شعر خوب و بسیار ، گفته باشد .^۲

سید روزگار درازی بر آیین کیسانی گذراند و قائل به امامت محمد بن حنفیه و غیبت او بود . او را در این باره اشعاری است ؛ سپس به برکت امام صادق - صلوات الله علیه - سعادت به وی روی آورد و از آن امام ، حجّتهای قوی دید و حق را باز شناخت و در مدح اهل بیت عصمت و طهارت ، قصاید فراوانی را سرود و امام صادق - علیه السّلام - هم ، خواهان خواندن شعر او بود و بدان اعتنا داشت .^۳

سید با آن که ۸۲ سال قبل از ولادت امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - در گذشته ؛ ولی اشعار متعدّدی راجع به امام منتظر - علیه السّلام - سروده است . وی در قصیده‌ای امام صادق - علیه السّلام - را مخاطب قرار داده ، می‌گوید :^۴

أَيَا رَاكِبًا نَحْوَ الْمَدِينَةِ جَسْرَةً عُدَا فِرَةً يُطَوِّي بِهَا كُلَّ سَبَبٍ^۵

۱ - الغدير، ج ۲، ص ۲۷۲ .

۲ - همان مأخذ، ص ۲۴۴ .

۳ - الغدير، ج ۲، ص ۲۳۵ - ۲۴۴ .

۴ - همان مأخذ، ص ۲۴۶ .

۵ - الجسر من الابل : شتر بزرگ هیکل . العُدَا فِرَةً : شتر بزرگ شگرف استوار جثّه قوی . السبب

فَقُلْ لَوْلِيَّ اللَّهُ وَابْنِ الْمُهَذَّبِ ^۱	إِذَا مَا هَدَاكَ اللَّهُ وَ عَايَنْتَ جَعْفَرًا
أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ ثُمَّ تَأْوِبِي ^۲	أَلَا يَا أَمِينَ اللَّهِ وَ ابْنَ أَمِينِهِ
أُحَارِبُ فِيهِ جَاهِدًا كُلَّ مُعْرِبِ ^۳	إِلَيْكَ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي كُنْتُ مُطْنِبًا
مُعَانِدَةً مِنِّي لِنَسْلِ الْمُطَيِّبِ ^۴	وَ مَا كَانَ قَوْلِي فِي ابْنِ خَوْلَةَ مُبْطِنًا
وَ مَا كَانَ فِيمَا قَالَ بِالْمُتَكَذِّبِ ^۵	وَ لَكِنْ رُوِينَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ
سَتِيرًا كَفِعَلَ الْخَائِفِ الْمُتَرْقِبِ ^۶	بِأَنَّ وَلِيَّ الْأَمْرِ يُفْقَدُ لَا يُرَى
تَغْيِيئُهُ بَيْنَ الصَّفِيحِ الْمُنْصَبِ ^۷	فَتُقْسَمُ أَمْوَالُ الْفَقِيدِ كَأَنَّمَا

→ : بیابان .

یعنی : ای آن که بر شتر بزرگ قوی هیکل سواری و در حرکت به سوی مدینه راه بیابانها را می سپری .

۱ - هرگاه خدا هدایت کرد و جعفر بن محمد را دیدی (یعنی هرگاه خداوند توفیق زیارت آن حضرت را به تو مرحمت فرمود) . پس به ولی خدا و فرزند پاک (پیغمبر) بگو .

۲ و ۳ - أعرب کلامه : حسنه وأفصح و لم يلحن ، سخن را آشکارا و نیکو و فصیح و بدون غلط ادا کرد . و أَعْرَبَ الرَّجُلُ : سخن زشت بر زبان آورد .

یعنی : هان ! ای امین خدا و فرزند امین خدا ! من از کاری که در راه آن بسیار پیکار نموده‌ام و با انسانهای فصیح و سخنور به مبارزه برخاسته‌ام ، به سوی خدای رحمان تائبم و به سوی شما نیز بر می‌گردم .

۴ - و گفتار من در باره (غیبت) ابن خوله ، از سر دشمنی با آن دودمان پاک نبوده است .

۵ - لیکن از وصی راستگوی محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - روایتی به ما رسیده است .

۶ - الستير : پنهان ، مخفی . در کتاب الامام المهدي^۷ به جای " ستیراً " ، " سنین " آمده است .

یعنی : به این که امام ، همچون خائف مترقب روزگاری را در غیبت و پنهانی می‌گذراند .

۷ - الصفح : آسمان

فَيَمَكْتُ حِينًا ثُمَّ يَنْبَعُ نَبْعَةً
 يَسِيرُ بِنَصْرِ اللَّهِ مِنْ بَيْتِ رَبِّهِ
 يَسِيرُ إِلَى أَعْدَائِهِ بِلِوَائِهِ
 فَلَمَّا رُويَ أَنَّ ابْنَ خَوْلَةَ غَائِبٌ
 وَقُلْنَا هُوَ الْمَهْدِيُّ وَالْقَائِمُ الَّذِي
 فَإِنْ قُلْتَ لَا فَالْحَقُّ قَوْلُكَ وَالَّذِي
 كَنَبَعَةَ جَدِّي مِنَ الْأُفُقِ كَوَكَبٍ^۱
 عَلَى سُودَدٍ مِنْهُ وَأَمْرٍ مُسَبِّبٍ^۲
 فَيَقْتُلُهُمْ قَتْلًا كَحِرَّانٍ مُغْضِبٍ^۳
 صَرَفْنَا إِلَيْهِ قَوْلَنَا لَمْ نَكْذِبْ^۴
 يَعِيشُ بِهِ مِنْ عَدْلِهِ كُلُّ مُجْدِبٍ^۵
 أَمْرَتْ فَحَتَمَ غَيْرَ مَا مُتَعَصِبٍ^۶

یعنی : و اموالش چون شخص فقیدی که در زیر آسمان برافراشته ، پنهان شده باشد ، تقسیم می شود .

۱ - نَبَعٌ : برآمد و جوشید . الْجَدِّي : ستاره‌ای نزدیک قطب که قبله به وسیله آن دانسته می شود و به آن " جَدِّي الفرقد " گویند .

یعنی : مدتی درنگ می کند (و چون مدت غیبت به سرآید) ؛ چون ستاره جدی که از افق می درخشد ، ظهور می کند .

۲ - سَبَّبَ الْأَمْرَ : سبب آن کار شد .

یعنی : به یاری خدا از خانه پروردگارش با ریاستی الهی و اسبابی مهیا به راه می افتد .

۳ - حِرَّانٌ : بسیار تشنه .

یعنی : و پرچم به دست ، همچون خشمگینی که تشنه خون دشمنان باشد ، به سوی دشمن می تازد و آنها را می کشد .

۴ - چون روایت شده که ابن خوله غایب است ، ما صادقانه به او گرویدیم .

۵ - أَجْدَبَ الْقَوْمُ : آن قوم دچار فقر و گرسنگی و قحطی و خشکسالی شدند .

یعنی : و گفتیم که وی همان مهدی قائمی است که با عدل خویش به زندگی انسانهای قحطی زده ، رونق و صفا می بخشد .

۶ - (ای امام صادق) اگر بگویی چنین نیست ؛ سخت ، حق و فرمانت ، قطعی و خالی از

وَ أَشْهَدُ رَبِّي أَنَّ قَوْلَكَ حُجَّةٌ عَلَى الْخَلْقِ طُرّاً مِنْ مُطِيعٍ وَ مُذْنِبٍ^۱
 بِأَنَّ وَلِيَّ الْأُمُورِ وَ الْقَائِمِ الَّذِي تَطَّلَعَ نَفْسِي نَحْوَهُ بِتَطَرُّبٍ^۲
 لَهُ غَيْبَةٌ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَغِيْبَهَا فَصَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُتَعَيِّبٍ^۳
 فَيَمَكُثُ حِيناً ثُمَّ يَظْهَرُ حِينَهُ فَيَمْلَأُ عَدْلًا كُلَّ شَرْقٍ وَ مَغْرِبٍ^۴
 بِذَاكَ أَدِينُ اللَّهُ سِرّاً وَ جَهْرَةً وَ لَسْتُ وَ إِنْ عُوْتِبْتُ فِيهِ بِمُعْتَبٍ^۵

این ابیات به طور واضح و آشکار بیانگر این است که در زمان سید حمیری ، یکی از مسایل مسلم و غیرقابل تردید این بوده که یکی از فرزندان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - غیبتی طولانی و غیرقابل اجتنابی خواهد داشت . آنگاه به امر خدا ظهور و دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد . سید نخست در پیدا کردن این مصلح جهانی اشتباه می کند و ابن خوله (محمد بن حنفیه) را به جای مهدی - علیه السلام -

→ تعصب است .

۱ - من پروردگارم را گواه می گیرم که قول تو بر همه خلق ، اعم از فرمانبر و نافرمان ، حجت است .

۲ - تَطَّلَعَ : چشم دوخت و خیره شد .

یعنی : بدرستی آن ولی امر و قائمی که روح من با نشاط و اشتیاق بدو خیره شده .

۳ - برای او غیبتی است که از آن گریزی نیست ؛ پس بر چنین غایبی درود مدام خدا باد .

۴ - وی روزگاری را در غیبت می گذارند و چون ظهور کند ؛ شرق و غرب را از عدل و داد پر می کند .

۵ - دان با اسلام او غیره ؛ اسلام یا جز آن را ، دین خود گرفت ؛ به اسلام درآمد . عاتبه : او را سرزنش کرد . اَعْتَبَ عَنْهُ وَ مِنْهُ : از آن بازگشت .

در نهان و آشکار بدان معتقدم و هرچند بر این عقیده سرزنش شوم ؛ ولی از آن باز نمی گردم .

بر می‌گزینند. ولی طولی نمی‌کشد که با راهنمایی امام صادق - علیه السلام - به اشتباه خود پی برده، به منجی واقعی رهنمون می‌شود. ابیات زیر می‌تواند دلیل دیگر بر اثبات این مدعا باشد:^۱

عَلَى آلِ الرَّسُولِ وَ أَقْرَبِيهِ	سَلَامٌ كُلَّمَا سَجَعَ الْحَمَامُ ^۲
أَلَيْسُوا فِي السَّمَاءِ هُمْ نُجُومٌ؟	وَ هُمْ أَعْلَامٌ عِزٌّ لَا يُرَامُ ^۳
فَيَا مَنْ قَدْ تَحَيَّرَ فِي ضَلَالٍ	أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ الْإِمَامُ ^۴
رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ [غَدِيرِ خُمٍ]	أَنَافَ بِهِ وَ قَدْ حَضَرَ الْأَنَامُ ^۵
وَ ثَانِي أَمْرِهِ الْحَسَنُ الْمُرْجِي	لَهُ بَيْتُ الْمَشَاعِرِ وَالْمَقَامُ ^۶
وَ ثَالِثُهُ الْحُسَيْنُ فَلَيْسَ يَخْفَى	سَنَابَدُرٍ إِذَا اخْتَطَطَ الظُّلَامُ ^۷
وَ رَابِعُهُمْ عَلِيٌّ ذُو الْمَسَاعِي	بِهِ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا قِوَامُ ^۸

۱ - الغدير، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲ - تا کبوتران آواز می‌خوانند، بر پیغمبر و دودمان او درود باد.

۳ - آیا آنان ستارگان آسمان و اعلام بی‌نظیر عزت نیستند؟

۴ - ای سرگشته در گمراهی! امیر مؤمنان امام است.

۵ - آناف علی‌الشیء: برآمد بر آن، افزون گردید.

یعنی: پیغمبر خدا، در روز غدیر خم، در حضور خلق او را بالا برد (و امامتش را اعلام فرمود).

۶ - و دومین پیشوای امر ولایت، حسن است. آن کسی که مایه امید است و خانه خدا و مشاعر و مقام، متعلق به اوست.

۷ - و سومین پیشوا، حسین است که هرچند تاریکیها بهم آمیزد، نور ماه وجودش پنهان نمی‌ماند.

۸ - و امام چهارم علی است؛ آن کوشایی که قوام دین و دنیا به اوست.

وَ خَامِسُهُمْ مُحَمَّدٌ ارْتَضَاهُ	لَهُ فِي الْمَأْثَرَاتِ إِذْنٌ مَقَامٌ ^۱
وَ جَعْفَرٌ سَادِسُ التُّجَبَاءِ بَدْرٌ	بِسَبِّهِجَتِهِ زَهَابُ الْبَدْرِ التَّمَامُ ^۲
وَ مُوسَى سَابِعٌ وَ لَهُ مَقَامٌ	تَقَاصِرَ عَنْ أَدَانِيهِ الْكِرَامِ ^۳
عَلِيٌّ ثَامِنٌ وَ الْقَبْرُ مِنْهُ	بِأَرْضِ الطُّوسِ إِنْ قَحَطُوا رِهَامُ ^۴
وَ تَسَاعِيَهُمْ طَرِيدُ بَنِي الْبَغَايَا	مُحَمَّدُ الزَّكِيِّ لَهُ حُسَامٌ ^۵
وَ عَاشِرُهُمْ عَلِيٌّ وَ هُوَ حِصْنٌ	يَحِنُّ لِفَقْدِهِ الْبَلَدُ الْحَرَامُ ^۶
وَ حَادِي الْعَشْرِ مِصْبَاحُ الْمَعَالِي	مُنِيرُ الضُّوءِ الْحَسَنُ الْهُمَامُ ^۷

۱ - مأثرة: کار نیک و پسندیده .

یعنی: پنجمین امام، محمد است، آن که خدا از او خشنود و در کارهای نیک صاحب مقام است

۲ - جعفر، ششمین امام این خاندان نجیب، همچو ماهی است که درخشش ماه شب چهارده به نور اوست .

۳ - موسی، هفتمین امام است و او را مقامی است که بزرگواران روزگار را، توانایی نزدیک شدن به آن نیست .

۴ - الرهام: الرحمة، باران نرم پیوسته .

یعنی: علی، هشتمین امام است و قبر او در سرزمین طوس خواهد بود و چنانچه اهل طوس در خشکسالی قرار گیرند؛ او همچون باران رحمت است .

۵ - الطرید: رانده شده . البغایا (جمع البغی) : زن بدکاره .

یعنی: محمد زکی، آن مرد صاحب شمشیر، اما مطرود زنازادگان، امام نهم است .

۶ - دهمین امام، علی، آن دژ محکمی است که بلد حرام (مکه) از فقدانش نالید .

۷ - یازدهمین پیشوا، چراغ راه قلّه‌های اوج کمال و وجودی نوربخش، امام همام، حسن (عسکری) است .

و ثَانِي الْعَشْرِ حَانَ لَهُ الْقِيَامُ مُحَمَّدُ الزَّكِيِّ بِهِ اغْتِصَامُ^۱
أُولَئِكَ فِي الْجَنَانِ بِهِمْ مَسَاغِي وَ جِيزَتِي السَّخَوَامِ وَ السَّلَامُ^۲

۵- عبدی کوفی

ابو محمد سفیان بن مصعب عبدی کوفی ، هم عصر امام صادق - علیه السلام - از شعرای خاندان پاک پیامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - است که با دوستی و شعر خود به پیشگاه آنان تقرّب جسته و با صدق نیت و خلوص ارادت در درگاه آنان پذیرفته شده است .

شعر او در بر دارنده مناقب مشهور امیرمؤمنان و ستایش فراوانی از آن جناب و خاندان پاک اوست که چه نیکو سروده و بر مصائب اهل بیت از سر درد سخن رانده است و بر محنی که بر آنان رفته ؛ مرثیه ها گفته است .

عبدی از امام صادق - علیه السلام - حدیث را ، در مناقب عترت طاهره فرا می گرفت . آنگاه آن را به نظم کشیده ، بر امام عرضه می کرد و امام هم در حق او فرموده است : " ای گروه شیعیان شعر عبدی را به فرزندانان بیاموزید که وی بر دین خدایی است " .^۳

علامه امینی در الغدیر^۴ می گوید : " آن که در شعر عبدی بیندیشد ، جایگاه بلند

۱ - محمد زکی ، آن پناهنگاه خلق دوازدهمین پیشوایی است که قیام او فرا خواهد رسید .
۲ - اینان در بهشت مایه آسایش منند و همسایگان من (در بهشت) پنج تن (آل عبا) - والسلام .

۳ - الغدیر ، ج ۲ ، ص ۲۹۵ - ۲۹۷ .

۴ - ج ۲ ، ص ۲۹۷ .

وی را در میان پیشتازان رجال حدیث و بهره‌مندان از آن می‌بیند و او را در صف اول جمع آورندگان احادیث پراکنده و به نظم آورندگان احادیث دشوار و راویان نوادر و ناشران طرایف آن می‌یابد .

عبدی در قسمتی از غدیریّه‌اش که بیش از هشتاد بیت است ، می‌گوید :^۱

لُقِّبْتُ بِالرَّفْضِ لَمَّا أَنْ مَنَحْتُهُمْ وَدِّيَ وَ أَحْسَنُ مَا أَدْعَى بِهِ لَقْبِي^۲
صَلَاةُ ذِي الْعَرْشِ تَتْرَى كُلَّ آوْنَةٍ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الْكَشَافِ لِلْكَرْبِ^۳
وَ ابْنِيهِ مِنْ هَالِكٍ بِالسَّمِّ مُخْتَرَمٍ وَ مِنْ مُعْفَرِ خَدِّ فِي الشَّرَى تَرِبِ^۴

۱ - الغدير، ج ۲، ص ۲۹۳ .

۲ - الرِّفْضُ : ترک کردن ، رها کردن . " اهل سنت همه فرق شیعه را رافضه و افراد شیعه را رافضی گویند ؛ چه شیعه خلافت سه خلیفه نخستین را رفض کردند " .^۸

" آن " در این بیت ، چون بعد از " لَمَّا " حینیه واقع شده ، زاید است .^۹

یعنی : از آن روزی که مهر خود را به پای آنان ریختم ، مرا رافضی خواندند و این لقب نیکوترین نام من است .

۳ - تتری : پیایی . این کلمه در اصل " وَتْرَى " بوده که واو آن به تاء بدل شده است .^{۱۰} خداوند تعالی در قرآن کریم می‌فرماید : ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى^{۱۱} ، یعنی : آنگاه پیغمبران خود را پیایی هم فرستادیم .

آوَنَةٌ (جمع آوان) : حین ، هنگام . كُرْبٌ (جمع كُرْبَةٌ) : غم و اندوه .

یعنی : درود خدای ذوالعرش ، پیوسته و همیشه بر روان فرزندان غمگسار فاطمه باد .

۴ - إِخْتَرَمَ الْوَبَاءُ وَ نَحْوَهُ الْقَوْمَ : استأصلهم و أفناهم : وبا آنان را ریشه کن و نابود کرد . التَّرِبُ : خاک آلود .

یعنی : بر دو فرزندی که یکی به زهر کشنده مسموم شده و دیگری با گونه خاک آلود به خاک

وَالْعَابِدِ الزَّاهِدِ السَّجَادِ يَسْتَبِعُهُ
وَجَعْفَرٍ وَابْنِهِ مُوسَى وَ يَتَّبِعُهُ آلُ
وَالْعَسْكَرِ يُسَيِّنُ وَالْمُهْدِيِّ قَائِمِهِمْ
مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ
الْقَائِدُ الْبُهَمِ الشُّوسِ الْكُفَمَاةِ إِلَى
وَبَاقِرِ الْعِلْمِ دَانِي غَايَةِ الطَّلَبِ^۱
بِرُّ الرِّضَا وَ الْجَوَادِ الْعَابِدِ الدَّئِبِ^۲
ذُو الْأَمْرِ لَا يُسْ أَنْوَابِ الْهُدَى الْقَشْبِ^۳
جَوْرًا وَ يَقْمَعُ أَهْلَ الزَّيْغِ وَ الشَّغْبِ^۴
حَرْبِ الطُّغَاةِ عَلَى قَبِّ الْكَلَالِ الشَّرْبِ^۵

۱ - و پس از وی بر (امام) عابد و زاهد (حضرت) سجاد و آنگاه بر باقرالعلمی که به غایت طلب نزدیک شده .

توضیح : ظاهراً مقصود شاعر این باشد که با توجه به شرایط و وضعیّت خوبی که در نشر احکام و حقایق اسلام در اثر درگیری بنی امیه و بنی عباس برای امام باقر - علیه السلام - فراهم شد؛ آن حضرت توانست به هدف خود که حفظ میراث فرهنگ نبوی و آگاه کردن توده های مردم به دستورات الهی بود ، نزدیک شود .

۲ - الدّئب : رنجور و مانده از کار .

یعنی : و (پس از وی) بر جعفر و فرزندش موسی ، آنگاه بر نیکوکاری چون رضا و پس از وی بر جواد ؛ آن عابد و کوشا .

۳ - القشب : نو . این کلمه از اضداد است و به معنی کهنه نیز استعمال شده است .

یعنی : و (پس از وی) بر هادی و عسکری و بر مهدی ، قائم آنان ، آن کسی که جامه های جدید هدایت بر تن خواهد کرد .

۴ - الزیغ : انحراف از حق و به هوای نفس رو آوردن . الشّغب : شرانگیزی ، فتنه انگیزی .

یعنی : آن کسی که زمین را ، پس از آن که ازستم پر شده باشد ، از عدل و داد پر کند و منحرفان فتنه انگیز را براندازد .

۵ - البهّم (جمع البهّمة) : دلاوری که کسی بر وی دست نیابد . الشّوس (جمع الأشوس) : دلیر و

أَهْلُ الْهُدَى لَا أَنْاسَ بَاعَ بَائِعُهُمْ دِينَ الْمُهَيَّمِنِ بِالْدُنْيَا وَ بِالرُّتْبِ^۱
 لَوْ أَنَّ أَضْغَانَهُمْ فِي النَّارِ كَامِنَةٌ لِأَغْنَتِ النَّارَ عَنْ مُذْكَ^۲ وَ مُحْتَطَبِ^۲

در این ابیات شاعر به چند نکته جالب اشاره می کند :

۱ - شاعر دوازده امام را به نام ذکر می کند ؛ با آن که برخی از آنان در زمان سروده شدن قصیده ، هنوز متولد نشده بودند .

۲ - از برپایی حکومت عدل الهی به دست مبارک امام مهدی - علیه السلام - دم می زند .

۳ - اوصاف یاران شجاع ، با تقوی و با وفای حضرت مهدی - علیه السلام - را در سه بیت اخیر بیان می کند .

شجاع . الکماة (جمع الکمی) : مسلح ، دلیر . قَبَّ يَدَ الرَّجُلِ : دست آن مرد را برید . الکلا : علف تر و خشک . الشزب : خشک و پژمرده .

یعنی : او پیشوای دلاوران بی باک و رزمجوی سراپا مسلحی است که برای کندن گیاهان هرزه به پیکار سرکشان می روند .

۱ - المهیمن : از نامهای خدای بزرگ است که به معنای گواه و قائم و نگهبان بر کارها و روزیها و اجلهای آفریدگان خویش است .^{۱۲}

یعنی : آنان اهل هدایتند و مردمی نیستند که دین خدا را به دنیا و پایه های آن بفروشند .

۲ - مذکب : بر افروزنده . این کلمه در اصل " مُذْکِبٍ " بوده که به جهت اجرای قواعد اعلال یای آن حذف شده است .

یعنی : اگر کینه ها (و خشم و غضبشان) در آتش (جهنم) پنهان شود ؛ دوزخ از هیزم و آتشگیره بی نیاز می شود .

۶- دعبل بن علی خزاعی (۲۴۶ هـ. ق)

ابوعلی محمد بن علی بن رزین خزاعی ملقب به دعبل در سال (۱۴۸ هـ. ق) در کوفه متولد شد و در آنجا پرورش یافت. سپس، به بغداد آمد و در اوّل جوانیش به مسلم بن ولید پیوست. مسلم عهده‌دار تربیت او شد. تا در شاعری مهارت یافت و در گزینش اسالیب جدید دنباله‌رو استاد خود گردید.^۱ دعبل بیشتر در بغداد می‌زیست و از ترس معتصم که به هجوش پرداخته بود، مدّتی از آن شهر بیرون رفت و دو باره برگشت و به گشت و گذار در آفاق پرداخت. به روزگار مطلب بن عبدالله بن مالک به مصر آمد و او دعبل را به ولایت "اسوان" گمارد و چون خبر یافت شاعر به هجوش پرداخته؛ برکنارش کرد.^۲

دعبل با برادرش "رزین" سفری به حجاز کرد و با برادرش "علی" به ری و خراسان رفت. ابوالفرج گفته است: دعبل از خانه بیرون می‌آمد و سالها غایب می‌شد و به دور دنیا می‌گشت و با فایده و عایده بر می‌گشت.^۳

او عاشق و دل‌باخته اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - بود و برای دفاع از آن خاندان پاک و نشان دادن محبّت خود به آنها، زبان به تمجید و ستایش از آنان و بدگویی از دشمنانشان گشود و همین امر، قرار را از او گرفته و پناهگاهی برایش باقی نگذاشته بود و حتّی ساییانی که در سایه آن بیاساید، نداشت و پیوسته دور از خلفای وقت و مخالفان دودمان پاک پیامبر - صلوات الله علیهم اجمعین - رهسپار و آواره بیابانها بود و خود می‌گفت: ۵۰ سال است که چوبه‌دار خود را بر دوش

۱ - تاریخ الادب العربی، ج ۲، ص ۲۸۴. و تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۳۷۲.

۲ - الغدیر، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳ - الاغانی، ج ۱۸، ص ۳۸.

می‌کشم و کسی را نمی‌یابم که مرا بر آن به دار کشد .
 از جهت نبوغ ادبی شاعر، همین بس که هنوز هم شعر او دهان به دهان می‌گردد
 و در لابلای کتب ثبت است و به آن در اثبات معانی الفاظ و مواد لغت استشهاد
 می‌کنند و در مجالس شیعه، در تمام ساعات شب و روز می‌خوانند.^۱
 علاوه بر اشعار فراوانی که از دعبل به جای مانده، وی دارای آثار دیگری از قبیل
 الواحدة في مناقب العرب و مثالبها و کتاب طبقات الشعراء می‌باشد.^۲

تائیه دعبل

بهترین و زیباترین و در عین حال سوزناکترین قصیده‌ای که دعبل در رثای اهل
 بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - سروده، تائیه او می‌باشد و این همان
 قصیده‌ای است که امام رضا - علیه السّلام - برای سرودن آن به دعبل آفرین گفته و
 بدو صلّه داده است .

این قصیده طولانی و از صد بیت متجاوز است . ما در این قسمت به ذکر چند
 بیت از آن قصیده طولانی، بسنده می‌کنیم:^۳

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ^۴
 لآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنَى وَ بِالرُّكْنِ وَ التَّعْرِيفِ وَ الْجَمْرَاتِ^۵

۱ - الغدير، ج ۲، ص ۳۶۹ .

۲ - همان مأخذ، ص ۳۷۲ .

۳ - الادب السياسي الملتزم في الاسلام، ص ۲۱۲ - ۲۱۷ . و الغدير، ج ۲، ص ۳۵۳ - ۳۵۵ .

۴ - آموزشگاههای آیات (قرآن) از تلاوت تهی شد و منزل وحی و نبوت به ویرانی گرایید .

۵ - خاندان رسول خدا را در "خيف منى" و به "رکن" و "عرفات" و در "صفا" و "مروه".

وَحَمْزَةَ وَالسَّجَادِ ذِي الشَّفَنَاتِ ^۱	دِيَارِ عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ
أَحِبَّائِي مَا عَاشُوا وَ أَهْلُ ثِقَاتِي ^۲	مَلَامِكِ فِي أَهْلِ النَّبِيِّ ، فَإِنَّهُمْ
عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرَةُ الْخَيْرَاتِ ^۳	تَخَيَّرْتَهُمْ رُشْدِي لِأَمْرِي ، فَإِنَّهُمْ
وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي ^۴	فِيَا رَبِّ ، زِدْنِي مَنْ يَقِينِي بِصِيرَةٍ
أَرْوَحُ وَ أَغْدُو دَائِمَ الْحَسَرَاتِ ^۵	أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُذْ ثَلَاثِينَ حِجَّةً
وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ ^۶	أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا
وَ آلَ زِيَادٍ غُلَطُّ الْقَصِرَاتِ ^۷	فَالَ رَسُولِ اللَّهِ نُحِفُ جُسُومَهُمْ
وَ آلَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْقَلَوَاتِ ^۸	بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ
أَكْفَأُ مِنَ الْأُوتَارِ مُنْقَبِضَاتِ ^۹	إِذَا وَتَرُوا مَسَدًا إِلَى وَتِيرِهِمْ

→ منزلها بود .

- ۱ - خانه‌هایی که به علی و حسین و جعفر و حمزه و سجّادی که پیشانی‌ش (بر اثر زیادی سجده (پینه بسته بود ، تعلق داشت .
- ۲ - ای سرزنشگر ! دست از ملامت من در محبت دودمان پیغمبر بردار ! چه ، ایشان پیوسته دوست و نقطه اتکای منند .
- ۳ - من آنها را به راهنمایی کار خود انتخاب کرده‌ام ؛ زیرا آنها به هر حال بهترین نیکمردانند .
- ۴ - پروردگارا ! بر یقین من بصیرتی بیفزا و محبت ایشان را در گرو حسنات من افزون کن .
- ۵ - آیا نمی‌بینی که سی سال است ، شب و روز زندگی خویش را پیوسته به حسرت گذرانده‌ام ؟
- ۶ - می‌بینم که دارایی ایشان بین دیگران تقسیم شده و دست خودشان از سهامشان خالی مانده است .
- ۷ - خاندان رسول خدا ، لاغر اندام و تبار زیاد ، گردن کلفت شده‌اند .
- ۸ - دختران زیاد در قصرها از هر گزندی در امانند ؛ در حالی که آل رسول اسیر بیابانها گردیده‌اند .
- ۹ - وَتَرُ فُلَانًا : در باره او ستم روا داشت . أُوتَارُ (جمع وَتَر) : انتقام ، خوانخواهی ، ستم .

تَقَطَّعَ نَفْسِي إِثْرَهُمْ حَسْرَاتٍ ^۱	فَلَوْلَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْغَدِ
يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ ^۲	خُرُوجِ إِمَامٍ لَامِحَالَةَ خَارِجٍ
وَيَجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ ^۳	يُمَيِّزُنَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ
فَغَيْرُ بَعِيدٍ مَا هُوَ آتٍ ^۴	فِيَا نَفْسَ طَيْبِي ثُمَّ يَا نَفْسَ فَابْشِرِي
أَرَى قُوَّتِي قَدْ أَدْنَتْ بِثَبَاتٍ ^۵	وَلَا تَجْزَعِي مِنْ مُدَّةِ الْجَوْرِ إِنِّي
وَأَخَّرَ مِنْ عُمْرِي وَوَقْتِ وَفَاتِي ^۶	فَإِنَّ قَرَبَ الرَّحْمَنِ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي
وَرَوَيْتُ مِنْهُمْ مُنْصَلِي وَقَنَاتِي ^۷	شَفِيتُ وَلَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي غُصَّةً

دعبل در این ابیات از خروج امامی خبر می دهد که براساس عدالت حکم خواهد کرد و خویشتن را به ظهور حتمی آن امام بشارت می دهد و بدین وسیله ، تحمل دردها و رنجهایی را که بواسطه مصائب اهل بیت ، جان او را به لب آورده اند ؛ بر خود هموار می کند . چون هر وقت ، آینده روشنی در پیش روی انسان باشد ؛

→ یعنی : هرگاه به آنان ستم شود ، دستهایی را به سوی ستمکاران دراز می کنند که قدرت انتقام ندارند.

۱ - اگر نبود آنچه که امروز یا فردا بدان امیدوارم ، رشته عمرم در حسرت آنان از هم می گسست .
 ۲ - امید من به خروج امامی است که حتماً ظهور می کند و به نام خدا همراه با انواع برکتها قیام می کند .

۳ - و حق و باطل را از هم جدا نموده ، بر خوبیها و بدیها پاداش و کیفر می دهد .

۴ - ای نفس ! شاد و خرم باش که هرچه آمدنی است ، چندان دور نیست .

۵ - و از (طول) مدت ستم جزع نکن ؛ زیرا می بینم که نیرویم اعلام پایداری می کند .

۶ و ۷ - اگر خداوند ، روزگار مرا به آن دولت نزدیک و عمرم را دراز کند ، دل خود را خنک و بار غم جان را سبک و شمشیر و نیزه ام را از خون دشمنان سیراب خواهم کرد .

تحمل مشکلات و سختیها آسان خواهد شد. روزنه امید را در دل شیعیان زنده کردن، آن هم در زمانی که ظلم و ستم جامعه اسلامی را فرا گرفته آنقدر اهمیت دارد که وقتی دعبل به این دو بیت می رسد:

خُرُوجُ إِمَامٍ لَامِحَالَةَ خَارِجٍ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ
يُسَمِّئُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النُّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ

امام رضا (ع) می فرماید: یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانک لهذین البیتین:
" ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبانت جاری کرده است." . آنگاه امام می فرماید: آیا این امام را می شناسی؟ و می دانی کی قیام می کند؟ دعبل می گوید: نه! ولی شنیده ام امامی از خاندان شما خروج می کند و زمین را از فساد پاک و از عدل و داد پر می کند.

حضرت فرمود: امام بعد از من، پسر محمد است و پس از او فرزندش علی و بعد از وی پسرش حسن و پس از حسن فرزندش حجّت قائم. و اوست که در هنگام غیبتش منتظر او باشند و در هنگام ظهورش مطیع او. اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد؛ آن روز را خداوند طولانی کند تا حضرت زمین را از عدل و داد پر کند؛ آنچنان که [زمین] از جور و ستم پر شده باشد.^۱

۷- علی بن ابی عبدالله خوافی (۲۰۳ هـ. ق)

علی بن ابی عبدالله خوافی از اصحاب امام رضا - علیه السلام - است. وی در مرثیه ای که برای آن حضرت می سراید، عدد معین پیشوایان شیعه را ذکر می کند؛

با آن که تا زمان سرودن این مرثیه ، برخی از آنان را درک نکرده بود ؛ پس می گوید :^۱

فِي كُلِّ عَصْرِ لَنَا مِنْكُمْ إِمَامٌ هُدَى
 أَمْسَتْ نُجُومُ سَمَاءِ اللَّهِ أَفَلَةٌ
 فَرَبْعَةُ أَهْلٍ مِنْكُمْ وَ مَأْنُوسٌ^۲
 وَ ضَلَّ أَسَدُ الشَّرَى قَدْ ضَمَّهَا الْخَيْسُ^۳
 تَرْجَى مَطَالِعُهَا مَا حَنَّتِ الْعَيْسُ^۴
 حَتَّى مَتَى يَظْهَرُ الْحَقُّ الْمُنِيرُ بِكُمْ
 فَالْحَقُّ فِي غَيْرِكُمْ دَاجٍ وَ مَطْمُوسٌ^۵

۸- عبدالله بن ایوب حزیبی (۲۲۰ هـ . ق)

عبدالله بن ایوب حزیبی از شیفتگان امام رضا - علیه السلام - است . وی بعد از شهادت آن حضرت ، فرزندش امام جواد را مخاطب قرار داده ، می گوید :^۶

۱ - الادب فی ظل التشیع ، ص ۱۸۳ ، و الامام المهدي ، ص ۲۴۵ .

۲ - ما در هر عصر و زمانی ، پیشوای هدایتگری از شما (خاندان پاک) داریم ؛ پس بستر زمانه با شما آشنا و مأنوس است .

۳ - الأفل : غروب کننده . الشری : موضع کثیرالاسد ، يقال : هم أسد الشری . الخیس : انبوه درخت .

یعنی : ستارگان آسمان خدا غروب کرده اند و انبوه درختان ، شیران بیشه را در بر گرفته است .

۴ - العیس (جمع الأعیس و العیساء) : شتر سفیدی که رنگ آن با تیرگی مختصری آمیخته باشد .

یعنی : هشت نفر از شما غایب شدند (یعنی به رحمت حق شتافتند) و مادامی که اشتران (به شوق بچه هایشان) بنالند ، به ظهور تابنده چهار نفر دیگر امید می رود .

۵ - کی می شود که حقیقت روشنگر به وسیله شما ظاهر و آشکار شود ؟ چرا که حق و حقیقت در میان غیر شما تاریک ، بلکه محو شده است .

۶ - الادب فی ظل التشیع ، ص ۱۸۵ و ۱۸۶ . و الامام المهدي ، ص ۲۴۵ .

طَابَتْ أَرْوَمَتُهُ وَ طَابَ عُرُوقًا ^۱	يَا ابْنَ الذَّبِيحِ وَيَا ابْنَ أَعْرَاقِ الثَّرَى
أَعْنِي النَّبِيَّ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقًا ^۲	يَا ابْنَ الْوَصِيِّ وَصِيَّ أَفْضَلِ مُرْسَلٍ
يَوْمًا بِعَقْوَتِهِ أَجْدُهُ وَثِيقًا ^۳	يَا أَيُّهَا الْحَبْلُ الْمَتِينُ مَتَى أَعْدُ
أَبْغِي لَدَيْكَ مِنَ النُّجَاةِ طَرِيقًا ^۴	أَنَا عَائِدٌ بِكَ فِي الْقِيَامَةِ لَائِدٌ
أَحَدٌ فَلَسْتُ بِحُبِّكُمْ مَسْبُوقًا ^۵	لَا يَسْبِقُنِي فِي شَفَاعَتِكُمْ غَدَاً
وَ آبَا الثَّلَاثَةِ شَرَّقُوا تَشْرِيقًا ^۶	يَا ابْنَ الثَّمَانِيَةِ الْأَيْمَةِ غَرَّبُوا
جَاءَ الْكِتَابُ بِذَلِكَ تَصْدِيقًا ^۷	إِنَّ الْمَشَارِقَ وَالْمَغَارِبَ أَنْتُمْ

۱ - الذبیح : ذبح شده ، ظاهراً مقصود شاعر ، امام حسین - علیه السلام - است . الأعراق (جمع العرق) : اصل هر چیزی . الثرى : زمین ، خاک . الأرومة : گفته می شود : هو طیب الارومة ، یعنی : او مردی نیک نژاد و کریم الاصل است .

یعنی : ای فرزند قربانی (خدا) ! و ای پسر ابوتراب ! ای کسی که نیک نژاد و کریم الاصل است .

۲ - ای فرزند وصی ! وصی برترین فرستاده شده ! یعنی پیغمبر راستگوی تصدیق شده .

۳ - العقوة : صحن سرای ، منزل و جای فرود آمدن قوم ، گرداگرد سرای .

یعنی : وای ریسمان محکمی که چون روزی به سرای او پناهنده شوم ؛ آنجا را مطمئن می یابم .

۴ - من روز رستاخیز به تو پناه می برم و راه نجات را نزد تو می جویم .

۵ - فردای قیامت در شفاعت کردن من ، هیچ کس بر شما پیشی نمی گیرد ؛ همچنان که من در عشق ورزیدن به شما کسی را مقدم نمی دارم .

۶ - غَرَبَ : به طرف مغرب رفت . شَرَّقَ : به طرف مشرق رفت .

یعنی : ای پسر هشت پیشوایی که دیده از جهان فرو بسته اند و پدر سه نفری که خورشید وجود آنها بر عالم خواهد تابید .

۷ - همانا مشرقها و مغربهای عالم شما یید . کتاب (خدا) این مطلب را تصدیق کرده است .

۹ - مصعب بن وهب نوشجانی

مصعب بن وهب نوشجانی ، معروف به حرون در ابیات زیر ، پیشوایان خودش را بعد از نبی گرامی اسلام ، حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - دوازده نفر می داند که هشت نفر از آنان ، تا زمان سرودن این قصیده ، جان به جان آفرین سپرده اند ؛ بنابر این ، این قصیده باید در زمان امامت امام جواد - علیه السلام - سروده شده باشد . اینک ابیات مورد بحث تقدیم می گردد :^۱

فَإِنْ تَسْأَلُنِي مَا الَّذِي أَنَا دَائِرٌ	بِهِ فَالَّذِي أُبْدِيهِ مِثْلَ الَّذِي أُخْفِي ^۲
أَدِينُ بِدِينِ اللَّهِ لَا شَيْءَ غَيْرَهُ	قَوِيٌّ عَزِيزٌ بَارِيُّ الْخَلْقِ مِنْ ضَعْفِ ^۳
وَإِنْ رُسُولَ اللَّهِ أَفْضَلُ مُرْسَلٍ	بِهِ بَشَرِ الْمَاضُونَ فِي مُحْكَمِ الصُّحُفِ ^۴
وَ أَنْ عَليّاً بَعْدَهُ أَحَدَ عَشْرَةَ	مِنَ اللَّهِ وَعَدُّ لَيْسَ فِي ذَلِكَ مِنْ خُلْفِ ^۵

توضیح : ظاهراً مقصود شاعر این است که همانگونه که چشم خلائق هر صبح و شام بر مشرق و مغرب دوخته است ، شما نیز مایه امید انسانهای چشم براهید .

۱ - الادب فی ظل التشیع ، ص ۱۸۳ .

۲ - اگر از من در باره آنچه بدان معتقدم سؤال کنی . (می گویم :) آنچه را آشکار می کنم ؛ همانند آن چیزی است که پنهان می دارم (یعنی نهان و آشکار من یکسان است) .

۳ - من پایبند به دین خدا هستم و نه چیز دیگر ؛ آن خدای قدرتمند و عزیزی که پدید آورنده خلق ، از اشیاء ضعیف و ناتوان است (و از ضعیفترین موجود ، قدرتمندترین موجود می آفریند)
 ۴ - رسول خدا برترین فرستاده ای است که گذشتگان در صحیفه های محکم و استوار خویش ، بدو بشارت داده اند .

۵ و ۶ - و مطابق وعده خلف ناپذیر خدا ، علی و یازده نفر بعد از او ، پس از محمد - صلی الله

أُرِيْمَتْنَا الْهَادُونَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ لَهُمْ صَفْوٌ وَدِي مَا حَيْثُ لَهُمْ أَصْفِي^۶
ثَمَانِيَةٌ مِنْهُمْ مَضَوْا لِسَبِيلِهِمْ وَ أَرْبَعَةٌ يُرْجَوْنَ لِلْعَدَدِ الْمُؤَفِّي^۱

۱۰ - اسماعیل بن صالح صیمری (۲۵۴ هـ. ق)

اسماعیل بن صالح صیمری ، در رثای امام رضا - علیه السلام - قصیده‌ای سرود و آن را در حضور امام حسن عسکری - علیه السلام - به نظم در آورد . با این مطلع :^۲
الْأَرْضُ حُزْنًا زُلْزِلَتْ زِلْزَالَهَا وَ أَخْرَجَتْ مِنْ جَزَعٍ أَثْقَالَهَا^۳
سپس ، در ادامه ، پیشوایان شیعه را یکی پس از دیگری بر می‌شمارد و عدد آنها را با مهدی منتظر - عجل الله فرجه الشریف - تکمیل می‌کند ؛ آنگاه می‌گوید :

عَشْرُ نُجُومٍ أَفَلَتْ فِي فُلْكِهَا وَ يُسْطَلَعُ اللَّهُ لَنَا أَمْثَالَهَا^۴
بِالْحَسَنِ الْهَادِي أَبِي مُحَمَّدٍ تُذْرِكُ أَشْيَاعَ الْهُدَى آمَالَهَا^۵

علیه و آله - پیشوایان هدایتگر ما هستند . دوستی با صفا و صمیمانه خویش را مادامی که زنده‌ام ، به ایشان اختصاص می‌دهم .

۱ - هشت نفر از این پیشوایان در گذشته‌اند و به چهار نفر دیگر که تکمیل کننده عدد پیشوایان هستند ، چشم امید دوخته شده .

۲ - الادب فی ظلّ التشیع ، ص ۱۸۶ .

۳ - زمین از حزن و اندوه به شدت به لرزه افتاد و بارهای خویش را بیرون ریخت .

۴ - ده ستاره در مدار خویش غروب کرده‌اند و باز هم خداوند نظیر آنها را ظاهر خواهد کرد .

۵ - أشیاع : اتباع و انصار .

یعنی : به واسطه ابا محمد امام حسن هادی (عسکری) ، پیروان هدایت به آرزوهایشان می‌رسند .

و بَعْدَهُ مَنْ يُرْتَجَى طُلُوعُهُ يَظَلُّ جَوَابُ الْفَلَا جَوَالَهَا^۱
 ذُو الْغَيْبَتَيْنِ الطَّوْلِ الْحَقِّ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ أَسْطَاطِهَا^۲
 يَا حُجَّجَ اللَّهِ إِحْدَى عَشْرَةَ أَلْتِ بِثَانِي عَشْرَهَا آمَالَهَا^۳

۱۱ - ابوالغوث اسلم بن مهوز منبجی (۲۵۴ هـ . ق ؟)

ابوالغوث اسلم بن مهوز طهوی منبجی در بخشی از قصیده‌ای که در مدح ائمه
 سامرا سروده، می‌گوید:^۴

إِذَا مَا بَلَغْتَ الصَّادِقِينَ بَنِي الرِّضَا فَحَسْبُكَ مِنْ هَادٍ يُشِيرُ إِلَى هَادٍ^۵
 مَقَاوِيلُ إِنْ قَالُوا ، بِهَالِيلُ إِنْ دُعُوا وَفَسَاءُ بِسَمِيعَادٍ ، كُفَاءُ بِمُرْتَادٍ^۶

۱ - الجَوَابُ : جهانگرد ، مسافر . الفلا : بیابان ، دشت . الجَوَالُ : جهانگرد ، آواره .

یعنی : بعد از او (یعنی بعد از امام عسکری) به ظهور آن جهانگردی امید می‌رود که هر دشت و
 هامونی را زیر پا می‌گذارد .

۲ - دارای دو غیبت طولانی به حق است و خداوند (اعمال) کسی را که طولانی شدن آن غیبت
 را بخواهد ، نمی‌پذیرد .

۳ - ای حجتهای یازده گانه خدا (بدانید) که چشم امید و آرزوها به دوازدهمین امام دوخته شده
 است .

۴ - الادب فی ظلّ التشیع ، ص ۱۸۶ .

۵ - چون از (الطاف و راهنماییهای) فرزندان راستگوی (امام) رضا بهره‌مند شدی ، تو را
 همین بس که هر یک از آن هادیان ، به هادی بعد از خود رهنمونت می‌کند .

۶ - المقاویل (جمع المِقُول) : مرد خوش سخن ، زیبان‌آور . البهالیل (جمع البُهْلُول) : خنده‌رو ،

إِذَا أَوْعَدُوا أَعْفُوا وَإِنْ وَعَدُوا وَفُوا
 يَنَابِيعُ عِلْمِ اللَّهِ أَطْوَادُ دِينِهِ
 نُجُومٌ إِذَا نَجَّمَ خَبَا، مِثْلُهُ بَدَا
 عِبَادٌ لِمَوْلَاهُمْ، مَوَالِي عِبَادِهِ
 هُمْ حُجَجُ اللَّهِ اثْنَتَا عَشْرَةَ مَتَى
 فَهَمَّ أَهْلٌ فَضَّلَ عِنْدَ وَعْدٍ وَإِعَادٍ^۱
 فَهَلْ مِنْ نَفَادٍ إِنْ عَلِمْتَ لِأَطْوَادِ^۲
 فَصَلَّى عَلَى الْخَابِي الْمُهَيَّمِ وَالْبَادِي^۳
 شُهُودٌ عَلَيْهِمْ يَوْمَ حَشْرِ وَإِشْهَادِ^۴
 عَدَدَتْ فَثَانِي عَشْرَهُمْ خَلْفَ الْهَادِي^۵

→ مهمتر و جامع هرگونه خیر . الوفاة (جمع الوافی) : وفا کننده . الكفاة (جمع الكافی) : کفایت کننده .

إِرْتَادَ الشَّيْءَ : طَلَبَهُ ، و " مُرْتَاد " اسم مفعول و به معنی خواسته و مطلوب است .

یعنی : اگر سخن بگویند ، خوش سخنند و اگر مخاطب واقع شوند ، خوش‌رو و خوش‌برخوردند . به وعده وفا می‌کنند و حاجتها را روا .

۱ - أَوْعَدَ : تهدید کرد . وَعَدَ : وعده داد ، نوید داد .

یعنی : هرگاه تهدید کنند (طولی نمی‌کشد) که عفو می‌کنند و اگر وعده دهند ، وفا می‌کنند . پس ایشان هنگام وعده و تهدید اهل فضیلتند .

۲ - چشمه‌های علم خدا و کوههای دین اویند (استوانه‌های محکم و استوار دین خدایند) . پس اگر بفهمی ؛ آیا برای کوهها پایانی است ؟

۳ - خبا : پنهان شد . و الخابی : پنهان شونده .

یعنی : آنان همچون ستارگانی هستند که هرگاه ستاره‌ای پنهان شود ؛ ستاره‌ای همانند آن آشکار می‌شود و بر آن که پنهان شده ، حافظ و نگه دارنده (دین) که ظاهر و آشکار است ، نماز می‌خواند . (یعنی امام زنده بر امام مرده نماز می‌خواند) .

۴ - اینان بندگان مولایشان (پروردگارشان) ، و دوستان بندگان اویند و در روز حشر و شهادت گواهانی بر ایشان خواهند بود .

۵ - اینان حجتهای دوازده‌گانه خدایند و هرگاه آنان را شمارش کنی ، دوازدهمین از ایشان ، جانشین (امام) هادی است .

بِمِیلَادِهِ الْأَنْبِیَاءُ جَاءَتْ شَهِيرَةٌ فَأَعْظَمَ بِمَوْلُودِهِ وَأَكْرَمَ بِمِیلَادِهِ^۱

۱۲- ابن رومی (۲۲۱-۲۸۳ هـ.ق)

علی بن عباس بن جریح ، اصلاً رومی و جدش از موالی بنی عباس است . او در بغداد از پدری رومی الاصل و مادری که فارسی الاصل بود ، متولد و در آنجا نیز شهید شد . قاسم بن عبدالله وزیر معتضد از هجا و بدزبانی او پرهیز می جست و در مجلس او ، ابن فراش او را زهر خوراند و او دریافت و از مجلس برخاست . وزیر بدو گفت به کجا شوی ؟ گفت : بدانجا که تو مرا فرستادی . گفت : چون برسیدی پدر مرا درودگوی . گفت : راه من به دوزخ نیست .^۲

علامه امینی در باره شخصیت و نبوغ ادبی شاعر می گوید :

” شاعر ما ابوالحسن علی بن عباس جریح مولی عبدالله بن عیسی بن جعفر بغدادی ، مشهور به ابن رومی ، یکی از مفاخر عالم تشیع و مردی فوق العاده و دارای ویژگیهای ممتاز امت اسلامی است . زیبایی و ظرافت اشعار طلایی اش که فراوان هم می باشد ؛ رونق بخش بلاغت عربی است . این اشعار از شمش های طلای ناب برتر ؛ و از ستارگان آسمان فزونتر و نورانی تر است . از میان فنون مختلف شعر ، ابن رومی در مدح ، هجا ، توصیف و تغزل ممتاز شناخته شده است به طوری

۱- اخبار مشهور (و فراوانی) در میلاد وی وارد شده ؛ پس چه مولود بزرگ و با عظمتی و چه میلاد گرامی !

۲- لغتنامه دهخدا ، ج ۱ ، ص ۳۱۴ . و الاعلام ، ج ۵ ، ص ۱۱۰ .

که دیگران از رسیدن به پایگاهش ناتوان مانده ؛ چشمها به ادب و کمال او خیره شده است و او برتر از شبیه و نظیر است ؛ چنانکه فضل و کمالاتش از حساب بیرون می باشد " ۱ .

ابن رومی ، قصیده جیمیه‌ای را در رثای یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی سروده است . یحیی کسی است که در مقابل دستگاه خلافت و رو در روی طاهریان ، حکام خراسان ، قیام کرد . ابن رومی در این قصیده ، عباسیان را از آینده خود ترسانده و در چندین مورد به ظهور مهدی و برپایی حکومت علویان و درهم کوبیدن ستمگران اشاره کرده است و برای آل علی - علیهم السلام - آرزوی روزی را کرده که دشمنانشان را درهم بکوبند و حَقُّشان را باز ستانند . در این قسمت برخی از ابیات آن قصیده را که شاهد بر این مدعا است ، ذکر می کنیم : ۲

أَجْنُوا بَنِي الْعَبَّاسِ مِنْ شَانِكُمْ وَ أُوَكُّوا عَلِيَّ مَا فِي الْعِيَابِ وَ أَشْرَجُوا ۳

۱ - ترجمه الغدير ، ج ۵ ، ص ۶۷ .

۲ - الغدير ، ج ۳ ، ص ۳۹ و الامام المهدى ، ص ۲۴۶ .

۳ - شَانَان : كينه و دشمنی . أُوَكَّى الْقَرِيبَةَ وَ عَلِيَّ مَا فِيهَا : در مشک را بر روی آنچه در آن بود به وسیله بند بربست . الْعِيَاب (جمع العيبه) : کیسه چرمی ، کیف ، چمدان . أَشْرَجَ الْخَرِيْطَةَ وَ نَحْوَهَا : بندهای کیسه چرمین را بست .

یعنی : ای بنی عباس ! از کینه و دشمنی که دارید ، هرچه می توانید جنایت کنید و آنچه را که در کیسه هاست ، با بستن درهای آن (از ما دریغ بدارید) .

توضیح : فعلهای امری که در این بیت است ؛ در معنی حقیقی امر ، استعمال نشده بلکه برای تهدید می باشد . همچنانکه در آیه شریفه : اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ ، فَإِنَّهُ بِمَا تَعْلَمُونَ بَصِيرٌ ۱۳ صیغه امر برای تهدید بکار رفته است . ۱۴

و خَلُّوا وُلاةَ السُّوءِ مِنْكُمْ وَ غِيَّهُمْ
 نَظَارٍ لَكُمْ أَنْ يُرْجَعَ الْحَقُّ رَاجِعٌ
 عَلَى حِينٍ لَا عُذْرَ لِمُعْتَذِرِكُمْ
 فَلَا تُلْحِقُوا الْآنَ الضَّغَائِنَ بَيْنَكُمْ
 غَرِزْتُمْ لَسِنَّةً صَدَقْتُمْ إِنَّ حَالَةَ
 لَعَلَّ لَهُمْ فِي مُنْطَوَى الْغَيْبِ نَائِرًا
 فَأَحْرَى بِهِمْ أَنْ يَغْرُقُوا حَيْثُ لَجَجُوا^۱
 إِلَى أَهْلِهِ يَوْمًا فَتَشَجُّوا كَمَا شَجَّوْا^۲
 وَ لَا لَكُمْ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ مَخْرَجٌ^۳
 وَ بَيْنَهُمْ إِنَّ اللَّوَاقِحَ تُنْتَبِجُ^۴
 تَدْوِمٌ لَكُمْ وَ الدَّهْرُ لَوْنَانٍ أَخْرَجُ^۵
 سَيَسْمُو لَكُمْ وَ الصُّبْحُ فِي اللَّيْلِ مُؤَلِّجٌ^۶

۱ - خَلَّى: او را رها کرد. الغي: گمراهی. این کلمه در این بیت مفعول معه و واو قبل از آن واو معیه است.

یعنی: حکام بدتان را با گمراهیهایشان رها کنید که شایسته آنها غرق شدن در امواج فسادشان است.
 ۲ - نَظَارٍ: اسم فعل و به معنی "إِنْتَظِرْ" است.

یعنی: در انتظار روزی باشید که باز گرداننده‌ای، حق را به اهلش برگرداند. آنگاه چنان که افرادی محزون بودند؛ شما نیز محزون خواهید شد. (یعنی همانطور که شما گروهی را به ظلم و ستم خویش محزون و ناراحت کردید؛ در آن روز با انتقام آن حضرت، شما نیز محزون و اندوهگین خواهید شد).

۳ - هنگامی فرا خواهد رسید که برای پوزش خواهنده شما، عذری نخواهد بود و در مقابل حجت خدا، راه فراری نخواهید داشت.

۴ - اکنون بذر دشمنی بین خود و بین ایشان نيفشانید که این بذرها (روزی) به ثمر خواهد رسید.

۵ - گول خوردید اگر فکر کنید، وضع (موجود) برایتان دوام خواهد یافت با این که روزگار به یک رنگ باقی نمی ماند.

۶ - شاید در سویدای نهران، برای آنها قیام کننده‌ای باشد (که قیام کند) و آنان را بر شما برتری دهد که همیشه بامداد در دل شب تاریک است.

بِجَيْشٍ تَضِيقُ الْأَرْضُ مِنْ زَفَرَاتِهِ لَهُ زَجَلٌ يَنْفِي الْوُحُوشَ وَ هَزْمَجٌ^۱
 يُؤَيِّدُهُ رُكْنَانِ ثَسْبَتَانِ رَجُلَةٌ وَ خَيْلٌ كَارِسَالِ الْجَرَادِ وَ أَوْشَجٌ^۲

۱ - زَجَلٌ - زَجَلًا : أَجَلَبَ وَ رَفَعَ صَوْتَهُ : صدا و آواز را بلند کرد . هَزْمَجَةٌ : سخن متتابع ، آمیزش صداها .

یعنی : با لشکری که از فریادشان زمین (بر ساکنانش) تنگ می شود و آنچه آن داد و فریاد و میاهویی ایجاد می کنند که وحشیان بیابان پا به فرار می گذارند .

۲ - الثَّبَتُ : استوار و پا بر جا . رَجُلَةٌ (جمع رَجُلٌ) : مرد ؛ و احتمال دارد که جمع " راجل " به معنی پیاده باشد . " الخیل " : اسم جمع است و از خود لفظ واحد ندارد و به معنی اسبها یا اسب سواران می باشد . الجراد : ملخ .

یعنی : دو رکن استوار و پا بر جا ، یکی (مبارزین) پیاده و دیگر (جنگجویان) سواره که همچون ملخها به سوی دشمن روانه خواهند شد ، او را یاری خواهند نمود .

یادداشتهای پاورقیهای فصل دوم:

- ۱- المنجد و فرهنگ لاروس .
- ۲- مبادی العربیه ، ج ۴ ، ص ۳۷۹ .
- ۳- مبادی العربیه ، ج ۴ ، ص ۱۷۱ .
- ۴- بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۱۶۲ .
- ۵- کفایة الاثر ، ص ۲۴۹ .
- ۶- الغدير ، ج ۲ ، ص ۲۷۲ .
- ۷- ص ۲۴۴ .
- ۸- فرهنگ معین (اعلام) ، ج ۵ ، ص ۵۷۴ .
- ۹- مبادی العربیه ، ج ۴ ، ص ۳۸۸ .
- ۱۰- فرهنگ لغات قرآن ، ج ۲ ، ص ۶۷۳ .
- ۱۱- مؤمنون / ۴۴ .
- ۱۲- فرهنگ لاروس .
- ۱۳- فصلت / ۴۰ .
- ۱۴- جواهر البلاغه ، ص ۷۸ .

فصل سوم

تجلی خورشید ولایت

بعد از ولادت

امام مهدی (عج) بعد از ولادت در اشعار عربی

از ولادت با سعادت حجّة بن الحسن العسکری - روحی و ارواح العالمین له الفدا - نزدیک به دوازده قرن می‌گذرد . در این مدت طولانی ، شعرای بسیاری ، بخصوص شعرای فاضل و دانشمند ، در مناسبت‌های مختلف ، در بارهٔ مولا و سرورشان حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نغمه‌سراییه‌ها کرده‌اند و آثار گرانبها و با ارزشی را در این باب از خود به یادگار گذاشته‌اند .

شایان ذکر است که بیشتر این اشعار ، مربوط به دو سه قرن اخیر است ؛ بطوری که از قرن‌های سوم تا هشتم ، کمتر شاعری را می‌یابید که در بارهٔ امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - شعری سروده باشد با آنکه در این مدّت طولانی ، شعرای بزرگی همچون شریف رضی و صفی‌الدین حلّی ، در آسمان شعر و ادب شیعه طلوع

کرده‌اند؛ اما متأسفانه این دو بزرگوار هم حتی یک بیت شعر در خصوص امام زمان (عج) در دیوانهایشان ذکر نکرده‌اند. اگرچه، احتمال دارد که اشعاری را در باره حضرت سروده باشند؛ اما گردآورندگان اشعار آنها، اینگونه اشعار را در دیوان آنها نیاورده‌اند و یا اینکه ممکن است، در طول سالیان متمادی، آن اشعار از دیوان آنها حذف شده باشد.

از قرن نهم به بعد، اینگونه اشعار رو به ازدیاد می‌رود و به خصوص در دو قرن اخیر، شعرا عنایت ویژه‌ای را به این امر مبذول داشتند؛ به گونه‌ای که کمتر شاعر شیعی را می‌یابید که در باره بقیة الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفدا - شعری نگفته باشد و ابراز محبتی نکرده باشد. مخصوصاً در قرن چهاردهم، قصاید متعدّد با مضامین بسیار عالی توسط شاعران شیعه سروده شد و برخی از آنان به یک یا دو قصیده اکتفاء نکرده؛ بلکه در باره آن حضرت دیوان شعر مستقل تألیف نموده‌اند.

علّت این امر روشن است؛ زیرا شیعیان و دوستان اهل بیت، از نیمه اول قرن سوّم هجری که مقارن با غیبت حضرت حجت (عج) می‌باشد، در شرایط بسیار سخت و دشواری قرار گرفتند و تمامی حرکات و گفتار آنان، به شدّت از طرف حکام عصرشان، زیر ذره‌بین قرار گرفت و تقریباً، همان سختگیری که برای پیشوای مسلمانان، حضرت عسکری - علیه السلام - اجرا می‌شد؛ به نوعی دیگر، در مورد شیعیان اجرا می‌شد. بنابراین، در این دوران خفقان، طبیعی است که شعر کمتری در مورد امام زمان گفته شده باشد. دلیل دیگر این است که حکام جور، در این برهه از زمان، از قائم آل محمد (عج) به شدّت در هراس بودند و وجود مبارک آن حضرت را خطری بزرگ، برای بقای حکومت خود می‌دانستند. از این رو، به هیچ وجه راضی و خشنود نبودند که در مجالس و محافل و در گفتارها و نوشته‌ها، حتی

نامی از آن حضرت برده شود. چه رسد به این که در مدح آن حضرت شعری سروده شود.

اما در قرون بعدی، به خصوص در قرن حاضر، این گونه تهدیدات و فشارها رو به نقصان نهاد و برای عاشقان حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - و از جمله برای شعرای شیعه، زمینه‌های مناسبی فراهم شد تا بتوانند احساسات و شوق و اشتیاق خود را نسبت به ساحت مقدس بقیة الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفدا - در قالب عبارات و یا قصاید دل‌انگیز و بسیار زیبای خویش ابراز کنند و اشعار فراوانی را از خود به یادگار گذارند.

با توجه به انبوه اشعاری که در این دوره طولانی در باره امام زمان (عج) سروده شده؛ در این فصل برآنیم تا ضمن معرفی تنی چند از مشاهیر شعرای این دوره که در باره آن امام همام نغمه‌سرایی کرده‌اند؛ به بررسی برخی از قصاید و یا گزیده‌هایی از اشعار آنان که در باره حضرت مهدی - سلام الله علیه - سروده‌اند، بپردازیم تا بدینوسیله هم با اسلوبها و مضامین اینگونه اشعار آشنا شویم و هم با سراینندگان آنها. در ضمن، این فصل، مقدمه‌ای باشد برای ورود به فصل چهارم.

مشاهیری از مدیحه‌سرایان امام مهدی (عج) بعد از ولادت:

گزینش شعرایی که بنا داریم با تفصیل بیشتر پیرامون شخصیت آنان و اشعارشان سخن بگوییم، با توجه به یکی از دو اصل زیر صورت گرفته است:

۱- کثرت اشعار شاعر در باره آن حضرت (ع). برخی از شاعران بیش از سه هزار بیت شعر در خصوص حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده‌اند و حتی بعضی از آنان، در این زمینه دارای دیوان شعر می‌باشند.

۲- زیبایی و جذابیت قصیده شاعر و استحکام آن از جهت ادبی و بلاغی؛ مخصوصاً آنجا که قصیده بر زبان شاعری جاری شده که علاوه بر طبع شعر، از توانایی علمی بالایی برخوردار است و مسایل دقیق علمی و تاریخی مستند را با الفاظی زیبا در شعر خود آورده است، بنابراین، در این فصل، ممکن است از شاعری سخن بگوییم که بیش از یک یا دو قصیده، در باره مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده است؛ ولی به قدری شاعرانه و فاضلانه است که با ده‌ها قصیده برابری می‌کند.

۱- شیخ بهائی* (۱۰۳۱ هـ.ق)

بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی، معروف به شیخ بهائی دانشمند بنام عهد شاه عباس بزرگ در بعلبک متولد شد و در اصفهان درگذشت. پدرش عزالدین حسین در سال (۹۶۶ هـ.ق) به ایران مهاجرت کرد و بهاء‌الدین در ایران نشأت یافت.^۱

* - عظمت فوق‌العاده و شهرت عالمگیر شیخ بهائی باعث شد که او را در این فصل بر دیگر شعرای بزرگ شیتیه مقدم داریم.

۱- لغتنامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

شیخ بهائی از شخصیت‌های برجسته‌ای است که شهرتی عالمگیر دارد. فضیلت و دینداری و تبخّر او در علوم مختلف، زبانزد عام و خاص است و از هرگونه وصف و ستایشی بی‌نیاز. او یکی از نوابع و مفاخر امت اسلامی است. کثرت و گرانسنگی تألیفاتش، بهترین گواه بر مقام شامخ علمی اوست.^۱ علامه امینی در کتاب ارزشمند "الغدیر" در باره تألیفات با ارزش شیخ بهائی می‌گوید:

"هر چند دست تقدیر زندگانی شیخ بهائی را در هم پیچید و مرگ، او را از دیدگان ما پنهان کرد، لیکن علم فراوان او و آثار ارزشمندش، او را در عرصه روزگار جاوید نگه داشته است."^۲

آنگاه علامه اسامی هفتاد و هفت اثر گرانقدر از شیخ بهائی را ذکر می‌کند که برخی از آنها بدین قرار است: ۱- جامع عباسی در فقه؛ ۲- حاشیه بر تفسیر بیضاوی؛ ۳- شرح تفسیر بیضاوی؛ ۴- ریاض الأرواح (منظومه)؛ ۵- توضیح المقاصد؛ ۶- حواشی بر کشف؛ ۷- لغز الکشاف؛ ۸- اسرار البلاغه؛ ۹- حدائق الصالحین (شرح صحیفه سجادیه)؛ ۱۰- گربه و موش؛ ۱۱- شرح دعای صباح؛ ۱۲- حاشیه بر مطول؛ ۱۳- رساله‌ای در موارد؛ ۱۴- بحر الحساب؛ ۱۵- زبده الأصول؛ ۱۶- تنبیه الغافلین؛ ۱۷- تهذیب النحو؛ ۱۸- درایة الحدیث؛ ۱۹- المخلاة؛ ۲۰- خلاصة الحساب؛ ۲۱- العروة الوثقی در تفسیر؛ ۲۲- کتابی در اثبات وجود قائم؛ ۲۳- رساله‌ای در طبقات الرجال؛ ۲۴- کتاب اربعین؛ ۲۵- تشریح الافلاک؛ ۲۶- کشکول.

۱- اعیان الشیعه، ج ۴۴، ص ۲۱۹؛ و الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۰۰. و الغدیر ج ۱۱، ص

۲۴۹.

۲- الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۶۰-۲۶۲.

همچنین، او دارای آثار دیگری از قبیل اشعاری از نوع مثنوی و قصیده و ارجوزه می‌باشد و نیز حاشیه‌هایی بر بعضی از تألیفات خودش دارد. گروهی از علمای معاصرویی و همچنین دانشمندان پس از وی، شروح و تعلیقاتی به نظم یا نثر بر آثار او نوشته‌اند که از توجه و اعتنای شدید آنها به این آثار و مراتب بزرگداشت مؤلف آن از جانب آنها، حکایت می‌کند.^۱

شیخ بهائی شاعری توانا در ادب فارسی و عربی است و در هر دو زبان، اشعار فراوانی را از خود به یادگار گذاشته است. او در مدح بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری دو قصیده بسیار زیبا به عربی سروده است؛ یکی از این دو، قصیده وسیلة الفوز و الأمان فی مدح صاحب الزمان است که مورد توجه بسیاری از شعرا و فضلا قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که برخی همچون شیخ جعفر خطی بحرانی متوفی به سال (۱۰۲۸ ه. ق) و امیر محمد ابراهیم حسینی قزوینی، متوفی به سال (۱۱۴۵ ه. ق) با اشعار زیبای خود به استقبال آن رفته‌اند. و بعضی همچون، سید عبدالله جزائری، متوفی به سال (۱۱۷۳ ه. ق) که از احفاد محدث جزائری است؛ آن را تضمین کرده‌اند و گروه دیگر آن را شرح کرده‌اند که از آن جمله است:

۱- شیخ جعفر نقدی، متوفی به سال (۱۳۷۰ ه. ق) در دو جلد به نام "منن الرحمن".

۲- احمد بن علی عدوی منینی، متوفی به سال (۱۱۷۳ ه. ق) در یک مجلد به نام "فتح المنان".^۲

با توجه به این که این دو قصیده، از ارزش ادبی والایی برخوردارند و دارای

۱- الغدیر، ج ۱۱، ص ۲۶۰-۲۶۲.

۲- کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۷۸۶ و ۷۸۷.

مفاهیم بسیار بلند و ارزشمندی می‌باشند؛ به ترجمه و شرح آن می‌پردازیم:

قصیده وسیلة الفوز و الأمان في مدح صاحب الزمان:

سَرَى الْبَرْقُ مِنْ نَجْدٍ فَجَدَّدَ تَذْكَارِي عُهُوداً بِحُزْوَى وَ الْعُذَيْبِ وَ ذِي قَارِ
و هَيَّجَ مِنْ أَشْوَاقِنَا كُلِّ كَامِنٍ وَ أَجَّجَ فِي أَحْشَائِنَا لَاعِجَ النَّارِ

* - موسوعة الامام المهدي ، ص ۲۶۳ - ۲۶۷ .

۱ - سَرَى اللَّيْلُ : شب گذشت . و سَرَى اللَّيْلُ وبه : شب را با راه‌پیمایی سپری کرد .

" تذکار " مصدری است که برای مبالغه بیشتر بر وزن " تفعال " آمده است ؛ یعنی ، به یاد آوردن صورت چیزی در ذهن ، خاطره .

" حُزْوَى " و " عذیب " و " ذی قار " اسامی سه ناحیه در عربستان است .

یعنی : برقی از ناحیه نجد گذشت و خاطرات زمان دیدار را در " حزوی " و " عذیب " و " ذی قار " تجدید کرد .

۲ - هَيَّجَ : تاز ، بر انگیخت . أَجَّجَ النَّارَ : أوقدها و ألهبها ؛ آتش را بر افروخت . لَعَجَ الضَّرْبَ فَلاناً : أَلَمَهُ و أَحْرَقَ جِلْدَهُ ، ضربه او را دردمند کرد و پوستش را سوزانید . و لَعَجَ الْحُبُّ أَوْ الْحُزْنُ فُؤَادَهُ : عشق یا اندوه دل او را سوزانید .

یعنی : و این برق ، شوقهای نهفته در ضمیر را (که از دیگران پنهان می‌کردم) ؛ بر انگیخت و آتش سوزانی را در اندرونم بر افروخت .

توضیحات : الف - در بعضی از نسخه‌ها به جای " لاعج " ، " لاهب " استعمال شده است .

ب - در این بیت " لاعج " صفتی است که به موصوف خودش اضافه شده ؛ بنابراین در اصل " النار اللاعبة " بوده است و نظیر آن در زبان عربی فراوان است . مثل " کرام الناس " که در اصل " الناس الکرام " است ، و مانند " لخاصة اوليائه " در کلام امیر مؤمنان علی - علیه السلام - در خطبه

مفاهیم بسیار بلند و ارزشمندی می‌باشند؛ به ترجمه و شرح آن می‌پردازیم:

قصیده وسیلة الفوز و الأمان في مدح صاحب الزمان:

سَرَى الْبَرْقُ مِنْ نَجْدٍ فَجَدَّدَ تَذْكَارِي عُهُوداً بِحُزْوَى وَ الْعَذِيبِ وَ ذِي قَارٍ^۱
و هَيَّجَ مِنْ أَشْوَاقِنَا كُلِّ كَامِنٍ وَ أَجَّجَ فِي أَحْشَائِنَا لَاعِجَ النَّارِ^۲

* - موسوعة الامام المهدي ، ص ۲۶۳ - ۲۶۷ .

۱ - سَرَى اللَّيْلُ : شب گذشت . و سَرَى اللَّيْلُ وبه : شب را با راه پیمایی سپری کرد .

" تذکار " مصدری است که برای مبالغه بیشتر بر وزن " تفعال " آمده است ؛ یعنی ، به یاد آوردن صورت چیزی در ذهن ، خاطره .

" حُزْوَى " و " عذیب " و " ذی قار " اسامی سه ناحیه در عربستان است .

یعنی : برقی از ناحیه نجد گذشت و خاطرات زمان دیدار را در " حزوی " و " عذیب " و " ذی قار " تجدید کرد .

۲ - هَيَّجَ : تاز ، بر انگیخت . أَجَّجَ النَّارَ : أوقدها و ألهبها ؛ آتش را بر افروخت . لَعَجَ الضَّرْبَ فَلاناً : آلمه و أحرَقَ جلده ، ضربه او را دردمند کرد و پوستش را سوزانید . و لَعَجَ الْحُبُّ أَوْ الْحُزْنُ قُوَادَهَ : عشق یا اندوه دل او را سوزانید .

یعنی : و این برق ، شوقه‌های نهفته در ضمیر را (که از دیگران پنهان می‌کردم) ؛ بر انگیخت و آتش سوزانی را در اندرونم بر افروخت .

توضیحات : الف - در بعضی از نسخه‌ها به جای " لاعج " ، " لاهب " استعمال شده است .

ب - در این بیت " لاعج " صفتی است که به موصوف خودش اضافه شده ؛ بنابراین در اصل " النار اللاعجة " بوده است و نظیر آن در زبان عربی فراوان است . مثل " کرام الناس " که در اصل " الناس الکرام " است ، و مانند " لخاصة اولیائه " در کلام امیر مؤمنان علی - علیه السلام - در خطبه

و یا جیرهً بالما زمین خیامهم
 خلیلی مالی و الزمان کأنا
 فأبعد أحابی و أخلی مرابعی
 و عادل بی من کان أقصى مرابیه
 علیکم سلام الله من نازح الدار^۱
 یطالبنی فی کُلِّ وقتٍ بأوتار^۲
 و أبدلنی من کُلِّ صفوٍ بأکدار^۳
 من المجد أن ینموالی عشر معشاری^۴

۱ - جیره (جمع جار) : همسایه .

" مازمین " نام سرزمینی است بین مکه و منی .

نازح عن داره : از خانه خود دور شد . در " نازح الدار " صفت به موصوف خودش اضافه شده است .^۶

یعنی : ای همسایگانی که در " مازمین " خیمه به پا کرده‌اید ؛ بنده دور از وطن بر شما درود می‌فرستد .

توضیح : در این بیت " جیره " منادای شبه مضاف است ؛ بنابراین ، لفظاً منصوب است . " بالمازمین " جار و مجرور و متعلق به محذوفی است که خبر مقدم است و " خیام " مبتدای مؤخر و جمله : " بالمازمین خیامهم " در محل نصب ، صفت " جیره " است .

۲ - اوتار (جمع وثر) : انتقام ، خونخواهی .

یعنی : ای دوستان من ! روزگار را با من چه شده که گویی همیشه می‌خواهد از من انتقام بگیرد ؟ توضیح : در این بیت ، " ما " مبتدا و " لی " جار و مجرور و متعلق به خبر محذوف است . واو ، معیه و " الزمان " مفعول معه می‌باشد .

۳ - المربع (جمع المربع) : جایی که فصل بهار را در آنجا بگذرانند .

یعنی : دوستان مرا (از من) دور ساخت و خانه‌های ما را (از دوستان) خالی کرد و زندگانی روشن و با صفای مرا به تیرگی کشانید .

۴ - اقصى : دورترین . مراب : خواسته ، مطلوب . عشر : یک دهم . معشار : یک دهم ؛ بنابراین ،

وَأَنْ سَامِنِي بِخُسَاً وَأَرْخَصَ أَسْعَارِي^۱ أَلَمْ يَذِرْ أُنْسِي لَا أَذِلُّ لِخَطْبِهِ
يُؤَثِّرُهُ مَسْعَاهُ فِي خَفْضِ مِقْدَارِي^۲ مَقَامِي بَفَرْقِ الْفَرْقَدَيْنِ فَمَا الَّذِي

→ عشر معشار؛ یعنی، یکدهم یک دهم که می شود یک صدم.

یعنی: (روزگار) کسی را با من برابر قرار داده که نهایت خواسته اش این است که به یکصدم مجد و بزرگواری من برسد.

۱ - الخَطْبُ: الأمر الشديد ينزل، پیشامد سخت و مشکل، کار سخت و ناگوار. و خَطْبُ الْمَرْأَةِ: از آن زن خواستگاری کرد.

سَامَةٌ الْأَمْرُ: کار را به او تکلیف کرد. الخسْفُ: ستم. أرخص: پایین آورد، ارزان کرد. أسعار (جمع سعر): نرخ.

یعنی: آیا نمی داند که من بواسطه کارهای دشوار و سخت روزگار، ذلیل و خوار نخواهم شد؛ هر چند به من فشار آورد و از ارزش من بکاهد؟

توضیح: ترجمه فوق بنابر این است که "خطب" به معنای کار سخت و ناگوار باشد؛ اما اگر "خطب" به معنی خواستگاری کردن باشد؛ معنی بیت چنین می شود:

آیا روزگار نمی داند که من به ذلت خواستگاری آن تن نخواهم داد؛ هر چند به من فشار آورد و از ارزش من بکاهد (و کسانی را که یکصدم من هم ارزش ندارند با من برابر کند؛ چون من همانند مولایم علی دنیا را سه طلاقه کرده ام).

۲ - فَرْقَدٌ: ستاره ای نزدیک به قطب شمال که از روی آن راه شناسند. این ستاره در کناره ستاره کم نوری قرار دارد که بر هر دو "فرقدان" اطلاق می شود.

مَسْعَى: مصدر میمی است به معنی سعی و تلاش کردن.

یعنی: جایگاه من بر فرق فرقدان است؛ پس چه چیزی می تواند در کم کردن قدر و منزلت من مؤثر باشد؟

وَإِنِّي أَمْرٌ لَا يُدْرِكُ الدَّهْرُ غَايَتِي
أَخَالِطُ أَبْنَاءَ الزَّمَانِ بِمُقْتَضَى
وَ أَظْهَرُ أَنِّي مِثْلُهُمْ تَسْتَفْرِئُنِي
وَ أَنِّي ضَاوِي الْقَلْبِ مُسْتَوْفِرُ النَّهْيِ
وَ لَا تَصِلُ الْأَيْدِي إِلَى سِرِّ أَغْوَارِي^۱
عُقُولِهِمْ كَيْ لَا يَقُوهُوا بِإِنْكَارِ^۲
صُرُوفِ اللَّيَالِي بِإِحْتِلَاءٍ وَ إِمْرَاءِ^۳
أَسْرٍ بِسُرِّ أَوْ أَمَلٍ بِإِعْسَارِ^۴

۱ - اغوار جمع غور است و غور هر چیز ، عمق و ته آن چیز است . گفته می شود : فلان بعید الغور ؛ یعنی ، فلانی ژرف بین است .

یعنی : من کسی هستم که روزگار غایت و کُنه مرا درک نمی کند و هیچ قدرتی به عمق وجود من دست نمی یابد .

۲ - يَقُوهُوا : ينطقوا ، سخن می گویند .

یعنی : با مردم براساس اقتضای عقلشان سخن می گویم تا در حق من به انکار و نادرستی سخن نگویند .

توضیح : مفهوم این بیت برگرفته از دو حدیثی است که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است . در یک جا فرموده : أَمَرْتُ أَنْ أُخَاطِبَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ ؛ و در جای دیگر فرموده است : مَا أَنْتَ مُحَدِّثٌ قَوْمًا حَدِيثًا لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُهُمْ إِلَّا كَانُوا لِبَعْضِهِمْ فَتَنَةً ؛ یعنی ، با قومی سخنی فراتر از خردشان نمی گویی ؛ مگر این که باعث فتنه و آشوب در بعضی از آنها می شود .^۷

۳ - إِسْتَفْرَؤُهُ : او را از جای برکنند و ترسانند . صُرُوفِ اللَّيَالِي ، حوادث روزگار . إِحْتِلَاءٌ : شیرین شدن . إِمْرَاءٌ : تلخ شدن .

یعنی : و (برای مردم زمان خویش) چنین وانمود می کنم که من هم مانند آنانم و حوادث تلخ و شیرین روزگار در من اثر می گذارد .

۴ - ضَوِيٌّ : ضَعْفٌ وَ هُزُلٌ ، ضعیف و لاغر شد . وَ ضَاوِي الْقَلْبِ : ضعیف القلب .

إِسْتَوْفِرُ فِي قِعْدَتِهِ : نا آرام و نامطمئن نشست چنان که گویی آماده برجستن است .

وَ يُضْجِرُنِي الْخَطْبُ الْمَهُولُ لِقَاؤُهُ وَ يُطْرِبُنِي الشَّادِي بِعُودٍ وَ مِزْمَارٍ^۱
وَ يُضْمِي فُؤَادِي نَاهِدُ الثَّدْيِ كَاعِبٌ بِأَسْمَرَ خَطَّارٍ وَ أَحْوَرَ سَحَّارٍ^۲

→ یعنی: و (نیز چنین وا نموده می‌کنم) که انسان ضعیف القلب و ناآرامی هستم و با اندک آسایش و سختی، خوشحال و دلتنگ می‌شوم.

۱ - يُضْجِرُنِي: مرا آشفته و ناراحت می‌کند. الشادي: خواننده. المزمار: قره‌نی، فلوت. العود: ساز.

یعنی: و (چنین می‌نمایم) که برخورد با پیشامد هولناک مرا آشفته می‌کند و خواننده با زمزمه‌های ساز و فلوت مرا به طرب و ا می‌دارد.

توضیحات: الف - "مهول" اسم مفعول از "هال" است؛ این کلمه در اصل "مهوول" بوده و از آنجا که واو متحرک در اثنای کلمه قرار گرفته و ما قبل آن هم صحیح و ساکن است، حرکت آن به ما قبل منتقل شده، آنگاه به جهت التقای ساکنین واو حذف شده است.

در این بیت "مهول" که به صیغه اسم مفعول است معنای اسم فاعل دارد؛ مانند کلمه "مستور" در آیه شریفه "وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا" که به معنی "ساتر" است.

ب - "الشادي" اسم فاعل از فعل "شدا" است؛ بنابراین در اصل "الشادو" بوده که واو قلب به یاء شده است؛ زیرا واو در آخر کلمه و بعد از کسره قرار گرفته است، مانند: "رَضُو" و "دَعُو" که "رَضِي" و "دَعُو" می‌شوند.^۹

۲ - أصمیه: قتله. ناهد: برجسته، نمایان. ثدی: پستان. کاعب: برجسته پستان، برآمده اندام. أسمر: نیزه. خطار: به اهتزاز در آمده و رمح خطار: نیزه به اهتزاز در آمده. أحور: کسی که سیاهی چشمش خیلی زیاد و سفیدی آن هم خیلی زیاد باشد.

یعنی: و (چنین می‌نمایم) که دختران برجسته پستان، با اندامهای همچون نیزه‌های به اهتزاز در آمده و نگاههای سحرآمیز خود، دل مرا می‌ریابند.

وَ أَنِّي سَخِيٌّ بِالذُّمُوعِ لِسُوقِئِهِ
 وَ مَا عَلِمُوا أَنِّي أَمْرٌ لَا يَرُوعُنِي
 إِذَا دُكَّ طُورُ الصَّبْرِ مِنْ وَقَعِ حَادِثٍ
 وَ خَطْبٍ يُزِيلُ الرُّوعَ أَيَسْرُ وَقَعِهِ
 عَلَى طَلَلٍ بِأَلٍ وَ دَارِسٍ أَحْجَارٍ^۱
 تَوَالِي الرِّزَايَا فِي عَشِيِّ وَ إِبْكَارٍ^۲
 فَطُورُ اضْطِبَارِي شَامِخٍ غَيْرُ مُنْهَارٍ^۳
 كَوُودٍ كَوَخَزٍ بِالْأَسِنَّةِ سَعَارٍ^۴

۱ - الطلل : آثار خانه های ویران . البالی : کهنه و فرسوده . الدارس من الرسوم او الآثار : آثار و نشانه های محو شده .

یعنی : و (چنین می نمایم) که با توقف بر آثار باقیمانده ، از منزل ویران شده معشوق ، سخاوتمندانه اشک می ریزم .

۲ - راعه : او را ترساند . الرزایا (جمع الرزیه) : مصیبت ، گرفتاری . العشی : شامگاهان . الإبکار : صبحگاهان .

یعنی : و حال آن که نمی دانند که من آنچنان مردی هستم که مصیبتها و ناملايمات (پیاپی و همیشگی) صبحگاهان و شامگاهان مرا به وحشت نمی اندازد .

توضیح : " توالی " فاعل " یروع " و مرفوع است به ضمه مقدر بر یاء ، و جمله " لا یروعنی توالی ... " در محل رفع ، صفت برای " امرؤ " است . و جمله " أني امرؤ ... " نیز به جای دو مفعول " إعلموا " قرار گرفته است .

۳ - دك : خرد شد ، منهدم شد . طور : کوه . شامخ : مرتفع . بلند ، بلند پایه . منهار : منهدم ، ویران .

یعنی : هرگاه کوه صبر در مقابل حادثه ای (عظیم) متلاشی شود ، قلّه شامخ صبر من (در مقابل آن حادثه) متلاشی نخواهد شد .

توضیح : " إذا " از ادات شرط غیر جازم است که غالباً بر ماضی داخل می شود و زمان فعل را به مستقبل تبدیل می کند .

۴ و ۵ - الرُّوع : قلب . الكوود من العقبات : گردنه سخت . وَخَزَه : او را با بسوزن بلند و مانند آن

تَلَقَّيْتُهُ وَالْحَتْفُ دُونَ لِقَائِهِ	بِقَلْبٍ وَقُورٍ بِالْهَزَاهِرِ صَبَارٍ ^۵
وَوَجْهِ طَلِيقٍ لَا يَسْمَلُ لِقَاؤُهُ	وَصَدْرٍ رَجِيبٍ فِي وُرُودٍ وَإِضْدَارٍ ^۱
وَلَمْ أَبْدِهِ كَيْلًا يُسَاءَ لِوَقْعَةٍ	صَدِيقِي وَ يَا أَسَى مِنْ تَعْسِرِهِ جَارِي ^۲
وَمُعْضَلَةٌ دَهْمَاءَ لَا يَهْتَدِي لَهَا	طَرِيقٌ وَلَا يُهْدِي إِلَى ضَوِّهَا السَّارِي ^۳

→ زخم غیر عمیق زد. الأَسْتَةُ (جمع السَّنان) : سر نیزه . السَّعَارُ : بسیار بر افروخته . الحَتْفُ : مرگ . الهزاهز : آشوبهای تکان دهنده .

یعنی : با قلب با وقاری که در مقابل آشوبهای تکان دهنده صبور است ، چه بسا پذیرای حادثه و حشتناک بسیار سختی شدم که کمترین اصابت آن عقل را از سر می پراند و همچون سر نیزه وجود انسان را دردمند می کند و نابود شدن از روبرو شدن با آن آسانتر است .
توضیح : " کُوود " نعت برای " خطب " است . هرچند اصل در نعت این است که بلافاصله بعد از منعتش ذکر شود ؛ ولی در این بیت به جهت ضرورت شعری بین نعت و منعت فاصله افتاده است .

۱ - طَلَقَ وَجْهَهُ : چهره اش شکفته شد ؛ باز شد .

یعنی : و (چه بسا حوادث سختی را که) با چهره ای باز پذیرای آن شدم به گونه ای که دیدار کننده از دیدارش با من ملول و دلتنگ نمی شود و در هنگام ورود و یا صدور آن حادثه ، با سینه ای گشاده با آن برخورد کردم .

توضیح : در این بیت ، کلمه " وجه " عطف به " قلب " در بیت قبل است .

۲ - أَبْدَى الشَّيْءَ : آن را ظاهر و آشکار کرد . سَاءَ الْأَمْرُ : آن کار او را اندوهگین ساخت . أَسَى : اندوهگین شد .

یعنی : غم خویش را آشکار نکردم تا دوستم از اندوه من آزرده نشود و همسایه من از فشاری که بر من وارد می شود ، غمگین نگردد .

۳ - مُعْضَلَةٌ : مشکل . دَهْمَاءَ (مؤنث ادهم) : سیاه .

تَشِيْبُ النَّوَصِي دُونَ حَلِّ رُمُوزِهَا وَ يُحْجِمُ عَنْ أَغْوَارِهَا كُلِّ مِغْوَارٍ^۱
 أَجَلْتُ جِيَادَ الْفِكْرِ فِي حَلْبَاتِهَا وَ وَجَّهْتُ تَلْقَاهَا صَوَائِبَ أَنْظَارِي^۲
 فَأَبْرَزْتُ مِنْ مَسْتُورِهَا كُلِّ غَامِضٍ وَ ثَقَّفْتُ مِنْهَا كُلَّ قَسُورٍ سَوَارٍ^۳

→ یعنی : چقدر مشکلات سختی که راه حلی برای آنها نتوان یافت و رونده در شب به طرف روشنایی آن هدایت نشود .

۱ - شَابَ شَعْرُهُ : مویش سفید شد . نَوَاصِي (جمع نَاصِيَة) : موی بالای پیشانی ، منتهای روئیدنگاه موی سر . أَحْجَمَ عَنِ الشَّيْءِ : به سبب ترس از آن چیز باز ایستاد و واپس شد . الْمِغْوَارُ مِنَ الرِّجَالِ : مردی که بسیار یورش کند . أَغْوَارُ (جمع غُور) : قعر ، ته .

یعنی : مشکلاتی که در مقابل حل رموز و پیچیدگیهای آن جوان پیر می شود و هیچ یورش برنده (قدرتمندی) جرأت ورود در آن را ندارد (بلکه به مجرد دیدن آنها خود را از حل آن ناتوان می بیند و عقب نشینی می کند) .

۲ - أَجَالَ الشَّيْءَ وَ بِالْشَّيْءِ : آن چیز را گردانید یا چرخانید . وَ أَجَالَ الْفَرَسَ فِي الْمِيْدَانِ : اسب را در میدان به حرکت در آورد .

جِيَادُ (جمع جَوَاد) : اسب نجیب نیکو رفتار تندرو . حَلْبَةُ : گروهی از اسبان که به جهت مسابقه از هر جا گرد آورند .

یعنی : اسبان نجیب و تندرو اندیشه را ، در این مسابقه به جولان انداختم و به سوی این مشکل لاینحل ، نگاههای گره گشایم را متوجه کردم .

۳ - ثَقَّفَ الشَّيْءَ : أَمَامَ الْمَعْوَجِّ مِنْهُ وَ سَوَاهُ ، اعوجاج آن را بر طرف کرد و آن را راست گردانید . قَسُورٌ : شیر . سَوَارٌ : آن که بدمستی و عربده جویی کند .

یعنی : هر مطلب غامض و پیچیده ای را که نهان و پوشیده بود ، ظاهر و آشکار کردم و اعوجاج و انحناهای بسیار زیاد آن را بر طرف نمودم .

أَضْرَعُ لِلْبُلْبُلَى وَ أُغْضِي عَلَى الْقَدَى وَ أَرْضَى بِمَا يَرْضَى بِهِ كُلُّ مِخْوَارٍ^۱
وَ أَفْرَحُ مِنْ دَهْرِي بِلَذَّةِ سَاعَةٍ وَ أَقْنَعُ مِنْ عَيْشِي بِقُرْصٍ وَ أَطْمَارٍ^۲

→ توضیحات: الف - کلمه " قسور " در اینجا مضاف إليه است و در اصل منصرف، ولی به واسطه ضرورت شعری همچون غیر منصرف با آن رفتار شده است.^{۱۰}
ب - در این بیت ناظم مسلط شدن بر مشکلات بزرگ را، به در بند کشیدن و رام کردن شیر عربده جوی تشبیه کرده است. و به عبارت دیگر، کلمه " قسور " برای مشکلات پر پیچ و خم و لاینحل استعاره آورده شده که در علم بلاغت به این گونه استعاره، استعاره تصریحیه گفته می شود؛ زیرا مستعار له در کلام حذف و مستعار منه ذکر شده است.

۱ - ضَرَعُ: خوار و ذلیل شد. أُغْضِي: چشم پوشی کرد. قَدَى: خرده گاه و مانند آن که در چشم یا شراب افتد. مِخْوَار: بسیار ضعیف و ناتوان. این کلمه صیغه مبالغه از " خَار " به معنی " ضَعْف " است.

یعنی: آیا در برابر بلا یا ذلیل و خوار شوم و در مقابل صفات ناپسند و زشت سهل انگاری کنم و به آنچه هر ضعیف و ناتوانی خشنود می شود، راضی باشم؟
۲ - أَطْمَار (جمع طِمر): جامه کهنه.

یعنی: و از روزگارم به لذتی کوتاه خوش باشم و در زندگی خود به قرص نان و جامه های کهنه قناعت کنم؟

توضیح: مقصود ناظم این است که آیا با وجود این همه برکات و نعمتهای ارزشمند و پایداری که در دنیا هست؛ آیا سزاوار است که به نعمتهای اندک و زودگذر قناعت کنم با این که می توانم به فضیلتها و نعمتهای جاودانه ای که تزکیه نفس و تکامل روحانی انسان است، دست یابم. و چه نیکو ابوالفتح بستی گفته است:

يا خادم الجسم كم تشقى بخدمته و تطلب الريح ممّا فيه خسران
عليك بالروح فاستكمل فضائلها فأنت بالروح لا بالجسم انسان

إِذَا لَا وَرَى زَنْدِي وَلَا عَزَّ جَانِبِي وَ
 لَا بُلَّ كَفِّي بِالسَّمَاحِ وَلَا سَرَتْ
 وَلَا أَنْتَشَرْتُ فِي الْخَافِقِينَ فَضَائِلِي
 خَلِيفَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ ظِلَّهُ
 هُوَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى الَّذِي مَنْ بِذَيْلِهِ
 لَا بَزَعَتْ فِي قِمَّةِ الْمَجْدِ أَقْمَارِي^۱
 بِطِيبِ أَحَادِيثِي الرُّكَّابِ وَ أَخْبَارِي^۲
 وَ لَا كَانَ فِي الْمَهْدِيِّ رَائِقُ أَشْعَارِي^۳
 عَلَى سَاكِنِي الْغُبْرَاءِ مِنْ كُلِّ دِيَارٍ^۴
 تَمَسَّكَ لَا يَخْشَى عَظَائِمَ أَوْزَارٍ^۵

۱ و ۲ و ۳ - وَرَى الزند: از آتش زنه آتش بیرون جست. بَزَعٌ: طَلَعٌ، طلوع کرد. قِمَّةٌ: قله. بُلٌّ: تر شد. سماح: بخشش. خافقين: مشرق و مغرب.

یعنی: (اگر آنچنان باشم که به دنیای ناپایدار دل خوش کنم) در این صورت آتش (عشق من) بی فروغ خواهد شد و عزت من از بین خواهد رفت و در قلهٔ مجد و عظمت، ماههای من طلوع نخواهد کرد و دست من جود و بخشش نخواهد داشت و مسافرین، احادیث و اخبار نیکو و دلپذیر مرا شبانه، دیار به دیار نخواهند چرخاند و فضیلت‌های من در مشرق و مغرب منتشر نخواهد شد (و مهمتر از همه) اشعار زیبا و دلنشین من در بارهٔ مهدی گفته نخواهد شد (یعنی وقتی می‌توانم در بارهٔ مهدی - علیه السلام - شعر نیکو بسرایم که دارای کمالات معنوی باشم نه این که اهل دنیا باشم).

۴ - الغبراء: زمین.

یعنی: آن مهدی که خلیفهٔ پروردگار جهانیان و سایهٔ او است؛ آن سایه‌ای که همهٔ ساکنان زمین را در خود جای می‌دهد.

توضیحات: الف - "خلیفة" در این بیت صفت برای "المهدی" است که در بیت قبل آمده است.

ب - "دیار" بر وزن "فیعال" است نه "فَعَال"، زیرا اگر بر وزن "فَعَال" بود، "دوار" گفته می‌شد.^{۱۱}

۵ - العروة الوثقی: دستگیرهٔ محکم و مطمئن. أوزار (جمع وزر): گناه. عظام جمع عظیمه

است و عظیم جمع آن عظام و عظماء و عظم می‌شود.

إِمَامٌ هُدَى لَإِذَ الزَّمَانِ بِظِلِّهِ
 وَ مُقْتَدِرٌ لَوْ كَلَّفَ الصُّمَّ نُطْقَهَا
 وَ أَلْقَى إِلَيْهِ الدَّهْرُ مِقْوَدَ خَوَارٍ^۱
 بِأَجْذَارِهَا فَاهَتْ إِلَيْهِ بِأَجْذَارٍ^۲
 عُلُومُ الْوَرَى فِي جَنْبِ أَبْحَرِ عِلْمِهِ
 كَغُرْفَةِ كَفِّ أَوْ كَغَمَّسَةِ مِثْقَارٍ^۳
 فَلَوْ زَارَ أَفْلاطُونُ أَعْتَابَ قُدْسِهِ وَ لَمْ
 يُعْشِهِ عَنْهَا سَوَاطِعُ أَنْوَارٍ^۴

یعنی: او دستگیره محکم و مطمئنی است که هر کس بدان چنگ زند، از گناهان بزرگ باکی ندارد؛ (زیرا هر کس او را پیشوا و الگوی خود قرار دهد، از ارتکاب گناهان پرهیز می کند).

توضیح: "عظائم اوزار" اضافه صفت به موصوف است.

۱- لاذ: پناه برد. مقود: افسار. خوار: بسیار ضعیف؛ این کلمه صیغه مبالغه از "خار" است.

یعنی: او پیشوای هدایتگری است که (اهل) زمانه به سایه او پناهنده شده‌اند و روزگار زمام خویش را خاضغانه به دست (با کفایت او) سپرده است.

۲- فاه: سخن گفت.

یعنی: او آنچنان قدرتمندی است (که هیچ کس و هیچ چیز قدرت مخالفت با او را ندارد و اگر به غیر ممکن دستور دهد؛ ممکن شود) همچنان که اگر اعدادی را که جذر ندارند، به بیان جذرشان تکلیف کند؛ آن اعداد جذرهای خود را بر زبان خواهند آورد.

توضیح: کلمه "صم" جمع "أصم"، و "صماء" به معنی انسان کراست و نیز به کسی که به حرف حق گوش نکند و آن را نپذیرد، "أصم" می‌گویند، همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: صمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ.^{۱۲} در این بیت مقصود ناظم از "صم" اعدادی هستند که در اصطلاح

علم ریاضی جذر ندارند؛ مانند اعداد ۵ و ۱۰ بر خلاف اعداد ۴ و ۹ و ۱۶ و امثال آن.^{۱۳}

۳- الوری: خلق. غمَسَ الشَّيْءَ فِي الْمَاءِ: آن را در آب فرو برد.

یعنی: علوم خلائق (البته بجز پیامبران و ائمه معصومین) در کنار دریاها و دانش او (به اندازه) کفی از آب برآمده یا منقاری به آب آلوده بیش نیست.

۴ و ۲ و ۳- أعشاه: او را شب‌کور یا کور کرد. سَطَعَ الثُّورُ: نور آشکار و درخشان شد. لآخ: بدآ،

رَأَى حِكْمَةً قُدْسِيَّةً لَا يَشُوبُهَا
بِإِشْرَاقِهَا كُلُّ الْعَوَالِمِ أَشْرَقَتْ
إِمَامُ الْوَرَى ، طَوْدُ النَّهْيِ مَنبَعُ الْهُدَى
بِهِ الْعَالَمُ السُّفْلِيُّ يَسْمُو وَ يَعْتَلِي
وَ مِنْهُ الْعُقُولُ الْعَشْرُ تَبْغِي كَمَالَهَا
شَوَائِبُ أَنْظَارٍ وَ أَدْنَسُ أَفْكَارٍ^۲
لِمَا لَاحَ فِي الْكَوْنَيْنِ مِنْ نُورِهَا السَّارِي^۳
وَ صَاحِبُ سِرِّ اللَّهِ فِي هَذِهِ الدَّارِ^۴
عَلَى الْعَالَمِ الْعُلُوِّيِّ مِنْ غَيْرِ انْكَارِ^۵
وَ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي التَّعَلُّمِ مِنْ عَارٍ^۶

→ ظاهر و آشکار شد . الساری : رونده در شب .

یعنی : اگر افلاطون آستان قدس او را زیارت می کرد ؛ در حالی که تابش انوار آن آستان دیدگان او را بی فروغ نمی کرد ؛ به آنچنان حکمت قدسی دست می یافت که از آرایش چشمان آلوده و افکار پلید ، پاک و منزّه بود و با درخشش آن ، به واسطه ظهورش در دو عالم ، از نور منتشر شده اش همه عوالم روشن می شد .

توضیح : " ما " در بیت اخیر مصدریه است که با فعل بعد از آن به تأویل مصدر می رود .

۴ - الوری : خلق ، طود : کوه . النهی (جمع النهية) : خرد .

یعنی : او پیشوای خلائق ، کوه خرد ، منبع هدایت و صاحب اسرار الهی در این دنیا است .

۵ - السُّفْلِيُّ : زیرین ، پایینی . العُلُوِّيُّ : بالایی .

یعنی : به واسطه (وجود مقدس) او ، کره خاکی بدون هیچگونه انکاری بر آسمان تفوق و برتری می یابد .

۶ - از (مکتب با فضیلت) او ، عقول دهگانه کمال خویش را می جویند و در این تعلم بر آنان هیچ ننگی نیست .

توضیحات : الف - در این بیت " منه " متعلق به " تبغی " است و کلمه " عار " لفظاً " مجرور ؛ اما محلاً مرفوع است ؛ زیرا اسم " لیس " است .

ب - مقصود از " العقول العشر " ، عقول دهگانه ای است که در حکمت مشاء مطرح است . ارسطو

هُمَامٌ لَوَالسَّبْعِ الطَّبَاقُ تَطَابَقَتْ عَلَيَّ
 لَنُكَّسَ مِنْ أُبْرَاجِهَا كُلِّ شَامِخٍ
 وَلَا تُتَشَرَّتْ مِنْهَا الثُّوَابِتُ خِيفَةً
 أَيَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّذِي لَيْسَ جَارِيًا
 نَقَضَ مَا يَقْضِيهِ مَنْ حُكْمِهِ الْجَارِي^۱
 وَ سَكَّنَ مِنْ أَفْلَاجِهَا كُلِّ دَوَّارٍ^۲
 وَ عَافَ السُّرَى فِي سُورِهَا كُلِّ سَيَّارٍ^۳
 بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَاهُ سَابِقُ أَقْدَارٍ^۴

پیروانش برای حل اشکال صدور موجودات از خالق (با توجه به سنخیت علت و معلول) بین خالق و مخلوق و سایطی قابل شده‌اند در ده مرتبه که آنها را عقول عشره نامند ؛ هر یک از این عقول (از بالا به پایین) بتدریج از روحانیت و بساطتش کاسته می‌شود و به کثرت و مادیت نزدیکتر می‌شود تا عقل دهم که با جهان مادی سنخیت دارد.^{۱۴}

۱ - همام : پادشاه بزرگ همت ، سرور ، دلیر و بخشنده (این کلمه مخصوص مردان است) .
 السبع الطباق : آسمانهای هفتگانه و نُكَّسَ : واژگون شد . شامخ : مرتفع ، بلند . عاف : کَرِهَ . السُّرَى : شب روی . الثوابت (جمع الثابتة) : ستارگان ثابت .

یعنی : آن سلطان بزرگ همت مقتدری که اگر آسمانهای هفتگانه پشت به پشت هم دهند تا فرمان مطاعش را در هم بشکنند ؛ از برجهای این آسمانها ، هر ستاره بلندی سرنگون خواهد شد و هر فلک گردونی که بر مدارش می‌چرخد ، از گردش باز خواهد ایستاد و اختران (تابنده‌اش) از وحشت فرو خواهند ریخت و سیارات شبگرد هم ، از چرخش پیرامون آن اختران تابناک باز خواهند ایستاد .

توضیح : " ثوابت " جمع " ثابت " است و در این صورت فقط برای غیر عاقل به کار می‌رود و هرگاه صفت برای عاقل باشد ، بر وزن " فواعل " جمع بسته نمی‌شود.^{۱۵}
 ۲ و ۳ - پاورقی شماره ۴ صفحه قبل .

۴ - ای حجت خدایی که بدون رضایت او قضا و قدر الهی جار نمی‌شود .

توضیح : " الَّذِي " در محل نصب و صفت " حجة " است و با توجه به معنای " حجة الله " که همان ممدوح است ؛ صفت به صورت مذكر استعمال شده است .^{۱۶}

وَاِذَا مَنَّ الْمَلِكُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَدِينَةُ كَانَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
 وَنَاهِيكَ مِنْ مَجْدٍ بِهِ خَصَّهُ الْبَارِي^۱ وَ يَا مَنْ مَقَالِيدُ الزَّمَانِ بِكَفِّهِ
 فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا غَيْرُ دَارِسِ آثَارِ^۲ أَغِثْ حَوْزَةَ الْإِيمَانِ وَ أَعْمُرْ رُبُوعَهُ
 عَصَا وَ تَمَادَا فِي عُتُوِّ وَ إِصْرَارِ^۳ وَ أَنْقِذْ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ يَدِ عُصْبَةٍ

۱ - مقالید (جمع مقلاد) : کلید ، خزانه . ناهیک : حسبک ، تو را بس است .

یعنی : و ای کسی که کلیدها و خزانه‌های زمان به دست تو است ! و ای کسی که همین مجد و عظمتی که باری (تعالی) آن را به تو اختصاص داده ، تو را بس است !
 توضیحات : الف - " ناهیک " کلمه‌ای است برای تعجب که در مقام مدح بکار می‌رود و وقتی گفته می‌شود : رَجُلٌ نَاهِيكَ مِنْ رَجُلٍ به این معناست که یک مرد تو را از طلب کردن دیگری بسنده است.^{۱۷}

ب - در این بیت " من " اسم موصول در محل نصب و منادا ؛ " مقالید " مبتدا و " بكفِّه " جار و مجزور متعلق به خبر محذوف ؛ " ناهیک " مبتدا و " من " حرف جر زاید و " مجد " در محل رفع و خبر برای " ناهیک " است . وقوع حرف جر زاید در اینجا مطابق قاعده نیست ، زیرا حرف جر زاید در جملات مثبت استعمال نمی‌شود . در این بیت همچنین جایز است که " ناهیک " خبرمقدم و " مجد " مبتدای مؤخر باشد که در این صورت ، مجوز ابتدای به نکره توصیف آن با جمله بعده خواهد بود.^{۱۸}

۲ - حوزة : قلمرو ، ناحیه . ربوع (جمع ربع) : خانه ، سرای . دَرَسَ الشَّيْءُ : عفا و خُفِيَتْ آثاره ، آن چیز کهنه و قدیمی شد و آثار آن از بین رفت .

یعنی : به داد قلمرو ایمان برس و منازل (ویران شده) آن را آباد کن ؛ زیرا از آن منازل آباد ، خرابه‌ای بیش نمانده است .

۳ - أَنْقِذْ : نجات بده - عُصْبَةٌ : گروه . تَمَادَى فِي غِيَةِ : در گمراهی خود لجاجت ورزید . عَتُوٌّ : سرکشی ، گردنکشی .

يَجِيدُونَ عَنْ آيَاتِهِ لِرَوَايَةِ رَوَاهَا أَبُو شَعْيُونَ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ^۱
وَفِي الدِّينِ قَدْ قَاسُوا وَعَاثُوا وَخَبَطُوا بِأَرَائِهِمْ تَخْبِطُ عَشْوَاءٌ مِغْسَارِ^۲

یعنی : و کتاب خدا را از کف فرقه معصیت‌کاری که در گردنکشی عناد و لجاجت می‌ورزند ؛ نجات ده .

۱ - حادّ عنه : از او برگشت و منحرف شد .

یعنی : فرقه‌ای که به جهت روایتی که ابو شعیون از کعب‌الاحبار روایت کرده ؛ از آیات (کتاب) خدا روگردان می‌شوند .

توضیحات : الف - گمان می‌رود ابو شعیون یکی از راویان غیر مشهوری باشد که از کعب‌الاحبار روایت می‌کرده است.^{۱۹} و نیز ممکن است که شیخ شخص موهومی را برای نقل روایات کعب‌الاحبار ساخته تا او را تحقیر کند.^{۲۰}

ب - کعب‌الاحبار عالم یهودی‌ای بوده که در زمان ابوبکر ، اسلام آورد و در سال (۳۵ هـ . ق) در گذشت.^{۲۱} وی مورد قبول اهل سنت و راوی احادیث فراوانی است .

۲ - عَاثُوا : فساد کردند . خَبَطُوا : فساد کردند . عَشْوَاءٌ : ماده شتری است که بواسطه ضعف دید جلو خود را نبیند . وَ خَبَطَ خَبَطَ عَشْوَاءٌ ؛ یعنی بدون بصیرت به کاری پرداخت . مِغْسَارٌ ، صِغْفَةٌ مبالغه است از " عَسْرٌ " و عسرت الناقه ؛ یعنی ، شتر در هنگام دویدن دمش را بالا برد .

یعنی : این جماعت در دین قیاس و فساد کردند و با آراء (بی دلیل) خودشان ، بدون بصیرت دست به کارهایی زدند (که موجب فساد و انحراف از صراط مستقیم شد و به عبارت دیگر این قوم که شاگرد کعب‌الاحبارند ، دین مبین اسلام را به آرایش قیاس و اشتباه و انحراف آلوده‌اند) . توضیح : قیاس در لغت به معنی چیزی را به همانندش مقایسه و تطبیق کردن است و در شرع آن است که حکم موضوعی را از حکم موضوع دیگری که در علت حکم با آن مشابهت دارد ، استنتاج کنند .

وَأَنْعَشَ قُلُوبًا فِي أَنْتِظَارِكَ قُرَّحَتْ
 وَ خَلَّصَ عِبَادَ اللَّهِ مِنْ كُلِّ غَاشِمٍ
 وَ أَضَجَرَهَا الْأَعْدَاءُ أَيْتَةً إِضْجَارًا^۱
 وَ عَجَّلَ فِدَاكَ الْعَالَمُونَ بِأَسْرِهِمْ
 وَ طَهَّرَ بِلَادَ اللَّهِ مِنْ كُلِّ كَفَّارٍ^۲
 وَ بَادِرَ عَلَى أَسْمِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ إِنْظَارٍ^۳
 وَ أَكْرَمَ أَعْوَانَ وَ أَشْرَفَ أَنْصَارٍ^۴
 وَ أَكْرَمَ أَعْوَانَ وَ أَشْرَفَ أَنْصَارٍ^۴

۱ - أَنْعَشَهُ مِنْ كَبُوتِهِ : او را پس از لغزیدن بلند کرد و دل او را قوی گردانید . قُرَّحَتْ : مجروح شد .
 أَضَجَرَ : آزرده کرد .

یعنی : (ای حجت خدا قیام کن !) و به دل‌هایی که در انتظار تو مجروح شده و دشمنانت آن را سخت آزرده‌اند قوت و نشاط بخش .

توضیح : " آیت " مفعول مطلق نیابی است . " فی انتظار " متعلق به " قُرَّحَتْ " است و جمله " فی انتظار قُرَّحَتْ " در محل نصب ، صفت برای " قلوباً " می‌باشد .

۲ - غاشم : ستمگر .

یعنی : و بندگان خدا را از چنگ ستمگران خلاص کن و شهرهای خدا را از وجود هر ناسپاسی پاک گردان .

۳ و ۴ - أسره : جمعیه . بادر : اقدام کن . إِنْظَار : مهلت دادن . کتائب (جمع کتیه) : گروهی از لشکر . أعوان : یاران .

یعنی : بشتاب ای حجت‌خدایی که همه جهانیان فدای تو باد و با نام خدا برخیز و دیگر مهلت روا مدار که در این صورت ، از لشکریان خدا ، بهترین گردانها و گرامیترین یاران و شریفترین انصار را خواهی یافت .

توضیح : جمله " فداك العالمون " در لفظ ، خبری ، اما در معنی ، انشایی است ؛ یعنی : جعل الله العالمين فداك .

در این بیت " فدی " فعل ماضی و کاف مفعول آن و " عالمون " فاعل آن است .

بِهِمْ مِنْ بَنِي هَمْدَانَ أَخْلَصُ فِتْيَةً يَخُوضُونَ أَعْمَارَ الْوَعْيِ غَيْرَ فُكَّارٍ^۱
 بِكُلِّ شَدِيدِ الْبَأْسِ عَيْلٍ شَمْرَدَلٍ إِلَى الْحَتْفِ مِقْدَامٍ عَلَى الْهَوْلِ مِصْبَارٍ^۲
 تُحَاذِرُهُ الْأَبْطَالُ فِي كُلِّ مَوْقِفٍ وَ تَرْهَبُهُ الْفُرْسَانُ فِي كُلِّ مِضْمَارٍ^۳
 أَيَا صَفْوَةَ الرَّحْمَنِ دُونَكَ مِدْحَةً كَدْرٌ عُقُودٍ فِي تَرَائِبِ أَبْكَارٍ^۴

- ۱ - همدان : قبیله‌ای است که شاعر بدان منسوب است . فتیة (جمع فتی) : جوان ، جوانمرد .
 أعمار (جمع عَمْرَة) : سختی و فشردگی . الوعی : جنگ . فُكَّار (جمع فاکر) : اندیشه کننده .
 یعنی : در این سپاه از دودمان بنی همدان ، مخلصانه‌ترین جوانمردان خواهند بود (که هرگاه به
 جنگ فرا خوانده شوند) ، بدون تفکر در عواقب امور ، در سختیهای جنگ غوطه‌ور خواهند شد .
- ۲ - البأس : قوت و سختی . عَیْل : ستبر از هر چیز . الشمردل : سریع و چابک . الحتف : مرگ .
 مقدام : بسیار اقدام کننده . مصبار : بسیار صبر کننده .
 یعنی : جوانمردانی قوی و تنومند و چابک که به سوی مرگ بی‌باکانه می‌شتابند و بر سختیها و
 شداید آن بسیار صابرند .
- ۳ - الأبطال (جمع البطل) : قهرمان . الفرسان : سوارکاران جنگجو . جنگندگانی که بر پشت
 اسب به جنگ پردازند . مضمار : میدان اسب دوانی .
 یعنی : آنها دلاورانی هستند که پهلوانان (میدانهای نبرد) در همه جا ، از آنان در هراس‌اند و
 سوارکاران جنگجو (از نبرد با آنان) در هر میدانی ترسان و گریزانند .
- ۴ - دونک : اسم فعل است به معنی " تُحْدُ " . عقود (جمع عقد) : گردنبند . ترائب (جمع تریبة) :
 استخوانهای سینه . أبکار (جمع بکر) : دختر باکره .
 یعنی : ای برگزیده رحمان ! بپذیر مدحی را که همچون مروارید گردنبندها بر سینه دوشیزگان
 است .

يَهَنَّا ابْنُ هَانِي إِنْ أَتَى بِنَظِيرِهَا وَ يَعْنُو لَهَا الطَّائِي مِنْ بَعْدِ بَشَارِ^۱
 إِلَيْكَ الْبِهَائِي الْحَقِيرُ يَسْرُفُهَا كَغَانِيَةِ مَيَّاسَةِ الْقَدِّ مِعْطَارِ^۲
 تَغَارُ إِذَا قَيْسَتْ لَطَافَةُ نَظْمِهَا بِنَفْحَةِ أَزْهَارٍ وَ نَسْمَةِ أَشْحَارِ^۳
 إِذَا رُدَّدَتْ زَادَتْ قَبُولًا كَأَنَّهَا أَحَادِيثُ نَجْدٍ لَا تُمَلُّ بِتَكَرَّرِ^۴

۱ - عَنَاله : نسبت به او فروتنی و خواری نمود .

یعنی : ابن هانی اگر نظیر این قصیده را بسراید ، به او تبریک گفته می‌شود ؛ در حالی که بشار و ابوتمام در مقابل آن خاضع‌اند .

توضیح : " ابن هانی " شاعر مشهور اندلس متوفی به سال (۳۶۲ هـ . ق) است و بشار و ابوتمام نیز دو تن از شعرای برجسته عصر عباسی می‌باشند .

۲ - زَفَّ العروس : عروس را به خانه شوهر فرستاد . غانیه : زن زیبایی که از آرایش کردن بی‌نیاز باشد . القَدُّ الميَّاس : قامت بلند و خوش اندام . معطار : بسیار خوشبو .

یعنی : بهائی حقیر این قصیده را که همچون زن زیبای خوش اندام خوشبویی است به تو تقدیم می‌کند .

۳ - تَغَارُ : غیرت به خرج می‌دهد . نفحة : بوی خوش . نسمة : نسیم .

یعنی : بر او گرانست که لطافت نظم این قصیده ، به عطر شکوفه‌ها و نسیم سحری تشبیه شود .
۴ - رَدَّدَه : آن را تکرار کرد .

یعنی : قصیده‌ای است که هرگاه تکرار شود ، بر پذیرش آن افزوده می‌شود (و به عبارت دیگر هرچه تکرار شود ؛ نه تنها ملال‌آور نخواهد بود بلکه شنیدنی‌تر خواهد شد) مانند افسانه‌های (سرزمین) نجد که با تکرار ملال‌آور نمی‌شوند .

رباعیاتی از شیخ بهائی در مدح صاحب الزمان (عج):*

يا كِرَاماً صَبْرُنَا عَنْهُمْ مَحَالٌ إِنَّ حَالِي مِنْ جَفَاكُمْ شَرُّ حَالٍ
 إِنَّ أَتَى مِنْ حَيْكُمُ رِيحُ الشَّمَالِ صِرْتُ لَا أُدْرِي يَمِينِي مِنْ شِمَالٍ^۱

* * *

حَبْنًا رِيحُ سَرَى مِنْ ذِي سَلَمٍ مَنْ رَبِّي نَجِدُ وَ سَلْعٍ وَ الْعَلَمِ

* - متن این رباعیات از دیسکت الامام المهدی - علیه السلام - موجود در بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی قم پیاده شده است . همین متن با اندک تغییری در کتاب " معصوم چهاردهم " ، ص ۲۹۹ - ۳۰۵ ؛ و " الغدير " ، ج ۱۱ ، ص ۲۷۲ نیز آمده است .

۱ - کِرام (جمع کریم) : بزرگوار . الحَيّ : کوی ، محله شمال : بادی که از ناحیه شمال می وزد .
 یمین : دست راست . شِمَال : دست چپ .

یعنی : ای بزرگواران ! شکیبایی ما برای تحمل دوری شما غیرممکن شده و حال من از جفای شما بدترین حالت را دارد . اگر از محله شما نسیم شمال بوزد ، (من چنان مدهوش می شوم) که دست راستم را از چپ تشخیص نمی دهم .

توضیحات : الف - " شِمَال " در اصل " شِمالي " می باشد ، ولی از آنجا که قافیه این رباعی مقیده است ؛ یعنی ، باسکون حرف آخر خوانده می شود ، بناچار یای متکلم از " شِمالي " حذف می شود ، زیرا اگر یاء باقی بماند ؛ قافیه به صورت مطلقه خوانده شده و در این صورت با قافیه ابیات دیگر هماهنگ نخواهد بود .

ب - در بیت اول در دو کلمه " محال " و " حال " و در بیت دوم در کلمات " شَمال " و " شِمال " صنعت جناس غیر تام به کار رفته است . در " محال " و " حال " اختلاف دو کلمه در یک حرف است که با توجه به این که اختلاف به زیادی حرفی در اول کلمه است ، آن را جناس غیر تام مردوف می نامند ؛ ولی اختلاف در " شَمال " و " شِمال " در نوع حرکت حرف شین است که در

مصراع اول مفتوح و در مصراع دوم مجرور است . ۲۲

أَذْهَبَ الْأَحْزَانَ عَنَّا وَالْأَلَمَ وَالْأَمَانِي أُذْرِكْتِ وَالْهَمُّ زَالٌ^۱

* * *

يَا أَخِلَائِي بِحُزْوِي وَالْعَقِيقُ مَا يُطِيقُ الْهَجْرَ قَلْبِي مَا يُطِيقُ

هَلْ لِمُشْتَاقٍ إِلَيْكُمْ مِنْ طَرِيقٍ أَمْ سَدَدْتُمْ عَنْهُ أَبْوَابَ الْوِصَالِ^۲

* * *

لَا تَلُومُونِي عَلَى فَرْطِ الضَّجْرِ لَيْسَ قَلْبِي مِنْ حَدِيدٍ أَوْ حَجَرٍ

فَاتَ مَطْلُوبِي وَمَحْبُوبِي هَجْرٌ وَالْحَشَا فِي كُلِّ آنٍ فِي اشْتِعَالِ^۳

* * *

مَنْ رَوَى وَجَدِي لِسُكَّانِ الْحَجُونِ قَالَ مَا هَذَا هَوَىٰ هَذَا جُنُونٌ

۱- سَرَى: شیروی کرد. "ذی سلم"، "نجد"، "سَلَع" و "العلم" نام چهار ناحیه است. رَبَّی: جمع رَبَّوَة: تپه.

یعنی: چه خوش است نسیمی شبانه که از "ذی سلم" و بلندیهای "نجد" و "سَلَع" و "علم" می‌گذرد و دردها و غمها را از ما می‌زداید؛ در حالی که آرزوها بر آورده می‌شود و اندوه محو. توضیح: "حَبَّ" در "حَبَّذَا" فعل مدح و اسم اشاره "ذا" فاعل آن است و جمله "حَبَّذَا" محلاً مرفوع، خبر مقدم و "ریح" اسم مخصوص و مبتدای مؤخر است.

۲- أَخِلَاءُ (جمع خلیل): دوست. "حزوی" و "عقیق" اسم دو ناحیه است.

یعنی: ای دوستان من که در "حزوی" و "عقیق" آرمیده‌اید! قلب من به هیچ وجه طاقت دوری را ندارد. آیا دل‌باخته شما راهی به سوی شما دارد؟ یا این که درهای وصال را به روی او بسته‌اید؟

۳- الضَّجْر: دلتنگی، بی‌قراری. هَجْرٌ: هجرت کرد. الحشا: آنچه داخل شکم است از شکنجه و روده و جگر و غیره یا آنچه بین استخوان پهلو و نشیمنگاه است؛ کمرگاه انسیان.

أَيُّهَا اللَّوَامُ مَاذَا تَبْتَغُونَ قَلْبِي الْمُضْنَى وَ عَقْلِي ذُو أَعْتِقَالٍ^۱

* * *

يَا نُزُولاً بَيْنَ جَمْعٍ وَالصَّافَا يَا كِرَامَ الْحَيِّ يَا أَهْلَ الْوَفَا

كَانَ لِي قَلْبٌ حَمُولٌ لِلْجَفَا ضَاعَ مِنِّي بَيْنَ هَاتِيكَ التَّلَالِ^۲

* * *

يَا رَعَاكَ اللَّهُ يَا رِيحَ الصَّبَا إِنَّ تَجِزُ يَوْمًا عَلَى وَادِي قُبَا

سَلْ أَهْيَلِ الْحَيِّ فِي تِلْكَ الرُّبَا هَجَرُهُمْ هَذَا دَلَالٌ أَمْ مَلَالٌ^۳

۱ - حجون : اسم ناحیه‌ای است . الْمُضْنَى : لاغر ، تحلیل رفته ، خسته . اللَّوَامُ (جمع لائم) : ملامت کننده .

یعنی : کسی که عشق سوزان مرا بر ساکنین " حجون " روایت کند ، خواهد گفت که این عشق نیست بلکه دیوانگی است . ای ملامتگران ! از من چه می‌خواهید که دلی بیمار و خردی پای بسته دارم .

۲ - جمع : مشعرالحرام . تلال (جمع تَل) : تپه ، زمینی که از اطراف خود کمی بلندتر باشد .
یعنی : ای کسانی که میان " جمع " و صفا " فرود آمده‌اید ! ای بزرگواران محله ! ای اهل صدق و صفا ! من دل جفاکشی داشتم که بین این تپه‌ها گم شده است .
توضیح : " حمول " صیغهٔ مبالغه و در این بیت صفت " قلب " است .

۳ - جاز : گذر کرد ، عبور کرد . قُبَا : اسم مکانی است . أَهْيَلِ : مصغّر " أهل " است . الدَّلَال : غنج و ناز .
یعنی : ای نسیم صبا ! خداوند تو را در پناه خود گیرد ؛ اگر روزی بر وادی " قبا " بگذری ؛ از اهالی کوی دوست که در آن تپه‌ها ساکنند ؛ پرس که آیا هجران و دوری آنان از سر ناز و کرشمه است یا از روی دلستگی ؟

توضیح : " یا " ی اول که بر فعل وارد شده ، برای تشبیه و توجه دادن مخاطب به ما بعد " یا "

* * *

حَالُنَا مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يُوصَفُ	جِيرَةٌ فِي هَجْرِنَا قَدْ أُسْرِفُوا
حُبُّهُمْ فِي الْقَلْبِ بَاقٍ لَا يَزَالُ ^۱	إِنْ جَفَوْا أَوْ وَاضَلُّوا أَوْ أَتَلَفُوا
* * *	* * *
مَنْ يَمُتْ فِي حُبِّهِمْ يَمُضِ شَهِيدٌ	هُمْ كِرَامٌ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ مَزِيدٍ
أَحْمَدِيُّ الْخُلُقِ مَحْمُودِ الْفِعَالِ ^۲	مِثْلَ مَقْتُولٍ لَدَى الْمَوْلَى الْحَمِيدِ
* * *	* * *
مَنْ بِمَا يَأْبَاهُ لَا يَجْرِي الْقَدَرُ	صَاحِبُ الْعَصْرِ الْإِمَامُ الْمُتَنْظَرُ
خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ الْخِصَالِ ^۳	حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ الْبَشَرِ

است. البته در اینجا قول دیگری هم هست و آن این است که اگر "یا" بر فعل و یا حرف داخل شود؛

حرف ندا است و منادای آن محذوف و در تقدیر است. ۲۳

۱ - جیره (جمع جار) : همسایه .

یعنی : آنان همسایگانی هستند که در دوری از ما سخت زیاده روی کردند (و آنقدر به ما جفا کردند به گونه‌ای که بد) حالی ما وصف‌ناپذیر شده است . اینک چه جفا کنند ؛ یا وفا کنند ؛ یا (قصد) نابودی ما کنند ؛ مهر ایشان پیوسته در دل ما باقی است .

۲ - آنان بزرگوارانی هستند که فوق بزرگواریشان قابل تصور نیست . کسی که در محبت ایشان بمیرد ، شهید مرده است . همانند کشته در رکاب مولای ستوده با اخلاق احمدی و کردار پسنديده .

توضیح : " مزید " لفظاً مجرور به حرف جرّ است اما در محلّ رفع و مبتدا است .

۳ - این شخصیت همان صاحب الزّمان ، امام منتظر ، و کسی است که قضا و قدر بر خلاف میل

* * *

مَنْ إِلَيْهِ الْكَوْنُ قَدْ أَلْقَى الْقِيَادَ مُجْرِيًا أَحْكَامَهُ فِيمَا أَرَادَ
 إِنَّ تَبْرُلَ عَنْ طَوْعِهِ السَّبْعُ الشَّدَادَ خَرَّ مِنْهَا كُلُّ سَامِي السَّمَكِ عَالٍ^۱

* * *

شَمْسُ أَوْجِ الْمَجْدِ مِصْبَاحُ الظَّلَامِ صَفْوَةُ الرَّحْمَنِ مِنْ بَيْنِ الْأَنَامِ
 الْإِمَامُ بْنُ الْإِمَامِ بْنِ الْإِمَامِ قُطْبُ أَفْلَاكِ الْمَعَالِي وَ الْكَمَالِ^۲

- او جاری نمی شود ، او حجت خدا بر همه آدمیان ، و بهترین مردمان در همه خصلتهای (پسندیده) است .

توضیح : هر یک از کلمات " صاحب " ، " الامام " ، " من " ، " حجة " و " خیر " خبر است برای مبتدای محذوف " هو " که در تقدیر است . و به عبارت دیگر در اینجا یک مبتدا ، چند خبر گرفته است .

۱ - سمک : سقف خانه ، بلندی هر چیز .

او کسی است که هستی زمام خویش را بدو تقدیم داشته است و هرچه را بخواهد اجرا می کند و اگر آسمانهای هفتگانه از فرمانش سرپیچی کنند . سقفهای برافراشته آنها فرو خواهد ریخت .

۲ - الأنام : همه آفریدگان ، خلق ، مردم . قرآن کریم می فرماید : و الأرض وضعها للأنام^{۲۴} : "زمین را برای آدمیان بنهاد" .

قُطْبُ : آهنی که در وسط سنگ زیرین آسیا ، راست ایستاده و سنگ روین به دور آن می چرخد ؛ ستونه آهنی آسیا . و قُطْبُ هر چیز مدار و قوام و اساس آن چیز است .

یعنی : او آفتاب بلندترین نقطه مجد و عظمت و چراغ ظلمتها و برگزیده خدای رحمان از بین خلائق است . او امامی است که فرزند امام است و آن امام نیز خود پسر امام دیگر است و همو است که قطب و محور افلاک بزرگیها و کمالات است (یعنی همه کمالات و فضائل و نیکیها به دور محور وجود آن حضرت چرخ می زند) .

* * *

فَاقَ أَهْلَ الْأَرْضِ فِي عِزِّ وَجَاهٍ وَ أَرْتَقَى فِي الْمَجْدِ أَعْلَى مُرْتَقَاهِ
 لَوْ مُلُوكُ الْأَرْضِ حَلُّوا فِي ذُرَاهِ كَانَ أَعْلَى صَفِّهِمْ صَفِّ النَّعَالِ^۱

* * *

ذُو أَقْتِدَارٍ إِنْ يَشَاءُ قَلْبَ الطَّبَاعِ صَيَّرَ الْأَظْلَامَ طَبْعاً لِلشُّعَاعِ
 وَ أَرْتَدَى الْإِمْكَانَ بُرْدَ الْإِمْتِنَاعِ قُدْرَةً مَوْهُوبَةً مِنْ ذِي الْجَلَالِ^۲

* * *

۱ - فاق أصحابه في الفضل : بر یاران خود در فضل برتری یافت . حَلَّ الْمَكَانَ وَبِهِ : در آنجا فرود آمد . الذُّرَا : پناه و پوشش . گفته می شود : أَنَا فِي ذِرَاكٍ : " من در پناه توام " . الذُّرَى (جمع الذَّرْوَة) : بالای هر چیز ، بالای کوهان و کوه .

یعنی : او در عزت و شکوه بر همه مردم روی زمین برتری دارد و در بالاترین پله مجد و بزرگی قرار گرفته است . اگر پادشاهان زمین به حضورش باریابند ؛ برترین گروه آنان در کفشداری (آن حضرت) صف خواهند کشید .

توضیح : " مُرْتَقَى " اسم مکان از " اِرْتَقَى " است .

۲ - طِبَاعِ (جمع طَبِعَ) : خوی ، سرشت . اِرْتَدَى : پوشید . وَ رَدَى : پوشاند .

یعنی : او قدرتمندی است که اگر بخواهد طبیعت اشیاء را دگرگون می کند و ذات تاریکیها را به نور مبدل می سازد و به امکان لباس امتناع می پوشاند (یعنی ممکن را غیر ممکن می کند) و این همه ، قدرتی است که از جانب ذوالجلال به وی داده شده است .

توضیحات : الف - در بیت اول " طبعاً " تمییز نسبت و مؤول از مفعول است ، بدین صورت : " صَيَّرَ طَبْعَ الْأَشْيَاءِ " .

ب - " اِرْتَدَى " به معنی پوشیدن است نه پوشاندن ، و در اینجا ناظم " اِرْتَدَى " را به معنی پوشاندن به کار برده که آن را بر خلاف معنی لغویش کلمه استعمال کرده است .

يا أَمِينِ اللّهِ يا شَمْسَ الهُدَى يا إِمَامَ الخَلْقِ يا بَحْرَ النَّدَى
عَجَّلَنْ عَجَلًا فَقَدْ طَالَ المَدَى وَاضْمَحَلَّ الدَّيْنَ وَاسْتَوَلَى الضَّلَالَ^۱

* * *

هاك يا مَوْلَى الوَرَى نِعَمَ المُجِيرِ مِنْ مَوالِيكَ البَهايِيِّ الفَقِيرِ
مِدْحَةً يَسْعَوْنَ لِمَعْنَاهَا جَرِيرُ نَظْمُها يُزْرِى عَلى عِقْدِ اللَّالِ^۲

۱ - النَّدَى : بخشش . المَدَى : فرصت ، حدود ، دوری ، فاصله ، مسافت ، پایان ، مقصد ، برد؛ گفته می شود: "مدی البصر: چشم رس" ، "مدی السلطه: حدود اختیارات" ، "مدی الصوت: صدارس" ، "مدی العمر: سراسر زندگی" ، "بعید المَدَى: بسیار دور" ^{۲۵} و "بلغ مدی الحیاة: به پایان عمر رسید" ^{۲۶}.

یعنی: ای امین خدا! ای خورشید هدایت! ای پیشوای جهانیان! ای دریای جود و بخشش! بشتاب! بشتاب! چرا که مدت غیبت طولانی شد. و دین از هم پاشیده و گمراهی چیره شده است.

توضیح: "عَجَّلَنْ" فعل امر "عَجَّل" است که به نون تأکید خفیفه مؤکد شده است.

۲ - هاک: بگیر. موالی (جمع مولى): بنده، آقا، ارباب (این کلمه از اضداد است). عَنَّا له: نسبت به او فروتنی نمود. اُزْرِى علیه: بر او خشم گرفت و عتاب نمود و عیب گرفت. عِقْد: گردنبند.

یعنی: ای مولای بشر! که چه نیکو پناهنده‌ای هستی؛ بستان از غلام خود بهائی درویش این مدیحه‌ای را که جریر در مقابل معنای آن فروتنی می‌کند و نظم دربارش، بر گردنبندهای گوهرین خرده می‌گیرد (چرا که از گردنبند مروارید بسی زیباتر است).

توضیحات: الف - "ها" اسم فعل است به معنی خُذ. "ها الکتَاب: کتاب را بگیر". جائز است که الف این کلمه به صورت ممدود، و هر دو صورت آن نیز همراه با کاف خطاب و بدون کاف به

* * *

يا وَلِيِّ الْأَمْرِ يَا كَهْفَ الرَّجَا مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ الْمُزْتَجِي
وَ الْكَرِيمِ الْمُسْتَجَابِ الْمُلتَجَا غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى بَسْطِ السُّؤَالِ^۱

۲- بهاءالدین اربلی (۶۹۲ هـ . ق)

علی بن عیسی ملقب به بهاءالدین اربلی ، عالمی فاضل ، محدث ، شاعر ، ادیب ، منشی و کاتبی برگزیده و دارای سروری و سیادت بود . چندی کاتب والی اربل بود ؛ آنگاه در زمان صاحب دیوان علاءالدین به بغداد آمد و در دیوان انشاء خدمت کرد . پس از آن ، در دولت سعد الدولة یهودی موصلی بازارش سست شد ؛ چراکه اصحاب دولت را رغبت در صنعت او نبود ؛ و باز پس از زوال دولت وی که بیش از دو سال به طول نینجامید ، به مقام پیش بازگشت.^۲

علی بن عیسی اربلی ، از بستگان خاندان جوینی است و علاءالدین همان است

→ کار رود و در صورت ممدود بودن جایز است به جای کاف ، همزه آن صرف شود چنانکه گویند : هاء

و هاء و هاؤها و هاؤم و هاؤن " هاؤم اقرأوا کتابیه : نامه مرا بگیرید و بخوانید " .

ب - " جریر " یکی از شعرای مشهور دوره اموی است .

ج - " اللال " در اصل " اللالی " جمع " اللؤلؤ " است که چون همزه ما قبل مکسور در آخر کلمه

قرار گرفته ؛ همزه قلب به یاء شده است . آنگاه به جهت مقیده بودن قافیه ، یاء حذف شده است .

۱ - ای ولی امر ! ای پناه امیدواران ! ضرر و زیان به من رسیده است و به فضل تو امیدوارم . آن

کریمی که محل پاسخگویی و پناهگاه (مسلمین) است ، نیازی به تقریر در خواست ندارد (بلکه

با اشاره ای خواسته های ما را پاسخ می دهد) .

۲ - مقدمه کشف الغمه ، ج ۱ ، ص ۱۰ .

که سعدی در چند قصیده مدح او گفته است و ابن میثم، شرح نهج البلاغه را به نام او نوشته است.^۱

علامه امینی در کتاب ارزشمند *الغدیر* می نویسد: "بهاءالدین ابوالحسن علی بن فخرالدین عیسی بن ابی الفتح اربلی، مقیم بغداد و مدفون در آن، یکی از نوایغ و از دانشمندان کم نظیر جهان اسلام است که با دانش و معلومات چشمگیرش، در قرن هفتم درخشید. او در زمره بزرگترین علمای علم ادب پیش از خود، قرار دارد و اگر چه لؤلؤ نگارش، به وسیله او گردآوری شده و گردن بند شعر از او نظم یافته است؛ اما با این حال، او یکی از سیاستمداران عصر درخشانش بوده که شانه‌های وزارت به وسیله او بالا رفت و بساط آن رونق گرفت؛ چنانکه حقیقت فقه و حدیث به وسیله او آشکار گردید و سنگرهای مذهب به وسیله او حمایت شد و کتاب ارزشمند *کشف الغمّه* بهترین کتابی است که درباره تاریخ پیشوایان دین و نشان دادن فضائلشان و دفاع از حریمشان و دعوت به سوی آنان، نوشته شده است و آن کتاب دلیل قاطع بر دانش زیاد او و مهارتش در حدیث و ثباتش در مذهب و نبوغش در ادب و جلوه‌اش در شعر است."^۲

بهاءالدین اربلی، علاوه بر کتاب *کشف الغمّه* دارای آثار دیگری است؛ از جمله: *رسالة الطیف* و چند رساله دیگر و همچنین دارای دیوان شعری است. او در مدح ائمه اطهار - علیه السلام - اشعار فراوانی سروده که برخی از آنها را، در کتاب *کشف الغمّه* ذکر کرده است.^۳ از جمله اشعاری که در این کتاب آورده، سه قصیده است که

۱ - همان مأخذ.

۲ - *الغدیر*، ج ۵، ص ۴۴۵.

۳ - مقدمه *کشف الغمّه*، ج ۱، ص ۱۰.

در مدح امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده است . و قصیده زیر یکی از آن قصاید است :^۱

فَخَيْرِ الْأَطْقْوَالِ فِي الْمَهْدِيِّ ^۲	إِنْ شِئْتَ تَتْلُو سُورَ الْحَمْدِ
وَ فَازَ بِالسُّودَدِ وَالْمَجْدِ ^۳	وَ أَمَدَحَ إِمَاماً حَازَ خِصْلَ الْعُلَى
كَالشَّمْسِ فِي غُورٍ وَ فِي نَجْدِ ^۴	إِمَامٌ حَقِّ نُورُهُ ظَاهِرٌ
إِلَى الْعُلَى بِالْأَبِ وَالْجَدِّ ^۵	الْقَائِمِ الْمَوْجُودِ وَ الْمُتَمَمِي
وَ حِصْنُهُمْ فِي الْقُرْبِ وَ الْبُعْدِ ^۶	وَ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَ غَوْثِ الْوَرَى
الْأَيَّامِ وَ النَّاسِ عَنِ الْقَصْدِ ^۷	وَ نَاشِرِ الْعَدْلِ وَ قَدْ جَارَتْ

۱ - کشف الغمه ، ج ۳ ، ص ۴۸۱ - ۴۸۳ .

۲ - اگر خواستی سوره های حمد را بخوانی ؛ پس گفتارت را در باره مهدی درست کن .

توضیح : مقصود شاعر اینست که نماز تو وقتی مورد قبول درگاه حق قرار خواهد گرفت که اهل ولایت باشی و در باره مهدی - علیه السلام - به نیکی و درستی سخن بگویی .

۳ - حاز : نال ، بدست آورد .

یعنی : امامی را ثناگوی که به صفات والا و سیادت و بزرگی نایل آمده است .

۴ - الغور : زمین پست و فرو رفته . النجد : زمین بلند و مرتفع .

یعنی : او امام بر حقی است که نور (وجود) او ، همچون آفتاب در پستی و بلندی ظاهر و آشکار است .

۵ - المتتمی : المنتسب .

یعنی : او قائمی است که هم اکنون موجود است و نسب او به پدر و جدی والا منتهی می شود .

۶ - او صاحب امر و پناه خلائق و دژ محکم ایشان در دور و نزدیک است .

۷ - او گسترش دهنده عدالت است در حالی که روزگار و انسانها عمداً ستم می کنند .

وَالْمُنْصِفُ الْمَظْلُومِ مِنْ ظَالِمٍ وَ الْمَلْجَأُ الْمَرْجُوُّ وَ الْمَحْدِيُّ^۱
 وَ بِإِذْنِ الرَّفْدِ إِلَى أَنْ يُرَى لَا أَحَدٌ يَرْغَبُ فِي الرَّفْدِ^۲

۱ - أَنْصَفَ مِنْ فَلَانٍ: استوفی حقه منه کاملاً، حق را به طور کامل از فلانی گرفت. حَدِي عَلَيْهِ: بر او خشم گرفت. الْمَحْدِي: کسی است که مورد خشم و غضب قرار گرفته. یعنی: او داد مظلوم را از ظالم می ستاند و پناه امیدواران و ناامیدان است.

توضیحات: الف - "المنصف" اسم فاعلی است که به مفعول خودش اضافه شده است؛ بنابراین این "المظلوم" لفظاً مجرور، ولی در محل نصب است و چون اضافه، اضافه لفظی است، الف و لام گرفتن مضاف اشکالی ندارد.

ب - "الملجأ" در صورتی که به فتح میم و جیم خوانده شود، اسم مکان خواهد بود و از آنجا که به "المرجو" اضافه شده، نباید الف و لام بگیرد؛ بنابراین حذف الف و لام واجب است؛ اما اگر به ضم میم و کسر جیم باشد؛ در این صورت، اسم فاعل از "الْجَأُ" خواهد بود که چون به مفعول خودش اضافه شده و اضافه هم لفظی است؛ الف و لام گرفتن مضاف اشکالی نخواهد داشت؛ اما اشکالی که بنابر این فرض پیش خواهد آمد، در کتابت همزه است که می بایست روی یاء نوشته می شد و حال آن که روی الف نوشته شده است، بنابر این، کلمه به یکی از این دو صورت باید اصلاح شود: "مَلْجَأٌ" یا "المُلْجِيءُ".

ج - "المَحْدِي" اسم مفعول از فعل "حَدِي" است و در اصل "المَحْدُوِي" بوده و چون واو ساکن در مجاورت یاء قرار گرفته، قلب به یاء شده؛ آنگاه در یاء ادغام شده است و برای محافظت بر یاء ما قبل آن کسره گرفته است.

۲ - الرَّفْدُ: بخشش و معنی اصلی آن کمک است. هر عطایی که به رسم معاونت باشد تا مرد بر کاری قوی شود؛ آن را "رفد" گویند. ۲۷.

یعنی: او بذل کننده عطا یا است؛ (و آنقدر عطا خواهد کرد که با وجود بخشش او دیگر) کسی به

جَلَّتْ أَيْادِيهِ وَ آلاؤُهُ
 وَأَصْبَحَتْ أَيَّامُهُ لَا انْقَضَتْ
 سِيرَتُهُ تَهْدِي إِلَى فَضْلِهِ
 يَمْنَعُ بِاللَّهِ وَ يُعْطِي بِهِ
 لَيْسَ لَهُ فِي الْفَضْلِ مِنْ مُشَبِّهِ
 الْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ بَدَلُ النَّدَى
 وَ الْحَمْدُ لِأَوْهَبِ عَنْ عَدٍّ^۱
 وَ لَا تَوَلَّتْ جَنَّةُ الْخُلْدِ^۲
 وَ هَدِيَّةُ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ^۳
 مُوَفَّقٌ فِي السَّبْدِ وَ الرَّدِّ^۴
 وَ لَا لَهُ فِي النَّبْلِ مِنْ نِدِّ^۵
 جَاوَزَ فِيهِ رُتَبَ الْحَدِّ^۶

جود و بخشش (دیگران) تمایلی نخواهد داشت (یعنی آنقدر به نیازمندان خواهد بخشید که دیگر نیازمندی پیدا نخواهد شد) .

۱ - بخششها و نعمتهای او بزرگ است و حمد و سپاس مخصوص آن بخشنده‌ای است که از روی شمارش (و به طور دقیق و حساب شده) عطا کند .

توضیح : " آیادی " جمع " آیدی " و " آیدی " جمع " ید " است و در این جا مجازاً به معنی بخشش به کار رفته ؛ چون غالباً بخشش بادرست انجام می‌شود و از آنجا که بخششهای او بسیار زیاد است ؛ در این بیت این کلمه به صورت جمع الجمع بکار رفته تا بیانگر نعمتهای فراوان او باشد .

۲ - روزگار او پایان نمی‌پذیرد و بهشت جاودانی (که او بر پا می‌کند) پشت نمی‌کند (یعنی روز به روز بر شوکت و رونق مدینه فاضله‌ای که او بنا کرده ، افزوده می‌شود) .

۳ - سیرت او (ما را) به فضلش رهنمون می‌سازد و راهنمایی او به رشد و کمال هدایت می‌کند .

۴ - منع و عطای او به (فرمان) خداست (و بدین جهت است که) در بخشش و محروم ساختن موفق است .

۵ - مر او را در فضل و بخشش همانندی نیست ؛ همچنانکه در عظمت و بزرگی همتایی نیست .

۶ - علم و حلم و جود و بخشش او ، از حد و اندازه برون است .

و خَصَّةُ بِالطَّالِعِ السَّعْدِ ^۱	قَدْ عَمَّهُ اللَّهُ بِالطَّافِهِ
يَقُولُ لِي إِنْ قَالَ يَا عَبْدِي ^۲	أَدْعُوهُ مَوْلَايَ وَمَنْ لِي بِأَنْ
بِمِثْلِهِ يُجِبُهُ بِالرَّدِّ ^۳	أَدْعُو بِهِ اللَّهَ وَمَا مَنْ دَعَا
بِعَثِي وَفِي عَرْضِي وَفِي لَحْدِي ^۴	أَعْدُهُ ذُخْرًا وَأَرْجُوهُ فِي
يَذْكُرُنِي فِي سِرِّهِ بَعْدِي ^۵	فَلَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى الْوَرَى
يَسْعُدُ فِي الْأُخْرَى بِهَا جَدِّي ^۶	وَلَيْتَهُ يَسْبَعْتُ لِي دَعْوَةَ
لَأَنَّهَا دَائِمَةُ الْوَقْدِ ^۷	مَوْلَايَ أَشْوَاقِي تُزَكِّي الْجَوَى
أَشْرَحُ فِيهَا مُغْلِنًا وُدِّي ^۸	أَوْدٌ أَنْ أَلْقَاكَ فِي مَشْهَدِ

- ۱ - خداوند الطافش را بر او ارزانی داشته و طالع سعد را بدو اختصاص داده است .
- ۲ - او را به عنوان مولای خود ، صدا می‌زنم . (اگر او پاسخ داد) و گفت : ای غلام من ! کیست که به داد من رسد و این را به من ابلاغ کند ؟
- ۳ - با واسطه قرار دادن او ، خدا را می‌خوانم و چگونه ممکن است کسی اینگونه خدا را بخواند و پاسخ ردّ بشنود .
- ۴ - (عشق و محبت به) او را ، ره توشه (آخرت خویش) می‌کنم و در قیامت و روز حساب رسی و عالم قبرم ، به او امیدوارم .
- ۵ - پس ، ای کاش ، مولای من ، و مولای دیگر مردمان مرا بعد از وفاتم ، در نهان یاد کند .
- ۶ - و ای کاش ، برای من دعوتنامه‌ای بفرستد که بواسطه آن بهره‌من در آخرت نیکو شود .
- ۷ - أَزْكِي الرَّجُلُ وَالشَّيْءُ : آن مرد یا آن چیز افزایش یافت و نمو یافت . وَأَزْكِي الشَّيْءُ : آن چیز را افزایش داد . (این فعل لازم و متعدی است) . الْجَوَى : شور و وجد فراوان از اندوه یا عشق .
یعنی : ای مولای من ! اشواق من سوز مرا زیاد می‌کند ؛ زیرا که آنها دائماً بر افروخته‌اند .
- ۸ - دوست دارم که تو را در جمعی ملاقات کنم و در آنجا دوستی خود را آشکارا (برایت) شرح کنم .

بَرِّحْ بِسِي وَجَدَّ إِلَى عَالَمٍ بِمَا أَعَانِيهِ مِنَ الْوَجْدِ^۱
 وَ هِمَّتُ فِي حُبِّ فَتَى غَائِبٍ وَ هُوَ قَرِيبُ الدَّارِ فِي الْبُعْدِ^۲
 فَأَعْطِفْ عَلَيْنَا عَطْفَةً وَ أَشْفِ مَا نَلْقَاهُ مِنْ هَجْرٍ وَ مِنْ ضِدِّ^۳
 وَ أَظْهَرِ ظُهُورَ الشَّمْسِ وَ اكْشِفْ لَنَا عَنْ طَالِعٍ مُذْ غَبَّتْ مُسْوَدُّ^۴
 قَدْ تَمَّ مَا أَلْفَتْ مِنْ وَصْفِكُمْ فَجَاءَ كَالرَّوْضَةِ وَ الْعِقْدِ^۵
 وَ لَسْتُ فِيهِ بِالْغَا حَقِّكُمْ لَكِنْ عَلَى مَا يَقْتَضِي جَهْدِي^۶
 فَإِنْ يَكُنْ حُسْنٌ فَمِنْ عِنْدِكُمْ أَوْ كَانَ تَقْصِيرٌ فَمِنْ عِنْدِي^۷
 وَ رِفْدُكُمْ أَزْجُوهُ فِي مَحْشَرِي يَا بَاذِلِي الْإِحْسَانَ وَ الرَّفْدِ^۸

۱ - بَرِّحْ به الأمر: کار او را سخت مانده و رنجور گردانید .

یعنی: شور و هیجان عشق، مرا سخت مانده و رنجور گردانید؛ (به گونه‌ای که) به واسطه رنجی که از عشق کشیدم، به عالمی دیگر رهنمون شدم .

۲ - و در عشق جوانمرد غایبی، سرگردان شدم که در عین دوری، خانه‌اش نزدیک است .

۳ - پس بر ما مهربانی نما و (آلمی) را که به واسطه دوری و نزدیکی تو (بدان مبتلا شدیم) شفابخش (پس رخی بنما که دواي دردهای ما در آن است) .

۴ - و همچو آفتاب ظاهر شو و از آن طالع تیره (و نحسی) که از زمان غایب شدنت به جای مانده؛ پرده بردار .

۵ - آنچه از وصف شما تألیف نمودم، به پایان رسید و اینک همچون بوستان و گردنبند (زیبایی) تقدیم می‌گردد .

۶ - در آن حقّ شما را ادا نکردم؛ لیکن به قدر توانم تلاش کردم .

۷ - پس اگر در آن زیبایی و نیکویی است، از جانب شما است (یعنی بواسطه الطاف خاصه شما است) و اگر در آن عیبی است، از جانب من است .

۸ - ای نیکوکاران و بخشندگان! من در روز حشر خویش، به عِطِيَّة شما امیدوارم .

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ شُكْرًا لَهُ أَهْلُ النَّدَى وَ الشُّكْرِ وَ الْحَمْدِ^۱

۳- سید حیدر حلی (۱۳۰۴ هـ.ق)

حیدر بن سلیمان بن داود بن حیدر، مکنی به ابوالحسین، در نیمه شعبان در قریه بیرمانه در استان حله متولد شد. او نویسنده‌ای خوش خط، ادیبی توانا و از مشهورترین شعرای عراق به شمار می‌آمد. آثاری به قرار زیر دارد:

۱- الدر الیتیم (این کتاب دیوان بزرگی است از شاعر؛ حاوی اشعار فراوان راجع به اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام).

۲- العقد المفصل فی قبيلة المجد المؤئل.

۳- دمية القصر فی شعراء العصر.

۴- الاشجان فی مراثي خیر انسان.

نسب شاعر به حسین بن علی بن ابیطالب - علیهم السلام - می‌رسد و در مدایح و مراثی اهل بیت، مخصوصاً در رثای امام حسین - علیه السلام - دارای اشعار فراوان است و به شاعر اهل بیت معروف است.^۲

شاعر در دیوان ارزشمندش، اشعار فراوانی راجع به امام زمان - علیه السلام - سروده که عدد ابیات آن از چهارصد متجاوز است.^۳ وی در قصیده عینیّه‌ای که درباره آن حضرت سروده، می‌گوید:^۴

۱- حمد و سپاس و شکر از آن خدایی است که اهل جود و شکر و ستایش است.

۲- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۲۶. و معجم المؤلفین، ج ۴، ص ۹۰. و لغتنامه دهخدا.

۳- الدر الیتیم، صفحات ۶۲، ۶۳، ۱۰۸، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۵۹ و ۳۹۴.

۴- الدر الیتیم، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

ماتَ التَّصَبُّرُ فِي أَنْتِظَارِكَ أَيُّهَا الْمُحِبِّي الشَّرِيعَةَ
 فَأَنْهَضُ فَمَا أَبْقَى التَّحَمُّلُ غَيْرَ أَحْشَاءٍ جَزُوعَةَ^۱
 قَدْ مُرِّقَتْ ثَوْبُ الْأَسَى وَ شَكَتْ لِوَأَصْلِهَا الْقَطِيعَةَ
 فَالسَّيْفُ إِنْ بِهِ شِفَاءُ قُلُوبِ شِيعَتِكَ الْوَجِيعَةَ^۲
 فَسِوَاهُ مِنْهُمْ لَيْسَ يُنْعِشُ هَذِهِ النَّفْسَ الصَّرِيعَةَ
 طَالَتْ حِبَالُ عَوَاتِقِ فَمَتَى تَعُودُ بِهِ قَطِيعَةَ^۳
 كَمْ ذَا الْقَعُودُ وَ دِينُكُمْ هُدِمَتْ قَوَاعِدُهُ الرَّفِيعَةَ
 تَنْعَى السُّرُوعُ أُصُولَهُ وَ أُصُولُهُ تَنْعَى فُرُوعَهُ^۴

۱ - التصبر : شکیبایی ، باتکلف و تظاهر شکیبایی کردن .

یعنی : ای احیا کننده شریعت ! در انتظار تو ، صبر ما به پایان رسیده است ؛ پس قیام کن ؛ چرا که تحمل (مصیبت‌های طاقت فرسا) غیر از اعضای نالان ، چیزی باقی نگذاشته است .

۲ - الأسى : غم و اندوه . الوجیعة : دردمند .

یعنی : جامه غم و اندوه پاره شد و قطعه‌های جامه پاره شده (غم و اندوه) ، نزد وصل کننده آن ، زبان به شکوه گشودند . پس ، همانا به وسیله شمشیر ، دل‌های دردمند شیعیان شفا می یابد .

۳ - أنعشَه : او را برداشت و بلند گردانید . الصریعة : بر زمین خورده شده .

یعنی : از بین ایشان ، جز او ، این جان شکست خورده را بلند نمی کند ؛ ریسمان‌های (حوادث و مشکلات) که بر شانها افکنده شده ، طولانی شده است ؛ پس ، چه موقع این ریسمان بریده خواهد شد (و بار سنگین مشکلات از دوشها برداشته خواهد شد) ؟

۴ - نعی فلاناً : خبر مرگ فلانی را آورد .

یعنی : این نشستن تا کی ادامه دارد ؟ در حالی که پایه‌های دین بلند شما ، ویران شده و فروع ، خبر از نابودی اصول می دهد و اصول ، خبر از نابودی فروع .

فِيهِ تَحَكُّمٌ مِّنْ أَبَاحِ الْيَوْمِ حُرْمَتَهُ الْمَنِيَعَةَ
 مَن لَّوْ بِقِيَمَةِ قَدْرِهِ غَالَيْتَ مَا سَاوَى رَجِيْعَةً^۱
 فَاشْحَذْ شَبَابَ عَضْبٍ لَهُ الْأَرْوَاحُ مُدْعِنَةٌ مُّطِيْعَةٌ
 إِنْ يَدْعُهَا خَفَّتْ لِدَعْوَتِهِ وَإِنْ تُسْقَلَتْ سَرِيْعَةً^۲
 وَ أَطْلُبْ بِهِ بِدَمِ الْقَتِيْلِ بِكَرْبَلَاءَ فِي خَيْرِ شِيْعَةٍ
 مَاذَا يَهِيْجُكَ إِنْ صَبَرْتَ لِوَقْعَةِ الطُّفِّ الْفُطِيْعَةِ^۳
 أَنْزَى تَجِيءُ فَجِيْعَةً بِأَمْضٍ مِّنْ تِلْكَ الْفَجِيْعَةِ
 حَيْثُ الْحُسَيْنُ عَلَى الثَّرَى خَيْلُ الْعِدَا طَحْنَتْ ضُلُوعَهُ^۴

۱ - تَحَكُّمٌ فِي الْأَمْرِ : در آن کار ، به خود کامی حکم کرد ؛ بی آنکه سبب حکم را بداند . الرجیعة : سرگین و پلیدی .

یعنی : امروز افراد بی ارزشی که به اندازه سرگین هم ارزش ندارند و حرمت منیع دین را مباح می شمارند ؛ در امر دین با خود کامگی حکم می کنند .

۲ - إِشْحَذْ : تیز کن . الشبا (جمع الشبابة) : تیزی هر چیزی . العضب : شمشیر بران .

یعنی : لبه های شمشیر بران را تیز کن ؛ شمشیری که جانها به آن اذعان دارند و مطیع آند . و اگر آنها را فرا بخوانند ، خیلی راحت و سریع پاسخ می دهند ؛ هرچند (در جاها و موارد دیگر) خیلی با سنگینی و کندی حرکت کنند .

۳ - و با آن شمشیر ، در میان بهترین شیعه ، خون شهید کربلا را بخواه . اگر برای واقعه دردناک طف صبر کنی ؛ پس چه چیز تو را به جوش و خروش و امی دارد ؟

۴ - مَضٌ : از مصیبت وارده دردمند و رنجور شد . الثرى : خاک . الخيل : گروه اسبان . العدا (جمع العدو) : دشمن . طحنت : آرد کرد . الضلوع (جمع الضلع) : استخوان دنده .

یعنی : آیا می دانی که سوزناکتر از آن فاجعه ، فاجعه ای دیگر رخ می دهد ؟ آنجا که اسبهای

قَتَلْتَهُ أَلْ أُمِّيَّةَ ظَامٍ إِلَى جَنْبِ الشَّرِيعَةِ

وَرَضِيعُهُ بَدَمِ الْوَرِيدِ مُخَضَّبٌ فَأَطْلُبُ رَضِيعَهُ^۱

يَا غَيْرَةَ اللَّهِ أَهْتِفِي بِحِمِيَّةِ الدِّينِ الْمَيْبِغَةِ

وَضَبَا أَنْتِقَامِكَ جَرْدِي لِطَلِّي ذَوِي الْبَغْيِ التَّلِيعَةِ^۲

وَدَعِي جُنُودَ اللَّهِ تَمَلُّاً هَذِهِ الْأَرْضُ الْوَسِيعَةَ

وَاسْتَأْصِلْ حَتَّى الرُّضِيعِ لَالِ حَرْبٍ وَ الرُّضِيعَةِ^۳

→ دشمنان استخوانهای دنده‌های (بدن امام) حسین را که روی خاکهای (گرم کربلا) افتاده بود ؛ خرد کردند .

۱ - الظامی : تشنه . الرضیع : طفل شیرخوار . الورید : رگ کردن .

یعنی : بنی امیه او را کنار شریعه (فرات) با لب تشنه کشتند ؛ در حالی که طفل شیرخوارش نیز به خون رگهای گردنش آغشته شده بود .

توضیح : در این بیت ، " ظام " خبر برای مبتدای محذوف " هو " است که در تقدیر است .

۲ - در لغت " ضبا " به عنوان اسم استعمال نشده است ، ظاهراً این کلمه باید " ظَبِي " جمع " ظَبْنَة " باشد که به معنی لبه شمشیر و نیزه است .

الطَّلِي (جمع الطَّلِيَّة) : گردن . التلِيع : دراز کردن .

یعنی : ای غیرتمند الهی ! به حمایت دین استوار (حق) بانگ برزن و لبه‌های شمشیر انتقامت را برای زدن گردنهای ظالمان گردن دراز ، از غلاف بیرون کش .

۳ - دَعِي : رها کن . اسْتَأْصِلْ : ریشه کن کن .

یعنی : رها کن لشکریان الهی را (یعنی به آنها اجازه بده) تا عرصه پنهاور زمین را (از دلاور مردان) پر کنند و آل حرب حتی اطفال شیرخوارشان را از صحنه روزگار بر اندازند .

توضیح : همزه " الرضیع " در اصل همزه وصل است ؛ ولی در این بیت به جهت درست شدن وزن بیت ، همچون همزه قطع با آن رفتار می شود .

مَا ذَنْبُ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى مِنْهُمْ أَخْلَوْا رُبُوعَهُ

تَرَكَوهُمْ شَتَّى مَصَارِعُهُمْ وَأَجْمَعَهَا فُطَيْعَةً^۱

۴- سید جعفر حلّی (۱۳۱۵ هـ. ق)

ابویحیی سید جعفر بن ابی الحسین حلّی نجفی ، ادیبی فاضل ، آشنا به علوم دینی ، خوش ذوق و خوش برخورد ، از مشاهیر شعرای عصر خودش به شمار می آید .^۲ وی دیوان شعری دارد که بعد از وفاتش ، توسط برادرش سید هاشم جمع آوری شد و با نام *سحر بابل وسجع البلابل* به چاپ رسیده است . شاعر در این دیوان ، در ضمن چهار قصیده که مجموعاً بالغ بر ۱۲۰ بیت می شود ، در باره امام عصر - *عجل الله تعالی فرجه الشریف* - سخن گفته است . در یکی از این قصاید می گوید .^۳

يَا قَمَرَ التَّمِّ إِلامَ السَّرَّازِ ذَابَ مُجِبُّوكَ مِنَ الْإِنْتِظَارِ^۴

۱- الربوع (جمع الرّبع) : منزل . شتی : پراکنده . المصارع (جمع المصراع) : جای افکندن .

یعنی : (مگر) گناه اهل بیت چه بوده که خانه هایشان را از آنان خالی نمودند و آنها را در قتلگاه خود به طور پراکنده و با وضع اسفبار ترک کردند ؟

۲- *سحر بابل وسجع البلابل* ، ص ۷-۱۱ .

۳- همان مأخذ ، ص ۲۴۴ .

۴- *السّرّاز* : آخرین شب از ماه .

یعنی : ای ماه شب چهارده ! تا کی از دیدگان پنهانی ؟ محبّان تو در انتظار تو ذوب شدند .

توضیح : " إلام " در اصل " إلی ما " بوده که به جهت دخول حرف جر " إلی " بر آن ، الف " ما "

لَنَا قُلُوبٌ لَكَ مُشْتَاقَةٌ كَالنَّبْتِ إِذْ يَشْتَاقُ صَوْبَ الْقُطَارِ^۱
 فَيَا قَرِيبًا شَفْنَا هَجْرَهُ وَ الْهَجْرُ صَعْبٌ مِنْ قَرِيبِ الْمَزَارِ^۲
 دُجِيَ ظَلَامِ الْغَيِّ فَلْتَجَلَّهُ يَا مُرْشِدَ النَّاسِ بِذَاتِ الْفِقَارِ^۳
 يَسْتَنْصِرُ الدِّينَ وَلَا نَاصِرَ وَ لَيْسَ إِلَّا بِكُمْ الْأَنْتِصَارُ^۴
 مَتَى نَرَى بِبَيْضِكَ مَشْحُودَةً كَالْمَاءِ صَافِي لَوْنِهَا وَ هِيَ نَارُ^۵
 مَتَى نَرَى خَيْلَكَ مَسْوُومَةً بِسَالْتِصِرِ تَعْدُوا فَتُثِيرُ السُّبَارُ^۶

→ حذف شده است؛ زیرا هرگاه مای استفهامیه بعد از یکی از حروف جرّ قرار گیرد و یا این که

مضاف‌الیه واقع شود، الف مای استفهامیه حذف می‌شود، مانند: "مَمَّ تَخْشَى؟"، "عَمَّ

تَبْحَثُ؟"، "حَتَّامُ تَسْهَرُ؟"، "فِيمَ تَرْغَبُ؟"، "إِلَامُ تَذْهَبُ؟" و "بِمَقْتَضَاً تَحْكُمْنَا؟".^{۲۸}

۱- الصوب: سوی، جهت. القطار من السحاب: ابر پر باران که باران از آن بچکد.

یعنی: ما دل‌هایی داریم که مشتاق تواند؛ همانند اشتیاق گیاه به ابر پر باران.

۲- شَفَّه اللَّبُّ أَوْ الْحَزْنُ: عشق یا اندوه او را لاغر و زار کرد.

یعنی: ای نزدیکی که هجران او ما را لاغر کرده است و هجران و دوری از آن که مزارش نزدیک

است؛ سخت است.

۳- جلاه عن البلد: او را از شهر بیرون کرد.

یعنی: ای کسی که مردم را با شمشیر ذوالفقار هدایت خواهی کرد؛ ظلمتها و تاریکیهای گمراهی

را بر طرف کن.

۴- دین یاری می‌طلبد؛ در حالی که یاوری نیست و جز به وسیله شما انتقام گرفته نمی‌شود.

۵- المشحودة: تیز شده.

یعنی: چه موقع شمشیرهای تو را تیز شده خواهیم دهید؟ در حالی که رنگ آنها، همچون آب

صاف و قدرت نابود کنندگیشان، همچو آتش باشد.

۶- وَسَمَةٌ: برای آن علامت و نشانی گذاشت تا با آن شناخته شود.

مَتَى نَرَى الْأَعْلَامَ مَنشُورَةً عَلَى كُفَاةٍ لَمْ تَسْغَهَا الْقِفَارُ^۱
 مَتَى نَرَى وَجْهَكَ مَا بَيْنَنَا كَالشَّمْسِ ضَاءَتْ بَعْدَ طُولِ اسْتِتَارٍ^۲
 مَتَى نَرَى غُلْبَ بَنِي غَالِبٍ يَدْعُونَ لِلْحَرْبِ الْبِدَارِ الْبِدَارِ^۳
 كُلُّ يَرَى مُقْتَعِدًا مُهْرَهُ لَا يَسْأَلُ الصَّاحِبَ أَيْسَنَ الْمُغَارِ^۴
 أَوْلِيكَ الْأَكْفَاءُ أَرْجُو بِهِمْ أَنْ لَا يَفُوتَ الْهَاشِمِيِّينَ نَارِ^۵

- یعنی: چه موقع خواهیم دید که اسبان تو علامت پیروزی (بر پیشانی) دارند؟ در حالی که به سرعت می‌دوند و گرد و غبار را پراکنده می‌کنند.

۱ - کُفَاةٌ و أَكْفَاءٌ (جمع کَمِي) : الشجاع أو لابس السلاح لأنه يكمي نفسه أي يسترها بالدرع و البيضة : دلیر، مسلح . الْقِفَارُ (جمع الْقَفْر) : زمین متروک ، سرزمین بی آب و علف . نَشَرَ الْعِلْمَ : پرچم را بر افراشت .

یعنی: چه موقع خواهیم دید که پرچمها به دست دلیرمردان مسلحی که بیابانها گنجایش آنها را ندارد، برافراشته می‌شود.

۲ - چه موقع چهره (نورانیت) را در بین خودمان همچو خورشیدی خواهیم دید که پس از استتار طولانی نورافشانی کرده است .

۳ - الْغُلْبُ (جمع الْأَغْلَبُ و الْغَلْبَاءُ) : گردن کلفت . بَدَارٍ : بشتاب .

یعنی: چه موقع خواهیم دید که گردن کلفت‌های بنی غالب، به جنگ دعوت می‌کنند و می‌گویند: بشتابید، بشتابید .

۴ - الْمُهْرُ : کره اسب . الْمِفَارُ : غار . إقْتَعَدَ الدَّابَّةَ : ستور را مرکب خویش ساخت .

یعنی: (در آن هنگام) هر کس کره اسب خویش را مرکب خویش می‌سازد و همراه نپرسد که پناهگاه کجاست (بلکه جملگی آماده کارزار و نبردند) .

۵ - آنان همتایانی هستند که امید می‌رود، انتقام هاشمیان را بگیرند .

هُمُ أَبْذَلُ النَّاسِ إِذَا مَا دَعُوا نَفْسًا وَ لَكِنْ أَمْنَعُ النَّاسِ جَارًا^۱
 يُطْرِبُهُمْ لَحْنُ سَلِيلِ الظُّبَا كَالصَّبِّ إِذْ يَسْمَعُ لَحْنِ الْهَزَارِ^۲
 وَ عِنْدَهُمْ نَقْعُ الْوَعَى إِنْ دَجَا لَيْلُ زِفَافٍ وَ الرُّؤُوسِ النَّثَارِ^۳
 تَسْلَاوَةٌ الذَّكْرِ لَهُمْ شِيْمَةٌ وَ طَاعَةٌ اللَّهِ عَلَيْهِمْ شِعَارُ^۴
 إِنْ تَدْرِ السَّحْرَبُ كَدَوْرَ الرَّحَى فَمِنْهُمْ الْقُطْبُ وَ فِيهِمْ تُدَارُ^۵

۱ - ایشان به هنگام نصرت خواهی ؛ بیش از همه ، (ظالمین) را (از تجاوز) منع می کنند .

توضیح : قبل از فعل " جاز " ، " إذا ما " در تقدیر است .

۲ - سلیل : شمشیر بر کشیده شده . الصب : عاشق دلباخته . هزار : گونه ای بلبل ، هزارستان .

یعنی : صدای لبه های شمشیرهای بر کشیده شده ، ایشان را به وجد می آورد ؛ همانند عاشق دلباخته ای که از صدای بلبل به طرب می آید (یعنی اینان عاشق جنگند) .

۳ - دجاللیل : شب تاریک شد . الزفاف : فرستادن عروس به خانه شوهر ، عروس و داماد را همبستر کردن . النثار : آنچه از شیرینی و سکه که در جشنهای عروسی بر سر میهمانان پاشند و نثار کنند .

یعنی : ظلمت و تاریکی که بر اثر گرد و غبار جنگ پدیدار می شود ، نزد ایشان همچون شب زفاف (نو عروس به حجله رفته) است و سربهایی که بر اثر ضربات شمشیر به هوا پرت می شود ؛ همچون سکه هایی است که در جشن عروسی بر سر میهمانان ریخته می شود .

۴ - تلاوت قرآن جزء سرشت و طبیعت ایشان است و فرمانبرداری از خدا شعارشان .

۵ - الرحی : سنگ آسیاب . القطب : آهنی که در وسط سنگ زیرین آسیاب راست ایستاده و سنگ رویین به دور آن می چرخد ؛ ستونه آهنی آسیاب .

یعنی : اگر آسیاب جنگ به چرخش در آید ، برخی از ایشان همچو قطب آسیاب اند و جنگ به گرد آنان می چرخد .

و لَيْسَ مِنْهُمْ فِي الْوَرَى نِسْبَةً مَنْ لَمْ يَشُدَّ مِنْ قَبْلُ شَدَّ الْإِزَارُ^۱
 رِيَّاسَةُ الدِّينِ لَنَا فَصَلَّتْ إِبْرَادُهَا وَ النَّاسُ عَنْهَا قِصَارُ^۲
 إِنْ يَلْبَسُوهَا الْيَوْمَ عَارِيَةً فَفِي غَدٍ سَوْفَ يُرَدُّ الْمُعَارُ^۳
 زَعِيمُنَا حُجِّبَ عَنَّا فَمَا أَقْرَبُ أَنْ يَبْدُوَ فَيَحْمِي الدُّمَارُ^۴

۵- میرزا ابوالفضل تهرانی (۱۳۱۶ هـ. ق)

میرزا ابوالفضل تهرانی، عالمی فاضل، فقیهی اصولی، متکلمی آشنا با حکمت و ریاضی و مطلع بر سیر و تواریخ و شاعری توانا بود. او راست^۵:

۱- شفاء الصدور در شرح زیارت عاشورا.

۱- ایشان با آن دسته از خلائق که از قبل کمر همت برای کارزار محکم نبسته باشند، نسبتی ندارند. (یعنی اینان آن کسی را از خود می‌دانند که اهل جنگ و مبارزه باشد و چنانچه در بین خویشاوندانشان کسانی باشند که از جنگ گریزان باشند، آنها او را از خود نمی‌دانند بلکه او را بیگانه به شمار می‌آورند).

۲- أُبْرَدَ: به پایان روز در آمد، در شبانگاه درآمد.

یعنی: پایان ریاست دینی از آن ماست؛ در حالی که دست دیگر مردمان از آن کوتاه خواهد بود.

۳- و اگر امروز به صورت عاریه این لباس را به تن می‌کنند؛ پس طولی نخواهد کشید که این لباس به عاریت داده شده (به صاحبش) برگردانده خواهد شد.

۴- الدِّمَار: آنچه نگاهداشت آن بر مرد سزاوار است؛ مانند حریم و آبرو و خانواده.

یعنی: رهبر ما در پس پرده غیبت قرار گرفته است؛ ولی چقدر نزدیک است که ظاهر شود و از حریم (اسلام) محافظت کند.

۵- مقدمه دیوان حاج میرزا ابوالفضل الطهرانی، صفحات یح - له.

- ۲ - میزان الفلک ، منظومه‌ای است در هیأت .
 ۳ - صدح الحمامه در شرح حال پدرش .
 ۴ - ارجوزة فی النحو ، در این کتاب مسایل نحوی را تا باب حال به نظم در آورده است .

۵ - دیوان اشعارش که در بیش از چهار صد صفحه به چاپ رسیده است .
 قسمت زیادی از این دیوان به مدح اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - اختصاص یافته است . و مجموع ابیاتی که در این دیوان ، در باره امام زمان - سلام الله علیه - سروده از هشتصد بیت متجاوز است . وی در یکی از قصایدش ، حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را مخاطب قرار داده ، می گوید :^۱

أَلْصَّدْرُ بِعِشْقِكَ مُتَّقِدٌ	وَ الْقَلْبُ بِحُبِّكَ مُعْتَقِدٌ ^۲
وَ الرُّوحُ بِذِكْرِكَ مُبْتَهِّجٌ	وَ النَّفْسُ لِوَصْلِكَ تَجْتَهِدُ ^۳
وَ الصَّبْرُ لِبُعْدِكَ مُرْتَجِلٌ	وَ الدَّمْعُ لِئْنَائِكَ مُطَّرِدٌ ^۴
فَجَمَالُكَ لَيْسَ لَهُ بَدَلٌ	وَ كَمَالُكَ لَيْسَ لَهُ نَفْدٌ ^۵
مَلَكُوتٌ جَلَالِكَ دَانَ لَهُ	أَبَاءُ الْكَوْنِ وَ مَا وَلَدُوا ^۶

۱ - دیوان شاعر ص ۸۹ - ۹۱ .

۲ - سینه‌ام در عشق تو بر افروخته است و قلبم به حبّ تو معتقد .

۳ - روحم به یاد تو شادمان است و جانم برای وصال تو تلاش می‌کند .

۴ - النای : دوری . إطرِدت الأنهار : جویها پیایی روان گشت .

یعنی : از دوری تو صبرم تمام شده و اشکم یکسره ریزان است .

۵ - جمال تو نظیر ندارد و کمال تو پایان نمی‌پذیرد .

۶ - در برابر جلال ملکوت تو ، گذشتگان و آیندگان همه خاضعیند

وَ شُمُوسٌ جَلَالِكَ مُشْرِقَةٌ لَكِنَّ فِي أَعْيُنِنَا رَمَدٌ^۱
 وَ نَسَائِمٌ فَضْلِكَ سَارِيَةٌ نَفْسُ الرَّحْمَنِ لَهَا مَدَدٌ^۲
 وَ مَكَارِمٌ ذَاتِكَ لَيْسَ لَهَا كَمَرَاتِبِ صَبُوتِنَا عَدَدٌ^۳
 وَ مُؤَبَّدٌ فَخْرِكَ لَيْسَ لَهُ كَتَشَوُّقِ أَنْفُسِنَا أَمَدٌ^۴
 لَا يُسْتَرُّ شَارِقُ شَمْسِكَ مِنْ تَطْيِينِ عِدَاكَ وَإِنْ جَهْدُوا^۵
 وَ هِلَالٌ حُسَامِكَ حَيْثُ بَدَا سِيَّانُ مَعَ السَّقْصَبِ الزَّرْدُ^۶
 يَتَنَجَّزُ أَهْلُ الدِّينِ بِسِهٍ مَا كَانُوا قَدَمًا قَدْ وَعِدُوا^۷

۱ - الرَّمَدُ : چشم درد .

یعنی : آفتاب جلال و عظمت تو تابان است ، لیکن چشم ما از دیدن آن ناتوان است .

۲ - نسیمهای فضل تو جاری است و دم رحمانی مددکار آن است .

۳ - صَبَاٌ : صَبُوءاً و صَبُوءَةٌ إِلَيْهِ : حَنٌّ و تَشَوُّقٌ إِلَيْهِ : مشتاق و شیفته او شد .

یعنی : مکارم ذات تو ، همچون مراتب اشتیاق ما قابل شمارش نیست .

۴ - و افتخار و سربلندی همیشگی تو ، همانند اشتیاق ما پایانی ندارد .

۵ - طَيَّنَ الْحَائِطُ : دیوار را کاهگل مالی کرد . الْعِدَى : جمع العَدُو : دشمن .

یعنی : خورشید درخشان تو ، با حجابهای ساختگی دشمنانت پنهان نمی شود ؛ هر چند آنها (حقایق را) انکار کنند .

۶ - الزَّرْدُ : زره .

یعنی : شمشیر هلالی شکل تو ، هر کجا ظاهر شود ، برای آن نی با زره فرق نمی کند (یعنی همانگونه که این شمشیر ، نی ها را به راحتی قطع می کند ؛ زره ها را هم به همان راحتی قطع می کند) .

۷ - تَنَجَّزٌ : اِسْتَجَزَ ، انجام کاری را خواست .

وَ جُمُوعٌ عِدَاكَ وَإِنْ كَثُرَتْ
 وَ الْأَرْضُ بِبَطْشِكَ رَاجِفَةٌ
 أَمَامَ الْعَصْرِ وَ صَاحِبَهُ
 أَوْلِيَّ النَّاسِ وَ مُرْشِدَهُمْ
 مَوْلَايَ إِيَّامَ نُكَايِدُ مَا
 مِنْ غَرْبِ ظَبَاكَ لَهَا بُدْدٌ^۱
 وَ الطُّوْدُ بِبَأْسِكَ مُرْتَعِدٌ^۲
 وَ حَيَا الدَّاجِينَ وَ قَدْ نَجَدُوا^۳
 وَ صَلاَحَ الْخَلْقِ إِذَا فَسَدُوا^۴
 فُتَّتْ مِنْ سَوْرَتِهِ الْكَسِيدُ^۵

یعنی : دینداران با این شمشیر ، انجام آنچه را که از قدیم بدان وعده داده شدند ، طلب می کنند .

۱ - الغَرْبُ : تیزی تیغ و زبان و هر چیز دیگر . الظَّبْيُ (جمع الظبّة) : لبه شمشیر یا سرنیزه . البُدَدُ (جمع البُدّة) : الغاية و المدة ، نهایت و انتهای هر چیزی .

یعنی : و گروههای متعدّد دشمنانت ، اگرچه زیاد هم باشند ؛ با تیزی لبه شمشیر تو کارشان تمام است .

۲ - بَطْشٌ به : بر او به ناگاه حمله کرد و سخت گرفت . الطود : کوه . البأس : قدرت ، نیرو ، دلاوری .

یعنی : و با حمله برق آسای تو ، زمین لرزان می شود و از دلاوریهای تو کوهها به لرزه می افتد .
 ۳ - الحیا : باران . الداجي : تاریکی و الداجي من العیش : زندگی فراخ و خوش و آسوده و الداجي من اللیالی : شب تاریک . در این بیت ظاهراً مراد از " الداجين " انسانهای بیچاره و سیه روزی هستند که گرفتار قحطسالی شده اند .

یعنی : ای امام عصر و ای صاحب الزمان و ای باران رحمت نازل شده بر بیچارگانی که در قحطسالی کمک می طلبند !

۴ - ای ولی مردم و مرشد آنان و ای خیرخواه خلق به هنگام فساد و تبهکاری !

۵ - کابَدٌ : رنج کشید ، تحمل کرد . السورة : شدت ، سختی ، تندی .

یعنی : مولای من ! تاکی باید آنچه را که از شدت و سختی آن جگر پاره پاره می شود ، تحمل کنیم ؟

يَا قُوتَ الْقَلْبِ وَ قُوتَهُ
 وَ حَيَاتِكَ لَيْسَ لِيذِي كَلِيفٍ
 حَاشَا حَرَقًا مِنْ عَشِقِكَ فِي
 شِمْتِ الْعُدَّالِ وَ قَدْ بَطِرُوا
 هَا نَرَعَبُ فِيكَ وَ إِنْ رَغِبُوا
 هَبْ أَنْ وَصَالَكَ يَكْتُلُنِي
 مِنْ هَجْرِكَ قَدْ وَهَبَ الْعَضُدُ^۱
 طَيْبٌ فِي الْعَيْشِ وَ لَارَعَدُ^۲
 قَلْبِي مِنْ أَيْنَ لَهَا بَرَدٌ؟^۳
 عَيْشُ الْعُشَاقِ بِهِ نَكَدٌ^۴
 وَ نَسْتَوْقُ إِلَيْكَ وَ إِنْ زَهَدُوا^۵
 فَحَيَاةٌ مَقْتُلُهُ الْأَبَدُ^۶

۱- ای قوت قلب و قوت آن! از هجران تو بازوان، ضعیف و ناتوان شده است.

۲- الکلیف: مرد عاشق.

یعنی: به جان تو قسم؛ برای عاشق، خوشی زندگی و فراوانی نعمت وجود ندارد.

۳- بجز آتش عشق تو که دردل من افتاده است. پس از کجا برای آن سردی خواهد بود؟

۴- شام البرق: به آذرخش نگریست تا بداند که به کجا می‌رود و در کجا باران خواهد بارید.^{۲۹}

بطر النعمة: نعمت را از روی نادانی و تکبر خوار شمرد و ناسپاسی کرد.^{۳۰} التكد: بدبختی، رنجوری، محنت.

یعنی: به ملامتگران نگریستم در حالی که این نعمت بزرگ را سبک شمرده و نسبت به آن ناسپاسی می‌کردند. (بدانید که) زندگی عشاق با محنت و رنج همراه است.

۵- رَغِبَ الشَّيْءَ وَ فِيهِ: آن چیز را خواست و به آن رغبت کرد. رَغِبَ عَنْهُ، از آن رو برگرداند.

یعنی: هان! ما به تو علاقه‌مندیم؛ هرچند دیگران روگردان شوند و مشتاق تو هستیم؛ هر چند دیگران اظهار بی‌میلی کنند.

توضیح: بعد از فعل "رَغِبُوا"، "عَنكَ" در تقدیر است که به جهت مشخص بودن حرف محذوف و مکان آن، حذف شده است.

۶- گیرم که وصال تو مرا بکشد (عیبی ندارد؛ چرا که) این قتل حیات ابدی است (یعنی کسی

که در راه تو بمیرد، به حیات و سعادت ابدی نایل می‌شود؛ پس از این کشتن چه باک).

وَ الْقَتْلُ بِوَضْلِكَ أَطْيِبُ مِنْ عَيْشٍ بِسِوَاكَ كَمَا أَجِدُ^۱
 يَا حَامِي دِينَ اللَّهِ وَ مَنْ بِظُهُورِكَ يُرْتَقَبُ الرَّشْدُ^۲
 يَا ابْنَ الْمَقْتُولِ وَ ثَائِرَهُ وَ الْوَالِدُ ثَائِرُهُ الْوَلَدُ^۳
 خَلْفَ الْمَظْلُومِ نَاصِرُهُ لَوْلَاهُ فَلَيْسَ لَهُ أَحَدُ^۴
 لَوْلَاكَ غَدَا دَمُهُ هَدْرًا فَعَلَيْكَ لِذَلِكَ نَعْتِمِدُ^۵
 يَا قَائِمَ أَهْلِ الْبَيْتِ مَتَى لِسِرِيرِ ظُهُورِكَ تَقْتَعِدُ^۶
 يَا نَاشِرَ رَايِ الْعَدْلِ إِلَّا مَ بِظُلْمِ عِدَائِكَ نَضْطَهِدُ^۷
 حَتَّامَ جَوَادِكَ مُرْتَبِطٌ ؟ حَتَّامَ جُرَازِكَ مُفْتَمِدٌ ؟^۸
 وَ صَقِيلٌ فِرْنِدِكَ مُلْتَمِعٌ وَ أَقْبُ طِمْرِكَ مُنْجَرِدٌ^۹

- ۱ - کشته شدن در راه وصال تو ، بهتر است از زندگانی که همراه غیر تو باشد .
- ۲ - ای حامی دین خدا و ای کسی که با ظهورت انتظار می رود که مردم در راه راست قرار گیرند .
- ۳ - ای پسر مقتول (کربلا) و ای انتقام گیرنده آن خون بناحق ریخته شده ! پدر ، انتقام گیرنده اش پسر می باشد (مقصود شاعر این است که انتقام گیرنده خون پدر ، پسر اوست و تو هم فرزند امام حسین می باشی ؛ بنابر این ، بر تو است که انتقام خون جدت را بگیری) .
- ۴ - فرزند مظلوم یاری کننده اوست ؛ اگر او نباشد ، کسی نیست که انتقام خون او را بگیرد .
- ۵ - اگر تو نباشی ، خون او هدر می رود . پس ما به تو اعتماد می کنیم .
- ۶ - ای قائم اهل بیت ! چه موقع بر تخت ظهورت می نشینی ؟
- ۷ - ای کسی که پرچم عدالت را (در عالم) برافراشته خواهی کرد ! تا کی از ظلم دشمنانت در شکنجه و اذیت باشیم ؟
- ۸ - الجواد من الخیل : اسب نجیب نیکو رفتار تندرو . الجراز : شمشیر بران .
یعنی : تا کی اسب تو باید بسته باشد و شمشیر تو در غلاف ؟
- ۹ - الصقيل : جلا داده شده ، صیقلی شده . الفرنند من السيف : جوهر و زیور شمشیر ، یرند ؛ و

يَا ضَيْغَمَ غَابِ النَّصْرِ أَلَمْ
 يَا قُطْبَ سَمَاءِ الْفَضْلِ وَ مَنْ
 يَا غَوْثَ الْحَقِّ الْغَوْثَ فَلَا
 أَحْبَابُكَ لَيْسَ لَهُمْ وَزْرٌ
 أَيُّ حَاصِدٍ فَرَعَ الْغَيِّ مَتَى
 وَ نَرَى أَعْلَامَكَ خَافِقَةً
 تَسْغَلُمُ مَاذَا صَنَعَ الْقِرْدُ؟^۱
 مِنْ أَرْضِ الْعَدْلِ هُوَ الْوَتْدُ؟^۲
 كَهْفٌ إِلَّاكَ وَ لَا سَنَدٌ؟^۳
 وَ عُدَاتُكَ لَيْسَ لَهُمْ كَمَدٌ؟^۴
 بِمَنَاجِلِ سَيْفِكَ تُحْتَصَدُ؟^۵
 وَ نَرَى أَنْصَارَكَ قَدْ حُشِدُوا؟^۶

→ الفِرْدُ من السيوف : شمشیر بی همانند . الأقب من الخيل : اسب لاغر، مؤنث آب برای " ناقة " ، " قباء " است و جمع آن " قُب " . الطمّر من الخيل : اسب نجیب جهنده . المنجرد : کوتاه مو .
 یعنی : در حالی که شمشیر بی نظیر صیقلی شده تو ، می درخشد و اسب نجیب جهنده لاغر میان تو ، کوتاه مو (و آماده کارزار) می باشد .

۱ - الضیغم : شیر . الغاب (جمع الغابه) : بیشه پر از نی . القرد (جمع القردّه) : میمون .

یعنی : ای شیر بیشه پیروزی ! آیا نمی دانی که بوزینه ها چه کرده اند ؟

۲ - الوتد : میخ .

یعنی : ای قطب آسمان فضیلت ! و ای نگه دارنده سرزمین عدالت !

۳ - ای فریاد رس حق ! به فریاد رس ! چرا که پناه و معتمدی جز تو نیست .

۴ - الكمد : اندوه سخت ، العداة (جمع العادي) : دشمنان .

یعنی : دوستان تو گناهی ندارند (اما در رنج و اذیت اند) در حالی که دشمنان (معصیت کار تو) غم و اندوه طاقت فرسایی ندارند .

۵ - المناجل (جمع المنجل) : داس . احتصد الزرع : کشت را درو کرد .

یعنی : ای درو کننده شاخه های گمراهی ! چه موقع با دندانهای شمشیرت آنها را درو خواهی کرد؟

۶ - حشد القوم : آن قوم را گرد آورد .

وَ نَرَىٰ أَشْيَافَكَ مُضِلَّةً
 أَعْقِيدَ الْعِزِّ الْمَحْضِ مَتَى
 أَسْعِدُ بِطَوَالِحِ طَائِفَةٍ
 وَالْعَرْشُ لِذَلِكَ مُغْتَبِطٌ
 يَا قُرَّةَ عَيْنِ الْكَوْنِ وَمَنْ
 يُؤْذِنُ لِعُيُونِي فِي شَرْفٍ
 بِرِقَابِ خُصُومِكَ تَغْتَمِدُ^۱
 تَنْحَلُّ بِدَوْلَتِكَ الْعُقْدُ^۲
 مِنْ لَشْمِ تُرَابِكَ قَدْ سَعِدُوا^۳
 وَالشَّمْسُ لِذَاكَ بِهَا وَقَدْ^۴
 تُمَسِّي لِهَوَاكَ بِهَا سُهْدُ^۵
 بِسَلْقَاكَ فَلَيْسَ لَهَا جَلْدُ^۶

یعنی : و چه موقع خواهیم دید که پرچمهایت به اهتزاز در آمده و یارانت (گرداگردت) جمع شده‌اند ؟

۱ - و چه موقع خواهیم دید که شمشیرهای از نیام کشیده‌ات با گردن دشمنانت ، در غلاف قرار گرفته‌اند .

توضیح : ظاهراً مقصود شاعر این است که گردن دشمنان تو ، همچون غلافهایی برای شمشیر تو می‌شود . و نیز احتمال دارد که مقصود این باشد که آنگاه این شمشیرها در غلاف قرار خواهند گرفت که گردنهای دشمنانت با آن زده شده باشد .

۲ - العقید : هم عهد ، هم پیمان . گفته می‌شود : فلان عقیدالکرم أو اللوم : " فلانی طبعاً راد مرد یا فرومایه است " .^{۳۱}

یعنی : ای کسی که طبعاً در حد اعلائی عزتی ! چه موقع به وسیله دولت تو گره‌ها گشوده خواهد شد ؟

۳ - چقدر مبارک است طالع آن گروهی که از بوسه زدن بر خاک (پای) تو ، سعادت‌مند شده‌اند .

۴ - عرش بر این سعادت غبطه می‌خورد و خورشید به سبب آن بر افروخته است .

۵ - السُّهْدُ : مرد کم خواب ، مرد بی خواب .

یعنی : ای نور چشم هستی ! و ای آنکه به عشق تو ، خواب از چشم هستی پریده است !

۶ - الجَلْدُ : شکیبایی ، سختی و نیرومندی .

وَ ضَمِيرِي بِالْإِخْلَاصِ عَلَيَّ تَوْجِيدِ وِدَادِكَ مُنْعَقِدًا^۱

۶ - شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی (۱۳۶۱ هـ. ق)

آیه الله شیخ محمد حسین ، پسر حاج محمد حسن ، پسر علی اکبر ، پسر آقابابا ، پسر آقا کوچک ، پسر حاج محمد اسماعیل ، پسر حاج محمد حاتم نخجوانی . حاج محمد اسماعیل از نخجوان به اصفهان مهاجرت کرد و به همین جهت آیه الله فقید به اصفهانی انتساب یافت .

آیه الله محمد رضا مظفر که از شاگردان بنام مرحوم کمپانی است ، در باره استاد خود می نویسد :

" او - قدس الله نفسه العزيز - از آن گوهرهای گرانبهایی بود که از اقیانوس خلقت کمتر به دست خواهد آمد . وی عبقری بود که باید روزگاریها بگذرد تا مادر دهر ، نظیر او را بدنیآ آورد .

او مردی بود که در علوم و دانش های گوناگون ؛ مقامی شامخ داشت . در فلسفه حکیمی عرفانی مشرب بود ؛ در اخلاق مخزن اسرار بود ؛ در تخلیه و تحلیه و سیر و سلوک به مقام شهود رسیده بود ؛ در فقه و اصول امام و حجّت بود و در ادبیات فارسی و عربی استاد بود .

قلم تصنیف و تألیف روانی داشت . تا آنجا برای تقریر و تحریر مسائل آماده بود که حاجتی به تسوید و تبيض نداشت . همان نسخه اول که از زیر دستش در

→ یعنی : به دیدگاتم اذن بده تا شرافت دیدار تو را به دست آورند . پس شکیبایی و پایداری آن به پایان رسیده است .

۱ - ضمیر من خالصانه به تو دل بسته است و بس .

می آمد، آماده چاپ بود، حتی به یک بازدید هم نیازمند نبود.

و اکنون، آنچه از قلم گرانمایه اش بیادگار مانده است:

- ۱ - حاشیه بر کفایة الاصول که جزء اولش در ایران به طبع رسیده و جزو دوّمش هم چاپ شده؛ ۲ - حاشیه بر مکاسب؛ ۳ - حاشیه بر رسالۀ "قطع" شیخ انصاری - قدّس اللّٰه سره -؛ ۴ - رساله‌ای بزرگ در اجاره؛ ۵ - رساله‌ای در اجتهاد و تقلید؛ ۶ - رساله‌ای در نماز مسافر؛ ۷ - رساله‌ای در طهارت؛ ۸ - رساله‌ای در نماز جمعه؛ ۹ - رساله‌ای در تحقیق حقّ و حکم؛ ۱۰ - رساله‌ای در اجرت گرفتن بر اعمال واجبه؛ ۱۱ و ۱۲ - دو رساله در مشتق؛ ۱۳ - رساله‌ای در قواعد تجاوز و فراغ و اصالت صحّت و اصالت ید؛ ۱۴ - رساله‌ای در صحیح و اعم؛ ۱۵ - رساله‌ای در موضوع علم؛ ۱۶ - رساله‌ای در معاد؛ ۱۷ - منظومۀ تحفة الحکیم در فلسفه؛ ۱۸ - منظومۀ ای در ۲۴ رجز در مدح رسول اللّٰه و مراثی ائمّه - صلی اللّٰه علیهم؛ ۱۹ - منظومۀ ای در روزه؛ ۲۰ - منظومۀ ای در اعتکاف؛ ۲۱ - دیوان شعر فارسی و غزلهای عرفانی؛ ۲۲ - دیوان شعر در مدایح و مراثی اهل بیت - علیهم السّلام -؛ ۲۳ - رسالۀ عملیه در فقه به فارسی و عربی؛ ۲۴ - رساله‌ای در شرک؛ ۲۵ - رساله‌ای در حروف.^۱
- همانطور که از آثار مرحوم آیة اللّٰه شیخ محمدحسین اصفهانی هویدا است؛ وی شاعری برجسته و توانا در فارسی و عربی بوده است و در هر دو زبان، دارای دیوان می باشد. اشعار عربی وی که در مدح و مراثی اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السّلام - سروده، در کتابی با نام *الانوار القدسیّة گردآوری شده است*. در این کتاب، قصیده‌ای بسیار زیبا و شیوا و پر محتوا در ۱۱۳ بیت، در بارۀ مهدی موعود - عجل

اللّٰهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ - دارد که در اینجا گزیده‌ای از آن قصیده تقدیم می‌گردد.^۱

قَدْ حَازَ شَعْبَانَ عَظِيمَ الشَّرَفِ مِنْ مَعْدِنِ اللَّطْفِ الْجَلِيِّ وَالْخَفِيِّ^۲
فَقَدْ تَجَلَّى فِيهِ وَجْهَ الْبَارِي بِسُنُورِهِ الْقَاهِرِ لِالْأَنْوَارِ^۳
وَ أَيْ نُورٍ هُوَ نُورُ النُّورِ يَنْدُكَ فِي سَنَاهِ نُورِ الطُّورِ^۴

۱ - الأنوار القدسیه ، ص ۱۲۴ - ۱۳۲ .

۲ - ماه شعبان از منبع لطف آشکار و نهان (حضرت حق) به شرافت عظیمی نایل گشته است .

۳ - صفات کریمه باری (تعالی) به وسیله نور او که غالب بر همه نورهاست ، در او (امام زمان - علیه السلام -) تجلی کرده است .

توضیح : " وجه " دارای معانی بسیار و مختلف می‌باشد . از جمله : روی ، ذات ، رضا و خشنودی ، مهتر قوم ، منزلت و پایگاه ، سوی و کرانه . معنای عام آن قسمتی است که با آن چیزهای دیگر روبرو می‌شود . معنای خاص آن صورت و روی آدمی است و نوعاً به قسمت جلو سر انسان که چشم و بینی و دهان در آنجاست ، گفته می‌شود .^{۳۲}

در این بیت " وجه باری " به معنی صفات کریمه باری تعالی است . کما اینکه در آیه شریفه : " و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الإکرام " ^{۳۳} به همین معناست . علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد :

" وجه خداوند سبحان همان صفات کریمه اوست که بین او و خلقش واسطه‌اند و برکات و فیض او به وسیله آن صفات ، بر خلقش نازل می‌شود و خلائق ، آفرینش و تدبیر می‌شوند و آن صفات عبارتند از : علم ، قدرت ، شنوایی ، بینایی ، رحمت ، مغفرت ، رزق و امثال اینها " .^{۳۴}

۴ - إندک : ویران شد . طور : نام کوه مخصوصی است . در مجمع البحرین مذکور است که آن کوهی است که خدا بر آن کوه ، با موسی در آن سرزمین مقدس سخن گفته است .^{۳۵}

یعنی : کدامین نور ؟ او نور نور است ؛ نوری که نور کوه طور در نور او متلاشی و نابود می‌شود .

تَجَلُّوْ بِهٖ حَقَائِقُ الصِّفَاتِ ^۱	أَشْرَقَ نُورٌ مِنْ سَمَاءِ الذَّاتِ
فِي أَعْظَمِ الْمَظَاهِرِ الْعَلِيَّةِ ^۲	نُورُ الْوِلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ
بَلْ نَشْأَةُ الثُّبُوتِ لِلْأَعْيَانِ ^۳	بِهِ اسْتَنَارَ عَالَمُ الْإِمْكَانِ
مِنْ مُسْتَسِرِّ عَالَمِ الْأَسْرَارِ ^۴	أَشْرَقَ كَالشَّمْسِ ضُحَى النَّهَارِ
بَدَا مِنَ الْغَيْبِ إِلَى الشُّهُودِ ^۵	أَكْرِمَ بِهِ مِنْ غَائِبٍ مَشْهُودِ
فَهُوَ عَنِ الْغَيْبِ الْمَصُونِ يُعْرَبُ ^۶	لَيْسَ سِوَاهُ نَسِيرٌ مُسْتَعْيَبٌ
حَقِيْقَةُ الْحَقِّ بِهَا مُنْكَشِفَةٌ ^۷	غُرَّتُهُ قُرَّةٌ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ
لَيْسَ لَهَا حَدٌّ وَلَا لَهَا أَمْدٌ ^۸	تُشْرِقُ مِنْ طَلْعَتِهِ شَمْسُ الْأَبَدِ
فَهَلْ لِغَايَةِ الْكَمَالِ غَايَةٌ ^۹	وَ كَيْفَ وَ هُوَ خَاتِمُ الْوِلَايَةِ

۱ - اَشْرَقَتِ الشَّمْسُ : خورشید درخشید و تابان شد اما اگر خورشید بدرخشد و شعاعش صاف و تابان نباشد ، گفته می شود : شَرَقَتْ .

یعنی : نوری از سمان ذات (اقدس الهی) درخشید که به سبب آن ، حقایق صفات آشکار شد .

۲ - آن نور ولایت محمدی است که در عظیمترین پدیده های عالم بالا ظهور و بروز کرده است .

۳ - به واسطه آن نور (نه تنها) عالم امکان روشن شد بلکه نشئه ثبوت اجسام هم منور شد .

۴ - او همچون خورشید چاشتگاه ، از پشت عالم اسرار می درخشد .

۵ - چه گرامی است آن غایب مشهودی که از عالم غیب برای عالم مشهود ظاهر می شود .

۶ - جز او روشنی بخشی نیست که با وجود غایب بودن ، نور افشانی کند و از پس پرده غیب صیانت شده ، سخن بگوید .

۷ - چهره درخشان او ، نور دیده معرفت است که بواسطه آن ، از حقیقت حق پرده برداشته می شود (و حق روشن و آشکار می شود) .

۸ - در چهره او خورشید ابدیت می درخشد ؛ در حالی که برای آن حد و اندازه ای نیست .

۹ - چگونه این چنین نباشد و حال آن که او آخرین ولی (معصوم) است ؛ پس آیا برای غایت

وَاللَّهُ كُلُّ مَا يَشَاءُ يَهْدِي
 وَهُوَ وَلِيُّ الْأَمْرِ لِإِسْوَاءٍ
 وَ مَصْدَرُ الْوُجُودِ فِي الْبِدَايَةِ
 كُلِّ لِسَانٍ الْمَدْحِ عَنْ جَلَالِهِ
 بِذَلِكَ الْجَلَالِ وَالْجَمَالِ
 يَا كَعْبَةَ التَّوْحِيدِ مِنْ جَوْرِ الْعِدَى
 يَا صَاحِبَ الْبَيْتِ وَ مُسْتَجَارَهُ
 يَا غَايَةَ الْأَمَالِ يَا أَقْصَى الْمُنَى
 يَا دَوْحَةَ الْمَجْدِ الْعَظِيمِ شَأْنَهَا
 بِنُورِهِ وَ النُّورُ نُورُ الْمَهْدِيِّ^۱
 وَ مَبْدَأُ الْخَيْرِ وَ مُنْتَهَا^۲
 وَ غَايَةُ الْإِبْجَادِ فِي النُّهَايَةِ^۳
 وَ أَبْهَرَ الْعُقُولَ فِي جَمَالِهِ^۴
 قَدْ خُتِمَتْ دَائِرَةُ الْكَمَالِ^۵
 تَهْدَمَتْ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى^۶
 الْأَثَرِ قَدْ هَتَكُوا أَسْتَارَهُ^۷
 نَهْضًا مَتَى تَحُلُّ فِي وَادِي مَنَى^۸
 لَهْفِي لَهَا تَقَطَّعَتْ أَغْصَانُهَا^۹

→ کمال نهایتی است ؟

۱ - خداوند با نور خودش هر که را بخواهد ؛ هدایت می کند . و آن نور ، نور مهدی است (یعنی با چراغ هدایتی که خداوند در وجود مهدی - سلام الله علیه - برافروخته ؛ رهروان راه حق هدایت می شوند) .

۲ - او ولی امر است ؛ نه دیگری و او آغاز و پایان هر خیری است .

۳ - او در آغاز ، منبع وجود و در نهایت ، هدف آفرینش است .

۴ - زبان مدح از ستایش جلال او ، عاجز و درمانده شده و عقول از جمال او متحیر و شگفت زده .

۵ - (چرا که) دایره کمال ، به آن جلال و جمال ختم شده است .

۶ - ای کعبه توحید ! به خدا قسم از جور و ستم دشمنان ارکان هدایت ویران شده است .

۷ - ای صاحب خانه ! و ای پناهنده به آن ! آیا نمی بینی که پرده های خانه را دریده اند ؟

۸ - ای غایت و نهایت آرزوها ! برخیز ! (مگر) چه موقع می خواهی در وادی منی فرود آیی ؟

۹ - الدَّوْحَةُ : درخت بزرگ . اللف : اندوه و افسوس بر چیزی از دست رفته ، دریغ . گویند : یا

مَتَى نَرَاهَا وَ الْقُطُوفَ دَانِيَةً مَتَى نَرَاهَا وَ الثَّمَارُ زَاكِيَةً^۱
 يَا صَاحِبَ الْأَمْرِ أَغِثْ دِينَ الْهُدَى فَأَنْتَ مَنْصُورٌ عَلَيَّ مِنْ أَعْتَدَى^۲
 يَا صَاحِبَ الْعَصْرِ لَقَدْ طَالَ الْمَدَى أَمَا لِسَيْفِ اللَّهِ أَنْ يُجْرِدَا^۳
 يَا أَيُّهَا الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْحَنِيفِ وَ انْتَقِمْ^۴
 لِدِينِ آبَائِكَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِعَضْبِكَ الْعَادِلِ فِي قَضَائِهِ^۵
 وَ طَهِّرِ الْأَرْضَ مِنَ الْأَرْجَاسِ بِسَطْوَةٍ تُزَلِّزُ الرُّوَاسِي^۶

→ لهف فلان: "دریغاً بر فلانی"، و نیز گویند: یا لهفی عليك و یا لهف و یا لهفا أرضی و سمائی عليك و یا

لهفاه: "دریغ و افسوس من بر تو".^{۳۶}

یعنی: ای درخت عظیم الشان مجد و بزرگی! اندوه و افسوس من برای آن درخت است؛ چرا که شاخه‌های آن بریده شده است.

۱- القُطُوف (جمع القُطْف) : میوه . الدانیه : نزدیک .

یعنی: کی این درخت را خواهیم دید که میوه‌های پاکیزه‌اش، رسیده و آماده چیدن شده است؟

۲- ای صاحب امر به فریاد دین هدایت برس؛ تو در نبرد علیه ستمگران یاری شده هستی .

۳- یا صاحب الزمان! زمان غیبت به درازا کشیده . آیا (هنوز) شمشیر خدا از نیام کشیده نمی‌شود؟

۴ و ۵- ای قیام کننده به قسط و عدل! به جانب دین حنیف اسلام روی آر و انتقام دین پدران را با شمشیر بران عدالت پیشه‌ات از دشمنان دین بگیر!

توضیح: مصنف عبارت "أقم وجهك للدين الحنيف" را از آیه: "وَ أقمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ"^{۳۷} اقتباس کرده است .

۶- الأرجاس (جمع الرجس) : پلیدی . السطوة : یک حمله ، قدرت و توانایی . الرواسی : کوه‌های محکم و استوار .

یعنی: و ناحمله‌ای که کم‌های محکم و استوار را به لرزه در آورد، زمین را از یلیدیها پاک کن.

مَتَى نَرَى سَيْفَكَ فِي الرَّقَابِ	كَأَنَّه صَاعِقَةُ الْعَذَابِ ^۱
مَتَى نَرَى بَوَارِقَ السُّيُوفِ	كَأَنَّهَا تَبْرُقُ بِسَالِحُوفِ ^۲
مَتَى نَرَى كُفَاةَ آلِ غَالِبِ	تَصُولُ كَاللَيْثِ عَلَى الشَّعَالِبِ ^۳
مَتَى نَرَى خَيْلِكَ تَمَلُّاَ الْفِضَا	تَخَالَهُمْ أَمْضَى الْمَوَاضِي لِلْقِضَا ^۴
مَتَى نَسْرَاكَ مُذْرِكَاَ لِلثَّارِ	وَ تَبْتَرُ الْأَعْمَارَ بِالسَّبْتَارِ ^۵
تُسْحِي بِه السَّعْبَادُ وَالْبِلَادُ	تُسْقَى بِه الصُّدُورُ وَالْأَكْبَادُ ^۶
مَتَى نَرَى مَتَهْلِكَ الْعَذَبِ الرَّوِيِّ	مِنْ بَعْدِ أَنْ طَالَ الصَّدَى فَسَرَّتَوِي ^۷

۱ - چه موقع شمشیر تو را، در گردنها، همچون صاعقه عذاب خواهیم دید؟

۲ - الحُتُوف (جمع الحُتْف) : مرگ .

یعنی : چه موقع بارقه‌های شمشیرها را، به گونه‌ای خواهیم دید که گویی جرقه‌های مرگ از آنها جستن می‌کند؟

۳ - الكُفَاة (جمع الكُمِي) : دلاور، مرد مسلح .

یعنی : چه موقع دلاور مردان آل غالب را خواهیم دید که همچو شیران بر روبه‌ان حمله کنند؟

۴ - الْأَمْضَى : تیزتر . الْمَوَاضِي (جمع الْمَاضِي) : شمشیر .

یعنی : چه موقع خواهیم دید که لشکر تو، سراسر عالم را فرا گرفته؟ آن لشکری که آنان را برای انجام فرامین، مانند برنده‌ترین شمشیرها می‌دانی .

۵ - الثَّار : تلافی . معاملةً به مثل . تَبْتَرُ : قطع می‌کند . السَّبْتَارُ : شمشیر برّان .

یعنی : چه موقع خواهیم دید که انتقام (مظلومین را از ستمگران) می‌گیری و با شمشیر برّان، جان آنها را می‌ستانی؟

۶ - با آن شمشیر بندگان (مرده دل) و شهرهای (ویران)، زنده و آباد می‌شوند و سینه‌ها و جگرهای (سوخته) شفا می‌یابند .

۷ - المنهل : آبشخور ، العَذْبُ : گوارا . ماء رَوِيّ : آب بسیار سیراب کننده . الصدى : تشنگی

يَا رَبِّ عَجَّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ فَإِنَّا فِي كُلِّ ضَيِّقٍ وَحَرَجٍ^۱
وَ أَنْصُرْ بِهِ الدِّينَ وَ أَهْلَهُ كَمَا وَعَدْتَهُ مَنْ مِنْكَ أَوْ فِي ذِمَّتِنَا^۲

۷- محمدباقر فقیه ایمانی (۱۳۷۰ هـ.ق)

حجة الاسلام والمسلمین مرحوم میرزا محمدباقر بن شیخ حسینعلی فقیه ایمانی اصفهانی، عالمی زاهد، فقیهی متبحر، مفسری عالیقدر و مدرّسی توانا بود. وی از ائمه مشهور جماعت اصفهان و دارای تتبع و احاطه کم نظیری، در احادیث اهل بیت - علیهم السلام - بود و عنایت و اهتمام زایدالوصفی، به ذکر فضائل و مناقب حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان ارواحنا فداء داشت؛ آن چنان که تمام منبرهای معظم له در ایام مختلف سال، در مسجد محل اقامه جماعتش و یا اگر احیاناً در خارج مسجد اتفاق می افتاد و نیز در مجلسی که در تمام روزهای سال قبل از ظهر در منزل شخصی خود با شرکت گروهی مرد و زن منعقد و به وعظ و ارشاد می پرداخت؛ مقصور و منحصر به ذکر امام زمان - عجل الله فرجه الشریف - بود و آغاز و انجامش، در شرح زندگی و دیگر شئون حیاتی و امامتی آن حضرت برگزار می شد و هر کس دچار هرگونه گرفتاری و مشکل مادی یا معنوی می شد؛ قبل از هر

→ شدید.

یعنی: چه موقع آبشخور گوارای بسیار سیراب کننده تو را بعد از طولانی شدن تشنگی شدید خواهیم دید؛ تا از آن سیراب شویم؟

۱- پروردگارا! در فرج ولایت تعجیل بفرما! زیرا ما در تنگنا و سختی قرار گرفته ایم.

۲- و با فرج او، دین و دینداران را همچنانکه به مسلمین و آنان که در پناه اسلامند وعده دادی؛ نصرت عنایت فرما.

چیزی وی را به نوعی از توسلات به امام عصر - ارواحناه فداه - رهنمود می‌کرد و بدین ترتیب ، مشکل آنها حلّ و از کارشان گره‌گشایی می‌شد .

مرحوم فقیه ایمانی ، هفتاد و دو اثر تألیفی با ارزش در رشته‌های ادبیات ، فقه ، اصول ، تفسیر ، رجال ، کلام و فضائل اهل بیت ، از خود به یادگار گذاشت که در این اثر به ذکر اسامی تعدادی از کتابهای وی که اختصاص به شئون مختلف حضرت بقیّة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه - دارد ، بسنده می‌شود :

- ۱ - انیس المحجّة فی کیفیت الرجعة (فارسی) .
- ۲ - بشارات الالهیة إلى الدولة القائمیه (عربی) .
- ۳ - تحفة القائمیه در سند و شرح زیارت ناحیه (فارسی) .
- ۴ - صراط المستقیم إلى جنة النعیم .
- ۵ - فوز اکبر .
- ۶ - تذکرة الحجّة لتبصرة أهل المحجّة ، شرح امکانه و ازمنه متعلق به قائم و آداب و وظایف آن .
- ۷ - تکملة الايمان بمعرفة صاحب الزمان (فارسی) .
- ۸ - حقّة الدرر ، در شرح وقایع حکومت امام منتظر (فارسی) .
- ۹ - طالع مسعود ، شرح احادیث وارده پیرامون ولادت قائم موعود و آیات جلیله ایشان و فضائل شب و روز ولادت .
- ۱۰ - فتوحات مهدیه ، شامل فتوحات کلی و فرجهای دینی و دنیوی برای شیعه در عصر غیبت (فارسی) .
- ۱۱ - الفرّج الممدد بوجود قائم آل محمد .
- ۱۲ - فوائد المهدیه ، پیرامون چگونگی سیر و سلوک امام عصر در دوران حکومت حقه خود (عربی) .

- ۱۳ - فواتح المهدیّه إلى السعادة الأبدیّة ؛ شامل ده فایده کلی برای امام در امر دین و دنیای مردم .
- ۱۴ - مرآة الأنام فی التحقيق عن علم الامام (عربی) .
- ۱۵ - معراج الايمان فيما يتعلّق بصاحب الزّمان ؛ پیرامون شناخت امام حق از امام باطل .
- ۱۶ - مفتاح الرحمة در عهد غیبت امام و حجّت .
- ۱۷ - وسائل المهدیّه ، در فضیلت یاری و نصرت حضرت مهدی (ع) .
- ۱۸ - مطلع الانوار فی ذکر الامام الغائب عن الابصار ، شامل هفت ارجوزه .
- ۱۹ - عین الانهار ، شرح ارجوزه‌های مطلع الانوار .^۱

سیری در کتاب مطلع الانوار

آیه الله محمد باقر فقیه ایمانی ، علاوه بر تبخّر و تخصص و اجتهاد در بسیاری از علوم اسلامی ، همچون فقه ، اصول ، کلام ، تفسیر و رجال ، از طبع شعر بسیار خوبی نیز برخوردار بود و اشعار فراوانی به فارسی و عربی از خود به جای گذاشته است و آنچه باعث امتیاز اشعار او شده ، سبک استدلالی است که در اشعارش به کار گرفته است .

او در باره امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قصاید فراوانی سروده است و بیشتر آنها به سبک استدلالی می باشد و مسائل مربوط به آن حضرت را با اشعار زیبای خود تبیین و اثبات می کند . بهترین اثر گرانقدر او ، در این خصوص ، کتاب مطلع الانوار فی ذکر الامام الغائب عن الابصار او است که به زبان عربی و بالغ بر

۳۰۰۰ بیت به سبک استدلالی است. این کتاب شامل هفت ارجوزه و هر ارجوزه متشکل از چند فصل و هر فصلی هم بیانگر یکی از شئونات ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است. ما هم اکنون برآنیم که با ذکر نمونه‌هایی از اشعارش، به معرفی اجمالی ارجوزه‌های این کتاب پردازیم.

ارجوزه اول: الخصائص المهدیة

این ارجوزه مشتمل بر حدود ۱۲۰۰ بیت است که در چهل فصل تنظیم شده است و در هر فصلی، یکی از خصایص آن حضرت را بیان می‌کند. در فصل پنجم می‌گوید:^۱

مَزِيَّةٌ أُخْرَى لَهُ مَخْصُوصَةٌ خَصِيصَةٌ مَرْوِيَّةٌ مَنْصُوصَةٌ^۲
فِي غَيْبِهِ قَدْ نَهَيْتُ تَسْمِيَّتَهُ وَ هَكَذَا قَدْ رُوِيَ تَكْنِيَّتَهُ^۳

۱ - مطلع الانوار، ص ۲۸.

۲ - مزیت دیگری که مخصوص آن حضرت است، خصوصیتی است که در روایات بدان تصریح شده است.

۳ - و آن این است که در زمان غیبتش، بر زبان آوردن نام (مبارک) آن حضرت، ممنوع است و نیز روایت شده که آن حضرت را به کنیه نخوانند.

توضیح: روایات فراوانی در باره حرمت بر زبان آوردن نام و کنیه بقیة الله الاعظم از ائمه معصومین - صلوات الله عليهم اجمعین - وارد شده که در اینجا به ذکر یک روایت بسنده می‌شود:

"ابراهیم بن فارس نیشابوری، روایت کرده که چون خدمت حضرت عسکری - علیه السلام -

بِمُقْتَضَى الْأَدْلَةِ الْقَوِيَّةِ	مَعَ حِكْمَةٍ فِي بَعْضِهَا مَرْوِيَّةٌ ^۱
عِنْوَانٌ نَهَى لَيْسَ إِلَّا التَّسْمِيَةَ	وَلَيْسَ ذِي إِلَّا بِوَجْهِ التَّغْطِيَةِ ^۲
مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدٌ فَهَلْ هُمَا	بَدءُهُمَا الْمَنْهِيٌّ أَوْ كِلَاهُمَا ^۳
وَ إِنَّمَا الْقَوْلُ بِأَوَّلٍ وَقَعَ	فِي الْعُلَمَاءِ بِأَنَّ ذِكْرَهُ امْتَنَعَ ^۴
لِكِنَّةِ الْقَوْلِ عَلَى الثَّانِي قَوَى	لِشَاهِدِ مَحْمَلُهُ فِيهِ جَلَى ^۵
لِكِنَّةِ الْأَقْوَى عَلَى مَا فِي النَّظَرِ	أَنَّ مَحْمَلِ النَّهْيِ الصَّرِيحِ فِي الْأَثَرِ ^۶
فِي كُلِّ مَا خِيفَ مِنَ الْأَعْدَاءِ	فِي غَيْبِهِ لِحَضْرِ الْأَوْلِيَاءِ ^۳

→ رسید و حضرت حجّة - عليهم السلام - در پهلوی پدر بزرگوارش نشسته بود و از ضمیر او خبر داد؛ پس، از حال آن جناب پرسید. حضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است، بعد از من. تا آن که گفت؛ پس، از نام حضرت پرسیدم. فرمود که همانم و هم کنیه پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - است و حلال نیست کسی را که او را به نام یا به کنیت او ذکر کند تا زمانی که ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت او را.^{۳۸}

۱ - این نهی به مقتضای ادله قوی است که در بعضی از این ادله، حکمت و فلسفه آن هم نیز بیان شده است.

۲ - عنوان نهی فقط مربوط به بر زبان آوردن نام کامل آن حضرت است.

۳ - (سؤال این است که) آیا بر زبان آوردن نامهای محمد و احمد هر دو منهی است یا این که نهی فقط به اولی (یعنی محمد) تعلق می‌گیرد؟

۴ - سخن علما این است که ذکر اولی ممنوع است.

۵ - لیکن قول دوم هم به جهت شاهد روشنی که در آن است، قوی است.

۶ و ۳ - با این وجود به نظر می‌رسد که قول قویتر این باشد که نهی صریحی که در روایات آمده، باید بر مواردی حمل شود که ذکر نام آن حضرت در زمان غیبت باعث خوف و وحشت و آزار و اذیت دوستدارانش، از جانب دشمنان می‌شود.

وَ أَنَّ ذَايَعْمُ فِي جَمِيعِ مَا
 وَ غَيْرُ ذِي لِسَلْتَهِي مَحْمِلَانِ
 كَرَاهَةً لِكِنَّةِ شَدِيدَةٍ
 وَ إِنَّ نَهْجَ الْإِحْتِيَاظِ مَنْ سَلَكَ
 فَالْخَيْرُ لِلْمُؤْمِنِ ذِي اللَّبَابِ
 فِي غَيْبِهِ وَ أَنَّ أَحْسَنَ اللَّقَبِ
 وَ هُوَ يُرَاعِي مَعَ ذَا أَنْ لَمْ يَقَعْ
 يَشْهَرُهُ كُنِّي أَوْ قَدْ سُمِّيَا^۴
 الْأَوَّلُ الْحُرْمَةُ أَمَّا الثَّانِي^۵
 فَالْإِحْتِيَاظُ حِجْرَةٌ سَدِيدَةٌ^۶
 فَإِنَّهُ الْمُفْلِحُ قَطُّ مَا هَلَكَ^۷
 تَسْمِيَةُ الْقَائِمِ بِالْأَلْقَابِ^۸
 الْقَائِمُ الْحُجَّةُ وَ الثَّانِي أَحَبُّ^۹
 فِي مَوْقِعِ ضَرِّ وَ وَهْنٍ لِيَقَعَ^{۱۰}

ارجوزه دوم : الهدية المهدية

این ارجوزه ، مشتمل بر مقدمه ؛ دو فصل ؛ تتمه ؛ تبصره و تکلمه‌ای در ۱۱۳ بیت

۴- و این شامل تمام مواردی می‌شود که امام - علیهم السلام - بدان شهرت دارد ؛ چه کنیه باشد و چه اسم .

۵ و ۶- و غیر از این (یعنی در صورتی که ترس از دشمنان نباشد) بر زبان آوردن اولی (محمد) حرام و دومی (احمد) کراهت شدید دارد و احتیاط ، مانع نیرومندی است (برای جلوگیری از انجام کارهای نامشروع) .

۷- هر کس که راه احتیاط را بپیماید ؛ یقیناً رستگار خواهد شد و هرگز هلاک نخواهد گشت .

۸ و ۹- پس خیر و صلاح مؤمن عاقل در این است که در زمان غیبت قائم (علیه السلام) ، القاب وی را بر زبان جاری کند و بهترین القاب آن حضرت ، قائم و حجّت است ؛ در حالی که دومی محبوبتر است .

۱۰- و با وجود این ، باید مواظب باشد تا در ضرر و خواری قرار نگیرد .

توضیح : مقصود شاعر این است که اگر در موردی ذکر لقبی از آن حضرت ، در محفلی باعث آزار و اذیت شود ؛ باید از ذکر آن خودداری کرد .

است و در آن کلمه "نعیم" را در آیه شریفه "لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ" ^۱ به امام مهدی - علیه السلام - تفسیر می‌کند ^۲. وی در فصل اول، چهار مطلب را بیان می‌کند و در مطلب اول می‌گوید: ^۳

أَفْتَتِحُ الْمَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ	تَقَدَّسَتْ أَشْمَاؤُهُ كَمَا هِيَ ^۴
أَمَّا النَّعِيمُ فَهُوَ الْإِمَامُ	إِذْ بِوُجُودِهِ لَنَا قِوَامٌ ^۵
وَهُوَ لَنَا وَسِيلَةُ النِّعْمَاءِ	مِنْ كُلِّ مَا فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ ^۶
لَسَوْلَاهُ لَنْ تُنْزَلَ قَطُّ رَحْمَةٌ	وَلَا السَّمَاءُ تُمَطَّرْنَا مِنْ قَطْرَةٍ ^۷
لَسَوْلَاهُ مَا عَيْنٌ وَلَا كَانَ أَثَرُ	لَسَوْلَاهُ مَا نُورٌ شَمْسٍ وَقَمَرٍ ^۸
لَسَوْلَاهُ مَا عَرْشٌ وَلَا كُرْسِيُّ	لَسَوْلَاهُ مَا إِنْشٌ وَلَا قُدْسِيٌّ ^۹
لَسَوْلَاهُ مَا مِنْ مَلَكٍ وَرُوحٍ	لَسَوْلَاهُ مَا مِنْ قَلَمٍ وَلَوْحٍ ^{۱۰}

۱ - تکاثر / ۸.

۲ - مطلع الانوار، ص ۱۴۶ - ۱۶۰.

۳ - همان مأخذ، ص ۱۴۸.

۴ - سخن را با نام خدایی که نامهای او ذاتاً مقدس‌اند، آغاز می‌کنم.

۵ - اما مقصود از "نعیم" همان امام است؛ زیرا قوام هستی ما به واسطه وجود اوست.

۶ - او وسیله‌ای است برای رسیدن ما به همه نعمتهای زمینی و آسمانی (به عبارت دیگر همه نعمتهای زمینی و آسمانی بواسطه او به ما می‌رسد).

۷ - اگر او نبود، هرگز رحمتی نازل نمی‌شد و آسمان قطره‌ای باران فرو نمی‌ریخت.

۸ - اگر او نبود، نه جسمی بود و نه اثری از آن و اگر او نبود، هیچ خورشید و ماهی نورافشانی نمی‌کرد.

۹ - اگر او نبود، نه عرشی بود و نه کرسی؛ نه انسانی بود و نه (موجود) قدسی.

۱۰ - اگر او نبود، نه فرشته‌ای بود و نه جبرئیل؛ نه قلمی بود و نه لوحی.

لَوْلَا لَأَلْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ مَا	تَبَّتِ الْأَرْضُ وَ مَا قَامَ السَّمَاءُ ^۱
لَوْلَا لَأَلْبَحْرُ وَ فُلُكُ سَارِيَّةٌ	لَوْلَا لَأَلْبَرُّ وَ عَيْنٌ جَارِيَّةٌ ^۲
وَ إِنَّهُ الْمِنْهَاجُ لِإِهْدَايَةِ	وَ النُّورُ لِلْحِكْمَةِ وَ الدَّرَايَةِ ^۳
وَ إِنَّهُ الْآيَةُ لِلَّهِ الْأَحَدِ	لَوْلَا لَمْ يَعْرِفُهُ بِالْحَقِّ أَحَدٌ ^۴
وَ مِنْهُ يَجْلُو مَسَلُّكَ الْعِبَادَةِ	تَبْدُو بِهِ حَقِيقَةَ الزَّهَادَةِ ^۵
لَوْلَا الْهُدَى مِنْهُ فَقَدْ لَمْ يَجِدْ	مِنْ مُؤْمِنٍ وَ اللَّهُ قَطُّ مَا عُبِدَ ^۶

ارجوزه سوم: الدرّة البهيّة في التسمية المهدية

این ارجوزه، مشتمل بر عنوان موضوع و پنج فصل و یک تذییل در ۲۸۴ بیت است. در فصول پنجگانه این ارجوزه، در باره اسامی و القاب آن حضرت و مأخذ آن اسامی و معنای لقب و مسائلی از این قبیل بحث می‌کند.^۷ وی در قسمتی از فصل سوم می‌گوید:^۸

- ۱- اگر او نبود، نه بهستی بود و نه دوزخی؛ و زمین پا بر جا نمی‌ماند و آسمان بر پا نمی‌شد.
- ۲- اگر او نبود، نه دریایی بود و نه کشتی سیرکننده؛ نه خشکی بود و نه چشمه جاری.
- ۳- او چراغ هدایت است و نور حکمت و درایت.
- ۴- او آیت خداوند یکتا است که اگر او نبود، احدی حق را نمی‌شناخت.
- ۵- از طریق او راه عبودیت و بندگی روشن می‌شود و به وسیله او حقیقت زهد آشکار می‌شود.
- ۶- اگر هدایت او نبود، هیچ مؤمنی نبود و هرگز بندگی خدا نمی‌شد.

۷- مطلع الانوار، ص ۱۶۲- ۱۸۴.

۸- همان مأخذ، ص ۱۷۵.

وَإِنَّمَا أَسْمَاؤُهُ الشَّرِيفَةُ
فَبَعْضُهَا مَا نَقَلْتَهَا الْعُلَمَاءُ
فِي آيَةٍ أَوْ خَبَرَ عَنِ النَّبِيِّ
أَوْ فِي دُعَاءٍ أَوْ زِيَارَةٍ بِهَا
وَجُمْلَةٌ أُخْرَى مِنَ الْأَسْمَاءِ لَهُ
لَمْ يَذْكُرُوهَا الْعُلَمَاءُ فِي مُسْنَدٍ
بِمِثْلِ مَا قَدْ أَخَذُوا لِمَا سَطَرَ
فِي هَذِهِ الْوَجِيزَةِ اللَّطِيفَةِ^۱
مَشْرُوحَةً بِذِكْرِهَا بِحَسَبِ مَا^۲
أَوْ عَنِ الْأَبَاءِ لَهُ بِهَا دُعَايُ^۵
عُبَّرَ أَوْ فِي لُغَةٍ مِنْ غَيْرِهَا^۶
فِي هَذِهِ قَدْ ذَكَرْتُ مُعَدَّةً^۷
فَإِنِّي آتَّخَذْتُ مِنْ مُسْتَنَدٍ^۸
مِنْ آيَةٍ أَوْ خَبَرَ كَمَا ذَكَرُ^۹

ارجوزه چهارم : فك الرقبه

این ارجوزه ، مشتمل بر مقدمه و ده فصل در ۱۵۲ بیت است که در آن در باره وظایف شیعیان نسبت به آن حضرت بحث می‌کند و اموری را که باید پیروان آن پیشوا در زمان غیبتش بدان عمل کنند ، بر می‌شمارد .^۱ در قسمتی از فصل دوم این

۱ - جز این نیست که اسامی شریف آن حضرت ، در این مختصر لطیف آمده است .

۲ و ۵ - پس ، برخی از آنها را علما نقل کرده و مشروحاً به ذکر آنها پرداخته‌اند (البته) به حسب آنچه در آیه یا حدیث نبوی وارد شده ، یا از پدرانشان نقل شده که او را با این اسامی می‌خواندند .
۶ - یا در دعا یا زیارتی به آن اسامی اشاره شده ، یا اینکه در زبان دیگر (غیر از عربی) آمده است .

۷ و ۸ و ۹ - و پاره‌ای از اسامی آن حضرت که در اینجا بر شمرده شده ، علما آن را در کتابی ذکر نکرده‌اند ؛ لیکن من آنها را از منابع مستندی همچون منابع آنان از قبیل آیه و خبر اتخاذ کرده‌ام .

۱ - مطلع الانوار ، ص ۱۶۲ - ۱۸۴ .

ارجوزه می‌گوید: ^۱

وَإِنَّمَا ثَانِي الْفُصُولِ مِمَّا
أَلْفَعْلُ مَا بِفِعْلِهِ تَقَرُّ
وَالْإِجْتِنَابُ عَنْ جَمِيعِ مَالِهِ
إِذْ قَدْ رَوِيَ ذَلِكَ عَنْ جَنَابِهِ
أَدَابُهُ كَانَ لَنَا مُهِمًّا ^۲
عَيْنُ الْإِمَامِ وَبِهِ تُسَرُّ ^۳
إِذْ هُوَ قَدْ يَعْلَمُهُ لَيْكْرُهُ ^۴
أَنْ فَعَلْنَا الْمَوْجِبُ لاحتِجَابِهِ ^۵

ارجوزه پنجم: التحفة السنية

این ارجوزه، مشتمل بر مقدمه و ده فصل است که در ۱۱۹ بیت سروده شده و در آن در مورد این که بر مؤمنان لازم است که در هنگام نزول مصائب و مشکلات، امام زمان خویش را یاری کنند، به تفصیل سخن می‌گوید. ^۶ اینک برای آشنایی بیشتر با این ارجوزه، فصل نهم آن تقدیم می‌گردد: ^۷

وَإِنَّمَا التُّصْرَةُ فِي الْأَقْوَالِ
بِسَبْعَةٍ تَحْصُلُ بِالْكَمَالِ ^۸

۱ - همان مأخذ، ص ۱۷۵.

۲ - دومین فصل در باره آدابی است که رعایت آن برای ما مهم (و ضروری) است (و آن این است که:)

۳ - کاری کنیم که چشم امام زمان به خاطر عمل ما روشن شود و باعث خوشحالی او شود.

۴ - و از همه اعمالی که امام از آن بدش می‌آید، اجتناب کنیم.

۵ - زیرا از آن جناب روایت شده که کردار ما باعث غیبت او شده است.

۶ - مطلع الانوار، ص ۲۰۶ - ۲۱۹.

۷ - همان مأخذ، ص ۲۱۷.

۸ - یاری کردن آن حضرت، با هفت چیز به طور کامل حاصل می‌شود.

تَوْصِيفُهُ بِذِكْرِهِ الْجَمِيلِ	فِي مَحْضَرِ الْأَحْبَابِ بِالتَّجْلِيلِ ^۱
وَدَعْوَةَ الْعِبَادِ بِالْإِرْشَادِ	إِلَيْهِ لِالْحُبِّ وَالْإِعْتِقَادِ ^۲
وَدَعْوَةَ الْجُهَالِ فِي الْأَنْامِ	تَعْلِيمُهُمْ بِحُمَلَةِ الْأَحْكَامِ ^۳
يُدْعَى لَهُ لِأَجْلِ تَعْجِيلِ الْفَرَجِ	وَالْحِفْظِ لِلسَّانِ عَنْ كُلِّ الْحَرْجِ ^۴
وَالجِدُّ فِي اللَّعْنِ عَلَى أَعْدَائِهِ	فَخَزِيئُهُمْ يُطَلَّبُ فِي دُعَائِهِ ^۵
وَالْمَدْحُ بِالنَّظْمِ لِنِعْمِ النَّصْرِ	وَنِعْمَ مَنْ يُشْرَحُ فِيهِ الصَّدْرُ ^۶

ارجوزه ششم : تحلة المعما:

این ارجوزه ، مشتمل بر مقدمه و هشت باب و یک تبصره در ۶۱ بیت است که آن را در توضیح عبارت " و أما الإنتفاع بي في غيبتي فكا لإنتفاع بالشمس إذا غيبتها السحاب عن الأبصار " ^۷ سروده است . آن عبارتی که امام زمان - عجل الله تعالی

- ۱ - با ذکر جمیل ، توصیف آن حضرت کردن و در محضر دوستان از او به تجلیل یاد کردن .
- ۲ - بندگان را برای ایجاد دوستی و اعتقاد به آن حضرت ، با ارشاد و راهنمایی به سوی او دعوت کردن .
- ۳ - دعوت کردن مردم به فراگیری احکام (الهی) .
- ۴ - برای تعجیل در فرج آن حضرت ، دعا کردن و زبان را از هر گناهی حفظ کردن .
- ۵ - و جدیت داشتن در لعن بر دشمنان آن حضرت و ذلت و خواری آنان را از خدا خواستن .
- ۶ - شَرَحَ صَدْرَهُ بِهِ : دلش را بدان خنک کرد و شادمان ساخت .
- یعنی : و مدحی که با شعر باشد ، چه نیکو یآوری است و چه نیکو است آن سروری که با این اشعار شادمان می شود .
- ۷ - اما بهره بردن (مردم) از من در زمان غیبتم ، همچون بهره بردن از خورشید است ، در

فرجه الشریف - آن را در ضمن توقیع مبارک خود ، به اسحاق بن یعقوب بیان فرموده‌اند .^۱ شاعر در باب سوم این ارجوزه می‌گوید :^۲

وَ ثَالِثُ الْوُجُوهِ فِي التَّوْقِيعِ أَنْ هُوَ فِي مَقَامِهِ الرَّفِيعِ^۳
 كُنُورِ شَمْسٍ فِي السَّحَابِ لَامِعاً لَا مَعَهَا نَجْمٌ يُبِينُ طَالِعاً^۴
 فَهُوَ كَذَا مَعَ أَنْ يَكُونَ غَائِباً لَيْسَ هُدًى غَيْرُ هُدَاهُ صَائِباً^۵

ارجوزه هفتم : مطلع الانوار:

این ارجوزه دارای ۱۰۱۰ بیت و مشتمل بر عنوان ارجوزه و مقدمه و چهل فصل است و هر فصلی ، در یکی از موضوعاتی که مربوط به آن حضرت می‌شود ، بحث می‌کند .^۷ مثلاً در فصل بیست و هشتم می‌گوید :^۸

→ هنگامی که ابرها آن را از دیدگان پنهان کند .

۱ - مطلع الانوار ، ص ۲۲۹ . و الامام المهدي من المهد إلى الظهور ، ص ۲۵۳ .

۲ - مطلع الانوار ، ص ۲۲۴ .

۳ و ۵ - سومین وجهی که در این توقیع (مبارک) دیده می‌شود ، این است که امام در آن مقام رفیعی که دارد ؛ همچون نورخورشید است که در میان ابرها می‌درخشد و با وجود آن ستاره‌ای طلوع نمی‌کند .

۶ - امام نیز با وجود آن که غایب است ؛ ولی هدایتی جز هدایت او کارساز نیست و انسان را به مقصود نمی‌رساند (یعنی اگر انسان اهل ولایت نباشد و به فرامین و دستورات آن حضرت که از راههای مختلف از جمله از طریق ولی فقیه به انسان می‌رسد ، عمل نکند به مطلوب نخواهید رسید و در واقع به بیراهه می‌رود) .

۷ - مطلع الانوار ، ص ۲۳۲ - ۳۳۳ .

وَ هُنَا فَايِدَةٌ مُهْمَةٌ مَاخُوذَةٌ عَنْ طُرُقِ الْأُئِمَّةِ^۹
 وَإِنَّمَا دُعَاؤُنَا لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ أَفْضَلُ الثَّنَاءِ الدَّائِمِ^{۱۰}
 وَ هُوَ لَنَا فَرَضٌ مِنَ الرَّحْمَنِ إِذْ هُوَ مِنْ لَوَازِمِ الْإِيمَانِ^{۱۱}
 فَالسَّعْيُ فِي النُّصْرَةِ لِلْأُئِمَّةِ فَرِيضَةٌ ثَابِتَةٌ لِلْأُمَّةِ^{۱۲}
 وَإِنَّمَا الدُّعَاءُ سَعْيٌ فِي الْفَرَجِ إِذْ فِيهِ عَنْ إِمَامِنَا دَفْعُ الْحَرَجِ^{۱۳}
 وَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ لَوْ اسْتَجَبْتُمْ فِي فَرَجِ الْقَائِمِ قَدْ أُجِبْتُمْ^{۱۴}

۸- محمد حسن میرجهانی طباطبائی (۱۴۱۳ هـ. ق):

حجة الاسلام و المسلمین سید محمد حسن میرجهانی طباطبائی محمد آبادی
 جرقویه ای اصفهانی ، در دوم ذیقعده (۱۳۱۹ هـ. ق) دیده به جهان گشود . پس از
 اتمام تحصیل در نجف اشرف ، به ایران بازگشت . سالها در تهران به تألیف و تبلیغ
 پرداخت و در حدود سال (۱۴۰۰ هـ ق) به اصفهان مهاجرت نمود و سرانجام در

۸- همان مأخذ ، ص ۳۱۵ و ۳۱۶ .

۹- در اینجا یک نکته مهمی است که از طریق ائمه اخذ شده است .

۱۰- و آن این است که باید برای قائم - که برترین ثنای همیشگی خدا بر او باد - دعا کنیم .

۱۱- و این از جانب خدای رحمان بر ما لازم گردیده ؛ چرا که از لوازم ایمان است .

۱۲- تلاش کردن در یاری پیشوایان ، یکی از فرایض قطعی است .

۱۳- جز این نیست که دعا نوعی تلاش در جهت فرج آن حضرت - علیه السلام - است ؛ زیرا با
 دعا کردن از امامان دفع حرج می شود .

۱۴- و در حدیث وارد شده که اگر برای فرج قائم دعا کنید ؛ دعای شما به اجابت می رسد .

روز ۲۱ جمادی الثانی سال (۱۴۱۳ هـ . ق) دیده از جهان فرو بست و در کنار قبر مطهر علامه مجلسی به خاک سپرده شد.^۱

دانشمند فاضل محمد حسن میرجهانی ، از شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت بود و در ابراز دلبستگی به آن خاندان پاک ، آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشته است . یکی از این آثار ، کتاب ارزنده نوائب الدهور فی علائم الظهور او است که در آن علائم ظهور امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را در ۱۷۰۰ صفحه در چهار جلد به چاپ رسانده است . اثر دیگری در این خصوص ، کتاب السبکة البيضاء فی نسب آل بنی الطباء است که در آن انتساب آباء خودش را به امام حسن مجتبی - علیه السلام - با زحمت و تلاش فراوان که آن را عین رحمت می داند ، به اثبات می رساند و می گوید :^۲

أنا من آل علي المرتضى مولى الموالى	أبيها السائل عني نسبي إسمع مقالى
فكفى فسخرى بهذا أنسى من خير آل	حسنى و حسيني و من آل الطباء
قلت حقاً ما هو الحق وإنى لا أبالي	حسبي منهم ونسبي حبهم في الحشر حسبي
هو زادي في معادي و سنادى في مآلى	كيف أخفى نسبي من طعن حساد لثام
زئسنا قد غيّرته بمضلات الضلال	فتنة الدهر جفانا و جفينا بسجفها
دأبها كان قديماً ذل أعيان الرجال	أخذت منا شعار الفخر ظلماً و عناداً

خود شاعر در ترجمه اشعار فوق می گوید :

" مفاد اشعاری که بدیهه و مرتجلاً در حین نوشتن این رساله ، انشاء کردم این است : ای کسی که از نسب من می پرسی ، بشنو گفتار مرا . من از آل علی مرتضی

۱ - کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۳۳۸ .

۲ - السبکة البيضاء ، ص ۵ و ۶ .

هستم که مولای همهٔ مولاهاست . من سید حسنی و حسینی آل ابراهیم طباطباییم ؛ پس کفایت است مرا فخر کردن من به این انتساب که من از بهترین آنها هستم . حسب و نسب من ، از ایشان است و دوستی ایشان که در دل دارم ؛ در روز حشر برای نجات من مرا کفایت می‌کند و از روی ثبات گفته‌ام آنچه را که حق است و من باکی از گفتن آن ندارم . چگونه پنهان کنم ، نسب خود را از جهت طعن زدن و ملامت کردن اشخاص حسود و پست ؟ حال آن که منتسب بودن به این نسب ، توشهٔ من است ، در روز بازگشت من در قیامت و تکیه گاه من است و مآل کار من . فتنهٔ روزگار بر ما جفا کرد و جفا کرده شدیم به جفای آن ؛ به نحوی که تغییر داد زئی سیادت ما را به سبب آنچه که گمراهی اندازنده است گمراهانرا . گرفت از ما شعار فخر را که لباس سیادتست بر حسب ظاهر از روی ستم و عناد . از قدیم عادت روزگار ذلیل کردن مردان بزرگ بوده است".^۱

محمد حسن میرجهانی ، علاوه بر اشعار فراوانی که به فارسی در مدح اهل بیت عصمت و طهارت سروده ، اشعار جالبی هم در این خصوص ، به عربی دارد که ذیلاً به بررسی آنها می‌پردازیم .

سیری در کتاب الدرر المكنونة:

سید محمد حسن میرجهانی طباطبایی ، کتابی با نام " الدرر المكنونة في الامام و الامامة و صفاته الجامعة " دارد که در آن مسائل مربوط به امامت و ائمهٔ معصومین - صلوات الله عليهم اجمعین - را ، با زبان شعر تبیین می‌کند . او در این کتاب ، نخست لزوم وجود امام را در جامعه اثبات می‌کند ؛ آنگاه به

بیان صفات امام که مهمترین آنها عصمت از گناه و خطا است ، می پردازد . سپس ، در این که امام باید از جانب خداوند انتخاب شود و دیگران قادر به انتخاب امام معصوم نیستند ، بحث می کند و پس از آن ، دهها مطلب دقیق علمی و تاریخی را در زمینه امامت ، با اشعاری زیبا بیان می کند . آنگاه در باره زندگانی یکایک ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین ، با زبان شعر سخن می گوید تا این که نوبت به ولی عصر حجة بن الحسن العسکری می رسد . ناظم در این منظومه ، در خصوص بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بیش از ۶۰۰ بیت شعر سروده است که در آنها سیمای پر فروغ آن حضرت را از تولد تا غیبت و از غیبت تا ظهور و حتی بعد از ظهور در قالب موضوعات زیر در اشعار خویش به تصویر می کشد :^۱

- ۱ - تاریخ تولد و نام و نسب حضرت مهدی (ع) ؛
- ۲ - مدت اقامت با پدر بزرگوارش ؛
- ۳ - معرفی مادر آن حضرت (ع) ؛
- ۴ - غیبت صغری و نواب اربعه ؛
- ۵ - غیبت کبری و نایبان عام ؛
- ۶ - برای ظهور آن حضرت (ع) وقتی مشخص نشده ؛
- ۷ - شمایل آن حضرت (ع) ؛
- ۸ - اسامی آن حضرت (ع) در کتابهای آسمانی ؛
- ۹ - القاب آن حضرت (ع) ؛
- ۱۱ - معرفی برخی از دانشمندان عامه که به ولادت آن حضرت (ع) معترفند ؛
- ۱۲ - خصایل آن حضرت (ع) ؛

۱۳ - نشانه های ظهور آن حضرت (ع) ؛

۱۴ - نشانه های حتمی ظهور ؛

۱۵ - نشانه های غیر حتمی و مشروط ؛

۱۶ - روز ظهور و سیرت آن حضرت ؛

۱۷ - توسل ناظم به ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - .

با توجه به کثرت اشعار و گستردگی موضوعات مطرح شده ، ذکر نمونه از هر موضوع علاوه بر این که باعث اداء نشدن حق مطلب می شود ، موجب اطاله کلام نیز خواهد شد . لذا به ذکر اشعاری که در دو موضوع زیر سروده ، اکتفاء می شود :^۱

في الغيبة الكبرى و أنه ليس لظهوره وقت معيّن:^۲

فَالْغَيْبَةُ الْكُبْرَى بِمَوْتِهِ ابْتَدَتْ	وَ الْفِئْتَةُ الْعُظْمَى بِهَذِهِ بَدَتْ ^۳
مُدَّتُهُ انْتَهَتْ إِلَى الظُّهُورِ	لَيْسَ لَهَا وَقْتُ عَلَى الْمَأْثُورِ ^۴
ظُهُورُهُ كَانَ مِنَ الْخَفِيَّةِ	بِحَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ الْبَرِيَّةُ ^۵
فَعِنْدَ رَبِّي كَانَ عِلْمُ السَّاعَةِ	الْقَوْلُ بِالْوَقْتِ مِنَ الشَّنَاعَةِ ^۶

۱ - همان مأخذ ، ص ۱۸۴ - ۱۸۷ .

۲ - در غیبت کبری و این که برای ظهور آن حضرت وقتی مشخص نشده است .

۳ - غیبت کبری با مرگ آن حضرت آغاز شد و آزمایشی بزرگتر پدیدار گشت .

۴ - مدت این غیبت ، با ظهور آن حضرت (ع) به پایان می رسد و مطابق روایات مدت زمان غیبت مشخص نیست .

۵ - (زمان) ظهور آن حضرت (ع) ، از جمله اسراری است که خلائق از آن آگاهی ندارند .

۶ - (همانگونه که) علم به زمان وقوع قیامت مختص پروردگار است (علم به زمان ظهور

وَإِنَّمَا الْوَقَاتُ كَانَ كاذِباً كَذِبُهُ ثُمَّ عَنْهُ كُنْ مُجَانِباً^۱
 فَإِنَّ مَنْ وَقَفَتْ لَهَالِكُ إِيَّاكَ وَالتَّوَقَّيْتَ اسْمَعَ ذَلِكَ^۲
 وَ لَيْسَ فِيهَا نَائِبُ الْخَاصِّ لَهُ مَنْ ادَّعَى عَلَيْكَ أَنْ تَكْذِبَهُ^۳
 نَائِبُهُ الْعَامُّ يَكُونُ حُجَّةً بِنَصِّهِ الْخَاصِّ هُوَ الْمَحْجَّةُ^۴
 فَإِنَّ أَمْرَهُ بِهَذَا قَدْ صَدَرَ عَلَيْكَ بِالتَّوَقُّعِ فَاحْفَظْ مَا أَمَرَ^۵

→ ولی عصر - عجل الله تعالى فرجه الشريف - هم مختص اوست (و تعیین وقت کردن ، عملی زشت و ناپسند است .

۱ - یقیناً ، کسی که تعیین وقت کند ، دروغگو است ؛ او را تکذیب کن و از او دوری گزین .
 توضیح : از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت شده که فرمود : ... یکذب فیها الوقتون^{۳۹}؛
 یعنی ، کسانی که در امر ظهور - حضرت مهدی علیه السلام - وقت مشخص می کنند، دروغ
 می گویند .

فضیل از امام محمدباقر - علیه السلام - سؤال کرد : آیا برای این امر (زمان ظهور) وقت
 مشخصی است ؟

امام (ع) فرمود : کذب الوقتون ، کذب الوقتون ، کذب الوقتون .^{۴۰}

۲ - همانا کسی که وقت آن را مشخص کند ، هلاک شونده است . بر حذر باش از اینکه تعیین
 وقت کنی و این سخن را (نیک) بشنو .

۳ - در زمان غیبت کبری ، نایب خاصی برای آن حضرت نیست و هر کس ادعای نیابت خاصه
 کند؛ او را تکذیب کن .

۴ - (بلکه در زمان غیبت کبری) نایب عام آن حضرت ، به نص خاصی که از آن حضرت رسیده
 ، حجت (خدا بر مردم) است .

۵ - فرمان آن حضرت به این مطلب صادر شده ؛ پس آن توقیع (مبارک) را بگیر و آنچه را فرمان
 داده ، به خاطر بسپار .

مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِهِ فَاقِيهَا مُجْتَهِدًا مُسْتَنْبِطًا نَبِيهَا^۱
 وَوَاجِدًا شُرُوطَهُ الْمَنْصُوصَةَ فِيهِ تَرَى الْعَلَائِمَ الْمَخْصُوصَةَ^۲
 فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَمِنْهُ أَمْرَ الدِّينِ يَسْتَفْتُوهُ^۳

فی بیان شمائله علیه السلام:

مَحْمُودَةٌ الْخِصَالِ وَالشَّمَائِلِ مَوْصُوفَةٌ النُّعُوتِ وَالْفَضَائِلِ^۴
 أَجَلَى الْجَبِينِينَ كَمَا فِي النَّبَوِيِّ وَأَكْحَلُ الْعَيْنِينَ قَوْلَ الْعَلَوِيِّ^۵
 وَنَاصِعُ اللَّوْنِ وَوَاضِحُ الْجَبِينِ وَأَبْلَجُ الْحَاجِبِ ذُو الْخَدِّ السَّنِينِ^۶
 وَوَجْهُهُ الدَّرِّيُّ كَأَنَّ قُحْوَانَ كَأَنَّهُ الْقَضِيبُ مِنْ رَيْحَانِ^۷

۱ و ۲ و ۳ - (در آن توقیع آمده است که) از شیعیان آن حضرت، آن کس که فقیه، مجتهد، اهل استنباط، شریف و واجد شرایط منصوصه باشد و در او آن علائم مخصوص دیده شود؛ بر عوام است که از او تقلید کنند و مسائل دینی را از او استفتاء نمایند.

۴ - خصلتها و شمایل او ستوده شده و صفات و فضایل او توصیف شده است.

۵ - آنچنان که در حدیث نبوی وارد شده؛ پیشانیش فراخ و طبق گفتار علوی چشمانش سیاه است.

۶ - الأبلج: گشاده ابرو، آن که دو ابرویش به هم پیوسته نباشد. سنین: بر وزن "فعلیل" به معنی "مسنون" است. المسنون من الوجوه: چهره کشیده باریک. نَصَعُ اللَّوْنِ: سفیدی رنگ بسیار شد. یعنی: رنگ چهره اش روشن؛ پیشانیش تابان؛ گشاده ابرو و دارای گونه ای کشیده و باریک.

۷ - أقحوان: بابونه و آن گیاهی است از تیره مرکبیان که پایاست و در علفزارها به فراوانی می روید. گلهايش سفید و ساده است و اطراف نهنج زا به شکل دایره فرا می گیرد. ^{۴۱} القضيب:

مُدَوَّرُ الْهَامَةِ رَبْعُ الْقَامَةِ	كَالْجَدِّ بَيْنَ كَتْفَيْهِ عِلْمَةٌ ^۱
أَزْجُ حَاجِبٍ وَأَقْنَى الْأَنْفِ	صَلَّتُ الْجَبِينَيْنِ وَشَتْنُ الْكَفِّ ^۲
وَنُورُهُ يَغْلُو سَوَادَ لِحْيَتِهِ	كَأَلِ إِسْرَائِيلَ طُولُ قَامَتِهِ ^۳
كَانَ شَبِيهَ الْجَدِّ فِي جَمَالِهِ	فِي خَدِّهِ يُضِيءُ نُورُ خَالِهِ ^۴
وَالْخَالُ فِي الْأَيْمَنِ مِنْ خَدِّهِ	وَ شَعْرَةٌ يَسِيلُ مِنْكَبَيْهِ ^۵
وَ فَرْقُهُ مِنْ بَيْنِ وَفَرْتَيْنِ	كَأَلْفٍ فِي وَسْطِ النَّوْنَيْنِ ^۶
أَفْرَقُ الْأَسْنَانَ بَرِيقُ سِنْتُهُ	وَ إِنَّهُ طَاوُوسٌ أَهْلُ الْجَنَّةِ ^۷

• شاخه بریده شده، ترکه .

یعنی : چهره درخشانش همچون گل بابونه و (قامت رعنايش) گویی ترکه‌ای از ریحان است.

۱ - الهامة : سر هر چیزی . رَبْعُ الْقَامَةِ : متوسط ، میانه بالا .

یعنی : سرش گرد ، قامتش متوسط (میانه بالا) و همانند جدش در بین کتفش علامتی است.

۲ - زَجَّ حَاجِبُهُ : ابروی او دراز و باریک گردید . أَقْنَى الْأَنْفِ : دارای بینی عقابی . الصَّلْتُ مِنَ النَّاسِ

: شخص سفید پیشانی . شَتْنَتْ كَفَّهُ : دست او درشت شد .

یعنی : ابروانی کشیده و باریک ؛ بینی عقابی ؛ پیشانی سفید (و نورانی) و دستانی درشت دارد .

۳ - و نور چهره‌اش بر سیاهی محاسنش احاطه دارد و طول قامتش همچون دودمان اسرائیل است .

۴ - در زیبایی ، همچون جدش (محمد مصطفی) است و در گونه‌اش نور خالش می‌درخشد .

۵ - آن خال در گونه راستش قرار دارد و موهایش بر شانه‌هایش ریخته شده .

۶ - الْوَفْرَةُ : گیسویی که به نرمه گوش برسد . و گیسویی که تا زیر نرمه گوش برسد ؛ الْحِمَّةُ و آن

که تا سر کتف برسد ؛ الْإِلْمَةُ نامیده می‌شود . ۴۲

یعنی : و فرقی در بین دو گیسویش ، همچو الفی است که بین دو (حرف) نون قرار گرفته باشد .

۷ - فَرِيقُ الرَّجُلِ : دو دندان پیشین مرد از هم فاصله یافت .

أَسْنَانُهُ كَأَنَّهَا الْمِنْشَارُ وَ كَانَ مِنْهَا تَسْطَعُ الْأَنْوَارُ^۱
 وَ خَالَهُ فِي خَدِّهِ الْمُنَوَّرُ فُتَاةٌ مِنْكَ فِي رُضَاضٍ عَنَبِرٍ^۲
 يَلْمَعُ نَوْرٌ وَجْهَهُ كَالْبَدْرِ مُعْظَمُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الصَّدْرِ^۳
 وَ قَدْ تَكَاثَفَ النَّدَى فِي جَبْهَتِهِ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ نُورٌ غُرَّتِهِ^۴
 أَدْعُوكَ يَا رَبِّ أَطِيلَ بَقَاةَ أَرْجُوكَ أَنْ تَسْرُزُقَنِي لِقَاةَ^۵

۹ - شیخ عبدالغنی الحر (۱۳۵۸ هـ. ق):

شیخ عبدالغنی احمد بن علی الحر، شاعری فاضل، ادیبی فرزانه، عابدی زاهد

→ یعنی: دندانهای سفیدش از یکدیگر فاصله دارند و او طاووس بهشتیان است.

۱ - الْمِنْشَارُ: ارّه.

یعنی: دندانهایش گویی دندانهای ارّه می باشند (یعنی دندانهایش به هم چسبیده نیستند و بر یکدیگر سوار نشده اند؛ بلکه مانند دندانهای ارّه از یکدیگر فاصله دارند) و از آنها نور منتشر می شود.

۲ - الْفُتَاتُ: الفتیت، خرده، ریز. الرُّضَاضُ: الفتیت مما رُضُ، ریزه ها و کوفته های چیزی.

یعنی: و خالش در گونه نورانش (آنقدر خوش بو است که گویی این خال ترکیبی از) ریزه های مشک و عنبر است.

۳ - نور چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشد و او فراخ شکم و گشاده سینه است.

۴ - النَّدَى: شبنم، باران، بخشش و نیکی و جوانمردی.

یعنی: آثار بخشش و جوانمردی به وفور در پیشانی او دیده می شود و نور پیشانش همچو ستاره درخشان است.

۵ - پروردگارا! از تو می خواهم که عمر او را طولانی گردانی و امیدوارم که دیدار او را روزی من

نمایی.

و خطیبی توانا بود. وی از جسمی نیرومند، حافظه‌ای قوی، اخلاقی نیکو و چهره‌ای بشاش برخوردار بود و بسیار خوش برخورد و نرم‌خوی بود. او حافظ قرآن کریم و آشنای به تفاسیر و دقایق آن بود.

بعد از درگذشت جدّ مشهورش، شیخ علی الحرّکه پیشوای دینی عصر خودش در جبل عامل بود؛ از روستای جبّع واقع در جبل عامل لبنان به نجف اشرف مهاجرت کرد و بعد از سه سال اقامت در نجف، با خانواده "آل طریحی" وصلت کرد و آنگاه نجف را به عنوان وطن خویش برگزید تا این که در آنجا در نیمه محرم سال (۱۳۵۸ ه. ق.) دارفانی را وداع گفت.^۱

عبدالغنی، شیفته و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت، مخصوصاً دلباخته حضرت مهدی - علیه السلام - بود و در مدح ائمه معصومین - علیهم السلام - بخصوص در اظهار ارادت به ساحت مقدّس ولیّ عصر - عجل الله تعالی فرجه - اشعار فراوانی سروده که نمونه‌های بارز آن را در دیوانش که با عنوان "دیوان شیخ عبدالغنی الحرّ" به چاپ رسیده است؛ می‌توان یافت.

سیری در دیوان عبدالغنی الحرّ

دیوان شیخ عبدالغنی الحرّ از دو جزء تشکیل می‌شود. جزء اول را ناظم منتظم الدرر فی مدح الامام المنتظر (ع) و جزء دوم را محو المآثم نامیده است.

جزء اول که متجاوز از ۱۱۷۰ بیت است، در مدح امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - می‌باشد و با قصیده زیر آغاز می‌شود:^۲

۱ - مقدمه دیوان شیخ عبدالغنی الحرّ، ص ۳۸ و ۳۹.

۲ - دیوان عبدالغنی الحرّ، ص ۴.

حَمْدًا لِمُنْجِرِ مِيعَادٍ بِحُجَّتِهِ
 وَ إِلِهِ الْأَمْنَاءِ الْغُرِّ وَ فَاطِمَةَ
 مَنْ هُمْ لَنَا حُجَجٌ نَهْدِي بِهِمْ سُرُجٌ
 مَنْ هُمْ لَنَا جُنَّةٌ فِي النَّشَاتَيْنِ وَ فِي
 وَ بَعْدَ لَمَّا رَأَيْتُ الْخَلْقَ فِي هَرَجٍ
 وَ بَدَرُهُمْ غَائِبٌ وَ الظُّلْمُ ظُلْمَتُهُ
 وَ الإِضْطِرَابُ أَرَاعَ الْعَالَمِينَ بِهَا
 صَرَفْتُ هَمِّي لِنَظْمِ الشُّعْرِ مُعْتَصِمًا
 مُؤَمَّلًا مِنْ إِلِهِ الْخَلْقِ نُصْرَتُهُ
 وَ لَمْ يَكُنْ غَرَضٌ فِي نَشْرِهِ أَبَدًا
 كَيْ يَذْكُرُوهُ بِصِدْقِ الْحُبِّ عَنْ وَلِهِ
 ثُمَّ الصَّلَاةُ عَلَى الْمُخْتَارِ خَيْرَتِهِ^۱
 وَ الْمُرْتَضَى صِنُوهِ الْهَادِي وَ عِثْرَتِهِ^۲
 إِلَى الْهَدَى إِنْ دَجَا غَيٌّ بِظُلْمَتِهِ^۳
 رِضَاهُمْ اللَّهُ يُرْضِينَا بِسَجَّتِهِ^۴
 وَ الدَّهْرُ يَزْمِيهِمْ فِي قَوْسِ نَكْسَبَتِهِ^۵
 سَجَّتْ فَطَبَّقَتْ الدُّنْيَا بِغَيْبَتِهِ^۶
 مُطَبَّقًا وَ هُوَ حَقًّا مِنْ عِلَامَتِهِ^۷
 بِمَدْحِ غَائِبِنَا النَّائِي وَ نُدْبَتِهِ^۸
 حَتَّى أَفُوزَ إِذَا أَحْظَى بِنُصْرَتِهِ
 إِلَى الْوَرَى غَيْرَ إِيقَاطٍ لِشِيعَتِهِ^۹
 أَنَا فَأَنَا إِلَى إِبْدَاءِ طَلْعَتِهِ^{۱۰}

۱ - أَتَجَزَّ الْعَمَلُ : کار را به پایان آورد و تمام کرد . و أَنْجَزَ الْوَعْدَ : به وعده وفا کرد .

۲ - الصُّنُو : یار مهربان و دلسوزتر از برادر و فرزند و عمو ، نظیر و مانند .

۳ - سُرُج (جمع سراج) : چراغ . این کلمه خبر برای مبتدای محذوف " هم " است و نیز می تواند خبر دوم برای " هم " می باشد که در اول مصراع آمده است .

۴ - الْجُنَّة : سپر . النَّشَاتَيْنِ : دنیا و آخرت .

۵ - النُّكْبَةُ : بلا ، رنج ، سختی با مصیبت .

۶ - سَجَا : دام ، ادامه یافت . وَ سَجَا الشَّيْءُ : غطاه ، آن را پوشانید .

۷ - أَرَاعَ : به وحشت انداخت .

۸ - النَّائِي : اسم فاعل است از " نَأَى : دور شد " . " نُدْبَةُ " عطف به " مدح " می باشد .

۹ - الْوَرَى : خلق . الإِيقَاطُ : بیدار کردن .

۱۰ - الطَّلْعَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ : چهره انسان .

یا نادِباً دَاعِياً مَنْ غَابَ مُسْتَتِراً عَنِ الْعُيُونِ إِلَّا اذْكَرْنَا بِدَعْوَتِهِ

قصیده کافیه :

این دومین قصیده دیوان شاعر است که نسبتاً طولانی و مشتمل بر ۴۳۳ بیت است و ناظم در آن ، بسیاری از مسایلی را که در دعای ندبه آمده ، به نظم در آورده است . این قصیده با بیت زیر آغاز می شود :^۱

قَدْ أَطَالَ الشُّهَادَ طَوْلَ نَوَاكَ فَمَتَى تَسْعُدُ الْوَرَى بِإِلْقَاكَ^۲
و در قسمتی از آن می گوید :^۳

يَا عَزِيزَ الْمَلَا عَلِيَّ عَزِيزٌ أَنْ تَرَاهَا عَيْنِي وَ لَيْسَتْ تَرَاكَ^۴
وَ عَزِيزٌ عَلِيَّ يَا كَهْفَ عِزٍّ أَنَّنِي لَا أَكُونُ مِنْ شُهَدَاكَ^۵
وَ عَزِيزٌ عَلِيَّ أَنْ لَسْتُ أَلْقَى مُسْتَظِلًّا نَشْرًا بِظِلِّ لَوَاكَ^۶
وَ عَزِيزٌ عَلِيَّ أَنْ لَمْ أُنَادِ بِبِنْدَاءٍ بِهِ أَلْسَبِي بِنْدَاكَ
وَ عَزِيزٌ بَأَنَّ نَرَاكَ نَزُوحاً يَا غَرِيبَ الدِّيَارِ عَنْ غُرْبَاكَ^۷
وَ عَلَيْنَا الْعَزِيزُ بَعْدَكَ عَنَا إِنَّ تَمَادَى النَّوَى بَعِيداً مَدَاكَ

۱ - همان مأخذ ، ص ۵ .

۲ - الشُّهَادَ : بی خوابی . النَّوَى : دوری .

۳ - همان مأخذ ، ص ۲۲ .

۴ - الْمَلَا : بزرگان قوم ، همه قوم .

۵ - عَزِيزٌ عَلِيَّ : بر من دشوار است . الْكَهْفَ : پناهگاه .

۶ - اللِّوَاءُ : پرچم .

۷ - نَزُوحَ : دور .

وَ عَزِيزٌ عَلَى النَّوَظِرِ أَنْ لَمْ
وَ عَزِيزٌ عَلَيْنَا تَوَارِيكَ يَا بَدْرُ
وَ عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ لَسْتُ أُدْرِي
وَ عَزِيزٌ عَلَى الرَّعِيَّةِ طُرّاً
وَ عَزِيزٌ عَلَى الْمُحِبِّ الْمَوَالِي

تَكْتَحِلُ طَلْعَةً بِنُورِ ضِيَاكَ
إِسْتِتَاراً وَمَا الَّذِي وَا رَاكَ^۱
أَيْنَ أَلْقَيْتَ لِلْمُقَامِ عَصَاكَ
أَنْ تَرَى يَحْكُمُ الْأَنَامَ سِوَاكَ^۲
أَنْ يَرَاكَ الْبَعِيدَ عَنِ أَوْلِيَاكَ

قصیده تائیه :

این قصیده مشتمل بر ۷۱ بیت است با این مطلع :^۳

مَتَى مَلِيكَ الْوَرَى فِي نُورِ طَلْعَتِهِ
يَجْلُو دِيَا جِي الرَّزَايَا عَنِ رَعِيَّتِهِ^۴

در قسمتی از این قصیده می گوید :^۵

خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضٍ أَقَامَ بِهِ
بَقِيَّةُ اللَّهِ فِيهِ الْأَرْضُ ثَابِتَةٌ
بَدْرٌ تَغَيَّبَ عَنِ أَبْصَارِنَا حُجْباً
إِنْ غَابَ عَنَّا فَمَا غَابَتْ رِعَايَتُهُ

أَوْتَادَهَا فَاسْتَقَامَتْ فِي خَلِيفَتِهِ
وَ إِنَّمَا الْكَوْنُ بَاقٍ فِي بَقِيَّتِهِ
حَتَّى عَرَاهَا الْقَدَى مِنْ طُولِ غَيْبَتِهِ^۶
وَ كَيْفَ تَخْلُو الرِّعَايَا مِنْ رِعَايَتِهِ

۱ - واره : أخفاه : آن را پوشانید . تواری : إسْتَر .

۲ - طُرّاً : كُلاًّ .

۳ - همان مأخذ ، ص ۲۶ .

۴ - الدیاجی : تاریکیها . الرزایا (جمع الرزیة) : مصیبت .

۵ - همان مأخذ ، ص ۲۷ .

۶ - عراه الداء أو الهَمّ و نحوهما : بیماری یا اندوه و مانند این دو بر او وارد آمد . القدی : خرده

گاه و مانند آن که در چشم یا شراب افتد ، خاشاک .

قصیده راثیه :

این قصیده در ۱۷۴ بیت سروده شده و متضمن آیاتی از سوره قمر و نشانه‌هایی از ظهور بقیه‌الله الاعظم امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - است ، بدین مطلع^۱:

أَيُّ بُشْرَى بِإِمَامٍ مُتَنَزَّرٍ	يَمْلَأُ الْآفَاقَ عَدْلًا إِنْ ظَهَرَ
و در بخشی از این قصیده می‌گوید ^۲ :	
مَلِكٌ قَدْ بَشَّرَ اللَّهَ بِهِ	كُلُّ مَبْعُوثٍ لَأُنْثَى وَ ذَكَرَ
حَيْثُ يَأْتِي آخِذًا ثَارَ الْهُدَى	بِالشَّبَابِ مِمَّنْ تَعَدَى وَ كَفَرَ ^۳
قَمَرٌ قَارِبٌ أَنْ يَبْدُو فَكُلُّ	دَنَّتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ
وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا	وَ هُوَ الشَّمْسُ سَيَبْدُو لِلنَّظَرِ

قصیده نونیه :

این قصیده ، مشتمل بر ۱۱۸ بیت است که در موضوعات ندبه و زاری و شکوه و در احوال آخرت و اصلاح بشر سخن می‌گوید و در بیان مطالب ، از آیات قرآنی نیز استمداد جسته است. قصیده با بیت زیر آغاز می‌شود^۴:

إِلَامَ انْتِظَارِكَ يُسْقِذِي الْعَيْونَ فَتَذْرِفُ دَمْعًا كَغَيْثِ هَتُونِ^۵

۱ - همان مأخذ ، ص ۳۰ .

۲ - همان مأخذ ، ص ۳۱ .

۳ - الشبا (جمع الشباة) : تیزی هر چیزی (در این بیت مقصود لبه‌های برنده شمشیرهاست) .

۴ - دیوان شیخ عبدالغنی ، ص ۳۹ .

۵ - غیث هتون : ابر بارنده .

و در همین قصیده می گوید :^۱

أَمَّا أَنْ أَنْ تَنْشُرَنَّ اللَّوَى فَيَفْرَحُ فِي نَشْرِهِ الْمُتَّقُونَ
 أَمَّا أَنْ أَنْ تَأْخُذَنَّ الْعِدَى بِسَيْفِكَ حَيْثُ هُمْ الْمُعْتَدُونَ^۲
 أَمَّا أَنْ جِسْرِيْلُ دَاعِيكَ أَنْ يُنَادِي قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
 بَدَا صَاحِبُ الْعَصْرِ مَنْ بَشَّرَتْ بِهِ رُسُلُ اللَّهِ وَالْمُنْذِرُونَ

قصیده قافیه :

این قصیده دارای ۱۵۴ بیت است که در آن ، از مصیبتها و گرفتاریها و ستمها و نابسامانیهایی که در زمان غیبت ولی عصر بر پیروان آن امام همام و بر خود شاعر وارد می شود ، شکایت کرده و نشانه های عشق و محبت خویش را به آن حضرت بیان می کند . این قصیده با بیت زیر آغاز می شود :^۳

تَدَاعَتْ حُصُونُ الصَّبْرِ وَ انْدَاكَ شَاهِقَهُ وَ قَدْ زَكَدَتْ أَرْيَاحُهُ وَ بَوَارِقُهُ^۴

و در اواخر این قصیده می گوید :^۵

۱ - دیوان شیخ عبدالغنی ، ص ۴۱ .

۲ - أَخَذَهُ بَذَنْبِهِ : او را به سبب گناهش کیفر داد و مؤاخذ کرد . وَ أَخَذَهُ : بر او چیره شد . الْعِدَى : دشمنان .

۳ - هَمَّانُ مَاخِذٌ ، ص ۴۶ .

۴ - تَدَاعَى الْبِنَاءُ : ساختمان شکسته شد و از ویران شدن خود خبر داد . انْدَاكَ : ویران شد . الشَّاهِقُ مِنَ الْبِنَاءِ وَ الْجِبَالِ وَ غَيْرِهَا : ساختمان و کوه بلند و سر به فلک کشیده . الرِّيحُ (جمع) : (الريح) باد .

۵ - دیوان شیخ عبدالغنی ، ص ۵۳ .

فَلا صَبْرَ وَ الْأَحْشاءُ تَلْهَبُ بِالجَوَى
فَلا صَبْرَ مَأْلُوفٍ وَ كادَتْ قُلُوبنا
فَلا صَبْرَ وَ الْأَجْفانُ قَرَّحَها البُكا
وَ إِنَّ بَیانَ السَّوْجِدِ ضاقَ نِطاقُهُ
وَ لا قَلْبَ إِلا وَ التَّلْهَفُ قاتِلُهُ^۱
تَذوْبُ انْتِظاراً وَ الْأَسى لا تُفارِقُهُ
تَقاطِرُ دَمْعاً كَالغُيوثِ رُقارِقُهُ^۲
بما عَيَّ عَن إبداءِ مَعنَا ناطِقُهُ^۳
بِها كَلُّ قَلْبٍ قَدْ تَبَدَّتْ حَقائِقُهُ^۴

ناظم در جزء اول نیز دارای ابیات مخمسی است که آنها را در تخمیس ابیاتی از تائیه دعبل خزاعی و رائیه سید جعفر حلّی و دو بیت زیر که منسوب به امام زمان - علیه السلام - است ؛ سروده است :^۵

لَنا أَوْبَةٌ مِنْ بَعْدِ عَیْبَتِنا عَظْمى
وَ جَدّى وَ آبائى وَ عَقْدِ وِلائِنا
فَنَمَلًا قِسطاً كَما مُلِئتُ ظُلماً^۶
لَقَدْ كانَ ذا حَقًّا عَلى رَبِّنا حَتماً^۷

دومین قصیده قافیه جزء اول

این قصیده در ۱۱۰ بیت ، علائم ظهور را به نظم کشیده است . در مطلع این قصیده

۱ - الجوى : شور و وجد فراوان از اندوه یا عشق . تلهف عليه : بر او اندوهگین شد و دریغ خورد

۲ - قرّح : زخم کرد . الرقارِق : الماء الرقیق فی البحر و الوادی ، آب رقیق و کم در دریا و رودخانه

۳ - النطاق : چهار چوب . عیّ : عاجز و درمانده شد .

۴ - تمحصّص : پاکیزه و خالص شد .

۵ - دیوان شیخ عبدالغنی الحر ، ص ۵۴ - ۷۲ .

۶ - أوبّة : بازگشت . "عظمی" صفت "أوبّة" و تقدیراً مرفوع است .

۷ - در مصراع اول واو در " وجدی " واو قسم ، و در مصراع دوم اسم اشاره " ذا " اسم کان است .

می گوید: ^۱

وَ اِرْعَدْ كَمَا رَعَدَ السَّحَابُ وَ اُبْرِقْ ^۲ اِنْ شِئْتَ غَرْبًا بِالْهَيَامِ وَ شَرِّقْ
و در ادامه می گوید: ^۳

يَا مُنْكَرًا اَمْرَ الْعَلَائِمِ بَيْنَا اِذْ عِنْدَهُ قَدْ كَانَ غَيْرَ مُحَقَّقِي
فَانظُرْ تَجِدُ صِدْقَ الْبَرِيَّةِ غَائِضًا وَ الْكِذْبُ مِنْهُمْ فَاضٌ فَيُضُّ تَدْفِقِي ^۴
وَ الْمُنْكَرِ الْمَعْرُوفِ فِيمَا بَيْنَهُمْ اَلْعُرْفُ نُكْرٌ عِنْدَهُمْ بِتَحَقُّقِي
وَ شَقِيَّهُمْ اَتَقَى تَقِيَّ عِنْدَهُمْ وَ تَقِيَّهُمْ اَشَقَى لَدَيْهِمْ مِنْ شَقِي
وَ الْمُفْتَرِي كِذْبًا لَدَيْهِمْ صَادِقٌ وَ الصَّادِقُ الْاَقْوَالِ غَيْرُ مُصَدَّقِي

و سرانجام ناظم محترم جزء اول را با اشعار زیر به پایان می رساند: ^۵

قَدْتُمْ مُنْتَضِمُ الدُّرُزِ جُزْءًا بِطَبَعِ مُعْتَبَرِ
وَ يَلِيهِ جُزْءٌ آخِرُ وَ تَلِيهِ اُجْزَاءُ اٰخِرِ
بِمَعُونَةٍ مِنْ قَادِرِ اَجْرِي عَلٰى الْخَلْقِ الْقَدْرِ
فَلِيَنْتَظِرْ مَنْ كَانَ مُنْتَظَرِ رَأَى الْاِمَامَ الْمُنْتَظَرِ

اما جزء دوم دیوان ؛ یعنی ، جزئی که نام "محوالمثائم" بر آن نهاده است ، هرچند به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - اختصاص ندارد و در آن درباره پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - و دیگر ائمه معصومین - علیهم السلام - قصاید

۱ - دیوان عبدالغنی الحر ، ص ۷۳ .

۲ - غَرْبٌ ، به مغرب رسید . شَرِّقٌ : روی به سوی شرق نهاد . الْهَيَامُ : دیوانگی ناشی از عشق .

۳ - همان مأخذ ، ص ۷۵ .

۴ - فَاضُ الْمَاءِ : آب در زمین فرو رفت . فَاضُ الْمَاءِ : آب بسیار رشد و طغیان کرد .

۵ - همان مأخذ ، ص ۸۰ .

زیبایی نیز را آورده است؛ ولی با وجود این، در آن، ابیات و قصاید فراوانی را می‌یابیم که در آنها، ناظم عشق و علاقه خویش را در قالب شعر به بقیة الله الأعظم - ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا - ابراز داشته و حدود چهارصد بیت در این جزء نیز، در باره آن حضرت شعر گفته است که در اینجا به ذکر یک قصیده کوتاه از آن اکتفا می‌شود:^۱

وَمَنَّا هَذَا الدَّهْرَ إِنَّمَا أَظْلَمًا ^۲	إِمَامَ هَذَا الْعَصْرِ يَا أَحْمَى حِمَى
بِكَ يَا عِمَادَ الْفَخْرِ أَمْسَكَتِ السَّمَاءُ	مَا أَنْتَ إِلَّا السَّبْدُ غَابَ وَإِنَّمَا
أَبْدًا مُجَاهِدَةً [وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا]	لَكَ بَيْعَةٌ مِنِّي أَجَدُّ عَقْدَهَا
[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا]	طُوبَى لِمَنْ لَكَ قَدْ وَفُوا فِي بَيْعِهِمْ
فِي عَهْدِهِمْ لَمْ يَصْدَقُوا [أَوْ كَلَّمَا]	مَا بَالُ قَوْمٍ عَاهَدُوكَ بِأَنْ يَفُوا
أَتْرَاكَ أَعْيُنُنَا [وَ مَا أَدْرَاكَ مَا]	[فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ] الْمُعْظَمَ قَدْرَهَا

۱۰ - هاشمی:*

در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه خطی از کتابی به شماره ۷۸۴۵، با عنوان

۱ - همان مأخذ: ص ۱۴۶.

۲ - حَمَى الشَّيْءِ: از آن چیز نگهداری و محافظت کرد. الْحِمَى مِنَ الْأَشْيَاءِ: هر چیز ممنوع که بدان نزدیک نتوان شد، قوروق. حِمَى اللَّهِ: محرمات خدا، حرماها.

* - با آن که این شاعر برای ما ناشناخته است و نمی‌توانیم او را از مشاهیر شعرای بعد از ولادت مهدی - علیه السلام - به شمار آوریم؛ ولی با توجه به حجم زیاد اشعار نسبتاً زیبای وی که در مدح حجة بن الحسن العسکری (عج) سروده؛ ذکر یک قصیده از مجموع ۲۸ قصیده ضروری می‌نمود.

کتاب قصاید موجود است؛ مؤلف این کتاب، شاعری است با تخلص "هاشمی". در این کتاب چیزی بیش از این، در معرفی مؤلف به چشم نمی خورد. کتاب قصاید دارای ۲۸ قصیده است که ناظم آنها را بر اساس ۲۸ حرف عربی در مدح بقیه الله الاعظم حجة بن حسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده است. مجموع این قصاید، حدود هفتصد بیت است. اینک برای آشنایی بیشتر با این کتاب، فقط یک قصیده از آن مجموعه را در اینجا ذکر می کنیم:

القصيدة الخامسة عشر رديف الصاد المعجمة في مدح الحجة:

قَرُبَ إِشْرَاقُ بَدْرِ انْقَبَاضِ	فِي حِجَابِ الْقُدْسِ بَعْدَ مَا انْقَرَضِ
يُوسُفَ الصَّدِيقِ مِنْ سِجْنِ نَجَا	وَ نَجَى الْيَعْقُوبُ مِنْهُ مِنْ حَرَضِ ^۱
حِشْمَةَ مُلْكِ سُلَيْمَانَ النَّبِيِّ	مِنْ جَلَالِ كَانٍ فِيهِ قَدْ نَهَضِ
رَفَعَهُ الْأَفْلَاقِ وَالسَّبْعِ الشَّدَادِ	لَيْسَ إِلَّا بِاسْمِهِ قَدْ انْقَوَضِ ^۲
وَالصَّفِيِّ فِي هَوَاكَ مُحْرِمًا	طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ فِي الرَّمَضِ ^۳
خَرَمٍ مِنْ أَنْوَارِهِ مُوسَى الْكَلِيمِ	أَشْرَقَ السَّيْنَاءُ مِنْهَا ثُمَّ رَضِ ^۴
فَازَ مِنْهُ الْخَلِيلُ بِالسَّلَامِ	وَ الذَّبِيحُ بِالْفِدَا نَالَ الْعَوْضِ ^۵

۱ - الحَرَضُ : هلاکت .

۲ - السبع الشداد : هفت آسمان محکم و استوار . انقاض الجدار : دیوار شکاف بر داشت ، فرو ریخت . در "انقوض" به جهت متحرک بودن حرف واو و مفتوح بوده ما قبلش باید واو قلب به الف می شد ؛ ولی برای سالم ماندن وزن بیت ، این اعلال صورت نگرفته است .

۳ - البيت العتيق : خانه کعبه . الرمض : شنی که به واسطه حرارت خورشید داغ شده باشد .

۴ - رَضَ : دک ، کوفت و ریزریز کرد .

۵ - همزة وصل در کلمه "الخليل" به واسطه ضرورت شعری به همزة قطع تبدیل شده است .

و الْمَسِيحُ يُرْتَجَى مِنْهُ الْهَبُوطُ
 لَسِيلَةَ الْمِعْرَاجِ شَوْقاً فِي هَوَاكِ
 كُلُّ مَنْ فَازَ إِلَى قُرْبِ إِلَهِهِ
 وَ عُهُودُ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْأَزْلِ
 حِكْمَةً خَلَقَ الْوَرَى عِنْدَ الْأَزْلِ
 قُمْ إِلَى نَصْرِ غَرِيبٍ ظَامِياً
 قَطَّعُوهُ بِالسُّيُوفِ وَالرَّمَاكِ
 قَطَّعُوا الْأُودَاجَ مِنْهُ مِنْ قَفَا
 حَرَّقُوا مِنْ آلِ فِيهِرِ الْخَبَاءِ
 قَيَّدُوهُمْ بِالْجِبَالِ وَالْحَدِيدِ
 كَيْ يُجَدِّدَ فِيكَ عَهْداً افْتَرَضَ
 النَّبِيُّ قَدْ تَدَلَّى بِالْوَقْفِ^۱
 مِنْ وِلَاكَ إِهْتَدَى وَ إِنْمَخَضَ^۲
 لَيْسَ إِلَّا فِي وِلَاكَ إِنْمَخَضَ
 بَانَ فِيكَ السَّرُّ لَوْلَاكَ انْتَقَضَ
 قَدْ سَقَوْهُ كُلَّ آلامِ الْمَضَضِ^۳
 وَ رَمَوْهُ فِي الْهَجِيرِ وَ الرَّمَضِ^۴
 رَأْسُهُ فَوْقَ الْقَنَا وَ الصَّدْرُ رُضِ
 وَ جَنِينٍ مَاتَ مِنْهُمْ وَ جَهَضَ^۵
 كَأَسَارَى الزَّنْجِ كَانُوا فِي النَّكْضِ^۶

۱ - تَدَلَّى : به شدت نزدیک شد . این کلمه در اصل به معنی بسته شدن و آویزان گشتن به چیزی است ولی به طور کنایه در شدت نزدیکی نیز به کار می رود .

الْوَقْفُ : شتاب ، عجله ، دویدن .

۲ - إِنْمَخَضَ : خالص شد . همزه های " إهتدی " و " إنمحض " همزه وصل اند که به واسطه ضرورت شعری همچون همزه قطع با آنها رفتار می شود .

۳ - الظامی : تشنه . المضض : درد و رنج ناشی از مصیبت و بلا .

۴ - الهجیر : سختی گرمای نیمروز به خصوص در تابستان .

۵ - الخباء : خرگاهی که از موی یا پشم سازند و دارای دو یا سه ستون باشد ؛ چادر . جهض : سقط شده .

۶ - کلمه " النكض " را در هیچ یک از فرهنگهایی که در دسترس بود ، از قبیل المنجد ، المعجم الوسط و لسان العرب ندیدم . احتمالاً " النكض " باشد .

سَيَّرُوهُمْ فِي الْبَرَارِي وَالْبِلَادِ
 أَدْخَلُوهُمْ مَحْضَرَ آلِ الدَّعِيِّ
 قُمْ وَخُذْ تَارَكَ يَا وَالِي الْغَيُورِ
 وَعُهُودُ اللَّهِ مِنْ أَيْدِيهِمْ
 هَاشِمِي يَرْتَجِي مِنْكَ الْأَمَانَ
 وَسَقَوْهُمْ مِنْ سُمُومٍ كُلِّ مَضٍّ^۱
 وَهُوَ مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ فِي الْمَعْضِ^۲
 فَالسَّمَاءُ بِالدَّمَاءِ فِيكُمْ نَفْضٌ^۳
 بِالْخَفَافِ وَالْجَفَاءِ إِنْ تَقْضِ
 مِنْ عَذَابِ الْجِبَالِ مِنْهُ رُضٌ

نگاهی گذار به مضامین قصیده:

در این قصیده نسبتاً کوتاه ، نخست شاعر از طلوع ماه شب چهارده ای خبر می دهد که آنگاه که از پس پرده غیبت برون آید ، بر دلها خواهد تابید و همچنانکه نجات یوسف صدیق از زندان ، باعث نجات یعقوب از هلاکت شد ؛ ظهور آن حضرت نیز روحهای مرده را زنده و جانهای خفته را بیدار خواهد نمود . آنگاه ناظم پاره ای از آثار نور وجود مبارک آن حضرت را بر می شمارد ؛ مثلاً در یکی از ابیات می گوید : نوری که بر کوه سینا تابید و بر اثر آن کوه متلاشی و موسی - علیه السلام - مدهوش شد ، نور مهدی بوده است . سپس ناظم می گوید : جز با محبت و عشق ورزی به آن امام همام ، هدایت و قرب به بارگاه حضرت حق میسر نیست و در خاتمه سراینده ضمن بر شمردن گوشه ای از مصائب جانگدازی که بر امام حسین - علیه السلام - و فرزندان و یاران پاکش وارد شده ؛ ظهور و قیام حضرت مهدی

۱ - المَضُّ : دردآور ، رنج آور .

۲ - المَعْضُ : غضب ، خشم .

۳ - " نَفْضٌ " در اصل به معنی تکان دادن است ؛ ولی در اینجا مجازاً به معنی باریدن به کار رفته است و مقصود این است که آسمان با این مصیبت آنچنان تکان خورد که خون بارید .

- علیه السّلام - را برای انتقامگیری از ظالمان و برپایی حکومت عدل طلب می‌کند .

۱۱ - سیدرضا هندی (۱۳۶۲ هـ . ق) :

ابو احمد سیدرضا بن محمد بن هاشم بن میر شجاعه علی نقوی رضوی موسوی ، مشهور به هندی ، عالمی بزرگ ، ادیبی مشهور و شاعری توانا بود که در نجف اشرف دیده به جهان گشود و در سن هشت سالگی همراه پدرش به سامراء هجرت کرد و پس از سه سال اقامت در آنجا ، با پدرش به نجف برگشت و عمر شریفش از بیست سال تجاوز نمی‌کرد که در علم و ادب ، یکی از انگشت شماران عصر خودش به شمار می‌آمد .

وی عالمی متقی و وارسته بود که به مقامات دنیوی هیچگونه اعتنایی نداشت ؛ ولی در حفظ اصول و ارزشهای مقدّس اسلامی سخت تلاش می‌کرد و در این امر ، از مشارکت با دیگران کوتاهی نمی‌کرد . او در اواخر حیاتش وکیل سید ابوالحسن اصفهانی در ناحیه فیصلیه بود و در همان جا بود که بر اثر سکتة قلبی بدرود حیات گفت و جسد شریفش را به نجف حمل کردند و پس از تشییع بسیار با شکوهی که از آن به عمل آمد ؛ در آنجا به خاک سپرده شد . از او سه پسر به نامهای احمد ، محمد و علی به یادگار ماندند که همگی آنان شاعر و ادیب‌اند .

او دارای آثار با ارزشی است که از جمله آنهاست :

۱ - المیزان العادل بین الحق و الباطل ؛

۲ - بلغة الراحل في المعتقدات و الأخلاق ؛

۳ - سببکة العسجد في تاریخ أجد ؛

۴ - دیوان شعر به زبان عربی .

او علاوه بر دیوان مذکور ، دیوان دیگری دارد که فقط به مدح و رثای اهل بیت

عصمت و طهارت - علیهم السّلام - مربوط می شود و در آن ، در باره حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - قصاید زیبایی سروده است .^۱ یکی از بهترین آن قصاید ، قصیده صاحبیه است که آن را در ردّ قصیده بغدادیه سروده است .

قصیده بغدادیه:

در طلّیعه قرن چهاردهم ، قصیده‌ای در بیست و پنج بیت که ناظم آن هم مشخص نیست ؛ از بغداد به نجف می رسد . در این قصیده ، سراینده برخی از مسائل مربوط به ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشّریف - مخصوصاً ولادت و حیات آن حضرت را ، مورد تردید قرار داده است . برخی از علما و شعرای برجسته ، به این قصیده در نظم و نثر پاسخ گفته‌اند که مجموع اشعار بسیار زیبا و پر محتوای آنان در این خصوص ، در حدّ یک دیوان بزرگ شعر است . یکی از کسانی که از این قصیده ، به شکل بسیار زیبا و به سبک استدلالی و در عین حال بسیار ادیبانه و شاعرانه پاسخ داده ؛ مرحوم سیدرضا هندی در قصیده مشهورش با عنوان صاحبیه است که انشاء الله پس از ذکر و شرح قصیده بغدادیه ، به ترجمه و شرح آن نیز خواهیم پرداخت و اینک متن کامل قصیده بغدادیه همراه با ترجمه و شرح آن :^۲

أَيَا عُلَمَاءِ الْعَصْرِ يَا مَنْ لَهُمْ خُبْرٌ بِكُلِّ دَقِيقٍ حَارَ فِي مِثْلِهِ الْفِكْرُ^۳

۱ - شعراء الغری ، ج ۴ ، ص ۸۱ - ۸۵ .

۲ - کشف الاستار ، ص ۳۴ ، و الامام المهدی من المهد إلى الظهور ، ص ۱۵۸ ، و الامام المهدی ، ص ۲۳۹ .

۳ - خُبْرٌ — وَ خَبْرٌ — خَبْرًا وَ خَبْرًا وَ خُبْرَةٌ وَ خُبْرَةٌ وَ مَخْبِرَةٌ وَ مَخْبِرَةٌ الشیء و به : عَلِمَةٌ

لَقَدْ حَارَ مِنْنِي الْفِكْرُ فِي الْقَائِمِ الَّذِي تَنَازَعَ فِيهِ النَّاسُ وَ اشْتَبَهَ الْأُمْرُ^۱
فَمَنْ قَائِلٌ : فِي الْقِشْرِ لُبٌّ وَجُودِهِ وَ مَنْ قَائِلٌ : قَدْ نُضُّ عَنْ لُبِّهِ الْقِشْرُ^۲

→ بحقیقت و کنه : از حقیقت آن آگاهی یافت .

یعنی : ای دانشمندان عصر حاضر ! ای کسانی که به هر مطلب دقیقی که فکر در مثل آن سرگردان می شود آگاهی دارید !

۱ - اندیشه من در باره آن قائمی حیران و سرگردان شده که مردم در مورد او با یکدیگر نزاع کرده و امر بر آنان مشتبه شده است .

توضیح : " القائم " اشاره به مهدی موعود - سلام الله علیه - دارد که به امر خداوند متعالی قیام خواهد کرد و دنیا را از عدل و داد پر خواهد نمود .

۲ - الْقِشْرُ : پوست ، پوسته . جمع آن " قشور " می شود . اللَّبُّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ : خالصه و خیاره ، لب هر چیز ، خالص و برگزیده آن است و بر عقل نیز " لب " اطلاق شده چرا که اصل وجود آدمی است . قرآن کریم می فرماید : وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ؛ یعنی ، ای صاحبان خردها برای شما در قصاص زندگانی است . نَضُّ الشَّيْءِ : آن را آشکار کرد .

یعنی : برخی می گویند ؛ حقیقت وجود او در پوسته است و بعضی دیگر می گویند ؛ حقیقت وجود او از پوسته خارج شده (مقصود این است که گروهی می گویند آن حضرت متولد شده و گروهی دیگر معتقدند که هنوز دیده به جهان نگشوده است) .

توضیح : تمامی علمای شیعه معتقدند که حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - متولد شده و به مناسبت ولادت با سعادت او ، همه ساله در نیمه شعبان مجالس جشن و سرور بر پا می کنند ؛ اما در میان دانشمندان عامه ، در باره ولادت آن حضرت اختلاف است . برخی عقیده دارند که حضرت متولد شده و هم اکنون هم زنده است ؛ اما بعضی دیگر می گویند او هنوز متولد نشده است و در آخر الزمان متولد خواهد شد .^{۴۳}

ناظم در این بیت به این دو قول اشاره کرده است :

وَأَوَّلُ هُدَيْنِ الَّذِينَ تَقَرَّرَا
وَكَيْفَ وَهَذَا الْوَقْتُ دَاعٍ لِمِثْلِهِ
وَمَا هُوَ إِلَّا نَاشِرُ الْعَدْلِ وَالْهُدَى
وَإِنْ قِيلَ : مِنْ خَوْفِ الطَّغَاةِ قَدْ اخْتَفَى
وَلَا النَّقْلُ كَلَّا إِذْ تَيَقَّنَ أَنَّ
بِهِ الْعَقْلُ يَقْضِي وَالْعِيَانُ وَالْأَنْكَرُ^۱
فَفِيهِ تَوَالِي الظُّلْمِ وَانْتِشَارِ الشَّرِّ^۲
فَلَوْ كَانَ مَوْجُوداً لَمَا وُجِدَ الْجَوْرُ^۳
فَإِنَّكَ لَعَمْرِي لَأَيْجُوزُهُ الْحِجْرُ^۴
إِلَى وَقْتِ عَيْسَى يَسْتَطِيلُ لَهُ الْعُمُرُ^۵

۱ - عاینه معاینه و عیاناً : او را با چشم دید . در این بیت مقصود از " العیان " دلیلی قطعی و غیر قابل انکار است . التُّكْر : کار زشت .

یعنی : اولین قول از این دو قولی که تقریر شد (و آن این بود که آن حضرت هنوز متولد نشده) عقل و دلیل قطعی بدان حکم می‌کند و هیچ اشکالی هم بر آن وارد نیست . توضیح : بنا بر این ، ناظم معتقد است که آن حضرت هنوز متولد نشده و در ابیات بعد به اثبات مدعایش می‌پردازد .

۲ - چگونه (حضرت ظهور نمی‌کند) در حالی که این زمان همانند او را می‌طلبید ؛ چرا که به طور پیاپی و مستمر (به مستضعفان و مظلومان) ستم می‌شود و بدی (در همه جا) منتشر شده است .

۳ - (مگر نه این است که) او فقط نشر دهنده عدالت و هدایت است ؟ بنا بر این ، اگر او هم اکنون موجود بود ؛ جور و ستمی وجود نداشت .

۴ - الطَّغَاةُ : جمع الطَّاغِي : یاغی ، تجاوزگر ، ستمکار . الْحِجْرُ : عقل .

یعنی : اگر گفته شود ؛ از ترس ستمگران پنهان شده ؛ پس به جان خودم سوگند این سخنی است که عقل آن را نمی‌پذیرد .

۵ - و دلیل نقلی هم آن را تجویز نمی‌کند ؛ زیرا (مطابق روایات) ، باور (شیعه) بر این است که عمر آن حضرت تا هنگام (نزول) عیسی (از آسمان) طولانی خواهد شد .

وَ أَنْ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَى قَتْلِهِ وَ هُوَ مُؤَيَّدُهُ النَّصْرُ^۱
 وَ أَنَّ جَمِيعَ الْأَرْضِ تَرْجِعُ مِلْكَةً
 وَ إِنْ قِيلَ : عَنْ خَوْفِ الْأَذَاةِ قَدْ اخْتَفَى
 وَ يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ يَرْتَفِعُ الْمَكْرُ^۲
 فَذَلِكَ قَوْلٌ عَنْ مَعَائِبٍ يَفْتَرُ^۳

→ توضیح : مقصود از دلیل نقلی ، روایاتی است که از پیامبر اکرم و ائمه معصومین - صلوات الله عليهم اجمعین - به ما رسیده است . در مقابل دلیل نقلی ، دلیل عقلی قرار دارد که مبنای آن عقل است و در بیت قبل هم بدان اشاره شد .

۱ - و در بین مردم کسی قادر بر قتل او نیست ؛ در حالی که پیروزی ، مؤید اوست .
 ۲ - (و نیز مطابق روایات) همه کرة زمین تحت تصرف او قرار می گیرد و آن را از قسط و عدل پر کرده و مکر و حيله (دشمنان) را از بین می برد .

توضیح : ناظم در این چند بیت با معتقدات شیعه علیه او استدلال کرده است ؛ وجه استدلال از این قرار است : شیعیان مطابق روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - نقل کرده اند ، معتقدند که حضرت مهدی - عَلَيْهِ السَّلَام - تا زمان نزول حضرت عیسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بلکه سالها پس از آن هم ، زنده خواهد ماند و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد در حالی که هیچ کس قادر به قتل او نخواهد بود . بنابراین ، هیچگونه ترس و واهمه ای از ستمکاران نباید داشته باشد و به وقت ضرورت باید ظهور کند . و اینکه هم اکنون با وجود اینهمه ظلم و ستم ، آن حضرت ظهور نمی کند ؛ این خود بهترین دلیل بر این است که او هنوز متولد نشده است . چون با وجود زنده بودن و عدم خوف از دشمنان ، تأخیر در ظهور جایز نیست .

۳ - الْأَذَاةُ (جمع الْأَذْي) : آزار دهنده . " الْأَذَاةُ " در اصل " أذْيَةٌ " بوده که به جهت متحرک بودن یاء و مفتوح بودن ما قبلش ، یاء قلب به الف شده است .

المعائب (جمع المعاب و المعابة) : عیب . شایان ذکر است که " المعائب " صحیح نیست ، بلکه " المعایب " درست است ؛ زیرا در صورتی حرف عله در جمعی که بر وزن " فعائل " است قلب به

فَهَلَّا بَدَا بَيْنَ الْوَرَى مُتَحَمِّلاً
 وَ مِنْ عَيْبِ هَذَا الْقَوْلِ لَا شَكَّ إِنَّهُ
 وَ حَاشَاءُ عَنْ جُبْنِ وَ لَكِنْ هُوَ الَّذِي
 وَ يَرْهَبُ مِنْهُ الْبَاسِلُونَ جَمِيعُهُمْ
 مَشَقَّةٌ نُصِحَ الْخَلْقِ مَنْ دَأْبُهُ الصَّبْرُ^۱
 يَتَوَلَّى إِلَى جُبْنِ الْإِمَامِ وَ يَنْجَرُ^۲
 عَدَا يَخْتَشِيهِ مَنْ حَوَى الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ^۳
 وَ تَعْنُوْلُهُ حَتَّى الْمُثَقَّفَةُ السُّمْرُ^۴

→ همزه می شود که حرف عله در مفرد آن ، حرف مد زاید باشد ، مانند : " فریده " که جمع آن " فرائد " می شود ؛ اما در کلمه " المعاب " و یا " المعابة " حرف مدّ اصلی است و زاید نیست ؛ بنابراین ، قلب به همزه نخواهد شد . ۴۴ .
 إِفْتَرَّ الْبَرَقُ : تَلَأُلًا : درخشید .

یعنی : اگر گفته شود ؛ از ترس آزاردهندگان مخفی شده است ؛ پس این سختی است که عیوب آن واضح در آشکار است .

۱ - بَدَا : ظَهَرَ ، آشکار شد . الْوَرَى : مردم . الدَّأْبُ : خوی ، عادت ، کار ، شیوه .

یعنی : پس چرا کسی که شیوه او شکیبایی است ، در بین مردم ظاهر نمی شود تا سختی نصیحت خلق را بدوش کشد ؟

توضیح : " مَنْ " در مصراع دوم ، فاعل " بَدَا " است که در مصراع اول است .

۲ - و عیب این سخن بدون شک این است که به ترس امام منتهی و منجر می شود .

۳ - حَوَى : جَمَعَهُ : آن را گرد آورد . الْبَرُّ : خشکی .

یعنی : و حال آنکه او از ترس ، منزّه است و او کسی است که اهل خشکی و دریا از (انتقام) او هراسانند .

۴ - الْبَاسِلُ : دلیر و شجاع . عَنَا سُـ عَنَاءٌ وَ عُتُوًّا لَهُ : نسبت به او فروتنی و خواری نمود . ثَقَّفَ الرَّمْحَ : نیزه را راست گردانید . السُّمْرُ : جمع أَسْمَرٍ و سَمْرَاءَ : نیزه .

یعنی : همه دلاور مردان از او بیمناکند و همه در مقابل او خاضع و فروتنند حتی نیزه های آماده
 د تاب .

عَلَى أَنْ هَذَا الْقَوْلَ غَيْرُ مُسَلِّمٍ وَ لَا يَرْتَضِيهِ الْعَبْدُ كَلًّا وَ لَا الْحُرُّ^۱
 فِي الْهِنْدِ أَبْدَى الْمَهْدَوِيَّةِ كَاذِبٌ وَ مَا نَالَهُ قَتْلٌ وَ لَا نَالَهُ ضُرٌّ^۲
 فَإِنَّ قَبِيلَ : إِنَّ الْإِخْتِفَاءَ بِأَمْرِ مَنْ لَهُ الْأَمْرُ فِي الْأَكْوَانِ وَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ^۳
 فَذَلِكَ أَذْهَى الدَّاهِيَاتِ وَ لَمْ يَقُلْ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا أَخْوَالِ السَّفَةِ الْغَمْرُ^۴

۱ - علاوه بر این که این سخن ، (یعنی ترس آن حضرت از آزار و اذیت دشمنان) مسلم نیست و به هیچ وجه نه بنده آن را می‌پسندد و نه آزاد .

۲ - ضُرٌّ ضَرًّا وَ ضَرًّا وَ ضَرًّا : گزند رسانید ، زیان رسانید . هرگاه ضُرٌّ و نفع با هم گفته شود به فتح ضاد است و هرگاه به تنهایی گفته شود به ضم است .^{۴۵} با فتح ضاد ، مانند آیه شریفه : قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَنْفَعًا :^{۴۶} " بگو آیا جز خدای یگانه چیزی را می‌پرستید که نه مالک زیان شماست و نه سود شما " . و با ضم ضاد ، مانند آیه شریفه : وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ :^{۴۷} " و اگر از خدا به تو ضرری رسد ؛ کسی جز خدا تو را از آن ضرر نرهاند " .

یعنی : در هند دروغگویی ادعای مهدویت کرد ؛ در حالی که کشته نشد و هیچگونه زیانی به او نرسید .

۳ - الْأَكْوَانِ (جمع الكون) : هستی ، وجود .

یعنی : اگر گفته شود که غیبت آن حضرت به فرمان کسی است که در هستی فرمان می‌راند و ستایش و سپاسگزاری از آن او است .

۴ - الداهية : بلای سخت . الأخ : پای برجا در چیزی و آن که پیوسته به یک کار می‌پردازد . " هذا أخو حرب : او همواره در جنگ است " ^{۴۸} . " أخوالسفه " یعنی کسی که همواره آثار سفاهت در او هویدا است . الغمْر : کار نآزموده ، نادان ، ابله ، احمق .

یعنی : این از مصیبت بارترین بلاها است و آن را جز انسان سفیه و نادان نمی‌گوید .

أَيْسَجِرُ رَبُّ السَّخْلِقِ عَنْ نَضْرِ جِزْبِهِ عَلَى غَيْرِهِمْ؟ حَاشَا، فَهَذَا هُوَ الْكُفْرُ^۱
 فَحَتَامَ هَذَا الْإِخْتِفَاءُ وَقَدْ مَضَى مِّنَ الدَّهْرِ آلاَفٌ وَ ذَاكَ لَهُ ذِكْرُ^۲
 وَ مَا أَسْعَدَ السَّرْدَابُ فِي سُرٍّ مَّنْ رَأَى لَهُ الْفَضْلَ عَنْ أُمَّ الْقُرَى وَ لَهُ الْفَخْرُ^۳
 فَيَا لَلْأَعَاجِبِ الَّتِي مِنْ عَجِيبِهَا أَنْ اتَّخَذَ السَّرْدَابُ بُرْجًا لَهُ الْبَدْرُ^۴

۱ - آیا پروردگار از پیروز کردن خلق خویش در مقابل دیگر احزاب عاجز است؟ (هرگز اینچنین نیست، بلکه) منزّه است پروردگار از این اتهامی که عین کفر است .

۲ - این غیبت تا کی باید ادامه یابد؟ و حال آن که هزاران (سال) از آن می گذرد .

۳ - چقدر میمون و مبارک است سردابی که در سامرا واقع است؛ آن سردابی که بر مکه معظمه (و خانه کعبه) تفصیلت یافته است !

توضیح: سُرٌّ مَنْ رَأَى " اسم سابق شهر " سامراء " است . بعد از آن که معتصم خلیفه عباسی شهر سامرا را به عنوان پایتخت برگزید و بر وسعت آن شهر افزود و در آن لشکریان ترک را ساکن کرد، اسم " سُرٌّ مَنْ رَأَى " را بر آن نهاد . ولی بعدها به واسطه سهولت تلفظ این شهر به سامرا معروف گردید . ۴۹

۴ - الأعاجیب (جمع الأعجوبة) : ما يتعجب منه ، شگفت آور ، شگفت انگیز .

یعنی: چه چیزهای شگفت انگیزی که از جمله شگفتیهای آن این است که سرداب به عنوان برجی در نظر گرفته شد که چهره‌ای نورانی همچون ماه شب چهارده در آن جای گرفته است .

توضیح: ناظم در این بیت و بیت قبل از آن با مطرح کردن پاره‌ای مسائل خرافی که برخی از دشمنان شیعه در باره سرداب یافته‌اند و آنگاه آن را جزء معتقدات شیعه بر شمرده‌اند، به استهزاء شیعیان پرداخته است .

ان شاء الله در ضمن شرح قصیده " صاحبیه " سیدرضا هندی، به تفصیل درباره قضیه سرداب و اتهامات وارده سخن خواهیم گفت .

فَيَا عُلَمَاءَ الْمُسْلِمِينَ فَجَاوِبُوا بِحَقِّ وَ مِنْ رَبِّ الْوَرَى لَكُمْ الْأَجْرُ^۱

قصیده صاحبیه^۲ در ردّ بر قصیده بغدادیه:

يُمَثِّلُكَ الشُّوْقُ الْمُبْرِحُ وَ الْفِكْرُ فَلَا حُجْبَ تُخْفِيكَ عَنِّي وَ لَا سِتْرَ^۳
فَلَوْ غَبَّتْ عَنِّي أَلْفَ عَامٍ فَإِنَّ لِي رَجَاءً وَصَالٍ لَيْسَ يَقْطَعُهُ الدَّهْرُ^۴
تَرَكَ بِكُلِّ النَّاسِ عَيْنِي فَلَمْ يَكُنْ لِيَخْلُوَ رُبْعٌ مِنْكَ أَوْ مَهْمَةٌ قَفْرُ^۵

۱ - پس ای دانشمندان مسلمان (به این سؤالهای طرح شده) بحق پاسخ دهید (که در این صورت) از جانب پروردگار خلاق ، برای شما اجر و پاداش خواهد بود .

۲ - شعراء الغری ، ج ۴ ، ص ۱۰۱ - ۱۰۴ .

۳ - مَثَلُ الشَّيْءِ لَهُ : آن چیز را برای او توصیف کرد و نمایش داد چنانکه گویی به آن می نگرد .
المُبْرِحُ : تند ، شدید ، سخت . أَلْمُ مَبْرِحٌ : درد جان سوز .

یعنی : اندیشه و شوق و اشتیاق شدید من ، تو را ، (در نظرم) مجسم می کند . پس هیچ حجاب و پرده ای نمی تواند تو را از من مخفی نگه دارد (بلکه تو همیشه در قلب من حاضری) .

۴ - اگر هزار سال از من غایب باشی ؛ من باز هم به وصال امیدوارم . آن چنان امیدی که (گذشت) روزگار نمی تواند آن را از بین ببرد .

۵ - الرَّبْعُ : سرای ، خانه ، محله . الْمَهْمَةُ وَ الْمَهْمَةُ : بیابان دور و بی آب و علف ، شهر ویران و خالی از سکنه . الْقَفْرُ : بیابان بی آب و علف ، دشت .

یعنی : چشم من تو را با همه مردمان می بیند ؛ پس هیچ خانه یا بیابان و دشتی از وجود تو خالی نیست .

توضیح : در این بیت ناظم بر لزوم وجود امام استدلال می کند . وجه استدلال از این قرار است که می گوید : وقتی من به انسانها و حرکات و رفتار آنان می نگرم ، پی می برم که محال است خداوند

وَ مَا أَنْتَ إِلَّا الشَّمْسُ يَتَأَى مَحَلُّهَا
 تَمَادَى زَمَانُ الْبُعْدِ وَ امْتَدَّ لَيْلُهُ
 وَ لَوْ لَمْ تُعَلِّنِي بِوَعْدِكَ لِمَ يَكُنْ
 وَ لَكِنَّ عُقْبَى كُلِّ ضَيْقٍ وَ شِدَّةٍ
 وَ إِنْ زَمَانَ الظُّلْمِ إِنْ طَالَ لَيْلُهُ
 وَ يَشْرُقُ مِنْ أَنْوَارِهَا الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ^۱
 وَ مَا أَبْصَرْتُ عَيْنِي مُحْيَاكَ يَا بَدْرُ^۲
 لِيَأْلَفَ قَلْبِي فِي تَبَاعُدِكَ الصَّبْرُ^۳
 رَخَاءً وَ إِنْ الْعُسْرَ مِنْ بَعْدِهِ يُسْرُ^۴
 فَعَنْ كَثَبٍ يَبْدُو بِظُلْمَائِهِ الْفَجْرُ^۵

→ این انسانها را بدون پیشوا و مقتداها کند، بنابراین این، لزوم وجود امام را در وجود یکایک افراد بشر اعم از عالم و جاهل، شهری و غیر شهری و ... حس می‌کنم.
 ۱ - تَأَى عَنْهُ: از آن دور شد.

یعنی: نیستی تو مگر مانند خورشید که محل آن دور است؛ در حالی که از انوار تابناکش خشکی و دریا روشن می‌شود (یعنی در عین این که از ما دوری؛ ولی از انوار و برکات و فیوضات وجود مبارک تو همه اهل عالم بهرمنند می‌شوند).
 ۲ - المحييا: چهره انسان، روی.

یعنی: زمان دوری به درازا کشید و شب آن طولانی شد. ای ماه شب چهارده! دیدگان من (هنوز) چهره نورانی تو را ندیده است.
 ۳ - عَلَّاهُ بكذا: او را به فلان چیز مشغول و سرگرم کرد.

یعنی: اگر مرا با وعده خویش سرگرم نمی‌کردی؛ دل من طاقت دوری تو را نداشت.
 ۴ - لیکن عاقبت هر فشار و سختی راحتی و آسایش است؛ چرا که بعد از هر سختی آسانی است.

۵ - عن كَثَبٍ و مِنْ كَثَبٍ: از نزدیک، بدقت. الظلماء: تاریکی.
 یعنی: زمان ظلم و ستم هرچند به درازا بکشد، ولی بزودی در میان تاریکی شب، طلوع فجر آشکار خواهد شد.

وَ يُطَوَّى بِسَاطِ الْجَوْرِ فِي عَدْلِ سَيِّدٍ لِأَلْوِيَةِ الدِّينِ الْحَنِيفِ بِهِ النَّشْرُ^۱
هُوَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ ذُو الْوَطْأَةِ الَّتِي بِهَا يَذَرُ الْأَطْوَادَ يَرْجَحُهَا الذَّرُّ^۲

۱ - طَوَّى — طَبَأَ الشَّيْءَ : آن چیزی را در هم پیچید . الألوية (جمع اللواء) : پرچم .
" حنیف : مستقیم ، متمایل از باطل به سوی حق . ابن درید گفته : الحنیف روگرداندن از دینی و رو آوردن به دینی . و به همین جهت شریعت ابراهیم ، حنیفة ؛ یعنی ، متمایل از یهودیت و نصرانیت نامیده شده است و گفته شده ؛ حنیف : ثابت بر دین مستقیم و حنیفة : یعنی استقامت بر دین ابراهیم (ع) و این قول بسیاری از مفسران و اهل لغت می باشد . و در حدیث است که محبوبترین شریعتها در نزد خدا حنیفیه است و آن شریعت اسلام است " .^{۵۰}
یعنی : و بساط ظلم و ستم با عدالت آن آقایی در هم پیچیده خواهد شد که پرچمهای دین حنیف (اسلام) به وسیله او (در سراسر گیتی) برافراشته خواهد شد .

۲ - يَذَرُ : يَتْرُكُ ، رها می کند . الأطواد (جمع الطود) : کوه بزرگ ، قرآن کریم می فرماید : فَأَوْحِينَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ الطُّودِ الْعَظِيمِ^{۵۱} : " پس به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن (چون زد) دریا شکافت و آب هر قطعه ای از آن مانند کوهی بزرگ شد " .

الذَّرُّ : ریزه پخش شده در هوا ، مورچه کوچک . تعالبی گفته : به مورچگان ریز ، ذَرّه گفته می شود .^{۵۲}

یعنی : او مهدی قائم ؛ آن صاحب قدرتی است که با قدرتش انسانهای قدرتمند همچو کوه را مغلوب انسانهای ضعیفی می کند که تا قبل از ظهورش همچون مورچگان (ضعیف و ناتوان) بودند .

توضیح : مقصود شاعر این است که با ظهور آن حضرت ، مستضعفان بر مستکبران چیره می شوند . قرآن کریم می فرماید : وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ ، وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ

هُوَ الْغَائِبُ الْمَأْمُولُ يَوْمَ ظُهُورِهِ
 يُلَبِّيهِ بَيْتُ اللَّهِ وَالرُّكْنُ وَالْحِجْرُ^۱
 هُوَ ابْنُ الْإِمَامِ الْعَسْكَرِيِّ مُحَمَّدٌ
 بِذَا كُلِّهِ قَدْ أَنْبَأَ الْمُصْطَفَى الطُّهْرُ^۲

→ نجعلهم الوارثين. ۵۳

در کتاب " خورشید مغرب " در ذیل این آیه آمده است :

" این آیه نیز ، طبق پاره‌ای از سخنان امام علی بن ابیطالب (ع) در نهج البلاغه و روایاتی از دیگر امامان، به گونه‌ای ، ناظر به مستضعفان شیعه و پیروان راه حق است که سرانجام ، جهان از آن شایستگان ایشان خواهد شد و این امر در زمان ظهور حجّت بالغه است " . ۵۴

۱ - " یوم " تائب فاعل " المأمول " است .

الركن : پایه و اساس و عامل نیرو و غلبه و به معنای شریف و بزرگ قوم نیز می‌آید . در این بیت مقصود از " رکن " ، حجرالأسود است .

حِجْر : منع و در تنگنا قرار دادن ، حفظ ، پناه ، حرام . حجر اسماعیل از آن جهت است که در طواف از دخول در آن ، منع شده است . عقل را " حجر " گفته‌اند ، چون شخص را از خواسته‌های نفس منع می‌کند . ۵۵

یعنی : او آن غایبی است که به روز ظهورش ، امید می‌رود (و در هنگام ظهور) خانه خدا (خانه کعبه) و حجرالاسود و حجر اسماعیل به او لَبَّیک خواهند گفت .

۲ - الطُّهْرُ : الخُلُوءُ مِنَ النِّجَاسَةِ ، پاک شدن ، عاری از عیب شدن . " الطُّهْرُ " مصدر است و در این بیت صفت برای " المصطفى " واقع شده است . اصل در صفت این است که مشتق باشد ، ولی گاهی غیرمشتق هم صفت واقع می‌شود و آن در صورتی است که تأویل به مشتق رود . یکی از این موارد ، مصدر ثلاثی مجرد غیر میمی است که ممکن است صفت واقع شود و در این هنگام در همه حال به صورت مفرد و مذکر استعمال می‌شود . مثلاً گفته می‌شود : ماء سكب ، رجال ثقة و شهود عدل . ۵۶

كَذَا مَارَوَى عَنْهُ الْقَرِيقَانِ مُجْمَلًا بِتَفْصِيلِهِ تَفَنَى الدَّفَاتِرُ وَالْحَبْرُ^۱
فَأَخْبَارُهُمْ عَنْهُ بِذَلِكَ كَثِيرَةٌ وَ أَخْبَارُنَا قَلَّتْ لَهَا الْأَنْجُمُ الزُّهْرُ^۲
وَ مَوْلِدُهُ (نُورٌ) بِهِ يَشْرَقُ الْهُدَى وَ قِيلَ لِظَامِي الْعَدْلِ مَوْلِدُهُ (نَهْرٌ)^۳

یعنی : او فرزند امام عسکری (و نام او) محمد است از همه این مسائلی که گفته شد ؛ مصطفی مطهر (یعنی نبی گرامی اسلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -) خبر داده است .

۱ - اینچنین است ، آنچه دو گروه (شیعه و سنی) به طور اجمال از آن حضرت - صَلَّى عَلَيْهِ وَ آلِهِ - روایت کرده‌اند و چنانچه بخواهیم به تفصیل ، آنچه را که از آن حضرت روایت شده ، بازگو کنیم ؛ دفترها و مرگبها تمام می‌شود (ولی روایات نقل شده از آن حضرت به پایان نمی‌رسد) .
۲ - الزُّهْر (جمع الأزهر و الزهراء) : درخشان .

یعنی : روایاتی که از طریق اهل سنت از نبی گرامی اسلام - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - در این باره رسیده ، فراوان است ؛ در حالی که روایاتی که از طریق ما در این خصوص رسیده ؛ از ستارگان درخشان هم بیشتر است .

۳ - الظامی : تشنه

یعنی : ولادت (یا سعادت) آن حضرت که بواسطه آن (چراغ) هدایت می‌درخشد ، در سال (۲۵۶ هـ . ق) اتفاق افتاده است . و به تشنه عدالت گفته شده که میلاد آن حضرت در سال (۲۵۵ هـ . ق) واقع شده است .

توضیح : کلمه " نور " مطابق حساب جُمَّل ۲۵۶ می‌شود و کلمه " نهر " ۲۵۵ .

حساب جُمَّل ، حساب حروف هجاء است که به آن حساب ابجدی نیز گفته می‌شود و ماده تاریخ شعری بر روی آن ساخته می‌شود و " ابجد " نخستین کلمه از کلمات هشت گانه‌ای است که حروف هجاء با ترتیب خاص خود در آنها گرد آمده است . و این کلمات نزد سامی‌ها عبارتند از ابجد ، هوز ، حُطی ، کلمن ، سعفص ، ثخذ ، ضطغ . حروف این کلمات ، در حساب جمل به

فَيَا سَائِلًا عَنْ شَأْنِهِ اشْمَعْ مَقَالَةً
 أَلَمْ تَدْرِ أَنَّ اللَّهَ كَوَّنَ خَلْقَهُ
 وَ مَا ذَاكَ إِلَّا رَحْمَةً بِعِبَادِهِ
 هِيَ الدُّرُّ وَ الْفِكْرُ الْمُحِيطُ لَهَا بِحَرًّا^۱
 لِيَمْتَثِلُوهُ كَيْ يَنَالَهُمُ الْأَجْرُ^۲
 وَ الْإِقْمَا فِيهِ إِلَى خَلْقِهِمْ فَفَرُّ^۳

→ قرار زیر به کار می رود :

ا = ۱، ب = ۲، ج = ۳، د = ۴، ه = ۵، و = ۶، ز = ۷، ح = ۸، ط = ۹، ی = ۱۰، ک = ۲۰،
 ل = ۳۰، م = ۴۰، ن = ۵۰، س = ۶۰، ع = ۷۰، ف = ۸۰، ص = ۹۰، ق = ۱۰۰، ر = ۲۰۰،
 ش = ۳۰۰، ت = ۴۰۰، ث = ۵۰۰، خ = ۶۰۰، ز = ۷۰۰، ض = ۸۰۰، ظ = ۹۰۰، غ =
 ۱۰۰۰، ۵۷.

همانگونه که ملاحظه می شود؛ طبق این حساب کلمه نور مساوی با (۲۵۶ = ۲۰۰ + ۶ + ۵۰) و کلمه نهر برابر با (۲۵۵ = ۲۰۰ + ۵ + ۵۰) است و دو کلمه "نور" و "نهر" که در این بیت بکار رفته است؛ به اختلافی که در تولد حضرت مهدی - علیه السلام - است، اشاره دارد.
 علامه مجلسی (ره) در جلاء العیون فرموده؛ اشهر در تاریخ ولادت شریف آن حضرت، آن است که در سال (۲۵۵ هـ ق) هجرت واقع شده و بعضی پنجاه و شش و بعضی پنجاه هشت نیز گفته اند. ۵۸.

۱ - شَأْنُ: وضع، حالت، مقام.

یعنی: ای کسی که می پرسی (هم اکنون او) در چه وضعی است (آیا متولد شده، یا هنوز متولد نشده است)؛ سخنی را بشنو که همچو گوهر است و اندیشه ای که بر این سخن احاطه دارد؛ همچون دریاست.

۲ - اِمْتَثَلُ: اطاعت کرد.

یعنی: آیا ندانستی که خداوند خلقش را آفرید تا او را اطاعت کنند و او هم به آنان مزد و پاداش عطا کند؟

۳ - و این خلقت فقط برای رحمت بر بندگان بود و گرنه خود به خلیقت ایشان نواز، نداد.

و يَعْلَمُ أَنَّ الْفِكْرَ غَايَةً وَسَعِيَهُمْ
فَأَكْرَمَهُمْ بِالْمُرْسَلِينَ أَدْلَىٰ
وَ لَمْ يُؤْمِنِ التَّبْلِيغُ مِنْهُمْ مِنَ الْخَطَا
وَ هَذَا مَقَامٌ ذُوْنَهُ يَقِفُ الْفِكْرُ^۱
لِإِذَا فِيهِ يُرْجَى النُّفْعُ أَوْ يُخْتَشَى الضَّرُّ^۲
إِذَا كَانَ يَعْرِوهُمْ مِنَ السَّهْوِ مَا يَعْرِو^۳

۱ - و می داند که نهایت قدرت ایشان ، اندیشه است و امثال فرامین الهی در جایگاهی قرار گرفته که اندیشه در مقابل آن متوقف می شود .

توضیح : مقصود شاعر این است که مهمترین ابزار معرفت انسان ، عقل و خرد اوست ؛ ولی انسان با عقل و خرد خویش ، به تنهایی نمی تواند راه بندگی و چگونگی اطاعت از خدا را دریابد .
۲ - پس ایشان را با پیامبرانی که به سوی آنان فرستاد ، گرامی داشت در حالی که آنان راهنمایانی هستند در آنچه که در آن امید منفعت است یا ترس از ضرر (و به عبارت دیگر انسانها را از آنچه مایه سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی آنها است ، آگاه کردند و راه رستگاری را به آنان نشان دادند . قرآن کریم می فرماید : إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^{۵۹} .

ناظم در این بیت و چهار بیت قبل از آن ، لزوم ارسال پیامبران را اثبات می کند . خلاصه استدلال وی از این قرار است : خداوند انسان را آفرید تا با طاعت و بندگی و امثال اوامر او ، به سعادت و خوشبختی و کمال مطلوب برسد ؛ ولی از آنجا که تنها وسیله درونی که برای این منظور در اختیار آدمی است فکر و خرد اوست و انسان تنها با خرد نمی تواند راه عبودیت و امثال از فرامین او را دریابد ؛ ارسال راهنمایان و هدایتگرانی که همان پیامبران الهی باشند ، لازم و ضروری می نماید .

۳ - عَرَاهُ : قصد کرد او را . و عَرَاهُ الدَّاءُ وَ نَحْوَهُ : بیماری و مانند آن بر او وارد شد .

یعنی : هرگاه آنچنان که سایر انسانها دچار اشتباه می شوند ، پیامبران هم دچار اشتباه شوند ؛ تبلیغ آنها از خطایمن نخواهد بود .

توضیح : ناظم در این بیت عصمت پیامبران از خطا و اشتباه را اثبات می کند . خلاصه استدلال از

وَلَوْ أَنَّهُمْ يَعْصُونَهُ لَاقْتَدَى الْوَرَى
فَنَزَّهُمْ مِنْ وَصْمَةِ السَّهْوِ وَالْخَطَا
وَ أَيْدَهُمْ بِالْمُعْجَزَاتِ خَوَارِقاً
وَلَمْ أَدْرَ لِمَ دَلَّتْ عَلَى صِدْقِ قَوْلِهِمْ
بِعِصْيَانِهِمْ فِيهِمْ وَ قَامَ لَهُمْ عُذْرٌ^۱
كَمَا لَمْ يُدَنَّسْ ثَوْبَ عِصْمَتِهِمْ وَزُرٌّ^۲
لِعَادَاتِنَا كُنِيَ لَا يُقَالُ هِيَ السُّحْرُ^۳
إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَقْلِ نَهْيٌ وَلَا أَمْرٌ^۴

→ این قرار است : اگر پیامبران دچار اشتباه و خطا شوند ، صحت گفتار آنان و این که واقعاً آنچه می گویند وحی است و نه چیز دیگر ، مورد تردید قرار می گیرد و سخن آنان از حجیت ساقط می شود .

۱ - و اگر ایشان او را (خداوند را) عصیان می کردند ؛ جهانیان در عصیان کردن به ایشان اقتدا می کردند و برایشان عذر فراهم می شد .

توضیح : ناظم در این بیت عصمت پیامبران از گناه را اثبات می کند . خلاصه استدلال از این قرار است : وقتی می تواند اعمال و رفتار پیامبران - صلوات الله علیهم - الگو برای انسانها باشند که گناه نکنند و گرنه ، نه تنها اعمال آنها سرمشق زندگی پیروانشان نخواهد بود ، بلکه گناه کاران هم در گناه کردن عذر خواهند داشت .

۲ - الوصمة : ننگ ، رسوایی ، عار . دَنَّسَ : آلوده کرد . الوزر : گناه .

یعنی : پس ایشان را از ننگ سهو و خطا منزّه کرده ؛ همچنانکه دامن عصمت ایشان به گناه نیز آلوده نشده است .

۳ - و با معجزات خارق العاده ، آنها را تأیید کرد تا گفته نشود که این معجزات سحر و جادو است .

۴ - ظاهراً مصراع اول باید به این صورت باشد : وَلَمْ يُدَّرَ مَا دَلَّتْ عَلَى صِدْقِ قَوْلِهِمْ .

یعنی : هرگاه برای عقل ، امر و نهی نباشد ؛ دلیلی بر صدق گفتار پیامبران پیدا نمی شود .

توضیح : مقصود این است که اگر عقل در انسان حاکم نباشد ؛ انسان نمی تواند درستی گفتار پیامبران را بفهمد ؛ اما اگر انسان عقل را حکم قرار دهد ؛ یقیناً به صحت گفتار آنان پی خواهد برد .

وَمَنْ قَالَ لِلنَّاسِ انظُرُوا فِي ادْعَائِهِمْ
وَلَوْ أَنَّهُمْ فِيمَا لَهُمْ مِنْ مَعَاجِزٍ
لَغَالَى بِهِمْ كُلُّ الْأَنَامِ وَ أَيْقَنُوا
لِذَلِكَ طَوْرًا ظَافِرِينَ تَرَاهُمْ
كَذَلِكَ تَجْرِي حِكْمَةُ اللَّهِ فِي الْوَرَى
وَ كَانَ خِلَافَ اللَّطْفِ وَ اللَّطْفِ وَاجِبٌ

فَإِنْ صَحَّ فَلْيَتَّبِعْهُمْ الْعَبْدُ وَ الْحُرُّ^۱
عَلَى خُصْمِهِمْ طَوْلَ الْمَدَى لَهُمُ النَّصْرُ^۲
بِأَنَّهِمُ الْأَرْبَابُ وَ التَّبَسُّ الْأَمْرُ^۳
وَ آخِرُ فِيهِمْ يَنْشَبُ النَّابُ وَ الظُّفْرُ^۴
وَ قُدْرَتُهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ قَدْرٌ^۵
إِذَا مِنْ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ خِلا عَصْرٍ^۶

۱ - و کسی که به مردم گفت در ادعای ایشان بنگرید ؛ پس اگر ادعایشان درست باشد ؛ باید بنده و آزاد از ایشان تبعیت کنند .

۲ - و اگر ایشان در طول روزگار ، معجزه‌هایی علیه دشمنانشان داشتند ، پیروزی از آن ایشان بود .

۳ - غالی : مبالغه کرد ، اغراق گفت . الأنام : مردمان .

یعنی : هر آینه ، همه مردم نسبت به ایشان مبالغه کرده و یقین کرده‌اند که ایشان ارباب‌اند و حال آن که امر بر آنان مشتبه شده است .

۴ - طور : بار ، دفعه . نَشِبَ الظُّفْرُ فِي اللَّحْمِ : ناخن در گوشت فرو رفت .

یعنی : به همین جهت ، یک بار ایشان را پیروز می‌بینی و بار دیگر می‌بینی که دشمنان آنان ، با چنگ و دندان به مقابله آنها برخاسته (و آنان را مغلوب کرده‌اند) .

۵ - (در جواب باید گفته شود که) اینچنین ، حکمت خداوند در میان خلائق جاری می‌شود و قدرت او در هر چیزی تا حدّ و اندازه (خاصی) جاری می‌شود .

۶ - هرگاه از پیامبر یا وصی (پیامبر) عصر و زمانه‌ای خالی باشد ، خلاف لطف است ؛ در حالی که لطف واجب است .

توضیح : لطف و مهر گسترده خدا و نیز حکمت بی‌انتهای او ، ایجاب می‌کند که در هر عصر و

أَيْشِيءٌ لِلْإِنْسَانِ خَمْسَ جَوَارِحَ تَحُسُّ وَ فِيهَا تُدْرِكُ الْعَيْنُ وَالْأَثْرُ^۱
 وَ قَلْبًا لَهَا مِثْلُ الْأَمِيرِ يَرُدُّهَا إِذَا أَخْطَأَتْ فِي الْحِسِّ وَ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ^۲
 وَ يَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ فِي لَيْلِ ضَلَّةٍ بِظُلْمَائِهِ لَا تَهْتَدِي الْأَنْجُمُ الزُّهْرُ^۳
 فَذَلِكَ أَدَهَى الدَّاهِيَاتِ وَ لَمْ يَقُلْ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا أَخْوَالِ السَّفَةِ الْغَمْرُ^۴

→ زمانه‌ای، رهبری آسمانی برای هدایت انسانها وجود داشته باشد؛ زیرا خدایی که در آفرینش آدمی از کوچکترین ریزه کاریها دریغ نورزیده و به لطف ویژه خویش، همه نیازهای انسان را تأمین کرده، تا آنجا که بر بالای چشم، ابروانی رویانده که عرق شور و تلخ و گرد آلوده پیشانی، دیدگان آدمی را نیازارد و مژه‌ها را آفرید تا با چترافشان آنها، چشم هم زیباتر و هم محفوظتر بماند و ... آیا ممکن است خدایی چنین مهربان، جامعه انسانی را لحظه‌ای بی سرپرست و رهبر واگذارد؟ آیا وجود پیشوایی که بتواند جامعه را در ارتباط با خدای متعال به سوی سعادت دنیوی و اخروی رهبری کند، در پیکره اجتماع اهمیتی کمتر از ابرو و مژه در پیکره آدمی دارد؟^{۶۰}

۱- الجوارح (جمع الجارحة) : عضو ، اندام .

یعنی : آیا خدایی که برای انسان پنج عضو می آفریند تا با آنها حس کند و جسم و اثر آن را ادراک کند.

۲- و قلبی را برای آن اعضاء می آفریند تا هرگاه در ادراکشان خطا کنند و امر مشتبه شود؛ همانند پادشاهی آنها را از خطا باز دارد .

۳- الضَّلَّةُ : گمراهی . الزُّهْرُ (جمع الأزهر و الزهراء) : درخشان .

یعنی : آنگاه این خلق را در شب تیره‌ای که در ظلمتهای آن ستارگان درخشان هم ره به جایی نمی‌برند ، رها می‌کند ؟

۴- الداهية : سختی و بلا ، کار سخت و دشوار ، امر بزرگ . قرآن کریم می‌فرماید : بل الساعة موعدهم و الساعة أدهى و أمر^{۶۱} : " بلکه قیامت وعده‌گاه آنها است و آن بلیه بزرگتر و تلخ‌تر

→ است."

اخو السَّفه : سفیه ، نادان . العَمْر و العِمْر و العُمْر : بی تجربه ، ناآزموده کار .
یعنی : این (یعنی این که خداوند رحیم و رؤف ، انسان را بدون راهنما و هدایتگر رها کند)
بزرگترین بلیه‌ای است که جز انسان نادان و بی تجربه آن را نمی‌گوید .
توضیح : گویی ناظم در این ابیات مناظرهٔ هشام بن حکم ، یکی از شاگردان امام صادق - علیه
السَّلام - با عمرو بن عبید معتزلی را که در زمینهٔ ضرورت وجود امام انجام گرفته ، به نظم در
آورده است .

" هشام می‌گوید : روز جمعه وارد بصره شدم ؛ به مسجد رفتم . عمرو بن عبید در مسجد نشسته
بود و گروه زیادی گرد او حلقه زده بودند و از او پرسشهایی می‌کردند . من در آخر جمعیت میان
آنها نشستم . هر کس سؤالی می‌کرد ؛ من نیز به عمرو رو کرده گفتم :
ای دانشمند ! من اهل این شهر نیستم ؛ اجازه می‌دهی سؤالی مطرح کنم ؟ گفت هر چه می‌خواهی
، پیرس .

گفتم : آیا چشم داری ؟ گفت : مگر نمی‌بینی چشم دارم ، این چه سؤالی است ؟
گفتم : پرسشهای من همین گونه است ! گفت پیرس ، گرچه پرسشهایت بی‌فایده است .
گفتم : چشم داری ؟ گفت : دارم . گفتم با چشم چه می‌کنی ؟ گفت : با آن دیدنیها را می‌بینم و رنگ
و نوع آنها را تشخیص می‌دهم .

گفتم : آیا زبان هم داری ؟ گفت : دارم . گفتم با آن چه می‌کنی ؟ گفت : طعم و مزهٔ غذاها را
تشخیص می‌دهم .

گفتم : آیا شامه و نیروی بویایی داری ؟ گفت آری ! گفتم با آن چه می‌کنی ؟ گفت با آن بوها را
استشمام کرده ؛ بوی خوب را از بد تمیز می‌دهم .

فَأَنْتَجَ هَذَا الْقَوْلُ إِنْ كُنْتَ مُصْغِيًّا وَجُوبَ إِمَامٍ عَادِلٍ أَمْرُهُ الْأَمْرُ^۱
وَإِمْكَانَ أَنْ يَقْوَى وَإِنْ كَانَ غَائِبًا عَلَى رَفْعِ ضَرِّ النَّاسِ إِنْ نَالَهَا الضَّرُّ^۲

گفتم: آیا گوش هم داری؟ گفت: آری! گفتم: با آن چه کار انجام می دهی؟ گفت: صداها را می شنوم و از هم تمیز می دهم.

گفتم: آیا جز از اینها قلب هم داری؟ گفت: دارم. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: اگر دیگر اعضا و جوارح من، دچار شک و تردید شوند؛ قلب، شک و تردید آنها را بر طرف می سازد؛ زیرا روشن است که گاهی حواس پنجگانه انسان، به اشتباه می افتد و برای بر طرف کردن اشتباههای آنها، به قلب مراجعه می نمایم تا آنها را از اشتباه بیرون آورم.

هشام می گوید: هنگامی که عمرو این را گفت؛ من هم گفته او را تأیید کردم و گفتم: آری خدای متعال برای راهنمایی اعضا و حواس انسان و رفع اشتباه و خطای آنها، "قلب" را آفریده است. ای دانشمند! آیا صحیح است بگویم خدایی که چشم و دیگر اعضای انسان را بدون راهنما نگذاشته؛ چنین خدای حکیم و مهربانی، مسلمانان را پس از رسول اکرم (ص) بدون راهنما و پیشوا گذارده تا در نتیجه، مردم در شک و تردید و اختلافها بمانند و به انحراف و نابودی کشیده شوند؟ آیا هیچ فکر و اندیشه سالمی این مطلب را قبول می کند؟ " ۶۲.

۱ - اَصْفَى إِلَى حَدِيثِهِ: سر خود را خم کرد و به گفتار وی به خوبی گوش فرا داد.

یعنی: اگر به دقت گوش کنی؛ نتیجه این گفتار این است که واجب است (در هر عصر و زمانی) امام عادل که فرمان او فرمان است، وجود داشته باشد.

۲ - قَوِيَ سَعَى عَلَى الْأَمْرِ: بر آن کار نیرومند و توانا شد. الضَّرُّ وَالضَّرُّ: ضرر رساندن، آسیب رساندن.

یعنی: نتیجه (دیگر) این سخن این است که این امام عادل، اگر چه غایب هم باشد؛ باید در صورتی که به مردم ضرر و آسیبی برسد، به بر طرف کردن آن قادر و توانا باشد.

وَإِنْ رُمْتَ نُجْحَ السُّؤْلِ فَاطْلُبْ مَطَالِبَ
 فِيهِ أَقْرَ الشَّافِعِيِّ ابْنَ طَلْحَةَ
 وَ جَادَلَ مَنْ قَالُوا خِلَافَ مَقَالِهِ
 وَ كَمْ فَضَّ حَمُوءِيكُمْ مِنْ فَرَائِدِ
 فَرَائِدُ سِمَطِينَ الْمَعَانِي بِدُرِّهَا
 السُّؤْلِ فَمَنْ يَسْأَلُكَ يَسْهَلُ لَهُ الْوَعْرُ^۱
 بِرَأْيِ عَلَيْهِ كُلِّ أَصْحَابِهَا قَرُّوا^۲
 فَكَانَ عَلَيْهِمْ فِي الْجِدَالِ لَهُ النَّصْرُ^۳
 مِنَ الدَّرِّ لَمْ يَسْعُدْ بِمَكْنُونِهَا الْبَحْرُ^۴
 تَحَلَّتْ لِأَنَّ الْحَلِيَّ أَبْهَجَهُ الدُّرُّ^۵

۱- رُمْتَ: قصد کردی. الوعر: دشوار، زمین ناهموار.

یعنی: اگر موفقیت در سؤال را قصد کرده‌ای (یعنی اگر دنبال پاسخ صحیح و قانع‌کننده‌ای هستی) کتاب مطالب السؤل را طلب کن؛ چرا که هر کس در وادی این کتاب حرکت کند؛ پیمودن راههای دشوار و ناهموار برای او آسان می‌شود.

توضیح: مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، نام کتابی است تألیف ابوسالم کمال‌الدین محمد بن طلحه شافعی که در آن طی دوازده باب، راجع به امامان دوازده‌گانه شیعه سخن گفته است. ۶۳.

۲- ضمیر "فیه" به "مطالب السؤل" بر می‌گردد. قرأ: آقر، اعتراف و تصدیق کرد.

یعنی: در این کتاب ابن طلحه شافعی به ایده‌ای (در مورد آن حضرت) اعتراف کرده که همه اصحابش آن را نیز تصدیق کرده‌اند.

۳- و با کسانی که بر خلاف گفته‌اش سخن گفته‌اند، به مناظره و مجادله برخوایسته و در این جدال برایشان پیروز شده است.

۴- فض الشيء: آن چیز را شکست و شکسته‌های آن را پراکنده کرد. فرائد (جمع فریده): گوهر گرانبها، مروارید، یگانه، بی‌مانند.

یعنی: حموئی شما چه گوهرهای گرانبهایی را (در لابلای کتاب خویش) پراکنده است که دریا سعادت نگهداری و حفظ آن را نداشته است.

۵- تحلت: با زیور شد. الحلی: زیور و زینت از معدنیات یا از سنگ.

فَوَكَّلْ بِهَا عَيْنَيْكَ فَهِيَ كَوَاكِبُ بِدُرِّ بِهَا أَعْيَانِي الْعَدُّ وَالْحَضْرُ^۱
 وَرِدٌ مِنْ يَنْبِيعِ الْمَوَدَّةِ مَوْرِدًا بِهِ يَشْتَفِي مَنْ قَبْلَ أَنْ تُصَدَرَ الصَّدْرُ^۲
 وَفَتْشٌ عَلَى كَنْزِ الْفَوَائِدِ فَاسْتَعِنَ بِهِ فَهُوَ نِعَمَ الدُّخْرِ إِنْ أَعْوَزَ الدُّخْرُ^۳

→ یعنی: کتاب "فوائد السمطين" با گوهر گرانبهایی که در آن است، آراسته شده؛ چرا که در باعث زیبایی و شگفت‌انگیز شدن زیور و زینت می‌شود.

توضیح: فوائد السمطين نام کتاب ارزشمندی است تألیف ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن علی بن محمد حموئی جوینی خراسانی (۶۴۴ - ۷۳۰ هـ ق) که آن را در فضائل علی (ع) و فاطمه (س) و فرزندان مطهر صدیقه طاهره - علیه السلام - نوشته است.

۱ - دیدن این معانی زیبا را به چشم (دل) واگذار. پس این معانی، همچون ستارگان بی شماری هستند که گوهر گرانبهایی را در بر گرفته‌اند.

توضیح: ظاهراً مقصود ناظم از "در" امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشد.

۲ - "رد" فعل امر است از ماده "وَرَدَ: وارد شد". مَوْرِد: آبشخور. اِشْتَفَى بكذا: بدان شفا یافت. صَدْرَه: به سینه او زد.

یعنی: با (استفاده) از کتاب "ینابیع المودة" در آبشخوری وارد شو تا بدینوسیله قبل از آن که دست‌برد به سینه مخالف بزنی، شفا یابی.

توضیح: ینابیع المودة نام کتاب ارزشمندی است تألیف سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (۱۲۲۰ - ۱۲۹۴ هـ ق) که در آن مؤلف فضائل و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - را با استناد به مدارک معتبر اهل سنت، ذکر می‌کند. این کتاب تاکنون بارها به چاپ رسیده است.

۳ - فَتَشَ: در آن تأمل و ژرف‌نگری کرد. أَعْوَزَ: بسیار نیازمند شد، تهی دست شد.

یعنی: بررسی و تأملی در کتاب "کنزالفوائد" بکن و از آن کمک گیر؛ چرا که آن خوب ذخیره‌ای

و لَاحِظْ بِهِ مَا قَدْ رَوَاهُ الْكَرَاجِكِيُّ
 وَ قَدْ قِيلَ قَدْ مَأ فِي ابْنِ خَوْلَةَ أَنَّهُ
 وَ فِي غَيْرِهِ قَدْ قَالَ ذَلِكَ غَيْرُهُمْ
 وَ مَا ذَاكَ إِلَّا لِتَلَقُّيْنَ بِقَائِمٍ
 مِنْ خَبَرِ الْجَارُودِ إِنْ أَغْنَتْ النُّذُرُ^۱
 لَهُ غَيْبَةً وَ الْقَائِلُونَ بِهَا كَثُرُ^۲
 وَ مَا هُمْ قَلِيلٌ فِي الْعِدَادِ وَ لَانزُرُ^۳
 يَغِيبُ وَ فِي تَعْيِينِهِ أَلْتَبَسَ الْأُمُرُ^۴

→ است، اگر اندوخته به پایان رسد؛ (یعنی، در صورت در دسترس نبودن منبعی دیگر در باره بقیة الله الاعظم، این کتاب هم منبع خوبی خواهد بود).

توضیح: کنز الفوائد نام کتابی است تألیف ابوالفتح محمد کراچکی. ۶۴

۱ - النُّذُرُ (جمع النذیر) : بیم دهنده .

یعنی: چنانچه بیم دهندگان تو را بی نیاز می کنند (و به عبارت دیگر اگر سخن بیم دهندگان در تو اثر می کند)؛ پس آنچه را کراچکی از خبر جارود روایت کرده، ملاحظه کن .
 توضیحات:

الف - کراچکی، مؤلف کتاب کنز الفوائد است .

ب - ظاهراً مقصود از جارود، در این بیت، همان کسی است که فرقه جارودیّه بدو منسوب است .

۲ - الْقِدْمُ : زمان قدیم . الْكُثْرُ : بسیار .

یعنی: از قدیم گفته شده که برای " ابن خوله " غیبتی است و قائلین به این غیبت هم بسیارند .

توضیح: ابن خوله همان محمد بن حنفیه فرزند علی بن البیطالب - علیه السلام - است .

۳ - التَّزُّرُ : کم، اندک .

یعنی: در باره غیر او هم، دیگران چنین مطلبی را گفته اند؛ در حالی که تعدادشان کم و اندک نیست .

۴ - در این بیت: " یغیب " صفت است برای " قائم " .

وَ كَمْ جَدَّ فِي التَّفْتِيْشِ طَاغِي زَمَانِهِ لِيُفْشِيَ سِرَّاللَّهِ فَاَنْكَتَمُ السَّرَّ

→ یعنی: و این نیست مگر به جهت یقین داشتن به قائمی که غایب می شود در حالی که در تعیین آن شخص، امر مشتبه شده است.

توضیح: خلاصه مفهوم سخن ناظم در این بیت و دو بیت قبل از آن، این است که: این که افراد زیادی معتقدند که "ابن خوله" و یا افراد دیگری غایب شده اند و بعداً هم ظهور خواهند کرد؛ خود، بهترین دلیل بر قطعی بودن غیبت آن منجی عالم بشریت است لیکن در تعیین مصداق، امر بر آنان مشتبه شده و دیگران را به جای مهدی موعود برگزیده اند.

۱- طغیانگر زمانش در جستجوی (یافتن) او جدیت و تلاش فراوان کرد تا راز خدا را افشا کند؛ اما این راز همچنان پنهان ماند.

توضیح: مقصود ناظم از طغیانگر زمان حضرت مهدی - علیه السلام - معتضد خلیفه عباسی است که برای دستگیری و نابودی آن حضرت، اقدامات فراوان انجام داد؛ ولی هیچکدام به نتیجه نرسید.

معتضد پس از آن که سه نفر را به سامراء گسیل داشت و به آنها مأموریت داد تا به خانه امام هجوم برند و سر مبارک آن حضرت را برایش بیاورند ولی این توطئه به شکست انجامید؛ اقدامات گسترده ای را جهت دستگیری و نابودی امام به عمل آورد. او گروه مسلحی را مأمور ترور آن حضرت که در آن هنگام به ظاهر کودکی بیش نبود، کرد؛ این گروه به خانه امام هجوم آورده و هنگامی که وارد خانه شدند؛ صدای دلربای قرائت قرآن را از درون سرداب شنیدند؛ بر در سرداب به انتظار ایستاده و به شدت مراقب بودند تا امام - علیه السلام - از سرداب خارج نشود؛ در حالی که فرمانده آنان بر در سرداب ایستاده بود تا همه افرادش به او پیوندند؛ ناگهان امام از در سرداب خارج شد و از کنار آنان گذشت هنگامی که امام - علیه السلام - از دید آنها خارج شد؛ فرمانده، فرمان ورود به سرداب را صادر کرد.

بِأَنَّ النَّسَبِيَّ الْمُصْطَفَى كَانَ عِنْدَهَا
فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ النَّبِيَّ بِأَنَّهُ
وَ أَنَّ بَنِيهِ تِسْعَةٌ ثُمَّ عَدَّهُمْ
وَ أَنَّ سَيِّطِيلَ اللَّهِ غَيْبَةٌ شَخْصِهِ
وَ مَا قَالَ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ أَحْمَدُ
فَقَدْ كَادَ أَنْ يَرْوِيهِ كُلُّ مُحَدِّثٍ
وَ جِبْرِيلُ إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنُ وَ لَمْ يَدْرُوا^۱
سَيُقْتَلُ عُدْوَاناً وَ قَاتِلُهُ شِمْرُ^۲
بِأَسْمَائِهِمْ وَ التَّاسِعُ الْقَائِمُ الطَّهْرُ^۳
وَ يَشْفِي بِهِ مَنْ بَعْدَ غَيْبَتِهِ الْكُفْرُ^۴
وَ أَنَّ سَيَّلِيهَا اثْنَانِ بَعْدَهُمْ عَشْرُ^۵
وَ مَا كَادَ يَخْلُو مِنْ تَوَاتُرِهِ سِفْرُ^۶

۱ - (و حدیث این است :) پیامبر مصطفی (صلی الله علیه و آله) و جبرئیل نزد عایشه بودند که ناگهان حسین (علیه السلام) وارد شد ، در حالی که آنها نمی دانستند .

۲ - پس جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داد که حسین (علیه السلام) از روی ظلم و ستم کشته خواهد شد و قاتلش هم شمر است .

۳ - الطَّهْرُ : پاک ، پاکیزه ، جمع آن اطهار است .

یعنی : و نیز به آن حضرت خبر داد که فرزندانش نه نفرند ؛ سپس آنها را با ذکر اسامیشان بر شمرد در حالی که نهمین آنان قائم مطهر است .

۴ - و خبر داد به این که خداوند غیبت شخص آن حضرت را طولانی خواهد کرد و پس از (پایان) غیبتش به وسیله او کفر را درمان (ریشه کن) خواهد کرد .

۵ - و آنچه احمد (صلی الله علیه و آله) در امر امامت بیان فرموده است که بعد از او ، دوازده نفر بر مسند امامت خواهند نشست .

۶ - سِفْرُ : کتاب ، جمع آن اسفار است . قرآن کریم می فرماید : *مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً*^{۶۷} . " وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده ؛ خلاف آن عمل نمودند ؛ در مثل به حماری ماند که بار کتابها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد) " .

و فِي جُلَّهَا أَنَّ الْمُطِيعَ لِأَمْرِهِمْ
فَفِي (أَهْلُ بَيْتِي فُلُكُ نُوحٍ) دَلَالَةٌ
سَيَنْجُو إِذَا مَا حَاقَ فِي غَيْرِهِ الْمَكْرُ
عَلَى مَنْ عَنَاهُمْ بِالإِمَامَةِ يَا حَبْرُ

→ یعنی : تقریباً هر محدثی آن را روایت کرد و تقریباً هیچ کتابی نیست که این حدیث را به طور متواتر ذکر نکرده باشد .

۱ - جُلَّ : معظم ، بیشتر . حَاقَ : احاطه کرد .

یعنی : در بیشتر این کتابها آمده که فرمانبردار از ایشان ، نجات خواهد یافت در آن هنگامی که مکر و حيلة (مکاران) ، دیگران را فراگیرد .

۲ - عناه الأمر : آن کار او را بی آرام ساخت و اندوهگین نمود .

یعنی : ای دانشمند ! آن حدیثی که پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - در آن فرموده : " اهل بیت من همچون کشتی نوح اند " ، دلیلی است ، علیه کسی که امامت [ایشان] آرام و قرار را از او گرفته است .

توضیح : در کتاب معارف اسلامی ۲ در باره حدیث سفینه نوح آمده است :

" پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود : " إِنْ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ " مثل اهل بیت من در میان امتم ، مانند کشتی نوح است ؛ هر کس به آن کشتی در آمد ، نجات یافت و هر کس به آن پناه نبرد ، غرق گردید .

این حدیث از احادیث متواتر است و از شهرت عظیمی میان محدثان برخوردار می باشد ؛ کافی است بدانیم مرحوم " میرحامد حسین " مؤلف کتاب " عبقات الأنوار " این حدیث را از نود نفر از دانشمندان اسلامی که همگی از مشاهیر علمای اهل تسنن بوده اند ، نقل کرده است و مرحوم " سید هاشم بحرینی " در کتاب " غایة المرام " ، این حدیث را با یازده سند ، از دانشمندان اهل تسنن و باسی و نه سند از دانشمندان شیعه نقل می کند .

بررسی مفاد حدیث :

از این که رسول گرامی اسلام (ص) مقام و موقعیت " اهل بیت " را با ترسیم مثال " کشتی نوح " بیان کرده است ، معلوم می شود که پیروی از آنان مایه نجات و مخالفت با آنان موجب نابودی است و چون در این حدیث ، قیدی به چشم نمی خورد ؛ پیروی در همه مسائل ، اعم از حلال و حرام و مسائل سیاسی و اجتماعی را شامل می شود و به حکم این حدیث ، سخن و رأی اهل بیت را باید بدون استثناء پذیرفت و از آن پیروی کرد .

از این حدیث ، عصمت و مصونیت اهل بیت از خطاء و گناه نیز استفاده می شود ؛ زیرا اگر آنان معصوم و مصون از خطا و گناه نبودند ؛ رسول گرامی اسلام (ص) با این کلیت و شمول و اطلاق مردم را به پیروی از آنان و پناه بردن به آنان امر نمی فرمود .

" اهل بیت " کیانند ؟

در عرف و لغت " اهل بیت " و خانواده مرد ، به کسانی گفته می شود که اعضاء جامعه کوچک منزل وی می باشند ؛ مانند زن و پسر و دختر و خدمتکار که جمعاً در شعاع زندگی مرد سرپرست خانه ، زندگی می کنند و گاهی در معنی اهل بیت ، تعمیم داده ؛ این کلمه را در خویشاوندان نزدیک مانند پدر و مادر و برادر و خواهر و فرزند و عمو و عمه و دایی و خاله و فرزندان آنان استعمال می کنند ؛ ولی مراد از اهل بیت پیامبر (ص) در قرآن و حدیث ، هیچ یک از این دو معنی نیست ؛ زیرا طبق روایات قطعی که در کتابهای شیعه و سنی نقل شده " اهل بیت " نام موهبتی است که به پیامبر (ص) و علی و فاطمه و حسن و حسین - علیه السلام - اختصاص دارد و بنابر این ، اهل خانه و خویشاوندان دیگر پیامبر - صلی الله علیه و آله - گرچه به حسب عرف و لغت اهل بیت شمرده شوند ، اما " اهل بیت " به این معنا نیستند حتی خدیجه کبری که گرامی ترین زنان پیامبر اکرم (ص) و مادر فاطمه (س) است و همچنین ابراهیم که پسر صلبی پیامبر (ص) است ، در شمار اهل بیت نیستند . آری ، به موجب همین روایات و روایات دیگر ،

فَمَنْ شَاءَ تَوْفِيقَ النَّصُوصِ وَ جَمْعَهَا أَصَابَ وَ بِالتَّوْفِيقِ شَدَّ لَهُ أُرْزًا

→ نه امام ، از دوازده امام که فرزندان امام حسین علیه السلام و از اهل اویند ، از اهل بیت می‌باشند ؛ بنابر این ، اهل بیت همان چهارده معصوم هستند و معمولاً " اهل بیت پیغمبر " به سیزده تن که بعد از پیغمبر اکرم (ص) و عترت آن حضرت هستند ، گفته می‌شود .
اهل بیت پیامبر (ص) در اسلام ، فضائل و مناقب بسیار و مقامات غیرقابل معارضه و رقابتی دارند که مهمترین آن دو مقام است :

(۱) به موجب آیه شریفه : *أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* " مقام عصمت و طهارت دارند و به مقتضای این مقام ، هرگز گناه و خطا از ایشان سر نمی‌زند .

(۲) به موجب حدیث قطعی " ثقلین " اهل بیت و عترت همیشه با قرآن کریم هستند و هرگز میان آنها و کتاب خدا جدائی نمی‌افتد و در نتیجه ، در فهم معنای قرآن کریم و مقاصد دین مبین ، دچار لغزش و خطا نمی‌شوند . لازمه این دو مقام آن است که قول و فعل اهل بیت - علیهم السلام - در اسلام حجت باشد چنانکه عقیده شیعه همین است و از حدیث " سفینه نوح " هم ، همین موضوع استفاده می‌شود .^{۶۸}

۱ - *وَفَّقَ بَنِي النَّقِیْضِیْنِ* : نظرهای مخالف را با هم وفق داد . و *وَفَّقَ الْأُمْرَ* : کار را درست و جور کرد ، آن را سازگار گردانید . *النُّصُوصِ* (جمع *النَّصِّ*) : متون . در این بیت مقصود از " *النُّصُوصِ* " احادیث است . *أُرْزًا* : پشت . در فرهنگ لغات قرآن می‌نویسد :

" *أُرْزًا* " : نیرو ، قوت شدید . " *أُرْزًا* " در اصل به " *أَزَارًا* " گفته می‌شود و آن به معنی لباس است و *أُرْزًا* به معنی پشت نیز می‌باشد . در لسان‌العرب کلمه " *أُرْزًا* " به معنی قوت ، پشت و ضعف آمده است . و گفته کسی که قوت معنی کرده مراد آن است که : نیروی مرا محکم گردان . و آن که پشت معنی کرده ؛ یعنی ، پشت مرا قوی گردان . و کسی که از آن ضعف را اراده کرد ؛ یعنی ، ضعف مرا

وَأَصْبَحَ ذَا حَزْمٍ يَنْصُبُ وَلا تَنَا
وَأَخْرَهُمْ هَذَا الَّذِي قُلْتَ إِنَّهُ
وَقَوْلِكَ إِنَّ السُّوقَ دَاعٍ لِمِثْلِهِ
وَقَوْلِكَ إِنَّ الإِخْتِفَاءَ مَخَافَةٌ
لِرَفْعِ الْعَمَى عَنَّا بِهِمْ يَجْبُرُ الْكَسْرُ^۱
تَنَازَعٍ فِيهِ النَّاسُ وَاشْتَبَهَ الأَمْرُ^۲
إِذَا صَحَّ لِمَ لا ذُبَّ عَن لُبِّهِ الْقِشْرُ^۳
مِنَ القَتْلِ شَيْءٌ لا يُجَوِّزُهُ الحِجْرُ^۴

قوی گردان . خلیل و ابو عبیده گفته ؛ به معنی پشت " ۶۹ . اشدُّد به اُزری^{۷۰} : یعنی ، پشت مرا (به هارون که برادر من است) قوی و محکم گردان .

یعنی : کسی که بخواهد بین متون هماهنگی ایجاد کند و آنها را با یکدیگر جمع کند ، به مقصد می رسد و با این هماهنگی پشت او محکم می شود .

۱ - لات كُوتاً : خبر داد بی آن که از او خبری پرسیده شود . نُصب : رنج و مشقت . جَبْرٌ جَبْرًا و جِبَارَةٌ العَظْم : استخوان را شکسته بندی کرد . كَسْرٌ : شکستگی .

یعنی : (آنگاه) با زحمت و مشقتی (که متحمل شده به امامت ائمه معصومین - علیهم السلام -) مطمئن می گردد و برای بر طرف کردن نقاط ابهام ، ما را نیز (از نتیجه کار خویش) با خبر می کند و به واسطه ایشان (ائمه معصومین - صلوات الله علیهم -) است که شکستگیهای بوجود آمده در دین درمان می شود .

۲ - آخرین ایشان ، همان کسی است که گفتی : مردم در باره او با یکدیگر نزاع کرده و امر مشتبه شده است .

۳ - ذَبَّ عَنْهُ : راند و باز داشت .

یعنی : و این که گفتی ؛ زمان همانند او را می طلبد ؛ هرگاه صحیح باشد پس چرا آن حضرت ظاهر نمی شود ؟

۴ - الحِجْرُ : عقل .

یعنی : و این که گفتی ؛ پنهان شدن (آن حضرت) بواسطه ترس از کشته شدن ، چیزی است که عقل آن را تجویز نمی کند .

فَقُلْ لِي لِمَاذَا غَابَ فِي الْغَارِ أَحْمَدُ
 وَ لِمَ أَمِرَتْ أُمُّ الْكَلِيمِ بِقَذْفِهِ
 وَ كَمَ مِنْ رَسُولٍ خَافَ أَعْدَاءَهُ فَاخْتَفَى
 أَيْعِزُّ رَبُّ الْخَلْقِ عَنِ نَصْرِ دِينِهِ
 وَ هَلْ شَارَكُوهُ فِي الَّذِي قُلْتَ إِنَّهُ
 فَإِنْ قُلْتَ هَذَا كَانَ فِيهِمْ بِأَمْرٍ مَنْ
 وَ صَاحِبُهُ الصَّدِيقُ إِذْ حَسَنَ الْحِذْرُ^۱
 إِلَى نَيْلٍ مِصْرَ حِينَ ضَاقَتْ بِهِ مِصْرُ^۲
 وَ كَسَمَ أَنْبِيَاءُ مِنْ أَعَادِيهِمْ فَرَوَا^۳
 عَلَى غَيْرِهِمْ كَلًّا فَهَذَا هُوَ الْكُفْرُ^۴
 يَتَوَلَّى إِلَى جُبْنِ الْإِمَامِ وَ يَنْجَرُ^۵
 لَهُ الْأَمْرُ فِي الْأَكْوَانِ وَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ^۶

۱ - حِذْرٌ وَ حَذَرَ : ترسیدن ، پرهیز کردن .

یعنی : (جواب این است که) به من بگو چرا احمد - صلی الله و علیه و آله - و دوستش (ابوبکر) صدیق ، در غار پنهان شدند ؛ در آن هنگامی که پرهیز و ترس نیکو بود ؟

۲ - و چرا به مادر (موسای) کلیم فرمان داده شد تا موسی را در (رود) نیل بیفکند ؛ در آن هنگامی که مصر بر او تنگ شده بود ؟

۳ - و چه بسا رسولی که از دشمنانش ترسید و پنهان شد و چه بسیارند پیامبرانی که از دست دشمنانشان گریختند .

توضیح : " أعداء " در اصل " أعداء " بوده که به جهت ضرورت شعری الف ممدود به مقصور تبدیل شده است .

۴ - آیا پروردگار خلاق از یاری دینش عاجز است ؟ هرگز این چنین نیست ! چرا که این (سخن ، عین) کفر است .

۵ - شَارَكَه : شریک او بود . وَ شَارَكَ فُلَانًا : فلانی را شریک کرد .

یعنی : آیا پیامبران هم با او ، در آنچه گفتی که به ترس امام منجر می شود ، شریکند ؟

۶ - اگر (در جواب) بگویی که این (اختفای پیامبران) به فرمان کسی بوده که در هستی دارای فرمان است و همه حمد و سپاسها از آن اوست .

فَقُلْ فِيهِ مَا قَدْ قُلْتَ فِيهِمْ فَكُلُّهُمْ
 وَ إِظْهَارُ أَمْرِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ وَقْتِهِ الْ
 وَ لَيْسَ بِمَوْعُودٍ إِذَا قَامَ مُسْرِعاً
 عَلَى مَا أَرَادَ اللَّهُ أَهْوَاؤُهُمْ قَصْرٌ^۱
 سَمُوْ جَل لَمْ يُوعَدْ عَلَى مِثْلِهِ النَّصْرُ^۲
 إِلَى وَقْتِ عَيْسَى يَسْتَطِيْلُ لَهُ الْعُمْرُ^۳

۱ - (در پاسخ می‌گویم) پس در باره او (یعنی حضرت مهدی - علیه السلام -) نیز آنچه را در باره آنان گفته‌ای ، بگو ؛ چرا که همه آنان خواسته‌هایشان منحصر است به آنچه خداوند آن را ، اراده کرده است .

۲ - و آشکار کردن فرمان خداوند ، قبل از وقت مشخص شده آن ، بر مثل آن وعده نصرت داده نشده است .

۳ - اگر او زود قیام کند ؛ دیگر او (مهدی) موعود نخواهد بود ؛ بلکه باید تا وقت (نزول) عیسی (ع) عمر او طولانی شود .

توضیح : احادیث بیشماری در کتابهای علمای شیعه و سنی به چشم می‌خورد که در آنها از نزول عیسی (ع) از آسمان در زمان قیام حضرت مهدی - علیه السلام - خبر می‌دهند . بخاری در کتابش از ابی هریره روایت می‌کند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود : **كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُمُ وَ أَمَامَكُمْ مِنْكُمْ**^{۷۱} : " چگونه هستید ، هنگامی که فرزند مریم در میان شما باشد در حالی که امام هم از شما است " ؟

آیا جای شگفتی نیست که انسانی مدتی روی زمین زندگی کند ؛ آنگاه به آسمان عروج کند و در آنجا هزاران سال زندگی کند ، سپس به زمین فرود آید : مخصوصاً با توجه به این که این انسان ویژگیهایی دارد که او را از دیگران متمایز می‌سازد .

اولاً : او پیامبری از پیامبران الهی ، آنها هم از پیامبران اولوالعزم است .

ثانیاً : صاحب شریعت و کتاب آسمانی است .

ثالثاً : بدون پدر آفریده شده .

وَإِنْ تَسْتَرِبْ فِيهِ لِسَطُولِ بَقَائِهِ
أَجَابَكَ إِدْرِيسُ وَإِلْيَاسُ وَالْخَضِرُ^۱
وَ مَكَثُ نَبِيِّ اللَّهِ نُوحٍ بِقَوْمِهِ
كَذَا نَوْمُ أَهْلِ الْكَهْفِ نَصَّ بِهِ الذِّكْرُ^۲

→

رابعاً: پیروان او امروزه، جمعیت انبوهی از ساکنان این کرهٔ خاکی را تشکیل می‌دهند و در میان آنها از همه اقشار جوامع بشری از قبیل سلاطین و رؤسای جمهور و مستضعفان پا برهنه دیده می‌شوند. ۷۲

به هر حال عیسی - علیه السلام - مقدس‌ترین انسان نزد مسیحیان است و طبیعی است که نزد دیگر ملل و نحل هم ناشناخته نیست؛ به خصوص نزد مسلمانان که به تبعیت از قرآن کریم، از او به تقدس و بزرگی و مجد و عظمت یاد می‌کنند.

بنابر این، نزول عیسی مسیح - علیه السلام - از آسمان به هنگام ظهور مهدی - علیه السلام - و اقتدای آن پیامبر اولوالعزم الهی به او، می‌تواند دلیل محکمی بر حقیقت مهدی موعود - عجل الله تعالی فرجه الشریف - باشد. و همین امر، چه بسا باعث شود که جمعیت انبوهی از پیروان راستین حضرت مسیح - علیه السلام - به تبعیت از پیشوای خودشان به حضرت مهدی - سلام علیه - اقتدا کنند و در زمرهٔ یاران آن حضرت قرار گیرند.

۱ - استراب به: رأی منه ما یریه .

یعنی: و اگر به جهت طولانی شدن مدت زندگی آن حضرت، در بارهٔ او به شک افتاده‌ای؛ پس ادريس و الياس و خضر - سلام الله عليهم - به تو پاسخ می‌دهند (یعنی عمر طولانی آنان می‌تواند دلیلی بر امکان طولانی شدن عمر آن حضرت باشد).

۲ - (یکی دیگر از دلایل امکان طولانی شدن عمر حضرت مهدی - سلام الله علیه -) درنگ طولانی نوح پیامبر در میان قومش و همچنین خواب أصحاب کهف است که قرآن کریم هم بدان تصریح کرده است .

توضیح: قرآن کریم می‌فرماید: و لقد أرسلنا نوحاً إلى قومه فلبث فيهم ألف سنة إلا خمسين عاماً

←

وَقَدْ وُجِدَ الدَّجَالُ فِي عَهْدِ أَحْمَدَ وَ لَمْ يَنْصَرِمِ مِنْهُ إِلَى السَّاعَةِ الْعُمُرُ^۱

فأخذهم الطوفان و هم ظالمون^{۷۳}: "همانا ما نوح را به رسالت به سوی قومش فرستادیم و او نهصد و پنجاه سال در میان ایشان درنگ کرد (و خلق را به خداپرستی دعوت کرد؛ ولی اجابت نکردند) پس آن سیل خانمان برانداز آنها را فراگرفت (و همگی غرق شدند) ، در حالی که ایشان ، ستمگر بودند " .

این آیه صراحت دارد بر این که حضرت نوح ۹۵۰ سال مردم را به خداپرستی دعوت کرد؛ ولی آنان نپذیرفتند تا این که عذاب خدا بر آنان نازل شد .

امام صادق - علیه السلام - فرمود: نوح دو هزار و سیصد سال (در دنیا) زیسته است؛ هشتصد و پنجاه سال آن ، قبل از رسالتش ، و نهصد و پنجاه سال هم قومش را (به خداپرستی) دعوت کرد و پانصد سال هم بعد از آن که از کشتی پیاده شد؛ در حالی که آنها به زمین فرو رفته بود. پس شهرها را بنا کرد و فرزندانش را در شهرها ساکن کرد.^{۷۴}

۱ - و دجال در زمان احمد (صلی الله علیه و آله) وجود داشته در حالی که تا این ساعت عمر او هنوز به پایان نرسیده است .

توضیح: " یکی از علایم ظهور آن حضرت که در بعضی روایات از نشانه‌های حتمی شمرده شده ، خروج شخصی به نام " دجال " است . وی یک طاغوت پرتزویر و حيله‌گر است که عده بسیاری را به دنبال خود می‌کشد .

عده‌ای گویند که نام دجال ، صائدبن صید یا ابن صیاد است و برخی مخالف رأی ایشان را گفته‌اند . در کتابهای لغت ، دجال ، به معنی کذاب است و فعل آن را به معنی " آب طلا و آب نقره داده " نوشته‌اند . دجال را در زبانهای فرانسه و انگلیسی " آنتی‌کریست " نامیده‌اند که به معنی دشمن و ضد مسیح است .

در صحیح مسلم در کلام رسول خدا (ص) دجال چنین توصیف شده است: " او مردی چاق ،

وَقَدْ عَاشَ عَوْجُ أَلْفِ عَامٍ وَفَوْقَهَا وَ لَوْلَا عَصَا مُوسَى لِأَخْرَجَهُ الدَّهْرُ^۱
وَمَنْ بَلَغَتْ أَعْمَارُهُمْ فَوْقَ مِائَةٍ وَ مَا بَلَغَتْ أَلْفًا فَلَيْسَ لَهُ حَضْرًا^۲

⇨ سرخ رو، با موی سر مجعد، و اعور است؛ چشمش همچون دانه انگوری است که بر روی آب قرار گرفته باشد.

و امیرالمؤمنین (ع) ضمن یک خطبه طولانی فرمود: مهدی (ع) با یارانش از مکه به بیت المقدس می آیند و در آن مکان، بین آن حضرت با دجال و ارتش او، جنگ واقع می شود. دجال و ارتش او مفتضحانه شکست می خورند به طوری که از اول تا آخر آنها، به هلاکت می رسند و دنیا آباد می شود و حضرت مهدی (ع) عدالت و قسط را در جهان به پا می دارد و طبق روایتی آن حضرت دجال را در کُناسه کوفه به دار می زند.

بعضی از علما، چون شیخ صدوق رحمه الله علیهم - با استناد به پاره ای از روایات، از جمله روایت امیرالمؤمنین (ع) معتقدند که غرض و هدف الهی، بر این تعلق گرفته است که دجال زنده باشد و کسی نتواند او را بکشد تا دجال آینده باشد.

با توجه به خصوصیتی که ذکر شد و در بعضی موارد با هم اختلاف دارند. بعضی معتقدند: همان گونه که از ریشه لغت "دجال" از یک سو و از منابع حدیث از سوی دیگر استفاده می شود؛ دجال منحصر به فرد معینی نیست؛ بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویر و حيله گر که برای کشیدن توده های مردم به دنبال خود، از هر وسیله ای استفاده می کنند؛ چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرموده است: "هر پیامبری بعد از نوح قوم خود را از فتنه دجال بر حذر داشت و من نیز شما را بر حذر می دارم".^{۷۵}

۱ - عوج هزار سال بلکه بیش از آن زندگی کرد و اگر عصای موسی نبود؛ عمر او از این هم بیشتر می شد.

توضیح: عوج بن عتق را برخی از مؤرخین از اساطیر به شمار می آورند.^{۷۶}

۲ - و کسانی که عمر آنها بیش از صد سال بوده، در حالی که به هزار نرسیده، قابل شمارش

وَمَا أَسْعَدَ السَّرْدَابَ فِي سُرْمَنْ رَأَى وَ أَسْعَدُ مِنْهُ مَكَّةً فَلَهَا الْبِشْرُ

← نیستند .

۱ - چقدر میمون و خوش اقبال است ، سرداب ، در شهر سامراء و خوش اقبالتر از آن (شهر مقدس) مکه است ؛ چرا که بشارتها در باره این شهر داده شده است .
توضیح : سید هادی خسروشاهی در باره افسانه سرداب می نویسد :
" یکی از افسانه های موهومی که بعضی از نویسندگان اهل سنت به شیعه نسبت می دهند ، این است که گویا شیعه اعتقاد دارد " مهدی موعود " در سردابی در سامراء ، پنهان شده ! و روزی از آنجا ظهور خواهد نمود !

شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز ، ضمن پذیرفتن صحیح احادیث منقول از پیامبر اکرم (ص) ، درباره مهدی منتظر ، طبق مقتضای طبیعت ! ، نیشی بر شیعه می زند و به نقل از " ابن کثیر " می نویسد : مهدی آخرالزمان یکی از خلفای راشدین و امامان راستین است ولی او همان منتظری نیست که به پندار رافضه (!) در سرداب است و امیدوارند که او روزی از آنجا بیرون آید !
این افسانه ای است که شیخ بن باز ، آن را از قول " حافظ ابن کثیر " متوفی به سال (۷۷۴ هـ . ق) نقل می کند و شیخ محسن العباد هم در کتاب خود ، آن را می آورد و بعضی دیگر از نویسندگان معاصر هم ، بدون بررسی دقیق و تحقیق لازم ، آن را " طوطی وار " تکرار می کنند ! ، در حالی که اگر به منابع و مدارک شیعه مراجعه می نمودند ؛ به خوبی روشن و آشکار می شد که شیعه به همچو افسانه ای اعتقاد ندارد و مسأله تولد و زندگی ائمه شیعه و حضرت مهدی (ع) در بیوتاتی در سامراء که سردابی هم دارد ، ربطی به پنهان شدن و زندگی مستمر در آن ندارد . و البته اگر این آقایان اهل تحقیق و انصاف بودند ؛ می توانستند خود به عراق و سامراء بروند و از نزدیک بررسی نمایند که آیا شیعیان شب در آنجا با اسبان خود صف می کشند و به انتظار ظهور می ایستند ؟

→ ما در اینجا، به نقل قول بعضی از علمای بزرگ معاصر شیعه می‌پردازیم؛ به امید آن که برای اهل خرد و تحقیق، مفید باشد و آنها یا این حقیقت را از ما بپذیرند و یا آن که خود به بررسی مستقیم بپردازند... یکی از مراجع عالیقدر شیعه آیت‌الله سیدصدرالدین صدر در کتاب خود می‌نویسد:

“... از کتاب الصواعق المحرقة چنین استفاده می‌شود که شیعه امامیه، یا گروهی از آنان، چنین می‌پندارند که مهدی منتظر در سرداب پنهان شده و آنها در انتظار بیرون آمدن وی هستند و با اسبان خود، در کنار سرداب ایستاده و خواستار بیرون آمدن وی هستند!

ایکاش نویسنده مدرک خود را در این زمینه ذکر می‌کرد! و به گمان من نویسنده هرگز از “حجاز” بیرون نیامده و عراق را هم از نزدیک ندیده و به طور قطع “سامراء” را هم زیارت نکرده است و گرنه بخوبی می‌فهمید که این ادعا هرگز صحت و حقیقت ندارند...”

آیت‌الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی در همین رابطه می‌نویسد: “یکی از افتراءات مغرضین و دشمنان شیعه و اعداء اهل بیت، این است که می‌گویند: شیعه معتقد است امام در سرداب غیبت کرده و در سرداب باقی است و از سرداب ظاهر خواهد شد و هر شب بعد از نماز مغرب بر در سرداب می‌ایستند تا ستارگان، نیک آشکار گردند، سپس متفرق می‌شوند تا شب آینده!

ما در تکذیب و ردّ این افتراء محتاج به هیچگونه توضیح نیستیم. همه می‌دانند که این گونه افتراءات از امثال ابن خلدون و ابن حجر، جعل و براساس انگیزه دشمنی با شیعه و انحراف از اهل بیت و تمایل به بنی‌امیه و دشمنان خاندان رسالت است.

این نویسندگان و کسانی که بعد از آنها آمدند تا زمان ما، به جای این که عقاید و آراء شیعه را از خودشان و کتابهایشان به دست آورند؛ به جعل و افتراء پرداخته و یا جعلیات و افتراءات پیشین را ملاک و میزان در باره عقاید شیعه و معرفت آراء آنها قرار می‌دهند و خود و دیگران را گمراه می‌سازند...

سَيَشْرُقُ نُورُ اللَّهِ مِنْهَا فَلَا تَقُلْ
 لَهَ الْفَضْلُ عَنْ أُمِّ الْقُرَى وَ لَهُ الْفَخْرُ^۱
 فَإِنَّ أَخْرَ اللَّهِ الظُّهُورَ لِحِكْمَةٍ
 بِهِ سَبَقَتْ فِي عِلْمِهِ وَ لَهُ الْأَمْرُ^۲
 فَكَمْ مِخْنَةً لِسَلِّهِ بَيْنَ عِبَادِهِ
 يُمَيِّزُ فِيهَا فَاجِرُ النَّاسِ وَ الْبِرُّ^۳

از شیعه ، احدی نگفته ؛ امام در سرداب سامراء مخفی است بلکه کتب و روایات شیعه ... همه این نسبت را تکذیب می نمایند ... ”

و آیت الله ابراهیم امینی در این زمینه می نویسد :

“ ... این نسبت دروغ محض و از روی عناد صادر شده است و شیعیان چنین عقیده ای ندارند . در هیچ روایتی گفته نشده که امام دوازدهم ، در سرداب زندگی می کند و از آنجا ظهور می کند . هیچیک از دانشمندان شیعه هم چنین مطلبی را نفرموده اند . ”

این است آراء بعضی از علمای شیعه و اگر گروهی این را می پسندند که بر خلاف حقیقت ، نسبت هایی به شیعه بدهند ... ما باز آنان را به پیمودن راه راست دعوت می کنیم ... ”^{۷۷}

۱ - امّ القری : مکه مکرمه .

یعنی : نور خدا از مکه مکرمه طلوع خواهد کرد ؛ پس نگو که سامراء بر مکه فضیلت دارد و افتخار از آن سامراء است .

توضیح : شاعر در این بیت صریحاً می گوید که حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از مکه مکرمه ظهور خواهد کرد ؛ نه از سرداب سامراء که مخالفین به شیعه نسبت داده اند .

۲ - اگر خداوند ظهور (آن حضرت) را از روی حکمت به تأخیر انداخته ؛ این تأخیر مطابق علم ازلی او است ، در حالی که فرمان (ظهور آن حضرت هم) مختص به (ذات اقدس) اوست .

۳ - چه بسیار محنت و گرفتاری است که خداوند بین بندگان قرار می دهد تا در آن ، انسانهای بدکار و نیکوکار از یکدیگر تمیز داده شوند (یعنی چه بسا ممکن است که خداوند با غیبت آن

حضرت که در واقع ، یک نوع مصیبت و گرفتاری برای بندگان می باشد ، می خواهد آنها را در به ته آید . قار ، دهد تا نکان از بدان تمنی داده شه ند)

و يَعْظُمُ أَجْرُ الصَّابِرِينَ لَأَنَّهُمْ
وَلَمْ يَمْتَحِنْتَهُمْ كَيْ يُحِيطَ بِعِلْمِهِمْ
وَلَكِنْ لِيَبْدُو عِنْدَهُمْ سُوءَ مَا اجْتَرَوْا
وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَجِيَنَ ظُهُورُهُ
وَ يُحْيِي بِهِ قَطْرَ الْحَيَا مَيِّتِ الثَّرَى
وَ يَطْهَرَ وَجْهَ الْأَرْضِ مِنْ كُلِّ مَائِمْ
أَقَامُوا عَلَى مَا دُونَ مَوْطِئِهِ الْجَمْرُ^۱
عَلَيْهِمْ تَسَاوَى عِنْدَهُ السَّرُّ وَالْجَهْرُ^۲
عَلَيْهِمْ فَلَا يَبْقَى لِأَثِمِهِمْ عُذْرٌ^۳
لِيَنْتَشِرَ الْمَعْرُوفُ فِي النَّاسِ وَالْبِرُّ^۴
وَ يَمْطُرُهَا فَيُبْضُ النَّجِيعُ فَتَحْمَرُّ^۵
وَ رِجْسٍ فَلَا يَبْقَى عَلَيْهَا دَمٌّ هَدْرٌ^۶

۱ - و پاداش صابران زیاد شود؛ زیرا آنها برای انجام برخی از تکالیفشان، از کنار سخت‌تری خطر گذشتند (و خود را به آب و آتش زدند).

۲ - آخرین کلمه مصراع اول این بیت باید "لعلمه" باشد نه "بعلمهم" و مرجع ضمیر هم "الله" است.

یعنی: و ایشان را امتحان نکرده تا این که آنها را بشناسد؛ چرا که نهان و آشکار نزد او یکسا است.

۳ - بلکه برای آن است که بدی کردارشان نزد آنها ظاهر و آشکار شود و برای گنه کارانشان عذر؛ باقی نماند.

۴ - المعروف: خیر و نیکی. البر: خوبی، نیکی.

یعنی: همانا من امیدوارم که هنگام ظهور او فرارسد تا خیر و نیکی در میان مردم منتشر شود.

۵ - الحیا: باران. الثری: زمین. النجیع: خون تیره رنگ، خونی که رنگش به سیاهی مایل باشد.

یعنی: و به واسطه او قطرات باران، زمین مرده را زنده کند و خونهای سرخ تیره رنگ (دشمنان) بر آن فرو ریزد تا سرخ گردد.

۶ - و چهره زمین از هر گناه و پلیدی پاک شود و روی آن خون هدر رفته‌ای باقی نماند (یعنی تمام ستمگران و تجاوزگران مجازات شوند و مظلومان به حق خود برسند).

وَ فِي بَعْضِ مَا أَسْمَعْتَهُ لَكَ مُفْنِعٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي أُذُنِ سَامِعِهِ وَقْرًا
وَ إِنْ عَادَ إِشْكَالٌ فَعُدْ قَائِلًا لَنَا أَيَا عُلَمَاءَ الْعَصْرِ يَا مَنْ لَهُ خُبْرًا

۱۲ - کاشف الغطاء (۱۳۷۳ هـ . ق):

شیخ محمد حسین بن شیخ علی بن رضابن موسی بن شیخ اکبر ، شیخ جعفر ، معروف به کاشف الغطاء یا آل کاشف الغطاء ، از فحول و متبحرین علمای امامیه و از عدول و ثقات فقهای اثنا عشریه می باشد . وی در فقه و اصول و کلام و حدیث و رجال و درایه و تفسیر و دیگر علوم دینی ، تبخر داشت و در دفاع از حدود دین کوشا بود و به مدافعه از حملات مخالفان اشتغال داشت . رشحات قلم مبارک او ، برهانی قاطع بر صدق مدعا است . آثار او از هشتاد متجاوز است و برخی از آنها به طبع رسیده و در محل استفاده عموم مسلمین می باشد . بعضی از این آثار عبارتند از:

۱ - الآیات البینات (شامل پنج رساله) .

۲ - اصل الشیعه و اصولها .

۳ - تحریر المجلة .

→ یعنی : چقدر روایتهای (فراوانی) که اصحاب شما (از پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله -) روایت کرده اند ؛ روایاتی که انسانهای دلباخته و سرمست را هوشیار و سرحال می کند .
۱ - بعضی از آنچه به سمع تو رساندم ، تو را قانع خواهد کرد ؛ هرگاه در گوش تو سنگینی نباشد (و گوش شنوایی باشد) .

۲ - اگر اشکالی ، دیگر بار برایت پیش آمد ؛ پس برگرد و دو باره به ما یگو : ای دانشمندان عصر حاضر و ای کسانی که (به هر مطلب دقیقی که فکر در مثل آن سرگردان می شود) آگاهی دارید .

- ۴ - التربة الحسينية.
- ۵ - حواشی عین الحیاة در فقه.
- ۶ - الدین و الاسلام.
- ۷ - سؤال و جواب عربی و فارسی در فقه.
- ۸ - السياسة الحسينية.
- ۹ - المراجعات الريحانية.
- ۱۰ - الميثاق العربي الوطني.
- ۱۱ - نقد کتاب ملوک العرب للريحاني.
- ۱۲ - وجیزه الاحکام.^۱

قصیده رائیة کاشف الغطاء در ردّ بر قصیده بغدادیّه:

همانگونه که پیش از این یادآورد شدیم ؛ دانشمندان و شعرای زیادی به پاسخگویی قصیده بغدادیّه پرداختند . یکی از علمای برجسته و عالیقدری که به این قصیده پاسخ داده ، مرحوم حاج میرزا حسین نوری - قدّس سرّه - است . وی بدین منظور ، کتاب مستقلی با نام کشف الأستار تألیف نموده که در آن به تفصیل و به سبک استدلالی و عالمانه ، از مسائل مطرح شده در آن قصیده ، پاسخ داده است ؛ اما از آنجا که پاسخ مرحوم حاج میرزا حسین نوری به نثر است مرحوم کاشف الغطاء مطالب کتاب کشف الأستار را به شکل بسیار زیبایی با همان وزن و قافیه قصیده بغدادیّه در ۲۴۰ بیت به نظم در آورده است . اینک برای آشنایی بیشتر با این قصیده جامع و

۱ - ریحانة الادب ، ج ۵ ، ص ۲۷ و ۲۸ ؛ و فرهنگ معین ، ج ۶ ، ص ۱۵۲۶ ؛ و لغتنامه دهخدا ، حرف کاف ، ص ۱۸۹ .

جالب ، چند بیتى از آن را در اینجا یادآور می‌شویم :^۱

وَأَدْنَاهُ مِنْ عَشَاقِهِ الشُّوقُ وَ الذُّكْرُ ^۲	بِنَفْسِي بَعِيدُ الدَّارِ قَرَبَهُ الْفِكْرُ
فَلَا حُجْبَ تُخْفِيهِ عَنْهُمْ وَ لَا سِتْرَ ^۳	تَسْتَرُ لَكِنْ قَدْ تَجَلَّى بِنُورِهِ
فَمِنْ بَعْدِ طُولِ اللَّيْلِ يُسْتَعَذَّبُ الْفَجْرُ ^۴	أَلَا طُلُّ وَإِنْ عَذَّبْتُ يَا لَيْلُ بَعْدَهُ
فَلَا مِفْصَلَ إِلَّا عَلَى حُبِّهِ قَصْرُ ^۵	وَ أَقْصِرُ أَطَلَّتِ اللَّوْمَ يَا عَاذِلِي بِهِ
لَهُمْ مِنْ جَنَاهَا لُبَّةٌ وَ لَكَ الْقِشْرُ ^۶	وَ مَا الْحُبُّ إِلَّا السَّدْرَةُ الْمُتْتَهَى الَّتِي

۱ - کشف الاستار ، ص ۲۴۳ - ۲۵۸ .

۲ - جانم فدای آن کسی که منزل او دور است ولی از فکر و اندیشه (من) برون نمی‌رود و اشتیاق و یادآوری ، او را به عاشقانش نزدیک گردانیده است .

توضیح : بای " بنفسی " برای تقدیه است . بنفسی بعید الدار ؛ یعنی ، أُفْدِي بعید الدار .

۳ - تَسْتَرُ : اختفی ، پنهان شد .

یعنی : (از دیدگان) پنهان مانده است لیکن نور وجودش می‌درخشد ؛ بنابراین ، هیچ حجاب و پرده‌ای او را از عاشقانش مخفی نگه نمی‌دارد .

۴ - طُلُّ : طولانی شو .

یعنی : ای شب ! - هرچند رنج‌آوری - طولانی شو ! چرا که بعد از طولانی شدن شب ، (طلوع) فجر شیرین و گورا می‌شود .

توضیح : جمله " وَإِنْ عَذَّبْتُ " معترضه است .

۵ - مِفْصَلُ : زبان .

یعنی : ای کسی که به واسطه عشق به او ، سرزنش کردن مرا به دراز کشانده‌ای ؛ کوتاه بیا ! زیرا زبان عاشق جز از عشق نمی‌گوید .

۶ - الْجَنَى : میوه تازه که چیده شود .

حَبِيبِي بِكَ الْأَشْيَاءُ قَامَتْ فَمَا الَّذِي
 أَلَا إِنَّ مَا اسْتَفْرَبْتَ مِنَّا مَقَالَةً
 وَكُلُّهُمْ أَضْحَوْا لَدَيْكُمْ أَيْمَةً
 يُقِيمُ عَلَى إِثْبَاتِكَ الْجَاهِلُ الْغَمْرُ^۱
 بِهِ قَالَ مِنْكُمْ مَعْشَرٌ مَا لَهُمْ حَضْرُ^۲
 عَنَا لِعَلَّاهُمْ مَنْ حَوَى الْبِرُّ وَالْبَحْرُ^۳

یعنی : عشق نیست مگر آن درخت " سدرۃ المنتهی " ای که عشاق از میوه‌های آن برخوردار شده‌اند و تو از پوست آن .

توضیح : " سدرۃ المنتهی " ، درختی است در بهشت . قرآن کریم می‌فرماید : و لقد رآه نزلةً أخرى عند سدرۃ المنتهی، عندها جنة المأوی .^{۷۹}

همانگونه که ملاحظه می‌فرمایید ؛ در قرآن مجید ، کلمه " سدرۃ " به " المنتهی " اضافه شده و بدون الف و لام می‌باشد . در این بیت هم ، ظاهراً در همراه آوردن الف و لام با " سدرۃ " اشتباهی رخ داده است .

۱ - الغمر : بی تجربه ، ناآموخته کار ، نادان .

یعنی : ای محبوب من ! قوام همه چیز به تو است ؛ پس ، جاهل بی تجربه چه می‌تواند ، بر اثبات وجود تو اقامه کند .

۲ - هان ! به تحقیق آن گفتاری از ما را که عجیب و غریب می‌دانی ؛ جماعت بیشماری از شما نیز بدان معتقدند .

۳ - عنا له : نسبت به او فروتنی و خواری نمود .

یعنی : در حالی که همه آنها نزد شما پیشوایانی هستند که به جهت عظمت و بزرگی آنان ، همه اهل عالم نسبت به آنان فروتنی می‌نمایند .

توضیح : در این بیت اسم موصول " من " ، فاعل " عَنَا " و ضمیر عائد به موصول در جمله صله ، محذوف و در تقدیر است ؛ به این صورت : من حواه (هم) البرُّ و البحر . این ضمیر را به اعتبار لفظ " مَنْ " که مفرد است ، می‌شود مفرد آورد و به اعتبار معنی آن که جمع است ، می‌شود جمع آورد .

مُوْتَقَّةٌ أَسْمَاؤُهُمْ فِي رِجَالِكُمْ فِي كُلِّ سَفَرٍ مِنْ فَضَائِلِهِمْ شَطْرًا^۱
 وَ مَا هُوَ مَسْجُونٌ فَتَحَسَبُ أَنَّهُ قَدْ اتَّخَذَ السَّرْدَابَ بُرْجًا لَهُ الْبَدْرُ^۲
 بَلَى هُوَ فِي الْأَمْصَارِ غَادٍ وَ رَائِحٌ يَخِيبُ بِهِ مِصْرٌ وَ يَحْطِي بِهِ مِصْرٌ^۳
 وَ مَا شَرَفُ السَّرْدَابِ إِلَّا لِأَنَّهُ غَدَا لَهُمْ بَيْتًا بِهِ بُرْهَةٌ قَرُّوا^۴
 وَ هُمْ فِي بُيُوتِ رَبُّهَا أُذِنَ لَهَا لِيُتْرَفَعَ إِجْلَالًا وَ يُتَلَى بِهَا الذُّكْرُ^۵
 فَيَا مُفْتَرِي هَذَا الْمَقَالِ أَبِنْ لَنَا بِذَلِكَ مَنْ ذَا قَالَ فَلْتَنْشُرِ السُّفْرُ^۶

۱ - سفر: کتاب .

یعنی: در حالی که اسامی آنان در کتابهای رجال شما، جزو موثقیین ثبت و ضبط شده است و در هر کتابی از فضائل آنها، سخنی به میان آمده است .

۲ - اوزندانی نشده تا گمان کنی که آن ماه شب چهارده، سرداب را همچون برج (مستحکمی) برای خود برگزیده است .

۳ - امصار (جمع مصر) : شهر . الغادی : آن که در صبحگاهان حرکت کند . الرائح : آن که در شامگاهان حرکت کند . خاب : ناکام شد ، نومید شد . حطی : نیکبخت شد .

یعنی: چرا، او صبحگاهان و شامگاهان در شهرهای (مختلف) در حرکت است؛ پس شهری از (برکات مقدم مبارک) آن حضرت محروم و شهر دیگر بهر مند می گردد .

۴ - شرافت آن سرداب فقط به جهت آن است که این سرداب برهه‌ای از زمان، خانه آن بزرگواران بوده است .

۵ - آنان در خانه‌هایی بودند که برای بزرگداشت آنها، خداوند به این منازل اجازه رفعت داده در حالی که در آنها قرآن تلاوت می شود .

۶ - أبان: شرح داد، روشن کرد.

یعنی: ای کسی که این سخن را بر ما افترا می‌بندی (و می‌گویی: شیعه معتقد است که حضرت

أَبَاصَالِحٍ خُذَهَا إِلَيْكَ خَسْرِيْدَةً
 تُمَزَّقُ مِنْ أَعْدَاكَ كُلِّ مُمَزَّقٍ
 وَ ذُخْرًا لِيَوْمِ الْحَشْرِ أَعَدَدْتُكُمْ بِهَا
 إِذَا اسْوَدَّ وَجْهِي بِالذُّنُوبِ فَإِنَّ لِي
 وَلَا يُرْتَجَى إِلَّا الْقَبُولُ لَهَا مَهْرًا^۱
 وَيَمْرُقُ فِي أَكْبَادِهَا الْخَوْفُ وَالذُّعْرُ^۲
 وَلَمْ يَفْتَقِرْ عَبْدٌ وَأَنْتُمْ لَهُ الذُّخْرُ^۳
 لَدَيْكُمْ بِهَا مَا يُسْتَضَاءُ بِهِ الْحَشْرُ^۴

۱۳ - سیدمحسن امین (۱۳۷۱ هـ ق):

آیت الله سیدمحسن بن عبدالکریم بن علی بن محمد حسینی جبلی عاملی ،

→ مهدی - علیه السلام - در سرداب مخفی شده و هم اکنون هم در سرداب می باشد) ؛ برای ما توضیح

بده که کدامیک از شیعیان این سخن را گفته است ؟ پس برای ما دلیل مستند بیاور !

۱ - خریده : دوشیزه ، بکر ، مروارید غلتان .

یعنی : ای ابا صالح ! بگیر این قصیده ای را که همچون دوشیزه ای است و امید می رود که جز پذیرش ، کابینی نداشته باشد .

۲ - در این بیت " مُمَزَّقٌ " مصدر میمی و به معنی " تمزیق " است . مَرَّقٌ - مُرْوَقًا السُّهُمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ: تیر از میان هدف گذشت ، و مَرَّقٌ - مُرْوَقًا بِالرَّمْحِ : او را با شتاب ، نیزه زد .

یعنی : این قصیده ، دشمنان تو را در هم می دردد در حالی که ترس و وحشت ، همچون تیر بر جگرهای آنها اصابت می کند .

۳ - من شما را ذخیره روز قیامت (خویش) قرار داده ام و بنده ای که شما ، ذخیره (و پشتیبان) او باشید ، نیازمند نمی شود .

۴ - هرگاه چهره من به جهت گناهان سیاه شود ؛ پس ، همانا برای من به واسطه این قصیده نزد شما چیزی خواهد بود که به سبب آن صحرای محشر من روشن خواهد شد (و روز تاریک و ظلمانی من روشن و منور خواهد گردید) .

ملقب به امین ، از مشاهیر علمای امامیه و مفاخر شیعه اثناعشریه ، فقیهی عابد و زاهد ، باورع و با تقوی و محل وثوق عرب و عجم می باشد . در حدود سال (۱۳۸۳ هـ . ق) در دهستان شقرا از دهات جبل عامل متولد شد . صرف و نحو و منطق و علوم بلاغی و اصول خط و کتابت را از افاضل جبل عامل فرا گرفت . آنگاه در سال (۱۳۰۹ هـ . ق) به نجف رفت و بعد از تکمیل دروس سطح ، در پای درس اساتیدی همچون آخوند خراسانی ، شریعت اصفهانی ، حاج آقا رضا همدانی ، شیخ محمد طه نجف حاضر شد و رنجها کشید و گنجها برد . در سال (۱۳۱۹ هـ . ق) به دمشق مهاجرت کرد و در آنجا مقیم و حامل لوای شریعت و عهده دار حل و عقد امور مذهبی و مشغول تدریس و فتوی و مباحثه و مطالعه شد . او در آنجا دو مدرسه محسنیه و یوسفیه را تأسیس کرد و تألیفات گرانقدری را از خود به یادگار گذاشت که برخی از آنها بدین قرار است :

۱- اعیان الشیعه .

۲- المجالس السنیه فی مناقب و مصائب العترة النبویه .

۳- الدر الثمین .

۴- اساس الشریعه در فقه استدلالی .

۵- جزیه المعانی فی اصول الدین .

۶- اقناع اللائم علی اقامة المآتم .

۷- شرح تبصرة المتعلمین .

۸- الدرر المتتقاة .

۹- لواعج الأشجان .

۱۰- مفتاح الجنات .

- ۱۱ - الرحیق المختوم.
- ۱۲ - معادن الجواهر فی علوم الأوائل و الأواخر.
- ۱۳ - کشف الإرتیاب.
- ۱۴ - الدروس الدینیة.
- ۱۵ - الدر النضید فی رثاء الشہید.
- ۱۶ - اصدق الاخبار فی قصة الأخذ بالثأر.
- ۱۷ - تحفة الأحباب فی آداب الطعام و الشراب.
- ۱۸ - البحر الزخار فی شرح احادیث الائمة الاطهار.
- ۱۹ - سفینة الخائض.
- ۲۰ - ارجوزة فی علامات المجاز.
- ۲۱ - صفوة الصفوة فی علم النحو.
- ۲۲ - المنیف فی علم التصریف.
- ۲۳ - دعبل الخزاعی.
- ۲۴ - ابوفراس الحمدانی.
- ۲۵ - رسالة فی الرد علی صاحب المنار.^۱

آیت الله سید محسن امین ، علاوه بر جنبه علمی فوق العاده اش ، ادیبی گرانقدر و شاعری توانا بود . او دارای دیوان شعری است و راجع به امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - اشعار فراوانی دارد . یکی از قصاید ارزشمند او در این خصوص ، قصیده رائیه او است که آن را در ردّ بر قصیده بغدادیه در ۳۱۱ بیت سروده است و در اینجا گزیده ای از آن قصیده را می آوریم :

۱ - کشف الاستار ، ص ۲۶۹ - ۲۷۱ ؛ و ریحانة الادب ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ - ۱۸۵ .

گزیده‌ای از قصیده راثیه علامه سید محسن امین در ردّ بر قصیده بغدادیه:^۱

و فِي الْخَدِّ مِنْ دَمْعِي لِبَيْنِهِمْ غَمْرٌ ^۲	نَأْوًا وَ بِقَلْبِي مِنْ فِرَاقِهِمْ جَمْرٌ
لَهَيْبِ الْحَشَا مِنِّي وَ لَوْ أَنَّهُ نَهْرٌ ^۳	وَ لَسْتُ أَرَى مَاءَ الْمَدَامِيعِ مُطْفِئًا
تَوَزُّ الْحَشَا مِنْهَا كَمَا أَزَّتِ الْقِدْرُ ^۴	وَ أَوْزَتْنِي بُعْدُ الْأَجْبَةِ لَسُوعَةً
لَطَارَ وَ لَمْ تُغْنِ الْجَوَانِحُ وَ الصَّدْرُ ^۵	وَ لَوْ لَا تَسَلَّى الْقَلْبُ مِنْهُمْ بِأَوْبَةٍ
وَ أَصْبَحَ حَظِّي مِنْهُمْ الصَّدُّ وَ الْهَجْرُ ^۶	بَذَلْتُ لَهُمْ أَعْلَى الَّذِي مَلَكَتْ يَدِي

۱ - کشف الاستار ، ص ۲۷۳ - ۲۸۸ .

۲ - نَأْوًا : دور شدند . جَمْرَةٌ : اخگر آتش که افروخته باشد و چون خاموش گردد ؛ فَحْمَةٌ نامیده می‌شود . غَمْرٌ : آب بسیار . بَيْنٌ : جدایی .

یعنی : (دوستان از ما) دور شدند و از فراق ایشان در دل من آتشی بر افروخته است و به خاطر جدایی ایشان ، گونه‌های مرا اشک فرا گرفته است .

۳ - من فکر نمی‌کنم آب دیدگانم خاموش کننده آتش برافروخته در اندرونم باشد ؛ هرچند آن آب همچون نهری باشد .

۴ - لَوْعَةٌ : سوز و گداز عشق . أَزُّ الْقِدْرُ : آن دیگ از شدت جوشش آواز بر آورد .

یعنی : دوری دوستان سوز و گدازی را در من به ارث گذاشته که به واسطه آن ، اندرون من همچون دیگ جوش آمده می‌خروشد .

۵ - أَوْبَةٌ : بازگشت . جَوَانِحُ (جمع جانجه) : پهلو .

یعنی : و اگر دل را با وعده بازگشت ایشان تسلی نمی‌دادم ، پرواز می‌کرد و پهلوها و (قفسه) سینه من قدرت نگه‌داری آن را نداشت .

۶ - الصَّدُّ : روی گردانیدن و دوری گزیدن .

یعنی : گرانبهاترین چیزی را که در اختیار داشتم ، به ایشان بخشیدم ؛ ولی بهره من از ایشان روی گردانیدن و دوری گزیدن آنان شد .

أرقت و هاجتني الهوم كائما
 و ما أرقني من فقد إلف تحملت
 ولا أنا ممن يملك الحب قلبه
 تعير الأطباء العين جيداً و مقلة
 على مضجعي مد القناد أو السدر^۱
 به الضامرات القود إذ قومته سفر^۲
 لغانية من خلفها التيه و النفر^۳
 و يفضح حوط البانة القد و الحصر^۴

۱ - هاج الشيء و به : آن چیز را برانگیخت . و هاج الرجل : آن مرد از نادانی پریشان حال و لرزان شد . القناد : گیاه گون که گیاهی است خاردار و خارهای آن همچون سوزن است .

یعنی : شب را تا به صبح نخوابیدم در حالی که غمها مرا پریشان و آشفته کرده بود و گویی در رختخواب من گیاه گون یا درخت سدر افکنده بودند .

۲ - الضامر : لاغر باریک اندام . القود (جمع الأتود) : حیوانی که پشت و گردن او دراز باشد . سفر (جمع سافر) : مسافر .

یعنی : بی خوابی من برای از دست دادن آن عزیزی نیست که به جهت مسافر بودن قومش ، شتران باریک اندام گردن دراز او را حمل می کنند .

۳ - غانية : زن زیبایی که از آرایش کردن بی نیاز باشد . التيه : بیابانی که رونده در آن را گمراه کند . النفر : فرار ، گریز .

یعنی : من از جمله افرادی نیستم که به واسطه آن زن زیبایی که بیننده را سرگردان و (از خانه) گریزان می کند ؛ عشق بر دل او مسلط شود .

۴ - أعاره الشيء : آن چیز را به او عاریه داد . الأطباء (جمع الطبي) : آهو . العين (جمع الأعین و العیناء) : فراخ چشمی که سیاهی چشمش خیلی سیاه و سفیدی آن هم خیلی سفید باشد . مقلة : چشم ، کره چشم . حوط : شاخه نازک . الحصر : کمر . تهیگاه .

یعنی : آن زن زیبا چهره‌ای که گردن و چشمان او از گردن و چشمان آهوان فراخ چشم و زیبا چشم هم زیباتر است و قامت و کمر (باریک) او باعث رسوایی ترکه بان می شود .

فَوَجَّتْهَا وَرَدَّ وَ قَامَتْهَا قَنَا
 وَ طَلَعَتْهَا شَمْسٌ وَ صُبْحُ جَبِينِهَا
 وَ لَكِنْ وَعَى سَمْعِي مَقَالَه سَائِلِ
 أَتَى سَائِلًا عَنْ مَوْلِدِ الْقَائِمِ الَّذِي
 فَمَنْ قَائِلٌ فِي الْقِشْرِ لُبٌّ وَ جُودِهِ
 وَ مَا مِنْهُمْ إِلَّا مُقَرَّرٌ بِأَنَّهُ
 فَقُمْتُ مُجِيبًا قَائِلًا قَوْلَ مُنْصِفِ
 وَ مَبْسَمُهَا بَسْرُقٌ وَ رِيْقَتْهَا خَمْرٌ^۱
 وَ طُرَّتْهَا لَيْلٌ وَ عُرَّتْهَا بَدْرٌ^۲
 تَحْيِرٌ مِنْهُ اللَّبُّ وَ اضْطَرَبَ الْفِكْرُ^۳
 تَنَازَعٌ فِيهِ النَّاسُ وَ التَّبَسُّ الْأَمْرُ^۴
 وَ مَنْ قَائِلٌ قَدْ نَضَّ عَنْ لُبِّهِ الْقِشْرُ^۵
 غَدًا يَمْتَلِي مِنْ عَدْلِهِ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ^۶
 وَ قَدْ بَانَ لِي مِنْ أَمْرِهِ الْحَلْوُ وَ الْمُرُّ^۷

۱ - و گونه او چون گل سرخ و قامت او همچون نيزه و تبسم او مانند برق جهنده و آب دهان او مثل شراب است .

۲ - الطلعة من الإنسان : چهره انسان . طره : زلف ، موی پیشانی . الغرة : سفیدی پیشتانی اسب .
یعنی : و چهره او و روشنائی جبین او ، چون خورشید می درخشد ؛ و زلف او همچون شب و سفیدی پیشانی او مانند ماه شب چهارده است .

۳ - وَعَى الْأُذُنُ : گوش شنید .

یعنی : (دل من به آن زن زیبایی که اوصاف او گذشت توجه و اعتنائی ندارد ؛ زیرا) گوش من گفتار آن سؤال کننده ای را شنیده که فکر و ذهن را متحیر و مضطرب کرده است .

۴ و ۵ - و از ولادت قائمی سؤال می کند که (به عقیده او) مردم در آن نزاع دارند و امر بر آنان مشتبه شده است ؛ برخی می گویند : او هنوز متولد نشده است و بعضی دیگر می گویند : او (سالها پیش از این) دیده به جهان گشوده است .

۶ - در حالی که همه آنها معترفند به این که روزی ، خشکی و دریا از عدل او لبریز خواهد شد .

۷ - (اینک من) برای پاسخ دادن به سؤالات او به پا خاسته ام ، در حالی که منصفانه سخن می گویم و برای من از کار او (نکات) شیرین و تلخی ، روشن شده است .

زَعَمْتَ بِمَحْضِ الْقَوْلِ قُبْحَ اخْتِفَائِهِ وَ قَدْ فَشِيَ فِي الْعَالَمِ الظُّلْمُ وَالْغَدْرُ^۱
 إِذَا جَازَ عِنْدَ الظُّلْمِ تَأْخِيرُ خَلْقِهِ فَقَدْ جَازَ بَعْدَ الْخَلْقِ فِي حَقِّهِ السِّتْرُ^۲
 وَ أَنْكَرْتَ أَنْ يَخْفَى بِأَمْرٍ مِنَ الَّذِي قَدْ اسْتَوَى فِي عِلْمِهِ السِّرُّ وَالْجَهْرُ^۳
 وَ قُلْتَ إِذَنْ رَبُّ الْبَرِيَّةِ عَاجِزٌ عَنِ النَّصْرِ كَلَّا لَيْسَ يُعْجِزُهُ النَّصْرُ^۴
 فَقُلْ لِي يَوْمَ الشُّعْبِ وَالْغَارِ عَنْ رِضَى مِنَ اللَّهِ سِتْرُ الْمُصْطَفَى أَمْ بِهِ قَهْرُ^۵

۱ - زَعَمَ كَذَا : چنین گفت بی آن که بداند حق است یا باطل .

یعنی : به صرف گفتن ، ادعا کردی که اختفای او قبیح است ؛ به دلیل اینکه ستم و خدعه شایع و منتشر شده است .

۲ - (جواب این ادعا این است که) هر گاه با وجود ظلم و ستم تأخیر در خلقت آن حضرت جایز باشد ؛ بعد از خلقتش هم در پس پرده غیبت قرار گرفتن ، در حق او جایز خواهد بود .
توضیح : اگر واقعاً انتشار ظلم و ستم علت ظهور آن حضرت باشد ؛ همین امر علت خلقت او نیز خواهد بود ، چون طبق روایاتی که نقل شده و مستشکل به آن تمسک می جوید ؛ پس از پر شدن زمین از ظلم و جور ، آن حضرت آن را از عدل و داد پر خواهد کرد ؛ بنابراین این ، در این هنگام آن حضرت اگر غایب است ، باید ظاهر شود و اگر متولد نشده ، باید متولد شود .

۳ - و انکار کردی که آن حضرت به فرمان کسی که نهان و آشکار در علم او یکسان است ، غایب شود .

۴ - و گفתי که در این صورت ، پروردگار خلاق از نصرت (ولیش) عاجز است ، در حالی که هرگز اینچنین نیست که او از یاری (اولیائش) عاجز باشد .

۵ - (جواب این است که) به من بگو : در آن هنگامی که رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در شعب (ابی طالب) و در غار (حراء) پنهان شد ؛ آیا با رضایت خدا بوده یا این که خداوند به این امر راضی نبوده و قهراً این عمل انجام شد .

أَكَانَ إِلَهُ الْعَرْشِ إِذْ ذَاكَ عَاجِزاً
 إِذَا كَانَ يَمْحُو كُلَّ مَا هُوَ قَادِرٌ
 وَ لِمَ لَا يَكُونُ اللَّهُ شَاءَ اخْتِفَاءَهُ
 تَسْدِينُ بِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَتْ مَسْئُوطَةً
 وَ تَسْأَلُهُ عَنِ أَمْرِهِ لِوَلِيِّهِ
 عَنِ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ هَذَا هُوَ الْكُفْرُ^۱
 عَلَيْهِ مِنَ الْمَكْرُوهِ لَمْ يُوجَدِ الشَّرُّ^۲
 وَ لَا قُبْحٌ فِيهِ عِنْدَ مَنْ دِينُهُ الْجَبْرُ^۳
 بِمَصْلَحَةٍ أفعالُهُ إِذْ هُوَ الْفَقْرُ^۴
 لَعَمْرُ أَبِي هَذَا التَّنَاقُضُ وَ الْهَجْرُ^۵

۱ - آیا در آن هنگام خدای عرش از نصرت و تأیید پیامبرش عاجز بوده ؟ (که اگر این سخن را بگویی) عین کفر است .

۲ - اگر خداوند همه امور ناپسند و ناخوشایندی را که بر نابودی آنها نیز قادر است ، از بین ببرد ؛ دیگر در عالم شرّی دیده نخواهد شد .

توضیح : وجود شرور فراوان در عالم ، دلیل بر آن است که بنای خداوند بر این نیست که در زندگانی دنیا مانع شرور و بدیهای بندگان شود ، بلکه خداوند راه سعادت و شقاوت را به آنها نشان داده و آنها را در انتخاب راه مختار گذاشته است .

۳ - و چرا خداوند اختفای او را نخواهد ؟ با آن که نزد کسی که معتقد به جبر است ؛ در انجام این کار هیچ قبیحی نیست .

۴ - تو معتقدی که افعال خداوند منوط به مصلحت نیست (و می‌گویی : اگر افعال خداوند براساس مصالح باشد) بر نیاز او دلالت می‌کند (در حالی که خداوند بی‌نیاز مطلق است) .

۵ - و اینکه از کاری که خداوند با ویش کرده ، سؤال می‌کنی ؛ به جان پدرم سوگند این کار تو تناقض‌گویی و دور شدن از (واقعیت است) .

توضیح : در این چند بیت ناظم بر اساس اعتقادات اشکال‌کننده علیه او استدلال می‌کند . خلاصه استدلال او از این قرار است که می‌گوید : ای اشعری مسلک ! مگر نه این است که بر این باوری که افعال خداوند براساس مصالح و مفاسد نیست بلکه خداوند مالک خلاق است و آنچه

وَمَنْ ذَا الَّذِي أَمْسَى بِكُلِّ مَصَالِحِ الْ
أُمُورِ مُحِيطًا غَيْرُ رَبِّ لَهُ الْأُمُورُ
وَلَا يُسْأَلُ الرَّحْمَنُ عَنْ فِعْلِهِ وَلَا
يُحِيطُ بِمَا فِي عِلْمِهِ أَبَدًا فِكْرًا

۱۴ - شیخ محمدجواد بلاغی (۱۳۵۲ ه. ق):

آیت الله شیخ محمدجواد بن حسن بن طالب بن عباس بن ابراهیم بن حسین بن عباس بن حسن بن عباس بن محمد علی بن محمد بلاغی نجفی ربعی ، فقیه اصولی ، حکیم متکلم ، عالم جامع ، محدث ماهر ، مجاهد عظیم الشان ، مروّج علوم قرآنی و از مفاخر شیعه می باشد . وی از شاگردان میرزا محمد تقی شیرزای ، حاج آقا رضا همدانی ، آخوند خراسانی و شیخ محمد طه در نجف بود . کتابهایی که در موضوعات مختلف تألیف نموده ، هر کدام در رشته خود کم نظیر و مایه افتخار است ؛ اهمّ تألیفات او عبارتند از :

۱ - آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن (به جهت فرا رسیدن اجل ، مؤلف موفق به اتمام آن نشد).

→ بخواهد می کند و هرچه از ناحیه او صادر شود عین عدل و مصلحت است ؛ بنابراین ، مطابق عقیده خود شما ، هیچ اشکالی نخواهد داشت که خداوند برای مدت زمانی به ولیّش دستور مخفی شدن از مردمان را صادر کند تا زمینه ظهور او فراهم شود و چنانچه با این امر مخالفت کنی ؛ تناقض گویی کرده ای .

۱ - (و حتی مطابق عقیده ما هم که معتقدیم افعال خداوند براساس مصالح و مفاسد است ؛ باز هم بر غیبت آن حضرت ایرادی وارد نخواهد بود ، زیرا) چه کسی غیر از پروردگاری که امر و نهی از آن اوست ، به همه مصالح امور احاطه دارد ؟

۲ - آن خدای رحمانی که از آنچه کرده ، سؤال نمی شود و هرگز هیچ فکر و اندیشه ای به آنچه در حیطة علم اوست ، احاطه ندارد .

- ۲ - الرحلة المدرسية.
- ۳ - انوار الهدى.
- ۴ - فضائح الهدى.
- ۵ - الهدى إلى دين الصمطفي.
- ۶ - البلاغ المبين.
- ۷ - العقود المفصلة.
- ۸ - التوحيد و التثليث.
- ۹ - أعاجيب الاكاذيب .
- ۱۰ - ابطال فتوى الوهابيين بهدم قبور البقيع.
- ۱۱ - أجوبة المسائل البغداديه و الحلّيه و التبريزيه .
- ۱۲ - داعى الإسلام و داعى النصارى.
- ۱۳ - المصاييح في ردّ مفتریات القاديايين.
- ۱۴ - الردّ على جرجيس سائل و هاشم العربي.
- ۱۵ - الردّ على تعليم العلماء.
- ۱۶ - الردّ على ينايع الكلام لبعض المسيحيين.
- ۱۷ - الشهاب.
- ۱۹ - كتاب الاحتجاج.
- ۲۰ - حاشية على مكاسب الشيخ الانصارى.^۱

آيت الله بلاغى علاوه بر منزلت و مكانت علمى و فقهى و الايش ، ادیبى فرزانه و

۱ - ريحانة الادب ، ج ۱ ، ص ۲۷۸ ؛ و لغتنامه دهخدا ، حرف باء ، ص ۲۲۵ ؛ و كشف الاستار ، ص ۲۵۹ - ۲۶۱ .

شاعری توانا بود و اشعار فراوانی را از خود به یادگار گذاشته است که بیشتر آنها در مدح و رثای اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - است . او راجع به امام زمان - سلام الله علیه - اشعار فراوانی دارد . یکی از قصاید زیبای وی در این خصوص ، قصیده راثیه او است که در ۱۱۲ بیت در ردّ بر قصیده بغدادیه سروده است . ما در اینجا ، متن کامل این قصیده را ذکر می کنیم :

قصیده محمدجواد بلاغی در ردّ بر قصیده بغدادیه:^۱

أَطَعْتُ الْهَوَى فِيهِمْ وَ عَاصَيْتِي الصَّبْرُ	فَهَا أَنَا مَالِي فِيهِ نَهْيٌ وَلَا أَمْرٌ ^۲
أَنْتُ بِهِمْ سَهْلَ الْقِفَارِ وَ وَغْرَهَا	فَمَا رَاعَيْتِي مِنْهُنَّ سَهْلٌ وَلَا وَغْرٌ ^۳
أَخَاسَفِرٍ وَلِهَانَ إِغْتَنَمِ السُّرَى	مِنَ اللَّيْلِ تَغْلِيْسًا إِذَا عَرِسَ السَّفْرُ ^۴
بِذَا مِلَّةٌ مَا أَنْكَرَتْ أَلَمَ الْوَجَى	وَ مَا صَدَّهَا عَنْ قَصْدِهَا مَهْمَةٌ قَفْرٌ ^۵
يَضِيقُ بِهَا صَدْرُ الْقَضَا فَكَأَنَّهَا	بِصَدْرِ مُذِيعِ عَيٍّ عَنْ كَثْمِهِ سَرٌّ ^۶

۱ - کشف الاستار ، ص ۲۶۳ - ۲۶۸ .

۲ - الهوى : عشق .

۳ - القفار (جمع القفر) : زمین خشک و بی آب و علف و خالی از مردم . الوغر : سخت و سفت و دشوار . این کلمه ضد " السهل " است .

۴ - " أخاسفر " به کسی گفته می شود که همواره در سفر باشد . الولهان : آنکه از فرط عشق سراسیمه و شیفته باشد . السرى : شب روی . غلس القوم : قوم در تاریکی آخر شب حرکت کردند . عرس الشيء : آن چیز سخت شد .

۵ - المهمه : بیابان دور و بی آب و علف . الوجى : ساییدن یا باریک شدن سم ستور به واسطه زیادی راه رفتن .

۶ - أذاع السرّ به : راز را آشکار و فاش کرد .

تَحِنُّ إِذَا ذَكَرَتْهَا بِدِيَارِهِمْ حَنِينَ مَشُوقٍ هَاجَ لَوَعَتَهُ الذُّكْرُ^۱
 وَ شِمْلَالَةٍ أَغْدَيْتُهَا بِصَبَابَتِي إِذَا هَاجَهَا شَوْقُ الدِّيَارِ فَلَانُكْرُ^۲
 أَرْوَحُ وَ قَلْبِي لِلْوَاعِجِ وَ الْجَوَى مُبَاحٌ وَ أَجْفَانِي عَلَيَّهَا الْكَرَى جِجْرُ^۳
 وَ أَحْمِلُ أَوْزَارَ الْغَرَامِ وَ إِنَّهُ غَرَامٌ بِهِ يَنْحَطُّ عَنْ كَاهِلِي الْوِزْرُ^۴
 وَ كَمْ لَدَّيْ خَلْعُ الْعِدَارِ وَ إِنْ يَكُنْ بِحُبِّي آلَ الْمُصْطَفَى فَهُوَ لِي عُدْرُ^۵
 عَلِقْتُ بِهِمْ طِفْلاً فَكَانَتْ تَمَائِمِي مَوَدَّتَهُمْ لَمَا يُسْقَلِدُهُ النَّحْرُ^۶
 وَ مَازَجَ دَرِّي حُبَّهُمْ يَوْمَ سَاغَ لِي وَ لَوْلَا مِزَاجُ الْحُبِّ مَا سَاغَ لِي دَرُّ^۷
 نَعِمْتُ بِحُبِّهِمْ وَ لَكِنْ بَلِيَّتِي بِسَيِّئِهِمْ وَ الْبَيْنُ مَطْعَمُهُ مُرُّ^۸

۱ - حَنُّ الْقَلْبُ : قلب مشتاق و مایل شد . اللوعة : سوز و گداز عشق .

۲ - الشِّمْلَالُ مِنَ الْإِبِلِ : شتر تندرو . أَعْدَاهُ : او را به تک و ادا داشت یا دوانید . الصَّبَابَةُ : شیفستگی ، عشق .

۳ - رَاحٌ : شبانگاه رفت ؛ برای مطلق رفتن نیز بکار می‌رود . اللواعج (جمع اللاعج) : الهوى المُخْرِقُ ، عشق سوزناک . الْجَوَى : شور و وجد فراوان از اندوه یا عشق . الْكَرَى : چرت زدن . الْجِجْرُ : حرام .

۴ - الْأَوْزَارُ (جمع الْوِزْرِ) : گناه ، بارگراں . الْغَرَامُ : شیفستگی و عشق رنج‌آور . الْكَاهِلُ : شانه ، دوش .

۵ - الْعِدَارُ : شرم . حیا ؛ وَ خَلْعُ عِدَارِهِ : بی‌حیا شد .

۶ - التَّمَائِمُ (جمع التَّمِيمَةِ) : مهره پیسه یا چیزی همانند آن که برای دفع چشم زخم و ارواح خبیث بر گردن کودکان اندازند .

۷ - الدَّرُّ : شیر . سَاغَ الشَّرَابُ فِي الْحَلْقِ : نوشیدنی آسان به گلو فرو شد .

۸ - الْبَيْنُ : جدایی .

و نائین تُدْنِيهِمْ إِلَيَّ صَبَابِي
 فَمِنْ نَازِحٍ قَدْ غَيَّبَ الرَّمْسُ شَخْصَهُ
 أَطَالَ زَمَانُ الْبَيْنِ وَالصَّبْرُ خَائِنِي
 إِيَّامَ وَكَمْ تَنَكِّي بِقَلْبِي جِرَاحَةً
 فَكَمْ سَائِلٍ عَنْهُ يَسِيلُ مَدَامِعِي
 فَيَا سَائِلًا سَمِعًا لآيَةٍ مُعْجِزِ
 إِذَا رُضْتَ صَعَبَ الْفِكْرِ تَهْدِي فَقَدْ كَبَا
 فَمَا الْحِجْرُ فِي التَّقْلِيدِ إِلَّا حِجَارَةٌ
 لَتُدْرِكَ فِيهِ الْحُسْنَ وَالْقُبْحَ مِثْلَمَا
 فَإِنْ قُلْتَ بِالْعَدْلِ الَّذِي قَالَ ذُو النُّهْيِ
 وَ دَسَتْ بِتَنْزِيهِهِ الْإِلَهَ وَ أَنَّهُ
 فَعَنْ نَاطِرِي غَابُوا وَ فِي خَاطِرِي قَرُّوا^۱
 وَ مِنْ غَائِبٍ قَدْ حَالَ مِنْ دُونِهِ السُّتْرُ^۲
 وَ مَا يَصْنَعُ الْوَلَهَانُ إِنْ خَانَهُ الصَّبْرُ
 مِنْ الْبَيْنِ لَا يَأْتِي عَلَيَّ قَعْرِهَا سَبْرُ^۳
 بِتَذْكَارِهِ وَ كَفَا كَمَا يَكْفُ الْقَطْرُ^۴
 بِأَيَاتِهِ لَا مَا يُزْخِرُهُ الشُّعْرُ^۵
 لَعَا لَكَ فِي دَحْضِ الْعِثَارِ بِكَ الْفِكْرُ^۶
 وَ لَيْسَ بِغَيْرِ الْجِدِّ يَصْفُوكَ الْحِجْرُ^۷
 يَحْسُ بِحَسِّ الذَّائِقِ الْحَلْوُ وَ الْمُرُّ
 بِهِ وَ لَهُ يَهْدِي بِمُحْكَمِهِ الذُّكْرُ^۸
 غَنِيٌّ فَلَا يُلْجِيهِ فِي فِعْلِهِ فَقْرُ^۹

۱ - النائي : دور .

۲ - النازح : دور . الرمس : خاک گور .

۳ - تنكى الجرح : پوست زخم را پيش از آن كه بهبودى يابد ، كند . سبَر الجرح : عمق جراحت را با مسبار آزمويد . مسبار : وسيله‌اى بوده كه عمق زخم را با آن مى سنجيدند .

۴ - وَ كَفَّ الدَّمْعَ وَ نَحْوَهُ : اشك و مانند آن روان شد ؛ وَ كَفَّتِ الْعَيْنُ الدَّمْعَ : چشم اشك ريخت .

۵ - " سَمِعًا " مفعول مطلق براى فعل محذوف است .

۶ - راضه : آن را رام كرد . " لعالك " دعا است براى كسى كه پايش بلغزد به معنى " أنعشك الله " : خدا ترا بلند كند . الدحض : لغزیدن .

۷ - الحِجْرُ : عقل .

۸ - النُّهْيُ (جمع النُّهْيَةِ) : خرد .

۹ - وَ دَسَّ بِالشَّيْءِ : آن چيز را پنهان كرد .

وَ أَقْرَزَتْ لِيهِ اللَّطِيفِ بِأَنَّهُ
 وَ أَوْجَبَتْ بِاللُّطْفِ الْإِمَامَ وَ أَنَّهُ
 وَ عَابَتْ فِيمَنْ مَاتَ فَهُوَ لِذِي الْحِجْبِ
 وَ فِي خَيْرِ الثَّقَلَيْنِ هَادٍ إِلَى الَّذِي
 إِذَا قَالَ خَيْرُ الرُّسُلِ لَنْ يَتَفَرَّقَا
 وَ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِتَيْنِكَ إِنَّهُمْ
 وَ لَمَّا انطَوَى عَصْرُ الْخِلَافَةِ وَ انْتَهَى
 وَ زَادَ يَزِيدُ الدِّينَ نَقْصاً وَ بَعْدَهُ
 تَنَادَى لِأَحْيَاءِ الْهُدَى عِثْرَةَ الْهُدَى
 وَ كَمْ بَدَلُوا فِي الْوَعْظِ وَ الزَّجْرِ جُهْدَهُمْ
 وَ كَمْ نَدَبُوا إِلَيْهِ سِرّاً وَ جَهْرَةً
 إِلَى أَنْ تَفَانُوا كَابِراً بَعْدَ كَابِرٍ
 وَ لَا مِثْلَ يَوْمِ الطُّفِّ يَوْمَ فَجِيعَةٍ

يَنْوُبُ أَصُولَ الدِّينِ مَنْ وَهْمُهُ كَسْرٌ^۱
 بِهِ مِنْ عَصَاةِ الْخَلْقِ يَنْقَطِعُ الْعُذْرُ^۲
 شِسْفَاءً إِذَا أُغْصِيَ بِأَذْوَائِهِ الصُّدْرُ^۳
 تَنَازَعَ فِيهِ النَّاسُ وَ التَّبَسَّ الْأَمْرُ
 فَكَيْفَ إِذْ نَ يَخْلُو مِنْ الْعِثْرَةِ الْعَصْرُ
 هُمْ السَّادَةُ الْهَادُونَ وَ الْقَادَةُ الْغُرُ^۴
 وَلَفَّ بِسَاطِ الْعَدْلِ وَ ابْتَدَأَ الشَّرُّ
 دَهَى بِالْوَلِيدِ الْقِرْدِ أَمْ الْهُدَى عَقْرُ^۵
 فَمَا عَاقَهُمْ قَتْلٌ وَ لَاهَالَهُمْ ضَرْ^۶
 وَ لَمْ يُجِدِ بِالْفَاوِينِ وَعْظٌ وَ لَازَجِرُ^۷
 وَ قَدْ خَلَصَا مِنْهُمْ لَهُ السَّرُّ وَ الْجَهْرُ
 وَ مَا دَوْلَةٌ إِلَّا وَ فِيهَا لَهُمْ وَثْرُ^۸
 لِذِكْرَاهُ فِي الْأَيَّامِ يَنْقَصِمُ الظُّهْرُ^۹

۱ - وَهْم: خیال، اندیشه. الكسر: تخلف، تجاوز.

۲ - العصاة (جمع العاصي): معصیت‌کار.

۳ - الحجبي: خرد. أعياه الأمر: آن‌کار او را عاجز و ناتوان ساخت.

۴ - القادة: (جمع القائد): رهبر.

۵ - ظاهراً باید "لهی" باشد نه "دهی". القرد: بوزینه.

۶ - عاقه: منعه، مانع شد او را؛ بازداشت او را. هال: ترساند.

۷ - أجدی: فایده رساند.

۸ - الوثر: انتقام، خونخواهی.

۹ - يوم الطف: روز عاشورا. ينقصم الظهر: پشت را می‌شکند.

يُذِيبُ سُويِدَا الْقَلْبِ حُزْنَاً فَعَاذِرٌ
وَمُنْذِرٌ أَعْدَرُوا بِالنُّصْحِ فِي اللَّهِ وَالِدَعَا
وَشَاءَ إِلَهَ الْعَرْشِ أَنْ يَعْضِدَ الْهُدَى
تَأَلَّبَ أَحْزَابُ الضَّلَالِ لِقَتْلِهِ
وَهَمُّوا بِهِ خَبِطاً كَمُوسَى وَجَدَّهُ الْـ
فَأَغْشَاهُمْ عَنْهُ وَغَشَاهُ نُورَهُ
وَ قَامَ لِخَمْسٍ بِالإِمَامَةِ آيَةً
إِذَا أُمَّ مَسْعُومٌ مِنَ الْآلِ زَاخِرٌ
وَ كَسَانِ كَدَاوِدِ فَسَلَّ هَيْثَمَكُمْ
وَ غَابَ بِأَمْرِ اللَّهِ لِلْأَجْلِ الَّذِي
وَ أَوْعَدَهُ أَنْ يُحْيِيَ الدِّينَ سَيْفُهُ
وَ يَخْدِمُهُ الْأَمْلاكَ جُنْداً وَ أَنَّهُ
وَ أَنَّ جَمِيعَ الْأَرْضِ تَرْجِعُ مِلْكَهُ
فَأَيُّقِنَنَّ أَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَ أَنَّهُ

إِذَا سَفَحَتْ مِنْ ذَوْبِهَا الْأَدْمُعُ الْحُمُرُ^۱
إِلْسِيهِ وَ آذَانُ الْوَرَى صَكَّهَا وَقُرَّ^۲
وَ يَظْهَرُ مِنْ مَكْنُونِ أَسْمَائِهِ السَّرُّ
عَصَائِبُ يُغْرِيبُهَا بِهِ الْبَغْيُ وَ الْغَدْرُ^۳
سَخْلِيلٍ فَأُضْحَى رِبْحُ هَمِّهِمُ الْخُسْرُ
وَ كَانَ بِمَا هَمُّوا لِجِدِّهِمُ الْعَثْرُ
كَعَيْسَى وَ يَحْيَى آيَةً وَ لَهُ الْفَخْرُ^۴
مِنَ الْعِلْمِ لِأَسَاجِي الْعِبَابِ وَ لَانزُرُ^۵
أَهْلُ بَعْدَ هَذَا فِي إِمَامَتِهِ تُكْرَرُ
يَرَاهُ لَهُ فِي عِلْمِهِ وَ لَهُ الْأَمْرُ
وَ فِيهِ لِدَيْنِ الْمُصْطَفَى يُدْرِكُ الْوَثْرُ
يُشَدُّ لَهُ بِالرُّوحِ فِي مَلِكِهِ أَرْزُ^۶
وَ يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ يَرْتَفِعُ الْمَكْرُ
إِلَى وَقْتِ عَيْسَى يَسْتَطِيلُ لَهُ الْعُمْرُ

۱ - السويداء من القلب : نقطة سياه دل . سَفَحَ الدَّمْعُ : شك به فراوانی روان شد .

۲ - الْوَرَى : خلق . صَكَّ الْبَابُ وَ نَحْوَهُ : أغلقها ، در و مانند آن را بست . الْوَقْرُ : سنگین شدن یا کر شدن گوش .

۳ - تَأَلَّبَ الْقَوْمُ : تجمّعوا ، گرد آمدند . الْعَصَائِبُ (جمع العصابة) : گروه ، دسته . أَغْرَى بِالشَّيْءِ : حرّضه عليه ، او را به آن چیز آزمند گردانید و به آن واداشت .

۴ - " هَمُّوْهُ خَبِطاً ؛ یعنی ، کورکورانه قصد او را کردند .

۵ - أُمَّ : امامت کند . سَجَا الشَّيْءُ : سَكَنَ ، آرام گرفت . الْعِبَابُ مِنَ الْبَحْرِ : موج دریا . النَّزْرُ : اندک

۶ - شَدُّ أَرْزِهِ : یشت او را قوی گردانید .

فَسَلَّمَ تَسْفُوِيضاً إِلَى اللَّهِ صَابِراً
 وَ لَمْ يَكْ مِنْ خَوْفِ الْأَذَاةِ اخْتِفَاؤُهُ
 وَ حَاشَاءُ مِنْ جُبْنٍ وَ لَكِنَّهُ هُوَ الَّذِي
 أَكَّلَ اخْتِفَاءٍ خَلَّتْ مِنْ خِيفَةِ الْأَذَى
 وَ كَسَلٍ فِرَارٍ خِلَّتْ جُبْنًا فَرُبَّمَا
 فَكَمْ قَدْ تَمَادَّتْ لِلنَّبِيِّينَ غَيْبَةٌ
 وَ إِنَّ بِسَيَوْمِ الْغَارِ وَ الشَّعْبِ قَبْلَهُ
 وَ لَمْ أَذْرِ لِمَ أَنْكَرْتَ كَوْنَ اخْتِفَائِهِ
 أَتَحْضَرُ أَمْرَ اللَّهِ فِي الْعَجْزِ أَمْ لِذِي
 فَذَلِكَ أَذْهَى الدَّاهِيَاتِ وَ لَمْ يَقُلْ
 وَ دُونَكَ أَمْرَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا لَقُوا
 فَمِنْهُمْ فَسَرِيقٌ قَدْ سَقَاهُمْ حِمَامَهُمْ
 أَيْعَجِزُ رَبُّ الْخَلْقِ عَنْ نَصْرِ حِزْبِهِ
 وَ عَنْ أَمْرِهِ مِنْهُ النَّهْوُضُ أَوِ الصَّبْرُ^۱
 وَ لَكِنَّ بِأَمْرِ اللَّهِ خَيْرَ لَهُ السُّتْرُ
 غَدَا يَخْتَشِيهِ مَنْ حَوَى الْبِرُّ وَ الْبَحْرُ^۲
 فَرُبَّ اخْتِفَاءٍ فِيهِ يَسْتَنْزِلُ النَّصْرُ
 يَفِرُّ أَخُو بَأْسٍ لِيُمْكِنَهُ الْكَرُّ^۳
 عَلَى مَوْعِدٍ فِيهَا إِلَى رَبِّهِمْ فَرُّوا
 غِنَاءً كَمَا يُغْنِي عَنِ الْخَبْرِ الْخَبْرُ
 بِأَمْرِ الَّذِي يَعْنِي بِحِكْمَتِهِ الْفِكْرُ^۴
 إِقَامَةَ مَا لَفَّقْتَ أَقْعَدَكَ الْحَضْرُ^۵
 بِهِ أَحَدٌ إِلَّا أَخُو السَّفَةِ الْعَمْرُ^۶
 فِيهِ لِذِي عَيْنَيْنِ يَتَّضِحُ الْأَمْرُ
 بِكَأْسِ الْهَوَانِ الْقَتْلُ وَ الدَّبْحُ وَ النَّشْرُ^۷
 عَلَى غَيْرِهِمْ كَلَّا فَهَذَا هُوَ الْكُفْرُ

۱ - النَّهْوُضُ : قِيَامُ .

۲ - الْجُبْنُ : تَرَسٌ . حَوَى : دَرَبَرْدَارْدُ .

۳ - أَخُو بَأْسٍ : قَوِيٌّ ، نِيْرُومَنْدٌ . الْكَرُّ : حَمْلَةٌ ، هَجُومٌ .

۴ - " لِمَ " دَرِ اَصْلِ " لِمَ " اسْتَكْهَ بِهَ جِهَتِ ضَرْوَرْتِ شَعْرِي مِيْمِ اَنْ سَاكِنِ شَدَهَ اسْتِ . نَاكَفْتَهَ نَمَانْدُ .

كه لِمَ دَرِ اَصْلِ " لِمَا " بُوْدَه كِه الْف " مَا " بِه خَاطِرِ اِتْصَالِ بِه حَرْفِ جَزِّ حَذْفِ شَدَهَ اسْتِ . يَعْنِي : عَاجِزٌ وَ دَرْمَانْدَه مِي شُوْدُ .

۵ - لَفَّقَ الْحَدِيثَ : سَخَنَ رَا بِه دَرُوعَ بَافَتِ وَ بِه بَاطِلِ اَرَاَسْتِ .

۶ - الْعَمْرُ : بِي تَجْرِبَه .

۷ - الْجِمَامُ : مَرْغٌ .

وَ كَمْ مُخْتَفٍ بَيْنَ الشُّعَابِ وَ هَارِبٍ
 فَهَلَا بَدَى بَيْنَ الْوَرَى مُتَحَمِّلاً
 وَ إِنْ كُنْتُ فِي رَيْبٍ لِطُولِ بَقَائِهِ
 أَيْرُضِي لَيْبٍ أَنْ يُعَمَّرَ كَافِرٌ
 وَ دُونَكَ أَنْسَاءُ النَّبِيِّ بِهِ تَزِدُ
 فَكَمْ فِي يَنَابِيعِ الْمَوَدَّةِ مَنَهْلٌ
 وَ فِي غَيْرِهِ كَمْ مِنْ حَدِيثٍ مُسَلَّسٍ
 وَ مِنْ بَيْنِ أَسْفَارِ التَّوَارِيخِ عِنْدَكُمْ
 وَ كَمْ قَالَ مِنْ أَعْلَامِكُمْ مِثْلَ قَوْلِنَا
 فَكَمْ فِي يَوَاقِيتِ الْبَيَانِ كِفَايَةٌ
 وَ ذِي رَوْضَةِ الْأَحْبَابِ فِيهَا مَطَالِبُ النَّوَابِغِ
 مَنَابِتُ آلِ الْمُصْطَفَى لِشَوَاهِدِ الدُّعَا
 وَ ذَا الشَّيْخِ أَضْحَى فِي فُتُوحَاتِهِ لَهُ
 وَ لَاحَ بِمِرْقَاةِ الْهِدَايَةِ فِي الْمَكَا

إِلَى اللَّهِ فِي الْأَجْبَالِ يَأْلَفُهُ النَّسْرُ^۱
 مَشَقَّةَ نُصْحِ الْخَلْقِ مَنْ دَأْبُهُ الصَّبْرُ^۲
 فَهَلْ رَابِكُ الدَّجَالِ وَ الصَّالِحُ الْخَضِرُ^۳
 وَ يَا بَاءَهُ فِي بَاقٍ لِيُمَحَى بِهِ الْكُفْرُ
 بِأَحَادِهَا خُبْرًا وَ أَحَادِهَا كَثْرُ
 تَسْمِيرٌ بِهِ يَشْفِي لِوَارِدِهِ الصَّدْرُ^۴
 بِهِ يَفْطَنُ السَّاهِي وَ يَسْتَبْصِرُ الْغُرُ^۵
 يُؤَلَّفُ فِي تَارِيخِ مَوْلِدِهِ سِفْرُ^۶
 بِهِ عَارِفٌ بَحْرٌ وَ ذُو خُبْرَةٍ حَبْرُ^۷
 يُقَلِّدُ مِنْ فَضْلِ الْخِطَابِ بِهَا النَّحْرُ
 سَوْلٌ وَ فِي كُلِّ الْفُصُولِ لَهَا نَشْرُ
 سَبُوءَةٌ فِيهَا وَ هِيَ تَذَكِيرَةٌ ذِكْرُ
 عَلَى كُلِّ تَارِيخٍ بِتَارِيخِهِ قَصْرُ
 شَفَاتٍ لَدَى مِرْآةٍ أَسْرَارِهِ السَّرُّ^۸

۱ - الشعاب (جمع الشعب) : دره . النسر : كركس .

۲ - بدى : آشكار شد . الدأب : شیوه ، عادت .

۳ - راب : به شك انداخت .

۴ - المنهل : آبشخور . التميمير من الماء : آب پاک و گوارا .

۵ - در باره حدیث مسلسل مراجعه شود به همین نوشتار ، ص ۲۱۲ . الساعی : غافل .

۶ - الاسفار (جمع السفر) : کتاب .

۷ - الحبر : دانشمند .

۸ - لآخ : آشکار شد .

وَلِلْحَسَنِ الشَّيْخِ الْعِرَاقِيِّ قِصَّةٌ
وَصَدَقَهُ الْخَوَاصُّ فِيمَا يَقُولُهُ
وَمَا أَسْعَدَ السَّرْدَابَ حَظًّا وَلَا تَقْلُ
لَئِنْ غَابَ فِي السَّرْدَابِ يَوْمًا فَإِنَّمَا
وَلَمْ يَتَّخِذْهُ الْبَدْرُ بُرْجًا وَإِنَّمَا
وَاهُوَ بَيْنَ النَّاسِ كَالشَّمْسِ ضَمَّهَا
بِهِ تُدْفَعُ الْجُلَى وَ يُسْتَنْزَلُ الْحَيَا
وَلَا عَجَبَ إِنْ كَانَ فِي كُلِّ حِجَّةٍ
وَيَعْرِفُهُ الْبَيْتُ الْحَرَامُ وَرُكْنُهُ
وَلَكِنَّهُ عَنِ أَعْيُنِ النَّاسِ غَائِبٌ
وَقَوْلِكَ هَذَا الْوَقْتُ دَاعٍ لِمِثْلِهِ
يَعْبِيكَ فِيهِ السَّامِعُونَ فَإِنَّهُ
فَمَا أَنْتَ وَالِدَاعِي فَدَعُهُ مُسَلِّمًا
وَقَدْ جَاءَ فِي الْآثَارِ أَنَّ ظُهُورَهُ
وَيَعْرِوْا أَنْسَاءً قَدْ تَمَادَوْا بِغَيْبِهِمْ

بِسَبْعِ لَيَالِيهَا لَهُ ازْتَفَعَ السَّتْرُ
وَ كُلُّ لَدَيْكُمْ عَارِفٌ ثِقَّةٌ بَرٌّ
لَهُ الْفَضْلُ عَنِ أُمَّ الْقُرَى وَ لَهُ الْفَخْرُ^۱
عَلَى النَّاسِ مِنْ أُمَّ الْقُرَى يَطْلَعُ الْبَدْرُ
غَدًا أَفْقًا مِنْ خُطِّهِ يُضْرَبُ السَّتْرُ^۲
سَحَابٌ وَ مِنْهَا يَشْرُقُ الْبَرُّ وَ الْبَحْرُ
وَ تُسْتَنْبِتُ الْغُبْرُ وَ يُسْتَكْشَفُ الضَّرُّ^۳
يُحَجُّ وَ فِيهِ يَسْعَدُ النَّحْرُ وَ النَّفْرُ^۴
وَ زَمَزَمٌ وَ الْأَسْتَارُ وَ الْخَيْفُ وَ الْحِجْرُ
كَمَا غَابَ بَيْنَ النَّاسِ إِيَّاسٌ وَ الْخِضْرُ
فِيهِ تَوَالِي الظُّلْمِ وَ انْتَشَرَ الشَّرُّ
لَعَمْرِي قَوْلٌ عَنِ مَعَايِبَ يَفْتَرُّ^۵
لَعَلِمَ عَلِيمٌ عَنْهُ لَا يَعْزُبُ الدُّرُّ^۶
يَكُونُ إِذَا مَا جَاءَ بِالْعَحَبِ الدَّهْرُ
مِنَ الْقَدْفِ بَعْدَ الْمَسْخِ وَ النَّسْفِ مَا يَعْرِوُ^۷

۱ - أم القرى : مکه معظمه .

۲ - الخُطُّ : کوی ، محله .

۳ - الجُلَى (مؤنث أجل) : کار بزرگ . الحیا : باران . الغبر : خاک .

۴ - الحِجَّة : سال .

۵ - إفتَرَّ : درخشید .

۶ - دَعَّ : رها کن . لَا يَعْزُبُ : پوشیده نمی ماند .

۷ - عَرَاهُ الدَّاءُ أَوْ الهمَّ وَ نحوهما : بیماری یا اندوه و مانند این دو بر او وارد شد .

وَ تَعْدُوا الْوَرَى إِذْ كَانَ يَفْتَادُهَا الْعَمَى
 حَيَارَى بِلا دِينَ وَ ذُو الدِّينِ قَابِضٌ
 وَ كَيْفَ وَ هَذَا الدِّينُ يَزْهَرُ رَوْضَهُ
 وَ هَذِهِ تُغَوِّرُ الْمُسْلِمِينَ مَنِيْعَةً
 وَ ذِي رَايَةَ التَّوْحِيدِ يَخْفِقُ ظِلُّهَا
 وَ هَاهُمْ مُلُوكُ الْمُسْلِمِينَ وَعَدْلُهُمْ
 فَدَعَّ عَنْكَ وَهَمًّا تُهَتَّ فِي ظُلْمَاتِهِ
 وَ إِنْ شِئْتَ تَقْرِبَ الْمَدَى فَلَرُبَّمَا
 فَمُدُّ قَادِنَا هَادِي الدَّلِيلِ بِمَا قَضَى
 إِلَى عِصْمَةِ الْهَادِينَ آلِ مُحَمَّدٍ
 وَ قَدْ جَاءَ فِي الْآثَارِ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ
 تُعَرَّفُنَا ابْنَ الْعَسْكَرِيِّ وَ إِنَّهُ
 تَبِعْنَا هُدَى الْهَادِينَ فَأَبْلَغْنَا الْمَدَى

وَ يَحْمِلُهَا مِنْ جَهْلِهَا الْمَرْكَبُ الْوَعْرُ
 عَلَى دِينِهِ ضِعْفًا كَمَا يُقْبِضُ الْجَمْرُ^۱
 وَ يَنْفَعُ مِنْ حَافَاتِ زَاهِرِهِ النَّشْرُ^۲
 بِكُلِّ رِبَاطٍ فِيهِ يَجْتَبِمُ الشَّغْرُ^۳
 فَيُنْكَصُ رُغْبًا دُونَهَا الشَّرْكَ وَ الْكُفْرُ^۴
 وَ ذِي عُلَمَاءِ الْأُمَّةِ الْأَنْجَمُ الزُّهْرُ
 وَ لَا يَرْضِيهِ الْعَبْدُ كَلًّا وَ لَا الْحُرُّ^۵
 يَكِلُ بِمِيدَانِ الْجِيَادِ بِكَ الْفِكْرُ^۶
 بِهِ الْعَقْلُ وَ النَّقْلُ الْيَقِينَانِ وَ الذِّكْرُ^۷
 وَ إِنَّهُمْ فِي عَصْرِهِمْ لَهُمُ الْأَمْرُ
 أَحَادِيثُ يَعْنِي مِنْ تَوَاتُرِهَا الْحَضْرُ^۸
 هُوَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ وَ الْوَاتِرُ الْوَتْرُ
 بِنُورِ الْهُدَى وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الشُّكْرُ

۱ - الحَيَارَى (جمع الخيران) : سرگردان .

۲ - الحافاة : کناره ، کرانه .

۳ - تغور : مرزها ، الرباط : گله اسبان .

۴ - نکصه : آن را واژگون کرد .

۵ - تاه : راه را گم کرد ، سرگردان شد .

۶ - المَدَى : مسافت ، هدف . يَكِلُ : خسته و درمانده می شود . الجياد (جمع الجواد) : اسب

نجیب نیکو رفتار تندرو .

۷ - قَادَ : رهبری کرد .

۸ - يَعْنِي : عاجز و درمانده می شود .

سیری در قصیده رانیه بلاغی:

ناظم، این قصیده را با نسیب^۱ آغاز می‌کند و با ابیات بسیار زیبا و عاشقانه خود، توجه خواننده را از همه چیز قطع و به خود معطوف می‌دارد و بدین وسیله او را آماده ورود به اصل مطلب می‌کند. آنگاه در مقام پاسخ‌گویی به اشکالاتی که در قصیده بغدادیه آمده است، نخست با قاعده لطف، ضرورت وجود پیشوای الهی در همه زمانها را اثبات می‌کند؛ سپس، با اشاره به حدیث متواتر ثقلین که پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- در آن فرموده که قرآن و اهل بیت من تا هنگامی که در حوض کوثر بر من وارد شوند، از هم جدا نخواهند شد؛ نتیجه می‌گیرد که مطابق این حدیث، هیچ عصر و زمانی از عترت پاک پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- خالی نخواهد بود؛ عترتی که به جهت هم‌عدل قرار گرفتن با قرآن باید مفسران واقعی قرآن و مجریان قوانین الهی و پیشوایان مسلمین باشند. آن سرورانی که تبعیت از آنان، موجب نجات و مخالفت با آنها، موجب شقاوت ابدی خواهد شد؛ اما با توجه به اینکه حکومت از مسیر اصلی خودش منحرف شد و به دست حکام ستمگری همچون یزید افتاد؛ آنها، ائمه معصومین -علیهم السلام- را یکی پس از دیگری، به شهادت رساندند؛ ولی از آنجا که خداوند متعال می‌خواهد که دینش سراسر عالم را فراگیرد و حکومتی را برپا کند که جز قوانین قرآن قانون دیگری بر آن

۱ - "جماعتی از ارباب براعت گفته‌اند که نسیب غزلی باشد که شاعر علی‌الرسم آن را مقدمه مقصود خویش سازد تا به سبب میلی که بیشتر نفوس را به استماع احوال محب و محبوب و اوصاف مغاللت عاشق و معشوق باشد؛ طبع ممدوح به شنودن آن رغبت نماید و حواس را از دیگر شواغل باز ستاند و بدین واسطه، آنچه مقصود قصیده است، بخاطری مجتمع و نفسی مطمئن ادراک کند و موقع آن به نزد او مستحسن تر افتد." ۸۰

حاکم نباشد؛ حجّت خود را از مردمان مخفی کرد تا در موقع مناسب به فرمان او ظاهر شود و با نابودی کامل ستمگران و ایجاد حکومت الهی، سراسر عالم را سرشار از عدل و داد کند، بنابراین، پنهان شدن او از انظار دیگران، از روی ترس نبوده؛ همچنانکه پنهان شدن پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - در غار حراء و شعب ابی طالب و مخفی شدن برخی دیگر از پیامبران الهی در دل کوهها و درّه‌ها از روی ترس نبوده است. پس از بیان این مطالب، ناظم برای اثبات امکان طول عمر آن حضرت، نمونه‌هایی از کسانی را که عمر طولانی داشته‌اند، ذکر می‌کند. آنگاه به تعدادی از علمای بزرگ اهل سنت که در مورد حجّة بن الحسن العسکری کتاب نوشته‌اند و یا اینکه در کتابهاشان از آن حضرت سخن گفته‌اند، اشاره می‌کند و بعد از آن، به قضیه سرداب پاسخ می‌دهد و در خاتمه، در پاسخ به شبهه مستشکل که گفته بود؛ چرا امام ظهور نمی‌کند با آن که ظلم و ستم عالم را فرا گرفته است؛ می‌گوید: «أولاً شما را چه به این حرفها که برای خداوند تکلیف مشخص می‌کنید؟ آن خدایی که هیچ چیز از او پوشیده نیست؛ هرگاه صلاح بداند؛ فرمان ظهور را صادر خواهد کرد. و ثانیاً: آنگونه که در روایات آمده، هنوز ظلم و ستم عالم را فرا نگرفته است. چون در روایات آمده است که قبل از ظهور امام زمان، آنچنان ظلم و فساد عالم را فرا خواهد گرفت که نگه‌داری دین همچون نگه‌داشتن پاره آتش در قبضه خواهد بود^۱ و پر واضح است که هم اکنون، نگه‌داری دین تا

۱ - روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در حضور اصحابش دو مرتبه فرمود: اللهم لقني إخوانی، یعنی: خدایا برادران مرا به من بنما.

اصحاب حضرت که پیرامونش حلقه زده بودند، گفتند: ای رسول خدا، ما برادران توایم.

این اندازه مشکل نیست .

مقایسه اشعار بعد از ولادت با اشعار قبل از ولادت:

آنچه در اشعار هر دو دوره ، یعنی دوره قبل از ولادت حضرت مهدی - سلام الله علیه - و دوره بعد از ولادت آن حضرت ، به وضوح و وفور دیده می شود و در موارد متعدّد بر آن تأکید شده ؛ نوید ریشه کن شدن ظلم و ستم و برپایی حکومت عدل الهی در سراسر گیتی به دست پرتوان مهدی صاحب الزمان است و به عبارت دیگر ، مهمترین نقطه اشتراک اشعار این دو دوره ، زمزمه تحقّق حتمی جامعه‌ای واحد ، آرام و مطمئن ، سرشار از صلح و صفا و امنیت ، عاری از هرگونه ظلم و بیداد و مملو از عدل و داد در پرتو حکومت قرآن به زعامت ولیّ خدا حجّة ابن

→ حضرت فرمود :

لا ، إنکم أصحابی و إخوانی قوم فی آخر الزّمان آمنوا و لم یرونی ، لقد عرفنیهم الله بأسمائهم و أسماء آبائهم ، من قبل أن یخرجهم من أصلاب آبائهم و أرحام أمهاتهم ، لأحدهم أشدّ بقیة علی دینه من خرط القتاد فی اللیلة الظلماء ، أو کالقابض علی جمر الغضا ، أولئک مصابیح الدجی ، ینجیهم الله من کل فتنة غبراء مظلمة. ^{۸۱}

یعنی : نه ، شما اصحاب منید و برادران من ، مردمی هستید که در آخر الزمان می آیند . به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیدند و قبل از آنکه از صلب پدران و رحمهای مادرانشان خارج شوند ؛ خداوند مرا با اسامی آنان و اسامی پدرانیشان آشنا کرده است . هر یک از آنان با آنچه شاد شدت و سختی دین خود را نگه می دارد که گویی درخت خار مغیلان را در شب تاریک با دست پوست می کند ؛ یا آتش پر دوام چوب تاغ را در دست نگه می دارد . آنها در تاریکیهای مشعلهای فروزانند . خداوند آنها را از آشوبهای تیره و تار (آخر الزمان) نجات خواهد داد .

الحسن العسکری علیه السلام می باشد .

اما نقاط افتراق در اشعار این دو دوره فراوان است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- اشعار قبل از ولادت نسبت به اشعار بعد از ولادت ، بسیار اندک است و غالباً این اشعار به صورت ابیاتی پراکنده ، در لابلای قصایدی که در فضیلت و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم اجمعین - سروده شده ، دیده می شود ؛ اما بعد از ولادت با سعادت حضرت مهدی - سلام الله علیه - قصاید طولانی بیشماری در خصوص آن امام همام سروده شده که بعضی از این قصاید سیصد بیت هم متجاوز است و همانگونه که در فصل سوم اشاره شد ؛ در این دوره شاعرانی دیده می شوند که در این زمینه دیوان مستقل شعر تألیف نموده اند .

شاید علت این باشد که با توجه به اینکه آگاهی و اطلاع سراینندگان پیش از ولادت بر اساس توصیفات پیامبرگرامی اسلامی و ائمه اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم اجمعین - از وجود مبارک حضرت مهدی بوده و در گفتار آن پیشوایان معصوم هم ، همه ابعاد وجودی حضرت بیان نشده ؛ لذا تنها سرایندگانی که رابطه معنوی خاصی با اهل بیت داشته اند ، در اشعار خویش توصیفی هرچند اندک از وجود شریف آن حضرت نموده اند لیکن برای سراینندگان بعد از ولادت ، با توجه به میلاد با سعادت بقیه الله الاعظم و مشاهده وجود شریف آن بزرگوار توسط برخی از شیعیان و آشنایی آنان با خصوصیات جسمی و معنوی حضرت و نیز با عنایت به طولانی شدن مدت زمان غیبت کبری و بروز شعرای برجسته شیعی و محقق شدن برخی از آثار و علائم عامه ظهور و نیز با توجه به رفتار شیعیان در زمان غیبت ، زمینه های مناسب برای انشاد قصاید طولانی فراهم می شود .

۲- اشعار قبل از ولادت ، از ارزش تاریخی بسیار خوبی برخوردار است و سندی

گویا بر عقاید حقه شیعه در باره منجی عالم بشریت حضرت مهدی - سلام الله علیه - می باشد؛ زیرا در بسیاری از این اشعار، به سخنان گهربار رسول گرامی اسلام که در باره امامت ائمه دوازده گانه شیعه فرموده، اشاره شده است و در حقیقت، پشتوانه این اشعار، احادیث مستند نبوی است. و آنچه بر ارزش آن می افزاید، تحقق برخی از پیشگوییهای است که در این اشعار آمده؛ زیرا تحقق برخی از این پیشگوییها، می تواند مؤیدی باشد بر این که سایر پیشگوییهای که از قول پیامبر - صلی الله علیه و آله - در این اشعار آمده، در آینده تحقق خواهد یافت.

۳ - موضوعات اشعار بعد از ولادت، بسیار متنوع و گوناگون است؛ اما موضوعات اشعار قبل از ولادت، بسیار محدود و اندک است. انشاء الله در باره موضوعات اشعار سروده شده پیرامون امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - در فصل چهارم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۴ - در میان قصاید فراوانی که بعد از ولادت حضرت مهدی - سلام الله علیه - سروده شده، قصاید بسیاری دیده می شود که از حیث فصاحت و بلاغت و بطور کلی از جهات ادبی نسبت به اشعار قبل از ولادت برتری دارند؛ همچون قصیده وسیلة الفوز و الأمان فی مدح صاحب الزمان شیخ بهائی و قصیده صاحبیه سیدرضا هندی و دهها قصیده دیگر. در میان اشعار قبل از ولادت هم، اگرچه ابیات فصیح و بلیغ و زیبایی دیده می شود ولی مقدار آن اندک است و به طور کلی بیشتر اشعار این دوره، از حیث ادبی ارزش چندانی ندارند.

۵ - فریاد انتظار در اشعار بعد از ولادت، فراوان به گوش می رسد و شاعران اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - از ستمهایی که دشمنان خدا نسبت به خاندان پاک پیامبر و پیروان با وفای آنان در طول تاریخ روا داشته اند، به پیشگاه آن حضرت زبان به شکوه و شکایت گشوده اند و بی صبرانه در انتظار فرج آن منجی

عالم بشریت نشسته‌اند و آنچه بیش از هر چیز دیگر در اینگونه اشعار به تصویر کشیده شده، واقعهٔ جانسوز کربلا است. واقعه‌ای که تصوّر آن آتش به دلها می‌زند و تاب و قرار را از هر انسان آزاده و دارای احساس می‌گیرد؛ اما در اشعار قبل از ولادت، به این امر کمتر توجه شده است.

یادداشت‌های پاورقی‌های فصل سوم:

- ۱ - خطبة ۲۷ .
- ۲ - بنگرید به : موسوعة الصرف و النحو و الاعراب ، ص ۹۷ .
- ۳ - همان مأخذ ، ص ۹۹ .
- ۴ - انبياء / ۷۳ .
- ۵ - موسوعة الامام المهدي ، ص ۲۷۷ .
- ۶ - در این خصوص مراجعه کنید به توضیحات دومین بیت همین قصیده .
- ۷ - موسوعة الامام المهدي ، ص ۲۸۷ .
- ۸ - اسراء / ۴۵ .
- ۹ - مبادئ العربية ، ج ۴ ، ص ۳۷ .
- ۱۰ - موسوعة الامام المهدي ، ص ۳۰۳ .
- ۱۱ - همان مأخذ ، ص ۳۱۱ .
- ۱۲ - بقره / ۱۸ .
- ۱۳ - موسوعة الامام المهدي ، ص ۳۱۴ .
- ۱۴ - فرهنگ معین ، ج ۲ ، ص ۲۳۲۷ .
- ۱۵ - موسوعة الامام المهدي ، ص ۳۲۷ .
- ۱۶ - همان مأخذ ، ص ۳۲۹ .
- ۱۷ - المنجد .
- ۱۸ - موسوعة الامام المهدي ، ص ۳۲۹ .
- ۱۹ - همان مأخذ ، ص ۳۳۲ .
- ۲۰ - معصوم چهاردهم ، ص ۲۹۶ .
- ۲۱ - موسوعة الامام المهدي ، ص ۳۳۲ .

- ۲۲ - جواهر البلاغه ، ص ۳۹۸ و ۳۹۹ .
- ۲۳ - جامع الدروس العربیه ، ج ۳ ، ص ۱۵۶ .
- ۲۴ - الرحمن / ۱۰ .
- ۲۵ - فرهنگ لاروس .
- ۲۶ - همان مأخذ .
- ۲۷ - فرهنگ لغات قرآن ، ج ۱ ، ص ۴۸۳ .
- ۲۸ - المعجم المفصل فی الاملاء ، ص ۸۱ .
- ۲۹ - فرهنگ لاروس .
- ۳۰ - همان مأخذ .
- ۳۱ - همان مأخذ .
- ۳۲ - فرهنگ لغات قرآن ، ج ۲ ، ص ۶۷۸ .
- ۳۳ - الرحمن / ۲۷ .
- ۳۴ - تفسیر المیزان ، ج ۱۹ ، ص ۱۰۱ .
- ۳۵ - مجمع البحرين ، ج ۳ ، ص ۳۷۸ .
- ۳۶ - فرهنگ لاروس .
- ۳۷ - یونس / ۱۰۵ .
- ۳۸ - نجم الثاقب ، ص ۷۲ .
- ۳۹ - الامام المهدی من المهد إلى الظهور ، ص ۳۵۵ .
- ۴۰ - همان مأخذ ، ص ۳۵۶ .
- ۴۱ - فرهنگ معین ، ج ۱ ، ص ۴۳۰ .
- ۴۲ - فرهنگ لاروس .
- ۴۳ - الامام المهدی من المهد إلى الظهور ، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ .

- ۴۴ - المبادی العربیه، ج ۴، ص ۳۹.
- ۴۵ - فرهنگ لغات قرآن، ج ۱، ص ۶۶۹.
- ۴۶ - مائده / ۷۶.
- ۴۷ - انعام / ۱۱۲.
- ۴۸ - فرهنگ لاروس.
- ۴۹ - اعلام المنجد.
- ۵۰ - فرهنگ لغات قرآن، ج ۱، ص ۳۵۶.
- ۵۱ - شعراء / ۶۳.
- ۵۲ - فرهنگ لغات قرآن، ج ۲، ص ۴۳۹.
- ۵۳ - قصص / ۵.
- ۵۴ - خورشید مغرب، ص ۱۴۲.
- ۵۵ - فرهنگ لغات قرآن، ج ۱، ص ۳۰۶.
- ۵۶ - مبادی العربیه، ج ۴، ص ۳۴۰.
- ۵۷ - فرهنگ لاروس، ماده ابجد و جُمَل.
- ۵۸ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۶۹.
- ۵۹ - دهر / ۳.
- ۶۰ - معارف اسلامی، ج ۲، ص ۹۵.
- ۶۱ - قمر / ۴۶.
- ۶۲ - معارف اسلامی، ج ۲، ص ۹۵ و ۹۶.
- ۶۳ - دانشمندان عامه و مهدی موعود، ص ۶۸.
- ۶۴ - کشف الظنون، ج ۴، ص ۳۸۶.
- ۶۵ - الامام المهدی من المهد إلى الظهور، ص ۲۳۳ - ۲۳۹.

- ۶۶ - علم الحدیث و درایة الحدیث ، ص ۷۱ .
- ۶۷ - جمعه / ۵ .
- ۶۸ - معارف اسلامی ۲ ، ص ۱۱۲ - ۱۱۴ .
- ۶۹ - فرهنگ لغات قرآن ، ج ۱ ، ص ۵۲ .
- ۷۰ - طه / ۳۱ .
- ۷۱ - الامام المهدی من المهد إلى الظهور ، ص ۵۵۴ .
- ۷۲ - همان مأخذ ، ص ۵۵۲ و ۵۵۳ .
- ۷۳ - عنکبوت / ۱۴ .
- ۷۴ - الامام المهدی من المهد إلى الظهور ، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ .
- ۷۵ - یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج) ، ص ۱۸۳ - ۱۸۶ .
- ۷۶ - شعراء الغری ، پانوشت ، ج ۴ ، ص ۱۰۳ .
- ۷۷ - مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت ، ص ۱۶ - ۲۰ .
- ۷۸ - فرهنگ معین ، ج ۱ ، ص ۱۳۴۷ .
- ۷۹ - نجم / ۱۳ - ۱۵ .
- ۸۰ - فرهنگ معین ، ج ۴ ، ص ۴۷۲۴ .
- ۸۱ - بحار الانوار ، ج ۵۲ ، ۱۲۴ .

فصل چهارم

درون مایه‌های شعر

مهدوی

موضوعات اشعار

همانگونه که قبلاً هم یادآور شدیم ، در باره بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسكري - روحی و ارواح العالمین له الفدا - اشعار بسیار زیادی سروده شده است که با توجه به کثرت این اشعار و همچنین عشق و علاقه خاص شاعران نسبت به ولی الله الاعظم ، طبعاً موضوعات مطرح شده در این گونه اشعار هم ، متعدد خواهد بود .

اشعاری که قبل از ولادت آن حضرت سروده شده ، بیشتر حول سه محور زیر است :

۱ - معرفی آخرین وصی محمد - صلی الله علیه و آله - و اینکه او مطابق روایات معتبری که از آن پیامبر گرامی رسیده ، فرزند امام حسن عسکری ؛ یعنی ، مهدی آل محمد ، دوازدهمین پیشوای مسلمین جهان است .^۱

۱ - همین نوشتار ، فصل دوم ، صفحات ۶۸ تا ۷۳ .

- ۲ - بشارت به ظهور آن حضرت پس از یک غیبت طولانی.^۱
- ۳ - ابراز امیدواری به آینده‌ای درخشان همراه با برقراری حکومت عدل جهانی حضرت مهدی (ع).^۲

اما در اشعاری که بعد از ولادت آن حضرت سروده شده؛ علاوه بر سه موضوع فوق، موضوعات بیشمار دیگری نیز مطرح شده است؛ از قبیل: مدح، وصف شمایل و خصال آن حضرت؛^۳ ولادت و نسب آن حضرت؛ غیبت صغری و نواب اربعه؛ غیبت کبری و نیابت عامه؛ فلسفه غیبت؛ فایده غیبت؛ وظیفه مسلمین در زمان غیبت؛ طول عمر حضرت؛ اسامی و القاب مبارک آن حضرت؛ دفع اشکالات وارده از جانب کج اندیشان و مغرضان؛ ندبه و استغاثه به پیشگاه آن حضرت؛ فریاد انتقامجویی از ستمگران؛ بخصوص از قاتلین امام حسین - علیه السلام -؛ شکوه از درد فراق؛ انتظار فرج و امید به آینده‌ای تابناک؛ علایم ظهور؛ دورنمای بعد از ظهور و دهها موضوع دیگر.

ما در این فصل برآنیم تا آن موضوعاتی را که در اشعار مربوط به حضرت مهدی - علیه السلام - بیشتر مورد توجه شعرا قرار گرفته‌اند؛ با ذکر نمونه‌هایی از آنها مورد بررسی قرار دهیم.

اصل و نسب حضرت مهدی علیه السلام:

در باره اصل و نسب ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - اشعار فراوانی سروده

۱ - همین نوشتار، فصل دوم، صفحات ۶۹، ۷۷، ۸۶ و ۸۷.

۲ - همین نوشتار، فصل دوم، صفحات ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۸۶ و ۸۷.

۳ - همین نوشتار، فصل دوم، صفحات ۱۷۳ - ۱۷۵.

شده؛ در اینجا برای پرهیز از اطالۀ کلام، فقط به ذکر یک قصیده که در آن پدر و مادر و اجداد پدری و مادری حضرت مهدی - علیه السلام - معرفی شده‌اند، بسنده می‌کنیم و آن قصیده‌ای است که عالم بزرگوار سیدحسن میرجهانی آن را در کتاب الدرر المکنونه آورده است:^۱

وَ خَاتِمُ الْأَئِمَّةِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ	بَقِيَّةُ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمُنتَظَرُ
كَانَ سَمِيٍّ جَدِّهِ مُحَمَّدٍ	وَ هَكَذَا كُنِيَّةُ الْمُمَجَّدِ
وَإِلْدُهُ الْحَبِيزُ الْإِمَامُ الْمُتَّحَنُ	أَبُو مُحَمَّدٍ هُوَ اسْمُهُ الْحَسَنُ ^۲
إِبْنُ عَلِيٍّ النَّقِيِّ الْعَسْكَرِيِّ	إِبْنُ الثَّقِيِّ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ ^۳
إِبْنِ عَلِيٍّ الْإِمَامِ الثَّامِنِ	الْمُرْتَضَى الرَّضَا الرَّضِيِّ الضَّامِنِ
إِبْنِ الْإِمَامِ الْكَاطِمِ الْعَلَامِ	إِبْنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ الْهَمَامِ
إِبْنِ الْإِمَامِ بَاقِرِ الْعُلُومِ	إِبْنِ عَلِيٍّ كَاشِفِ الْغُومِ
إِبْنِ الْحُسَيْنِ بِضْعَةَ النَّبِيِّ	إِبْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الْوَلِيِّ ^۴
إِبْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمُبَجَّلِ	السَّيِّدِ السَّمُوحِ الْمُجَلَّلِ
فَبَائِهِمْ أَبَاءَهُ الْكِرَامِ	عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ
وَ أُمَّهُ مَالِكَةُ رُومِيَّةٌ	طَيِّبَةٌ رَضِيَّةٌ مَرْضِيَّةٌ
وَلِيدَةٌ مِنْ نَسْلِ شَمْعُونِ الصَّفَا	وَصِيِّ عَيْسَى مَنْ بَعْدِهِ وَفِي
وَإِلْدُهَا كَانَ اسْمُهُ يَشُوعَا	وَ جَدُّهَا بِقَيْصَرَ لَيْدَعَى

۱ - الدرر المکنونه، ص ۱۷۸ - ۱۸۰.

۲ - السَّمِيٍّ: هم نام. الْكِنِيَّةِ: هم کنیه.

۳ - الْحَبِيزُ: دانشمند. الْمُتَّحَنُ: پاک، پاکیزه.

۴ - بِضْعَةَ النَّبِيِّ: پاره تن پیامبر.

نَرْجِسُ اسْمُهَا وَقِيلَ صِيقْلٌ
 كَانَ لَهَا حِكَايَةٌ مَسْطُورَةٌ
 إِنَّ لَهَا أَسْمَاءَ غَيْرَ مَا ذُكِرَ
 فِي شَهْرِ شَعْبَانَ إِذَا هُوَ انْتَصَفَ
 ضَحْوَةٌ يَوْمَ جُمُعَةٍ أَوْلَيْتُهُ
 طُوبَى لَأُمِّ وَلَدَتْ مَوْلَاهَا
 مُخْتَارَنَا لَيْلَتُهُ عَنِ الضُّحَى
 وَإِنَّمَا الْمَشْهُورُ فَهِيَ الْأَوَّلُ
 قَدْ نُقِلَتْ فِي الْكُتُبِ الْمَشْهُورَةِ
 أَعْرَضْتُ عَنْهَا وَأَخَذْتُ مَا اشْتَهَرَ
 مَظْهَرُ غَيْبِ رَبِّهِ قَدْ انْكَشَفَ
 فِي مَطْلَعِ الْفَجْرِ تَجَلَّتْ طَلْعَتُهُ^۱
 وَشَمْسُهَا قَدْ بَرَزَتْ ضُحَاهَا^۲
 لَا زَيْبَ فِيهَا طَلَعَتْ شَمْسُ الضُّحَى

همانگونه که قبلاً یادآور شدیم؛ نه تنها در اشعار بعد از ولادت بلکه در اشعار قبل از ولادت هم، برخی از شاعران، اصل و نسبت و شجره‌نامه حضرت را از پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - تا پدر بزرگوارش امام حسن عسکری - علیه السلام - به طور کامل بیان کرده‌اند^۳ و جالبتر آنکه حتی برخی از شعرای عامه هم اصل و نسب حضرت را به طور دقیق در اشعار آورده‌اند.^۴

ولادت حضرت مهدی عجل الله فرجه:

شیفتگان و عاشقان مهدی موعود - سلام الله علیه - همه ساله، در نیمه شعبان مجالس جشن و سرور بر پا می‌کنند و مداحان و خطباء به مدیحه‌سرایی و ایراد سخنرانی پیرامون مقام شامخ آن حضرت می‌پردازند. شعراء نیز به مناسبت میلاد

۱ - الضحوة: پیش از ظهر؛ چاشتگاه.

۲ - بَرَزَ الشَّمْسُ أَوِ الْقَمَرِ: خورشید یا ماه طلوع کرد و درخشید.

۳ - همین نوشتار، فصل دوم.

۴ - همین نوشتار، فصل اول.

مبارک آن حضرت ، قصاید فراوانی را سروده و در آن موضوعات متعددی را مطرح کرده‌اند . عموماً در اینگونه اشعار ، سه موضوع زیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته است :

الف - شرافت نیمه شعبان:

برخی از ایام و لیالی به جهت وقوع وقایع مهمی که در آنها روی داده است ، دارای فضیلت و شرافت خاصی می‌باشند و بر بقیه ایام و لیالی برتری دارند ؛ مثلاً شب قدر به واسطه نزول قرآن در آن ، از هزار ماه بهتر است و همچنین است شب نیمه شعبان که یکی از شریفترین و با فضیلتترین شبهای سال است . از امام باقر - علیه السلام - در باره این شب سؤال شد . آن حضرت در پاسخ فرمود :

" این شب بعد از شب قدر ، با فضیلتترین شب است . خداوند در این شب ، بندگان را از فضل خویش بهره‌مند می‌کند و به من و کرم خویش ، آنها را می‌آمزد . پس ، در این شب ، در تقرب جستن به خدا تلاش کنید ؛ زیرا این شبی است که خداوند به خودش سوگند یاد کرده که هیچ سائلی را مادامی که چیز نامشروعی از او نخواهد ، رد نکند و این شبی است که خداوند آن را به ازای شب قدر که از برای پیامبرمان محمد (ص) قرار داده ، برای اهل بیت (ع) قرار داده است . پس ، شایسته است که اهل ایمان این شب را بزرگ و گرامی بدانند و در آن خوشحالی کنند و به خدای یکتای دانا تقرب بجویند و در این شب ، به ایتم نیازمند کمک کنند و پرچمهای خوشحالی و سرور را برافراشته گردانند و بخوردانهای عود (و عنبر) را برافروخته نمایند و بدین وسیله اظهار سرور کنند و بر سازهای خوشحالی بنوازند و بر فرش شادی بنشینند و برای (ایجاد) فرح و سرور به خاطر این مولودی که خداوند ، وجود را به واسطه او شرافت بخشیده و او را بر هر موجودی برتری داده است ، برخی از کرامات بزرگ و معجزات درخشانی را که خداوند به او اختصاص

داده ، بازگو کنند " ۱ .

و چه نیکو علامه جلیل القدر شیخ محمدابوعزیز خطی در فضیلت این شب سرورده است: ۲

لِشَهْرِ شَعْبَانَ فَضْلٌ لَيْسَ تُحْصِيهِ	شَهْرٌ أَتَى مَوْلِدُ الْهَادِي لَنَا فِيهِ ۳
شَهْرٌ كَرِيمٌ حَوَى فَخْرًا بِمَوْلِدِهِ	فِيهِ فَطَابَ فَمَا شَهْرٌ يُضَاهِيهِ ۴
أَلَمْ تَرَ قِسْمَةَ الْأَرْزَاقِ فِيهِ فَمَا	حَوَى وَ بِالْفَضْلِ قَدْ حُقَّتْ لِيَالِيهِ
بِهِ تَوَلَّدَ نَجْمُ الْفَخْرِ مِنْ مُضَرٍ	مَهْدِينَا خَيْرٌ مَقْصُودٍ لِرَاجِيهِ
مَوْلَى كَأَنَّكَ تَتَلَوُ حِينَ تَذْكُرُهُ	أَيَّ السُّجُودِ عَلَيْنَا إِذْ تُسَمِّيهِ
أَلْحُجَّةُ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ مَنْ ظَهَرَتْ	آيَاتُهُ وَ عَلَتْ قَدْرًا مَعَالِيهِ
السَّنْدُ السَّنْدُ النُّورُ الْبَهِيُّ وَ مَنْ	لَمْ يَبْلُغِ الْوَصْفَ عَشْرًا مِنْ مَعَانِيهِ ۵
إِمَامْنَا الْخَلْفَ الْمَنْصُورُ أَكْرَمُ مَنْ	مَشَى وَ مَنْ عَمَّتِ الدُّنْيَا أَيَادِيهِ ۶
عَلَيْهِ صَلَّى إِلَهُ الْعَرْشِ مَا هَتَفَتْ	وُزُقٌ وَ مَا مَالَ غُضُنٌ فِي تَشْنِيهِ ۷

۱ - مولود الامام الحجة القائم ، ص ۴ و ۵ .

۲ - همان مأخذ ، ص ۵ و ۶ .

۳ - اُحْصَى : شمارش کرد .

۴ - حَوَى : در بر دارد . يُضَاهِيهِ : يشابهه ، به آن شباهت دارد .

۵ - السَّنْدُ : تکیه گاه ، البهِيُّ : زیبا و نیکو .

۶ - أَيَادِي : نعمتها .

۷ - هَتَفَتْ الْحَمَامَةُ : کبوتر آواز خواند یا آواز خود را کشید . الْوُرُقُ (جمع الوراق) : کبوتری که

رنگش به سبزی زند . ما هتفت ورق ؛ یعنی ، مادامی که کبوتران آواز بخوانند .

و شاعری دیگر گفته است: ^۱

شَعْبَانُ شَهْرٌ بِهِ الْخَيْرَاتُ قَدْ نَزَلَتْ
شَهْرٌ بِهِ وُلِدَ الْمَهْدِيُّ سَيِّدُنَا
وَزَكْبٌ دَاعِي الْعَنَا عَنَّا بِهِ رَحَلَتْ ^۲
أَبْرٌ مَنْ وَلَدَتْ أَنْشَى وَمَنْ حَمَلَتْ
نُجُومٌ أَفْرَاحِهِ غَابَتْ وَلَا أَفَلَتْ ^۳

آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی ، نه تنها برای نیمه شعبان عظمتی خاص قائل است ؛ بلکه می گوید : ماه شعبان به واسطه مولود نیمه شعبان به شرافتی عظیم نایل گشته است . ^۴

و حاح حسن بن عبدالله آل جامع خطی در این خصوص چنین می گوید : ^۵
صَلُّوا عَلَى الْقَائِمِ ذِي النُّورِ الْأَعْرَ
خَيْرُ الْوَرَى إِمَامْنَا الثَّانِي عَشْرَ ^۶

* * *

بِشَهْرِ شَعْبَانَ أَضَاءَ نُورُهُ
وَأَسْفَرَ الْكَوْنَ وَ شَعَّ نُورُهُ
وَتَمَّ لِلدَّيْنِ بِهِ سُورُهُ
مِنْ غُرَّةِ أَسْطَعُ مِنْ نُورِ الْقَمَرِ ^۷

* * *

۱ - مولود الامام الحجة القائم ، ص ۶ .

۲ - العنا : مشقت ، سختی .

۳ - أفل : غروب کرد .

۴ - همین نوشتار ، ص ۱۲۴ .

۵ - مهراق المدامع ، ص ۸۰ .

۶ - الأغور : زیبا ، سرور و شریف قوم .

۷ - أسفر : روشن و تابناک شد . الغرّة : سفیدی به اندازه یک درهم در پیشانی اسب ، و در اینجا مقصود روشنایی چهره حضرت است . أسطع : درخشانتتر و آشکارتتر

شَعْبَانُ قَدْ نَالَ الْعُلَا وَ الشَّرْفَا	وَ نَالَ فَضْلاً سَامِياً لَنْ يُوصَفَا
فَهَنُّوا بِهِ النَّبِيَّ الْمُصْطَفَى	بِمَوْلِدِ الْقَائِمِ سَيِّدِ الْبَشَرِ
* * *	* * *
شَهْرٌ بِهِ شَمْسُ الْوُجُودِ أَشْرَقَتْ	وَ أَنْجَمُ السُّعُودِ فِيهِ أَزْهَرَتْ
وَ النَّحْسُ زَالَ وَ الْهُمُومُ فُرِّجَتْ	بِصَاحِبِ الْعَصْرِ الْإِمَامِ الْمُتَنْظَرِ
* * *	* * *
شَهْرٌ بِهِ الْأَمْلاكُ قَدْ تَبَاشَرَتْ	مِنْ ذِي الْجَلَالِ فِي الْهَبُوطِ اسْتَأْذَنْتَ ^۱
فِي النَّصْفِ مِنْهُ هَبَطَتْ وَ شَاهَدَتْ	مِنْ الْإِمَامِ ذَلِكَ الْوَجْهَ الْأَعْرَ
* * *	* * *

و شیخ محسن ابوالحب در ضمن قصیده‌ای که در ۴۱ بیت در مدح صاحب الزمان سروده می‌گوید:^۲

شَعْبَانُ شَهْرٌ طَيِّبٌ	فَاقَ جَمِيعَ الْأَشْهُرِ
فِيهِ بَدَأَ مَهْدِيْنَا	كَالْكَوْكَبِ الْمُزْدَهَرِ ^۳
وَ أَشْرَقَتْ أَنْوَارُهُ	فِيهِ جَلَاءُ الْبَصْرِ
قَدْ شَهِدَتْ كُلُّ الْوَرَى	لَهُ بِطَيْبِ الْعُنْصَرِ

و نیز مرحوم اعرجی در ضمن قصیده‌ای که در ولادت امام منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده، می‌گوید: به سبب حوادث مهمی که در این ماه روی داده؛ این ماه بر همه ماهها برتری دارد و همه ماهها باید فدای شعبان شوند و معتقد

۱ - تباشرت: یکدیگر را بشارت دادند.

۲ - دیوان ابی‌الحب، ص ۶۵.

۳ - بدأ: آشکار شد، ظاهر شد. المزدهر: درخشانده.

است که شب قدر، شب نیمه شعبان است: ^۱

فَدَتْ شَهْرَ شَعْبَانَ الشُّهُورَ جَمِيعُهَا فَلَيْسَ يُدَانِيهِ بِمَا قَدْ حَوَى شَهْرُ
بِثَالِيهِ مِيلَادُ " سَبْطِ مُحَمَّدٍ " وَ فِي نِصْفِهِ مَنْ فِيهِ يُسْتَدْفَعُ الضَّرُّ
فَيَا نِصْفَ شَعْبَانَ تَعَالَيْتِ رَفْعَةً فَلَيْلَتُكَ الْغَرَاءُ حَقًّا هِيَ " الْقَدْرُ " ^۲
فَأَكْرَمَ بِهَا مِنْ لَيْلَةٍ غِيظَ ذُو الشَّقَا بِهَا وَ بَنُو الْإِيمَانِ قَدْ عَمَّهَا الْبِشْرُ ^۳
فَبُشِّرِي لِأَهْلِ الدِّينِ إِذْ وُلِدَ الَّذِي تَكُونُ لَهُمْ فِيهِ الْمَهَابَةُ وَ النَّصْرُ ^۴

و حسن احمد يوسف شاعر معاصر عرب در فضیلت این شب می‌گوید ^۴

يَا لَيْلَةَ النُّصْفِ أَحْيَيْتِ الرَّجَا فِيْنَا ذِكْرَاكَ يُنْعِشُنَا وَ الْوَعْدُ يَشْفِينَا
قَدْ كُنْتِ فَخْرَ لَيْالِي الدَّهْرِ قَاطِبَةً وَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَالَتْ مِنْكَ تَحْسِينًا

ب - ابراز شادی و سرور:

برخی از شعرا در اشعاری که به مناسبت میلاد با سعادت آن منجی عالم بشریت انشاد کرده‌اند، شادی و سرور قلبی خویش را ابراز نموده‌اند. شیخ جواد حایری فرح و شادمانی خود را در ضمن قصیده‌ای که سروده، اینگونه ابراز می‌دارد: ^۵

يَا حَبْنًا مِنْ فَرْحَةٍ مَاحِيَةٍ عَنِ الْقُلُوبِ رَيْنَهَا وَ الْمَلَالِ ^۶

۱ - دیوان شعراء الحسين، ص ۲۱۱.

۲ - اکرم بها من لیلۃ: چقدر گرامی است شبی که.

۳ - المهابة: عظمت و بزرگی، هیبت.

۴ - برگرفته از دیسکت "الامام المهدي" موجود در دفتر تبلیغات اسلامی.

۵ - آثار الحجۃ، ج ۲، ص ۳.

۶ - الماحية: محو کننده؛ این کلمه صفت برای "فرحة" است و "رین" مفعول آن است.

يَا حَبَّذَا مِنْ فَرْحَةٍ قَدْ أَتَتْ بُشْرَى لَنَا مِنْ نِعْمَةٍ ذِي نَوَالٍ^۱
 قَدْ صُدِرَتْ مِنْ فَرْحَتِي رَنَّةٌ أَرْقَصَتْ الزَّهْرَةَ رَقَصَ الْمَعَالِ^۲
 بَلْ كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ مِنْهَا عَدَتْ تَطْرَبُ مِنْ بَهْجَتِهَا فِي الْمَقَالِ
 يَا حَبَّذَا مِنْ مَوْلِدٍ فَاخِرٍ فَاقَ الْمَوَالِيدَ بِجَمِّ الْخِصَالِ^۳
 قَرَّتْ وَالْأَعْسِينُ مِنْ شِيعَةٍ بِمَوْلِدِ (الْحُجَّةِ) مَاحِي الضَّلَالِ
 فِي اللَّيْلَةِ الْجُمُعَةِ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَدْ بَانَ لَنَا ذُو الْجَلَالِ
 قُطِبَ رَحَى الْكَوْنِ وَ مَا فِي الْوُجُودِ وَ وَجْهَهُ نَيْرَةٌ كَالْهِلَالِ^۴
 (مَوْلُودُ مَسْعُودٍ) لَالِ الرَّسُولِ وَ دُخْرُهُمْ فِي رَجْعِهِمْ وَ الْمَالِ

سید جاسب موسوی جابری ، در قصیده زیبایی که به مناسبت ولادت با سعادت حضرت مهدی - سلام علیه - سروده ، می گوید : در نیمه شعبان سرور و شادی نه فقط شیعیان را بلکه همه موجودات عالم را فرا می گیرد و سراسر عالم غرق در شادی و سرور می شود . اینک متن کامل این قصیده تقدیم می گردد :

فی مولد الامام المنتظر عليه السلام:^۵

شَعَّ نُورُ اللَّهِ وَ الْكَوْنُ اَزْدَهَرَ يَوْمَ مِيلَادِ الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ^۶

۱ - النوال : بخشش .

۲ - الرنة : آواز کمان یا بانگ جرس .

۳ - الجم : فراوان ، زیاد .

۴ - الرحی : سنگ آسیاب .

۵ - دیوان لوعة الحزین و عبرة المؤمنین ، ص ۱۲ و ۱۳ .

۶ - شَعَّ النور : نور تابید .

عَمَّتِ الْأَفْرَاحُ فِي شَهْرِ أَتَى
 هُوَ شَعْبَانُ وَ فِي ثَالِثِهِ
 وَ امْتِلَاءُ الْكَوْنُ سُرُوراً وَ هُنَا
 وَ تَبَدَّى الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ غَدَاً
 وَ سَرَتْ فِيْنَا سُوَيْعَاتُ الْمُنَى
 يَا لَكَفِّ قُدِّرَتْ سَاعَاتُهَا
 وَ انْتَهَتْ فِيْنَا إِلَى الْيَوْمِ الَّذِي
 وَ بَدَتْ تَضْرِبُ أَوْتَاراً لَهَا
 تَعْرِفُ الْأَنْغَامُ فِي الْأَحَانِهَا
 وَ تَبَاشِيرَ بِهَا قَالَتْ دَنَى
 وَ بِنِصْفِ الشَّهْرِ مِنْ شَعْبَانَ قَدْ
 وَ اسْتَبَانَ النُّورُ مِنْ طَلْعَتِهِ
 وَ سَسْرَى مِنْهُ وَ مِنْهُ امْتَلَأَتْ
 رَسَمَ الْبَيْتِ لَهُ صُورَتُهُ
 صَاعِدَةً نَحْوَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى
 يَحْمِلُ الْبِشْرَ إِلَى كُلِّ الْبِشْرِ
 بَانَ نُورٌ لِحُسَيْنٍ وَ انْتَشَرَ
 وَ تَغْنَى الطَّيْرُ مِنْ فَوْقِ الشَّجَرِ^۱
 هَارِباً قَدْ فَرَمِنَهُ وَ نَفَرَ^۲
 وَ بِهَا عَنَا انْجَلَى لَيْلُ الْكَدْرِ^۳
 وَ ثَوَانِيهَا عَلَى هَذَا الْقَدْرِ
 فِيهِ مَوْلُودٌ عَظِيمٌ يَنْتَظَرُ
 يَرْقُصُ الْقَلْبُ لِدَقَاتِ الْوَتْرِ^۴
 بِسْتَهَانَ نُشِرَتْ فِيهَا دُرَرُ^۵
 عِيدُ مِيلَادِ ابْنِ سَادَاتِ الْبِشْرِ
 دَنَتْ السَّاعَةُ وَ الْحَقُّ ظَهَرَ
 شَعَّ فِي الْأَكْوَانِ طُرّاً وَ انْتَشَرَ^۶
 أَرْضُ سَامِرًا وَ لَسْبَيْتُ اسْتَمَرَ
 خَطَّهَا كَفَّ الْقَضَا فَوْقَ الْحَجَرِ
 وَ لَضَوْءُ الشَّمْسِ أَخْفَى وَ الْقَمَرُ

۱ - الهنا: شادمانی .

۲ - تبدی: آشکار شد . غداً: گردید .

۳ - السويعه ، مصغر الساعه است . المنى (جمع المنية) : آرزو .

۴ - الوتر: تار آلات موسیقی .

۵ - تعزف: آواز بر می آورد .

۶ - طرّاً: کلاًً

حَمَلَ الْأَشْعَاعُ مِنْ عُرَّتِهِ
 وَغَدَا الْكَوْنُ وَ مَا فِيهِ لَهُ
 وَغَدَتْ مَسْغُورَةً مِنْ نُورِ مَنْ
 صَاحَ طَيْرُ الْبِشْرِ فِي تَغْرِيدِهِ
 وَ مَضَى يَحْمِلُ مِنْ وَرْدِ الْهَنَا
 وَ رَحِيقُ الْوَرْدِ فِي الْكَوْنِ سَرَى
 وَ اكْتَسَى الْكَوْنُ جَمَالاً وَ أَتَى
 يَا إِمَامَ الْعَصْرِ مَنْ لَوْلَاكَ مَا
 بَلَّ وَ لَوْلَاكَ لَمَّا مَاءٌ جَرَى
 أَنْتَ قُطْبُ حَوْلِكَ الْكَوْنُ غَدَا
 لَوْ خَلَا الْكَوْنُ مِنَ الْقُطْبِ فَلَا
 أَيْهَا السَّغَائِبُ عَنَا لَمْ يَغِبْ
 أَنْتَ مَوْجُودٌ وَ حَيٌّ وَ الَّذِي
 لَجَمِيعِ الْخَلْقِ آيَاتٍ غَرَّرَ
 طَرِباً يَرْقُصُ جِسْنٌ وَ يَشْرَرُ
 نُورُهُ مِنْ قَبَسِ الْقُدْسِ انْحَدَرَ
 بَعْدَ تَصْفِيْقِ جَنَاحَيْهِ وَ خَرَّ^۱
 بِجَنَاحَيْهِ رَجِيقاً مُغْتَصِراً^۲
 رَشَّ هَامُ الدَّهْرِ طِيباً وَ نَشَرَ^۳
 الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ تَوَلَّى وَ انْدَحَرَ
 وَجِدَ الْكَوْنُ وَ دَامَ وَ اسْتَقَرَّ^۴
 فِي مَجَارِيهِ وَ مَا الْغَيْثُ انْهَمَرَ^۵
 دَائِراً لَوْلَاكَ قَطُّ لَمْ يَدُرَّ^۶
 قَامَ لِلسَّلْكَوْنِ نِظَامٌ وَ انْدَثَرَ^۷
 أَبْدأً عَنِ قَلْبٍ مَنْ وَالِي وَ قَرَّ
 أَنْكَرَ الشَّمْسُ وَ الرَّاحَ سَتَرَ^۸

- ۱ - صاح : فریاد زد . تغرید : آواز خواندن . صَفَّقَ الطائر جناحیه و بهما : حرکهما ، پرنده دو بال خویش را به حرکت در آورد و بال و پر زد ، خرَّ : فرو افتاد .
- ۲ - الورد : گل سرخ . الرحیق : شراب خالص .
- ۳ - رَشَّ الماء : آب را پاشید .
- ۴ - " دام " عطف به " وجد " است .
- ۵ - الغیث : باران . انهمر : ریخت .
- ۶ - لم يدُر : چرخ نمی زد .
- ۷ - اندثر الشيء : آن چیز کهنه و فرسوده شد و از بین رفت .
- ۸ - الراح : کف دست .

ذَاكَ وَالْحَقُّ جَاهُولٌ جَا حِدٌ وَ لَهُ فِي الْخُلْدِ دَارٌ فِي سَقْرٍ^۱
 لَكَ مَنْ وَالِي فَقَدْ فَازَ وَمَنْ لَكَ عَادَى إِيَّيْ وَ رَبِّي قَدْ كَفَّرَ^۲

* * *

ج - مدح:

اشعاری که به مناسبت میلاد با سعادت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده شده، قسمت عمده آن در مدح حضرت مهدی - سلام الله علیه - است. شعرا در مدح آن حضرت، به بیان ابعاد مختلف وجود مبارک و نازنین بقیة الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفدا - پرداخته و هر یک به گونه‌ای، گوشه‌ای از مناقب و فضائل بی‌شمار آن خورشید عالمتاب را در قالب اشعار خویش بیان کرده‌اند.

مرحوم اعرجی در میلاد آن حضرت می‌گوید:^۳

أَشْرَقَتِ الدُّنْيَا وَ آفَاقُ (الْغَرِي) بِمَوْلِدِ الْحُجَّةِ (نَجْلِ الْعَسْكَرِي)^۴
 فَيَا لَهَا لَيْلَةٌ أَنْسٍ إِذْ بِسَهَا غِيظَ أَخُو النَّصْبِ وَ سُرَّ الْجَعْفَرِي^۵

۱ - سقر: دوزخ

در این بیت "جهول" خبر دوم "الذي" است که در بیت قبل آمده، کما اینکه "ستر" خبر اول آن است و "الحق" مفعول "جهول" می‌باشد.

۲ - "إي" حرف جواب است به معنی بلی و آری و همواره پیش از قسم واقع می‌شود.

۳ - دیوان شعراء الحسين، ص ۲۱۲.

۴ - مقصود از "الغري" شهر مقدس نجف می‌باشد. النجل: فرزند.

۵ - فیا لها لیلۃ أنس: چه شب مانوس! خیف أخو النصب: دشمن خشمگین شد.

بُشْرِي لِأَهْلِ الدِّينِ وَ التَّقْوَى فَقَدْ
 إِمَامٌ حَقُّ تَمَلُّا الدُّنْيَا غَدَاً
 قَرَّتْ عُيُونٌ (نَرْجِسِ) إِذْ وَلَدَتْ
 بَدْرُ هُدَى لِكِنَّةٍ مُحْتَجِبٍ
 أَبْوَهُ حَامِلٌ (لِوَا الْحَمْدِ) غَدَاً
 مَتَى نَرَاهُ نَاشِراً لِسَوَائِهِ
 يَأْتِي بِهَا مِثْلُ " الصُّقُورِ " شُرْبَا
 وَ الرُّعْبُ يَمْشِي سَائِراً أَمَامَهُ
 مَتَى نَرَى مَا بَيْنَنَا جَبِينَهُ
 يَابْنَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
 أَغْثَ رَعَاكَ اللَّهُ دِينَكُمْ فَقَدْ
 جَاءَ الَّذِي يَنْهَى عَنِ الْمُسْتَنْكَرِ^۱
 عَدِلاً بِهِ عَنْ جَائِرٍ وَ مُفْتَرِي
 خَيْرِ إِمَامٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ
 يَشْتَاقُهُ بَدْرُ السَّمَاءِ (وَ الْمُشْتَرَى)
 وَ جَدُّهُ شَافِعٌ يَوْمِ السَّمْحَشْرِ
 وَ زَاحِفاً بِجُنْدِهِ الْمُقَرَّرِ^۲
 تَعْلُو عَلَيْهَا فِئْتِيَّةٌ " كَالْأَنْسْرِ " ^۳
 وَ خَلْفَهُ مَسِيرٌ بِضِعِ أَشْهُرِ^۴
 يُضِيءُ تَحْتَ النَّقْعِ ضَوْءَ الْقَمَرِ^۵
 وَ ابْنَ أَمِيرِ النَّحْلِ سَاقِي الْكَوْثَرِ
 أَوْدَى الشَّقَا بِرُكْنِهِ الْمُعَمَّرِ^۶

* * *

شیخ محمد حسین اصفهانی در ضمن قصیده‌ای طولانی که در میلاد امام مهدی

۱ - المستنکر: کار زشت و ناپسند.

۲ - اللواء: پرچم. الزاحف: یورش برنده.

۳ - الصقور (جمع الصقر): باز. الشرب (جمع الشارب): لاغر. الفئیه: جوانان، جوانمردان.
 الأنسر (جمع النسر): کرکس.

۴ - بضع: چند.

۵ - النقع: گرد و غبار.

۶ - رعاک الله: خداوند تو را حفظ کند. این جمله دعائیه است. اودی بالشیء: اهلکه: آن را نابود کرد.

- علیه السلام - سروده ، در مدح آن حضرت می گوید :^۱

عُرَّتُهُ قُرَّةٌ عَيْنٍ الْمَعْرِفَةِ	حَقِيقَةُ الْحَقِّ بِهَا مُنْكَشَفَةٌ ^۲
تُشْرِقُ مِنْ طَلَعَتِهِ شَمْسُ الْأَبَدِ	لَيْسَ لَهَا حَدٌّ وَلَا لَهَا أَمَدٌ ^۳
وَكَيْفَ وَهُوَ خَاتِمُ الْوِلَايَةِ	فَهَلْ لِغَايَةِ الْكَمَالِ غَايَةٌ
وَ وَجْهَهُ الْمُضِيءُ مِصْبَاحُ الْهُدَى	يَزْدَادُ نُورًا وَ ضِيَاءً أَبَدًا
وَ الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي السَّمَاءِ	مِشْكَاءُ ذَاكَ النُّورِ وَ الضِّيَاءِ ^۴
وَ اللَّهُ كُلُّ مَا يَشَاءُ يَهْدِي	بِنُورِهِ وَ النُّورُ نُورُ الْمَهْدِيِّ
وَ صَدْرُهُ كَنْزُ جَوَاهِرِ الْحِكْمِ	مَعْدِنُ أَسْرَارِ الْحُدُوثِ وَ الْقِدَمِ
وَ قَلْبُهُ مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ	وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغُيُوبِ
وَ عَيْنُهُ مِرْآةُ غَيْبِ الذَّاتِ	عَيْنًا بِهَا تَعَيَّنَ الصِّفَاتِ
لِسَانُهُ نَاطِقَةُ الْوُجُودِ	مُعَرِّفُ الرُّسُومِ وَ الْحُدُودِ
وَ كَيْفَ لَا وَهُوَ لِسَانُ الْبَارِي	يُنَبِّئُ عَنْ حَقَائِقِ الْأَسْرَارِ ^۵
وَ الْيَمْنُ كُلُّ الْيَمْنِ فِي جَبِينِهِ	وَ الْخَيْرُ كُلُّ الْخَيْرِ فِي يَمِينِهِ

* * *

وَ هُوَ وَلِيُّ الْأَمْرِ لَا سِوَاهُ	وَ مَبْدَأُ الْخَيْرِ وَ مُنْتَهَاهُ
وَ مَصْدَرُ الْوُجُودِ فِي الْبِدَايَةِ	وَ غَايَةُ الْإِجَادِ فِي النِّهَايَةِ

۱ - الانوار القدسيه ، ص ۱۲۵ - ۱۲۷ .

۲ - قُرَّةٌ عَيْنٍ : نور دیده .

۳ - الطلعة : چهره . الأمد : غایت ، نهایت ، پایان .

۴ - المشكاة : چراغدان .

۵ - الباري : خالق . ينبيئ : خبر می دهد .

كَلَّ لِسَانَ الْمَدْحِ عَنْ جَلَالِهِ
بِذَلِكَ الْجَلَالِ وَالْجَمَالِ
وَ أَبْهَرَ الْعُقُولَ فِي جَمَالِهِ^۱
قَدْ خُتِمَتْ دَائِرَةُ الْكَمَالِ

* * *

بُشْرَاكَ يَا فَاتِحَةَ الْوُجُودِ
رَبِّ الْمَعَالِي وَ رَبِّبِ الْمَجْدِ
رُوحِ الْهَدَى عَقْلِ الْعُقُولِ الشَّامِحَةِ
وَ مُلْتَقَى الْقَوَسَيْنِ فِي الْوُجُودِ
هُوَ الْمَدَارُ بَلْ هُوَ الْمُدِيرُ
وَ عَالَمُ الْأَبْدَاعِ تَحْتَ أَمْرِهِ
وَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى لِسَانُ حَالِهِ
بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ صَفْوَةُ الرُّسُلِ
لَكَ الْهَنَا يَا سَيِّدَ الْبَرَايَا
بِالْجَوْهَرِ الْفَرْدِ مِنَ الْجَوَاهِرِ
وَ الْمَقْصَدِ الْأَقْصَى مِنَ الْإِبْجَادِ
لَسَطِيفَةِ اللَّطَائِفِ الْقُدْسِيَّةِ
بِخَاتِمِ الْوِلَايَةِ الْمَوْعُودِ
وَ وَارِثِ الْمَجْدِ أَبَا عَنْ جَدًّا^۲
قَلْبِ التَّقَى نَفْسِ النَّفُوسِ الْبَاذِخَةِ^۳
وَ مَرْكَزِ الْمُحِيطِ فِي الشُّهُودِ
بِأَمْرِهِ التَّقْدِيرُ وَ التَّدْبِيرُ
وَ نَشْأَةُ التَّكْوِينِ دُونَ قَدْرِهِ
وَ اللَّوْحُ كَالْعُنْوَانِ مِنْ كَمَالِهِ
وَ نُخْبَةُ الْوُجُودِ مَا شِئْتَ فَقُلْ
بِمَا حَبَاكَ وَاهِبُ الْعَطَايَا^۴
فِي الْحُسْنِ وَ الْكَمَالِ وَ الْمَفَاخِرِ
وَ الْغَايَةِ الْقُضُوءِ مِنَ الْمَبَادِي^۵
صَحِيفَةِ الْفَضَائِلِ النَّفْسِيَّةِ

۱ - كَلَّ : درمانده شد . أبهر : جاء بالعجب ، شگفتی آورد .

۲ - الربیب : پسر زن از مرد دیگری ، پادشاه ، در این بیت مقصود از " ربیب " دست پرورده می باشد .

۳ - الباذخ : بزرگ و افتخارآمیز .

۴ - البرایا (جمع البریه) : خلق . حباک : أعطاک ، به تو عطا کرد .

۵ - القُضوی (مؤنث الأقصى) : دور ، دورتر .

نَبِيحَةَ النَّفُوسِ وَالْعُقُولِ
 مِنْ جَنَّةِ الْأَسْمَاءِ أَسْمَى شَجَرَةٍ
 تَطَوَّرَ الْوُجُودِ فِي أَدْوَارِهِ
 وَجَاءَتِ الْقُوَى فِي الْإِسْتِكْمَالِ
 فَإِنَّهَا حَقِيقَةُ الْحَقَائِقِ
 فِي قَوْسِي الصُّعُودِ وَالنُّزُولِ
 لِدَوْحَةِ الْوُجُودِ أَزْكَى ثَمَرَةٍ^۱
 فَجَاءَ بِالْأَكْمَلِ مِنْ أَطْوَارِهِ
 بِصُورَةٍ جَلَّتْ عَنِ الْمِثَالِ
 جَامِعَةٌ كُلُّ كَمَالٍ لَا يُقِ

* * *

بُشْرَاكَ يَا أَبَا الْأَيْمَةِ الْغُرَرِ
 غُرَّتُهُ بِهَجَّةٍ مُهَجَّةٍ الْهُدَى
 نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى بِهَمَّتِهِ
 سَطَوْتُهُ تَقْضِي عَلَى كُلِّ أَحَدٍ
 وَهُوَ مُعِيدُ الْمِلَّةِ الْبَيْضَاءِ
 وَنَازِمُ الدِّينِ نِظَامًا حَسَنًا
 وَهَلْ سِوَاهُ قَائِمٌ بِالْقِسْطِ
 وَلَيْسَ لِسِوَاهُ يَدٌ سِوَى يَدِهِ
 وَلَا سِوَاهُ جَامِعٌ لِلشَّمْلِ
 يَسْفِرَةُ الدَّهْرِ وَدُرَّةُ الدَّرَرِ
 فَمَا أَجَلَ الْمُتْنَهَى وَالْمُبْتَدَأِ^۲
 كَاسِرِ شَوْكَةِ الْعِدَى بِصَوْلَتِهِ^۳
 فَإِنَّ هَذَا الشُّبْلَ مِنْ ذَاكَ الْأَسَدِ^۴
 مُجَدِّدُ الشَّرِيعَةِ الْغَرَاءِ
 وَمَنْ بِهِ الْحَقُّ يَعُودُ بَيِّنًا
 وَبِاسِطِ الْعَدْلِ بِأَوْقَى بَسْطِ
 وَلَا لِجَمْعِ الْكُفْرِ غَيْرُ مُفْرَدِهِ
 وَالْحَاكِمِ الْعَدْلِ بِقَوْلِ فَضْلِ^۵

* * *

۱ - الدَّوْحَةُ : درخت بزرگ .

۲ - الْبَهْجَةُ : شادمانی ، زیبایی . الْمَهْجَةُ : روح .

۳ - "كاسر" اسم فاعل است از "كسر" . الصَّوْلَةُ : حمله .

۴ - السَّطْوَةُ : هجوم . الشُّبْلُ : بچه شیر .

۵ - الشَّمْلُ : پراکندگی .

و ملاعلی الناصر، شاعر معاصر، در مدح آن حضرت چه نیکو سروده است:^۱

أَرَدْتُ مَسْدَحَكَ لَكِنْ قَالَ لِي قَلِمِي
وَأَسْتَعِيدُ نَشَاطِي ثُمَّ يَمْنَعُنِي
أَدْنُو إِلَيْكَ فَأُنَائِي هَيْبَةُ فَمَتَى
وَقَفْتُ أَسْأَلُ أَيَّامِي الَّتِي سَلَفَتْ
قَدْ كَانَ هَذَا طَرِيقِي لَسْتُ أَنْرُكُهُ
مَوْلَايَ هَبْنِي بَيَانًا أَسْتَطِيعُ بِهِ
يَنْفِي بِبَعْضِ عَطَايَاكَ الَّتِي غَمَرَتْ
مَوْلَايَ أَيُّ نَشِيدٍ فِيكَ أَنْشِدُهُ
يَا أَمْنًا كُلَّ مَخُوفٍ رَاعَهُ زَمَنٌ

هَلْ تَسْتَطِيعُ؟ فَحَارَتْ فِي فَمِي كَلِمِي^۲
عَنْ وَصْفِ ذَاتِكَ يَا مَوْلَايَ عَيْ فَمِي^۳
أَعْتَابٌ قُدْسِكَ تَخْطُو فَوْقَهَا قَدَمِي^۴
عَنْ كُلِّ مَا قُلْتَ فِي شَيْبِي وَفِي حُلْمِي^۵
بِذَلِكَ مِنْ أَجْلِهِ رُوحِي وَحُرِّ دَمِي^۶
أَنْ أُلْحِقَ الرُّكْبَ بَعْدَ الْعَجْزِ فِي هِمَمِي^۷
كُلَّ الْخَلَائِقِ مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ
فَمِنْ نَدَى جُودِكَ الضَّافِي عَلَى الْأُمَمِ
وَ رَيِّ كُلِّ قَوَادٍ فِي الْحَيَاءِ ظَمِي^۸

۱ - برگرفته از: دیسکت " الامام المهدی " موجود در دفتر تبلیغات اسلامی .

۲ - حار: سرگردان شد .

۳ - العی: عاجز شدن، درمانده شدن .

۴ - أنائی: دور گردانید . أعتاب (جمع العتبة) : آستانه .

۵ - الشَّيب: پیری . الحُلْم: بالغ شدن . در این بیت مقصود از " الحلم " در این بیت " جوانی " است

۶ - الحرّ من كل شیء: برگزیده و خالص از هر چیز .

۷ - هبني: به من بخشش . الرُّكْب: قافله .

۸ - راعه: او را ترساند . الری: سیراب شده . این کلمه در این بیت بر خلاف آنچه در لغت آمده به معنی سیراب کردن به کار رفته است . ظمّی: تشنه؛ این کلمه در اصل " ظمّی " بوده که همزه ما قبل مکسور آخر کلمه قلب به یاء شده است .

يا لَيْلَةَ النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ كُلِّ فَمِ
بِمَوْلِدِ قَدْ تَجَلَّتْ فِي مَوَاهِبِهِ
مُنَزَّةٌ مُنْذُ شَاءَ اللَّهُ نَشَاتَهُ
يا لَيْلَةَ النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ عُدَّتْ لَنَا
يُرَدِّدُ الشُّعْرَ فِي ذِكْرِكَ مُبْتَسِمِ
مَوَاهِبُ اللَّهِ فِي لُطْفِ وَ فِي كَرَمِ
مِنَ الْمَعَايِبِ فِي صُلْبِ وَ فِي رَحِمِ
بِوَافِرٍ مِنْ مَزِيدِ الْخَيْرِ وَ النِّعَمِ

* * *

و شیخ محمد جواد خراسانی در قسمتی از قصیده طولانی که در مدح و تظلم به پیشگاه ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده می‌گوید: ^۱

يا مَنْ بِوِلَايَتِكَ نَفْتَخِرُ
يا مَنْ بِبِقَائِكَ قَدْ بَقِيَتْ
بِوِلَايَتِكَ مَنْ لَا يَعْتَرِفُ
بِوُجُودِكَ قَدْ تَمَّتْ كَلِمَاتُ
وَ بِطَوَّعِ جَلَالِكَ سَائِرَةٌ
فَوُضَّتْ قِضَاءَ الْكَوْنِ عَلَى
وَ الْكُلُّ إِلَى عَدَمٍ سَلَكَوا
وَ طُلُوعُ جَمَالِكَ نَتَتَّظِرُ
أَرْضٌ وَ سَمَاءٌ وَ الْبَشَرُ
مَا كَانَ لَهُ إِلَّا السَّقَرُ
اللَّهُ وَ قَدْ خَتِمَ النُّذُرُ
شَمْسٌ قَمَرٌ قُلُوكَ زُهْرٌ ^۲
مَا شِئْتَ وَ يَتَّبِعُهَا الْقَدَرُ ^۳
مِنْ سَمْتِكَ لَوْ قَطَعَ النَّظَرُ ^۴

* * *

۱ - دیوان بنیة رحمت ، ص ۲۷۳ و ۲۷۴ .

۲ - الطَّوَّعُ : فرمانبرداری کردن .

۳ - فَوُضَّتْ : به تو واگذار شده .

۴ - السَّمْتُ : طرف ، جهت .

غیبت صغری و نَوّاب اربعه:

غایب شدن امام دوازدهم - علیه السّلام - به دو مرحله تقسیم می‌گردد: مرحله غیبت صغری و مرحله غیبت کبری.

غیبت صغری از سال (۲۶۰ هـ. ق) و بنا به قولی از سال (۲۵۵ یا ۲۵۶) آغاز و تا سال (۳۲۹ هـ. ق) به طول انجامید.^۱ این غیبت، علاوه بر این که از نظر زمان محدود بود، از نظر شعاع نیز محدود بود؛ زیرا امام در این مدّت نایبان خاصی داشت که سوالات و نامه‌های مردم را به نزد امام می‌بردند و یا می‌فرستادند و پاسخ امام را به مردم می‌رساندند و گاهی گروهی از مردم، به وسیله آن نایبان خاص به دیدار امام بار می‌یافتند. نایبان خاص امام زمان (ع) چهار نفر بودند که عبارتند از: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد سمّری.^۲

ارجوزه سید حسن میرجهانی در غیبت صغری:^۳

خَمْسَةُ أَعْوَامٍ مَعَ الْإِمَامِ الْعَسْكَرِيِّ الْحُجَّةِ الْهُمَامِ^۴

۱ - برخی، سالهای غیبت صغری را از هنگام ولادت حضرت مهدی - علیه السّلام - (یعنی سال ۲۵۵ یا ۲۵۶) به شمار آورده‌اند؛ زیرا امام در سالهای قبل از امامتش، حضور و معاشرت چندانی با مردم نداشته و از نظر کلی غایب محسوب می‌شده است. شیخ مفید از جمله کسانی است که به این قول معتقد است. (خورشید مغرب، ص ۵۲).

۲ - خورشید مغرب، ص ۵۳ - ۵۹.

۳ - الدرر المکنونه، ص ۱۸۱ - ۱۸۳.

۴ - أعوام (جمع عام) : سال.

وَالْبَدِ الْمُعْظَمِ الْمُمَجَّدِ
 كَانَ مُصَاحِباً لَهُ وَ مُونِياً
 لَمَّا أَتَمَّ رَبُّهُ أَيَّامَهُ
 وَ بَعْدَهُ صَارَ مَنَاراً لِلْهُدَى
 لَكِنَّهُ اخْتَفَى عَنِ الْأَبْصَارِ
 وَ حِكْمَهُ اخْتَفَاهُ كَثِيرَةً
 كَانَ لَهُ فِي الدَّهْرِ غَيْبَتَانِ
 الْغَيْبَةُ الصُّغْرَى وَ الْخَرَى الْكُبْرَى
 غَيْبَتُهُ الصُّغْرَى هِيَ الْمَعِينَةُ
 أَوْلَاهَا بَعْدَ وَفَاةِ الْعَسْكَرِيِّ
 الْفَرْقُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْكُبْرَى
 لَا رَيْبَ فِيهِمَا افْتِتَانُ النَّاسِ
 وَ إِنَّ فِي الصُّغْرَى لَهُ نُوَابِأً
 عِدَّتُهُمْ أَرْبَعَةٌ مَسْنُوصَةٌ
 ابْنُ سَعِيدٍ إِسْمُهُ عُثْمَانُ
 ثُمَّ ابْنُهُ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدٌ
 الْحَسَنُ الطُّهْرُ أَبِي مُحَمَّدٍ
 وَ مِنْ ضِيَاءِ عِلْمِهِ مُقْتَبِيسَا
 مِنْهُ إِلَيْهِ انْتَقَلَ الْإِمَامَةُ
 وَ قَامَ بِالْأَمْرِ هَدَى مِنْ اهْتَدَى^۱
 بِأَمْرِ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْبَارِي
 غَيْرُ خَفِيٍّ لِأُولَى الْبَصِيرَةِ
 كِلْتَاهُمَا لِلنَّاسِ حُسْنِيَانِ
 ذَكَرَهُمَا لَتَنْفَعَنَّ الذُّكْرَى
 مُدَّتْهَا تِسْعٌ وَ سِتُّونَ سَنَةً
 أَخْرَجَهَا حِينَ تَوَفَّى السَّمْرِيَّ
 مِنْ عِلَلٍ مَا كَانَ شَيْئاً إِمْرًا^۲
 كَذَا امْتِيَازُهُمْ عَنِ النَّسْنَسِ^۳
 مُوْتَقِينَ عِنْدَهُ أُبْوَاباً
 مِنْهُ وَ هُمْ نُوَابِئُهُ الْمَخْصُوصَةُ
 عَدْلٌ زَكِيٌّ ثِقَّةٌ أَمَانٌ
 الْعَالِمُ الْكَامِلُ وَ الْمُسَدَّدُ^۴

۱ - المنار: جای نور و روشنایی .

۲ - الامر: شگفت و زشت . قرآن کریم می فرماید: لقد جئت شیئاً إمراً: " به تحقیق چیزی شگفت و زشت آوردی ."

۳ - النسناس: میمون دم دراز افریقایی .

۴ - المسدد: محکم و استوار .

وَ بَعْدَهُ ابْنُ رُوحِ الْحُسَيْنِ
وَ بَعْدَهُ السَّمْرِيُّ وَ هُوَ بُوَالْحَسَنِ
كَانُوا لَهُ وَسَائِطَ فِي الشَّيْعَةِ
وَ يَعْزُضُونَ عَنْهُوَ حَاجَاتِهِمْ
كَشَطَ مِنْ الْهَجْرَةِ بَعْدَ مَا مَضَتْ
قَضَائُهَا كَانَ بِمَوْتِ السَّمْرِيِّ
شَيْخٌ جَلِيلٌ ثِقَةٌ وَ عَيْنٌ^۱
إِبْنُ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ الْمُؤْتَمَنُ
لِيُوصِلُوا إِلَيْهِمْو تَسْوِقِيْعَهُ
إِلَيْهِ كَيْ يُجِيبَهُمْ دَعْوَاتِهِمْ
مِنْ السَّنِينَ إِنَّهَا قَدْ انْقَضَتْ^۲
فَاشْتَدَّتِ الْبُلُؤَى كَمَا فِي الْأَثَرِ^۳

غیبت کبری:

با مرگ چهارمین نایب خاص امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - دوره غیبت صغری پایان یافت و غیبت کبری آغاز گردید. دوره‌ای که تاکنون ادامه یافته است و زمان پایان آن مشخص نیست. در این دوره، مردم از نعمت حضور امام محرومند و از هدایت‌های مستقیم او بی بهره می‌باشند؛ اینجا است که سوالات متعددی مطرح می‌شود؛ از قبیل این که:

- چرا امام غایب شد؟ و چرا مردم باید از نعمت وجود او محروم باشند؟
- وظیفه مردم در این دوره چیست؟ و در حوادث پیش آمده به چه کسی باید مراجعه کنند؟ و چه کسی را باید سرپرست و حاکم خویش قرار دهند؟
- فایده امام غایب چیست؟

۱ - العین: سرور، آقا.

۲ - کشط به حسب تاریخ ابجدی ۳۲۹ می‌شود.

یعنی: ۳۲۹ سال که از هجرت گذشت، زمان غیبت صغری به پایان رسید.

۳ - الأثر: روایت، خبر.

- آیا ممکن است که عمر یک فرد تا این اندازه طولانی شود؟ آیا بهتر نبود که خداوند این منجی عالم بشریت را در آخرالزمان بیافریند تا مواجهه با استبعادهای برخی از مخالفان نباشیم؟

علما و متفکران شیعه سالها است به این سؤالات و شبهات پاسخهای قانع‌کننده غیرقابل خدشه داده‌اند و جای هیچگونه ابهامی را برای هیچ آزاداندیشی باقی نگذاشته‌اند. شعرا نیز در این میدان بی بهره نبوده‌اند و با اشعار نغز و دلنشین خود و با عبارتهای گونه‌گون به اینگونه ایرادات پاسخ داده‌اند. برای آشنایی با اینگونه اشعار موضوعات زیر را از زاویه درون‌مایه‌های اشعار عربی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف - فلسفه غیبت:

لطف الهی اقتضا می‌کند که در هیچ دوره و زمانه‌ای، زمین از حجت حق خالی نباشد؛ زیرا آن خدایی که پس از خلقت هر موجودی وسیله رشد و کمال او را در اختیارش نهاده است؛ یقیناً در مورد انسان که گل سرسبد کائنات است؛ کم لطفی نخواهد فرمود و از آنجا که رشد و کمال آدمی جز با هدایت الهی میسر نمی‌شود و انسان به تنهایی و بدون راهنمایی پروردگار، قادر نیست که راه کمال خویش را بیاید؛ بنابراین، در همه زمانها، وجود رهبران الهی لازم است تا او را هدایت کنند و به سر منزل مقصود برسانند.

سیدرضا هندی در این باره می‌گوید:^۱

۱ - شعراء الغری، ج ۴، ص ۱۰۲. ترجمه و شرح کامل این ابیات در فصل ۳، صفحات ۱۷۰ - ۱۷۲ گذشت.

وَ كَانَ خِلَافَ اللَّطْفِ وَ اللَّطْفُ وَاجِبٌ
 أَيْنَشِيٌّ لِلْإِنْسَانِ خَمْسَ جَوَارِحَ
 وَ قَلْبًا لَهَا مِثْلُ الْأَمِيرِ يَرُدُّهَا
 وَ يَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ فِي لَيْلِ صَلَاةٍ
 فَذَلِكَ أَذْهَى الدَّاهِيَاتِ وَ لَمْ يَقُلْ
 فَأَتَّبِعْ هَذَا الْقَوْلَ إِنْ كُنْتَ مُصْغِيًا
 وَ إِمْكَانَ أَنْ يَقْوَى وَ إِنْ كَانَ غَائِبًا
 إِذَا مِنْ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ خَلَا عَضْرُ
 تَحُسُّ وَ فِيهَا تُدْرِكُ الْعَيْنُ وَ الْأَثْرُ
 إِذَا أَخْطَأَتْ فِي الْجِسِّ وَ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ
 بِظُلْمَائِهِ لَا تَهْتَدِي الْأَنْجُمُ الزُّهْرُ
 بِهِ أَحَدٌ إِلَّا أَخُو السَّفَةِ الْغَمْرُ
 وَجُوبَ إِمَامٍ عَادِلٍ أَمْرُهُ الْأَمْرُ
 عَلَى رَفْعِ ضَرِّ النَّاسِ إِنْ نَالَهَا الضَّرُّ

* * *

سید محسن امین نیز در قسمتی از قصیده راثیه اش که در ردّ قصیده بغدادیه سروده، در این خصوص می گوید: ^۱

وَ هَلْ تَرَكَ الرَّحْمَنُ هَذَا الْوَرَى سُدَى
 أَيْخَلَقُ لِلْحَيَوَانِ فِي كُلِّ فِرْقَةٍ
 فَلِلنَّحْلِ يَعْسُوبٌ وَ لِلنَّمْلِ قَائِدٌ
 وَ فِي بَدَنِ الْإِنْسَانِ قَلْبٌ مُدَبَّرٌ
 أَيُوكِلُهُمْ وَ هُوَ الْحَكِيمُ لِمَا اشْتَهَوْا
 بِإِلَاحِكِمِ عَدَلٍ بِهِ يَجْبُرُ الْكَسْرُ ^۲
 رَيْسٌ مُطَاعٌ دَافِعٌ مَانِعٌ بَرٌّ ^۳
 وَ فِي حُمْرِ الْوَحْشِ الرَّئِيسُ لَهُ ذَكَرٌ ^۴
 جَوَارِحُهُ وَ النَّاسُ أَمْرُهُمْ هَدْرٌ ^۵
 وَ عَادَتُهُمْ ظُلْمٌ وَ طَبْعُهُمُ الْغَدْرُ

۱ - کشف الاستار، ص ۲۸۴.

۲ - سُدَى: مهمل و بیهوده. يجبر الكسر: شکستگی را درمان می کند.

۳ - البرّ: نیکوکار.

۴ - اليعسوب: ملکه زنبوران عسل.

۵ - الجوارح (جمع الجارح): عضو.

وَلَوْ أَنَّ مَخْلُوقاً يُخَلَّفُ ضَيْعَةً
فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ نَاطِمٌ أَمْرِهِمْ
فَذَاكَ السَّيِّئُ مَا قَالَهُ قَطُّ عَاقِلٌ
وَأَنْ لَا يَكُونَ الْأَمْرُ بِالْعُرْفِ وَاجِباً
وَلَكِنَّهُ أَجْرَى الْأُمُورِ جَمِيعِهَا
وَلَوْلَا مَا تَمَّتْ مِنَ اللَّهِ حُجَّةٌ
فَهَذَا صَرِيحُ الْعَقْلِ وَالنَّقْلِ مِنْكُمْ
إِلَى قِيَمٍ قَالُوا أَخُوسَفِهِ غَمْرٌ^۱
جَمِيعاً فَمَا فِيهِمْ إِلَى قِيَمٍ فَقَرٌ
وَيَقْضَى بِأَنْ لَا تُرْسَلُ الرُّسُلُ وَالنُّذُرُ^۲
وَلَا النَّهْيُ عَنِ نُكْرٍ وَلَا الْوَعْظُ وَالزُّجْرُ^۳
بِأَسْبَابِهَا مَا فِي مَشِيئَتِهِ قَهْرٌ^۴
عَلَى خَلْقِهِ كَلًّا وَلَا انْقَطَعَ الْعُذْرُ
وَمِنَّا بِأَنْ لَمْ يَخُلْ مِنْ حُجَّةٍ عَصْرٌ

و در جای دیگر از همین قصیده ، بعد از آن که با قاعده لطف ضرورت وجود پیشوای الهی را در هر عصر و زمانی اثبات می کند ؛ بر لزوم عصمت امام و این که او برگزیده خدا است نه مردم ، استدلال می کند ؛ پس می گوید :^۵

و بِاللُّطْفِ يَقْضِي الْعَقْلُ حَتْمًا فَرُّنَا
يُقَرِّبُنَا مِنْ كُلِّ نَفْعٍ وَ طَاعَةٍ
وَمِنْ لُطْفِهِ أَمْسَى مُثِيبًا مُعَاقِبًا
تُبِينُ لَنَا طُرُقَ الضَّلَالَةِ وَالْهُدَى
لَطِيفٌ وَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ لَهُ خُبْرٌ
و يُسَبِّدُنَا عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ بِهِ الضَّرُّ
وَمِنْ لُطْفِهِ أَنْ تُرْسَلُ الرُّسُلُ وَالنُّذُرُ^۶
جَمِيعاً وَ مَا فِي حُكْمِهِ أَبْدًا قَسْرٌ^۷

۱ - الضيعة : کشتزار ، زمین حاصلخیز . غمْر : بی تجربه .

۲ - قَطُّ : هرگز .

۳ - الأمر بالعرف : امر به معروف . الزجر : منع .

۴ - القهر : چیره شدن .

۵ - کشف الاستار ، ص ۲۷۸ و ۲۷۹ .

۶ - المثيب : پاداش دهنده .

۷ - القسر : اجبار کردن .

لَسَلَّا يُرَى لِلنَّاسِ مِنْ بَعْدِ حُجَّةٍ
 وَ يَحْيَى الَّذِي يَحْيَى وَ يَهْلِكُ هَالِكٌ
 فَأَرْسَلْ فِينَا أَنْبِيَاءَ تَنْزَّهُوا
 وَلَوْ جَازَ أَنْ يَعْصُوهُ مَا كَانَ أَمْرُهُمْ
 وَ مِنْ بَعْدِهِمْ أَبْقُوا رُعَاةً لِدِينِهِمْ
 هُمْ الْأَوْصِيَاءُ الرَّاشِدُونَ وَ كُلُّهُمْ
 وَ كُلُّ دَلِيلٍ بِالنُّبُوَّةِ قَدْ قَضَى
 وَ كُلُّ دَلِيلٍ مُثَبَّتٌ عِصْمَةً لَهُمْ
 فَهَذَا أَتَى بِالشَّرْعِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ
 وَ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ سِوَى آلِ أَحْمَدَ
 فَإِنْ أَصْبَحَ البُرْهَانُ يُثَبَّتُ عِصْمَةً
 وَ مَا تُصِيبُوا إِلَّا بِأَمْرِ مَنْ
 وَ لَيْسَ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فِي ذَاكَ خَيْرَةٌ
 وَ كَيْفَ يَكُونُ الْأَمْرُ طَبَقَ اخْتِيَارِهِمْ
 وَ لَكِنَّ رَبًّا بِالْعَوَاقِبِ عَالِمًا
 عَلَى اللَّهِ أَوْ يُبَدُّ لَهُمْ فِي غَدِ عُدْرٍ
 وَ قَدْ جَاءَهُ التَّبْيَانُ مَا دُونَهُ سِتْرٌ
 عَنِ الذَّنْبِ لَا يُعْصَى لَهُ فِيهِمْ أَمْرٌ
 مُطَاعًا وَ خَيْفَ الكِذْبِ مِنْهُمْ أَوْ المَكْرُ
 يَحُوطُونَ مِنْ أَنْ يَحِيقَ بِهِ الكُفْرُ^١
 بِحُورِ عُلُومٍ لَا يُخَاضُ لَهَا غَمْرٌ
 فَمِنْهُ بِإِثْبَاتِ الإِمَامِ قَضَى الفِكْرُ
 بِهِ عِصْمَةً فِي الْأَوْصِيَاءِ أَثَبَّتَ الحِجْرُ^٢
 وَ هَذَا بِهِ لِشَرْعَةِ الحِفْظِ وَ النَّصْرِ
 بِإِجْمَاعِ كُلِّ المُسْلِمِينَ وَ لَا نُكْرُ
 فَمَا حَازَهَا إِلَّا هُمْ وَ اشْتَفَى الصَّدْرُ^٣
 حَكِيمٌ تُسَاوِي عِنْدَهُ السَّرُّ وَ الجَهْرُ
 وَ كُلُّهُمْ فِيمَا يُحَاوَلُ مُضْطَرٌّ
 وَ طَبَعُهُمْ إِلَّا أَقْلُهُمُ الشَّرُّ
 حَكِيمًا إِلَى مَا اخْتَارَهُ يَنْتَهِي الأَمْرُ

* * *

اینک ، که با زبان گویای این اشعار معلوم شد که در هر عصر و زمانی ، پیشوای معصوم و برگزیده الهی باید زمام امور مسلمین را بدست گیرد ؛ این بحث مطرح

١ - الرّعاة (جمع الراعى) : حافظ و نگهبان . حاق به : آن را احاطه کرد .

٢ - الحِجْر : عقل .

٣ - حاز الشيء : حيازة : ضمه و ملكه ، آن را به دست آورد و مالک شد .

می‌شود که آیا خداوند متعال این پیشوایان را تعیین نموده است؟ در جواب باید بگوییم: آری. پیامبر گرامی اسلام -صلی الله علیه و آله- به فرمان خداوند متعال، رهبران بعد از خود را با عناوین و عبارتهای گوناگون و در جاهای مختلف، بارها و بارها معرفی کرده است و با توجه به روایات معتبری که از آن حضرت رسیده، جای هیچگونه شک و شبهه‌ای برای هیچ انسان حق‌طلبی باقی نمی‌ماند. یکی از این احادیث، حدیث ثقلین است که مورد قبول شیعه و سنی می‌باشد. طبق این حدیث، اهل بیت پیامبر -صلوات الله علیهم اجمعین- عدل قرآن می‌باشند و مردم موظفند که به این دو سرمایه گرانبها، چنگ زنند و همچنانکه قرآن را هادی خویش قرار می‌دهند، اهل بیت پیامبر -صلوات الله علیهم اجمعین- را نیز هادی و پیشوای خود قرار دهند.

شیخ محمدحسین کاشف الغطاء در باره حدیث ثقلین می‌گوید:^۱

وَاذْخَبِ الثَّقَلَيْنِ أَضْحَى مُسَلِّمًا	لَدَى الْكُلِّ لَا رَيْبَ عَرَاهُ وَلَا تُكْرُ
وَهَا هُوَ بِالتَّعْيِينِ نَصٌّ بِأَهْلِهِ	فَقَدْ قُرَّتُوا هُمْ بِالتَّمَسُّكِ وَالذُّكْرُ
فَمِنْ أَهْلِهِ لَنْ يَخْلُو عَصْرٌ بِحُكْمِهِ	كَمَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُونَ عَصْرٌ
وَ أَكَّدَهُ مُذْ قَالَ لَنْ يَتَفَرَّقَا	إِلَى أَنْ يُوَفِّيَنِي مَعًا بِهِمَا الْحَشْرُ ^۲

سید محسن امین نیز در این باره می‌گوید:^۳

فَفِي الثَّقَلَيْنِ قَدْ أَتْنَا رِوَايَةً	تُحَقُّ بِهَا الدَّعْوَى وَ يُنَدَفَعُ الإِضْرُ ^۴
--	--

۱- کشف الاستار، ص ۲۵۳.

۲- یوافینی: نزد من آیند.

۳- کشف الاستار، ص ۲۷۸.

۴- تحقُّ بها الدعوی: به واسطه آن مدعا ثابت می‌شود. الإضر: گناه آن‌که می‌فرماید: فاذا

يَقُولُ نَبِيِّ اللَّهِ إِنِّي تَارِكٌ
تَرَكْتُ كِتَابَ اللَّهِ فِيكُمْ وَعِشْرَتِي
هُمَا مَرْجَعٌ لِخَلْقٍ لَنْ يَتَفَرَّقَا
فَمَا ضَلَّ مَنْ كَانَا لَهُ مُتَمَسِّكًا
فَأُثْبِتَ هَذَا الْقَوْلَ لِلالِ عِصْمَةِ
أَيَّامُرُهُمْ حَاشَا أَنْ يَتَمَسَّكُوا
وَمَنْ كَانَ لِلْقُرْآنِ لَيْسَ مُفَارِقًا
وَ حَيْثُ وُزِدَ الْحَوْضُ أَصْبَحَ غَايَةً

لَكُمْ هَادِيًا يَبْقَى وَإِنْ فَنِيَ الدَّهْرُ
هُمْ أَهْلُ بَيْتِي السَّادَةُ الْقَادَةُ الْغُرُّ
إِلَى أَنْ يَكُونَ النَّشْرُ لِلنَّاسِ وَالْحَشْرُ
وَلَا خَابَ مَنْ آلَ النَّبِيِّ لَهُ دُخْرًا
وَ قَدْرًا تَسَامَى أَنْ يُدَانِيَهُ قَدْرٌ
بِعَاصٍ وَ يُلْقِيهِمْ بِمَا مِنْهُ قَدْ فَرُّوا
فَعِصْمَتُهُ حَتْمٌ كَمَا عِصْمَ الذُّكْرُ
فَلَيْسَ بِخَالٍ مِنْهُمَا أَبَدًا عَصْرٌ

* * *

مطابق مضامین اشعار مطرح شده، به این نتیجه می‌رسیم که به طور قطع و یقین، خداوند متعال برای بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - انسانهای معصوم و شایسته‌ای را برای رهبری جهان اسلام تعیین نموده است. مطلب بعد این است که این برگزیدگان چه کسانی هستند؟ جواب این است که مطابق روایات فراوانی که از پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - رسیده؛ آنها دوازده نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب - علیهما السلام - و آخرینشان قائم آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - است^۲، اما بعد از رحلت پیامبر عظیم الشأن

→ أحسن فله الأجر و علیکم الشکر و اذا أساء فعليه الإصر و علیکم الصبر .

۱ - خاب : زیان کرد .

۲ - در باره اینکه جانشینان بحق پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - این دوازده نفر می‌باشند و رسول گرامی اسلام، آنها را با ذکر نامشان مشخص نموده، اشعاری فراوانی از شعرای شیعه و

اسلام - صلی الله علیه و آله - رهبری جامعه مسلمان از مسیری که پیامبر - صلی الله علیه و آله - تعیین نموده بود ، منحرف شد و حکومت اسلامی به حکومت استبدادی بدل شد و خلفای بنی امیه و بنی العباس در صدد نابودی اسلام ، بخصوص در صدد ریشه کن کردن اهل بیت پیامبر - صلوات الله علیهم اجمعین - برآمدند و جانشینان واقعی پیامبر را، خانه نشین و یا زندانی کردند و آنها را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند . اما از آنجا که خداوند متعال اراده کرده که دین خودش را حفظ کند و آن را بر سراسر عالم حاکم کند و این هم ، بدون وجود رهبر برگزیده الهی ممکن نیست ؛ آخرین وصی پیامبر گرامی اسلامی - صلی الله علیه و آله - را از دیدگان غایب گردانید تا او را از شر مخالفان و گزند حوادث حفظ کند و در لحظه مناسب اذن ظهور به او عنایت فرماید .

بنابر این ، مهمترین علت غیبت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - حفظ دین خدا و در نهایت حاکمیت آن بر سراسر عالم است .

آیت الله شیخ محمد جواد بلاغی در این باره می گوید :^۱

وَلَمَّا انطَوَى عَصْرُ الْخِلَافَةِ وَانْتَهَى	وَلَفَّ بِسَاطِ الْعَدْلِ وَابْتَدَأَ الشَّرُّ
وَ زَادَ يَسْزِيدُ الدِّينَ نَقْصًا وَ بَعْدَهُ	دَهَى بِالْوَلِيدِ الْقِرْدَ أُمَّ الْهُدَى عَقْرُ
تُنَادِي لِأَحْيَاءِ الْهُدَى عِثْرَةَ الْهُدَى	فَمَا عَاقَبَهُمْ قَتْلٌ وَ لَاهَالَهُمْ ضَرْ
وَ كُمْ بَدَلُوا فِي الْوَعْظِ وَ الرَّجْرِ جُهْدَهُمْ	وَلَسْمٌ يُجَدُّ بِالْغَاوِينَ وَ عُظٌّ وَ لَأَرْجِرُ
وَ كُمْ نَدَبُوا لِلهِ سِرًّا وَ جَهْرَةً	وَ قَدْ خَلَصَا مِنْهُمْ لَهُ السِّرُّ وَ الْجَهْرُ

→ عامه در فصل اول و دوم ذکر کردیم ؛ برای آگاهی از اینگونه اشعار به این دو فصل مراجعه نمایید .

۱ - کشف الاستار ، ص ۲۶۴ و ۲۶۵ .

توضیحات لازم پیرامون این ابیات در همین نوشتار صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶ داده شده است .

إِلَى أَنْ تَفَانُوا كَابِرًا بَعْدَ كَابِرٍ
وَلَا مِثْلَ يَوْمِ الطَّفِّ يَوْمٌ فَجِيعَةٌ
يُذِيبُ سُوَيْدًا الْقَلْبِ حُزْنًا فَعَاذِرٌ
وَمُذُّ أَعْدُرُوا بِالنُّصْحِ فِي اللَّهِ وَالِدُّعَا
وَشَاءَ إِلَهُ الْعَرْشِ أَنْ يَعْضَدَ الْهُدَى
تَأَلَّبَ أَحْزَابُ الضَّلَالِ لِقَتْلِهِ
وَهَمُّوا بِهِ خَبَطًا كَمُوسَى وَجَدَّهُ الْ
فَأَغْشَاهُمْ عَنْهُ وَغَشَاهُ نُورُهُ
وَقَامَ لِخَمْسٍ بِالْإِمَامَةِ آيَةٌ
إِذَا أُمَّ مَعْصُومٍ مِنَ الْأَلِ زَاخِرٌ
وَكَانَ كَدَاوُدٍ فَسَلَّ هَيْثُمُكُمْ
وَغَابَ بِأَمْرِ اللَّهِ لِلْأَجَلِ الَّذِي
وَأُوْعَدَهُ أَنْ يُحْيِيَ الدِّينَ سَيْفُهُ
وَ يَتَّخِذُهُ الْأَمْلَاكُ جُنْدًا وَ أَنَّهُ
وَ أَنْ جَمِيعَ الْأَرْضِ تَرْجِعُ مِلْكَهُ
فَأَيُّقَنَنَّ أَنَّ الْوَعْدَ حَقٌّ وَ أَنَّهُ
فَسُلِّمْ تَفْوِيضًا إِلَى اللَّهِ صَابِرًا

وَ مَا دَوْلَةٌ إِلَّا وَ فِيهَا لَهُمْ وَثَرٌ
لِذِكْرَاهُ فِي الْأَيَّامِ يَنْقَاصُ الظُّهْرُ
إِذَا سَفَحَتْ مِنْ ذَوْبِهَا الْأَذْمَعُ الْحُمُرُ
إِلَيْهِ وَ آذَانُ الْوَرَى صَكَّهَا وَقُرٌ
وَ يَظْهَرُ مِنْ مَكُونِ أَسْمَائِهِ السَّرُّ
عَصَائِبُ يُغْرِيهَا بِهِ الْبَغْيُ وَ الْغَدْرُ
سَخْلِيلٍ فَأُضْحَى رِبْحُ هَمَّهُمُ الْخُسْرُ
وَ كَانَ بِمَا هَمُّوا لِجِدِّهِمُ الْعَثْرُ
كَعَيْسَى وَ يَحْيَى آيَةٌ وَ لَهُ الْفَخْرُ
مَنْ الْعِلْمِ لَا سَاجِي الْعُبَابُ وَ لَانزُرُ
أَهْلُ بَعْدَ هَذَا فِي إِمَامَتِهِ نُكْرُ
يَرَاهُ لَهُ فِي عِلْمِهِ وَ لَهُ الْأَمْرُ
وَ فِيهِ لِذَيْنِ الْمُصْطَفَى يُدْرِكُ الْوِثْرُ
يَشُدُّ لَهُ بِالرُّوحِ فِي مَلِكِهِ أَرْزُ
وَ يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَ يَرْتَفِعُ الْمَكْرُ
إِلَى وَقْتِ عَيْسَى يَسْتَطِيلُ لَهُ الْعُمُرُ
وَ عَنْ أَمْرِهِ مِنْهُ النُّهُوضُ أَوْ الصَّبْرُ

* * *

آیت الله محمد باقر فقیه ایمانی، علت غیبت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - را مطابق روایتی که از آن حضرت رسیده، کردار ناروای شیعیان می داند. برای

آشنایی با اشعار نامبرده در این خصوص ، به فصل سوم^۱ همین نوشتار مراجعه نمایید .

ب - فایده امام غایب:

یکی از مسائلی که در گذشته مطرح بوده و هم اکنون نیز برخی از ذهنها را به خود مشغول کرده ، این است که وجود امام غایبی که مردم دسترسی به او نداشته باشند و در امور مسلمین هیچ گونه دخالتی نداشته باشد ، چه فایده‌ای دارد ؟ آیا بهتر نبود که او در آخر الزمان آفریده می شد تا آنکه اشکالاتی که درباره طول عمر آن حضرت می شود ، مطرح نمی شد ؟

علمای شیعه به این اشکال ، پاسخهای محکم و دندان شکنی داده‌اند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود .

امام واسطه فیض:

فیض ، همواره ، باید از طریق واسطه‌ای " قابل " و " مقرب " از مبدأ فیاض گرفته شود و به موجودات ایصال گردد . چون فیض رسانی خداوند به موجودات با واسطه انجام می شود ؛ پیامبر و به نیابت از پیامبر ، امامان ، هم واسطه فیض تکوینند ؛

لَوْلَا وُجُودُهُمْ لَمْ تَأَوْ صُورَتُنَا إِلَى الْهَيُولَى ، فَكَمْ نَخْرُجُ مِنَ الْعَدَمِ

و هم واسطه فیض تشریح ؛

بِأَلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ وَ فِي أُبْيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ

نفس ولیّ و قلب او ، بزرگترین عامل رسیدن فیض است به موجودات و مخلوقات و همانگونه که ولیّ واسطه فیض است ؛ مرکز تنظیمات فیضها و تقدیرها نیز هست . فیوضات و همه سرنوشتها و تقدیرها ، در مرحله اجمال بر او عرضه می‌گردد و در مرحله تفصیل ، از طریق اراده او ، تحقق می‌یابد .

بدینگونه می‌نگرید که جریان " شب قدر " - با محتواهای خود ، و به عنوان فاصله یکساله تنظیم و تقدیر امور - جریانی ساده نیست ، بلکه ناموسی است همواره در تداوم ، و قانونی است بی هیچ دگرگونی و از دو جهت جزء نظام تکوین و تقدیر است :

۱ - از جهت قانون وساطت در فیض ؛

۲ - از جهت قانون اجمال و تفصیل در تنظیم و تقدیر .

بنابر این ، غیبت حجت خدا ، غیبت کلی نیست بلکه این غیبت و عدم حضور ، غیبت جزئی است ، یعنی ، غیبت و عدم حضور است در شأنی از شئون ولایت . و آن شأن ، معاشرت با مردم و هدایت مستقیم اجتماع بشری و تشکیل حکومت حقّه است ؛ اما در " عصر غیبت " ، امام در همین یک شأن از شئون ولایت و مقامات و تصرفات خویش ، غایب است ، و در دیگر شئون ، حاضر است و نافذ و فعال . و همین حقیقت ، یعنی ، حضور عام حجّت ، در عین غیبت خاص ، در یکی از زیارات آن امام بزرگ ، به این عبارت ، اداگشته است :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْفَى!

- درود بر تو ای حجت ناپنهان الهی !

این ناپنهانی ، در عین غیبت ، اشاره به همان حضورهای دیگر امام در شئون

ولایت است.^۱

در باره این حقیقت بزرگ، شعرا، اشعار فراوانی سروده‌اند. از جمله آیت‌الله شیخ محمدحسین اصفهانی، معروف به کمپانی، در ضمن قصیده‌ای که در مدح آن حضرت سروده، در این خصوص می‌گوید:^۲

بِهِ اسْتَنَارَ عَالَمُ الْإِمْكَانِ بَلْ نَشَأُ الثُّبُوتِ لِلْأَعْيَانِ

و در جای دیگر از این قصیده می‌گوید:^۳

هُوَ وَلِيُّ الْأَمْرِ لَا سِوَاهُ وَمَبْدَأُ الْخَيْرِ وَ مُنْتَهَاهُ
وَمَصْدَرُ الْوُجُودِ فِي الْبِدَايَةِ وَ غَايَةُ الْإِجَادِ فِي النِّهَايَةِ

و در همین قصیده نیز می‌گوید:^۴

هُوَ الْمَدَارُ بَلْ هُوَ الْمُدِيرُ بِأَمْرِهِ التَّقْدِيرُ وَ التَّذْيِيرُ
وَ عَالَمُ الْإِبْدَاعِ تَحْتَ أَمْرِهِ وَ نَشَأُ التَّكْوِينِ دُونَ قَدْرِهِ^۵

آیت‌الله محمدحسین کاشف الغطاء در ضمن قصیده‌ی راثیه‌اش که در ردّ بر قصیده

۱ - آنچه تاکنون در باره واسطه فیض گفته شد، گزیده‌ای است از کتاب خورشید مغرب تألیف محمدرضا حکیمی. برای آشنایی بیشتر با این موضوع به همان مأخذ، صفحات ۲۲۱ - ۲۲۷ مراجعه نمایید.

۲ - الانوار القدسیه، ص ۱۲۴.

۳ - همان مأخذ، ص ۱۲۵.

۴ - همان مأخذ، ص ۱۲۶.

۵ - "الإبداع": نزد اهل حکمت عبارت است از به وجود آوردن چیزی که مسبوق به ماده و زمان نباشد، و "التکوین" به وجود آوردن چیزی است که مسبوق به ماده باشد، و "الإحداث" به وجود آوردن چیزی است که مسبوق به زمان باشد (فرهنگ لاروس).

بغدادیّه سروده ؛ در این باره می‌گوید :^۱

وَهَا هُوَ قُطْبُ الْكَائِنَاتِ جَمِيعِهَا
وَمَا حَقُّ مَنْ لَا يُدْرِكُ الْعَقْلَ وَجْهَهُ
مُسَارَعَةُ الْإِنْكَارِ فِيهِ فَإِنَّمَا
وَلَوْلَاهُ لَمْ يُوجَدْ ذُرِّي ، لَا وَلَا ذُرِّيَّةٌ
وَيَعْجُزُ عَنْ إِدْرَاكِهِ الذَّهْنَ وَالْفِكْرُ
يُسَنِّزُهُ عَنْ أَمْثَالِهَا الْعَالَمِ الْجَبْرُ

* * *

آیت‌الله محمدباقر فقیه ایمانی ، در این خصوص ، اشعار جامع و زیبایی را سروده است . با توجه به اینکه این اشعار را در فصل سوم ترجمه و شرح کرده‌ایم ، از ذکر آن در اینجا خودداری می‌کنیم .^۳

خورشید پشت ابر:

در توفیق مبارک حضرت مهدی - سلام الله علیه - به اسحاق بن یعقوب ، بهره‌بردن مردم از امام غایب به بهره‌بردن از خورشید پشت ابر تشبیه شده است .^۴ خورشید چه آشکار باشد و چه در پس ابر ، خورشید است و همه آثار وجودی و فعالیت‌های تأثیری او برقرار است ؛ نهایت اینکه هنگامی که در پس ابر است ، پرتو طلایی رنگ او ، به چشمها نمی‌رسد ؛ اما دیگر اثرها و تأثیرهای او در جریان است و

۱ - کشف الاستار ، ص ۲۵۱ .

۲ - الذری (جمع الذرّوة) : الذرّوة من کل شیءٍ ؛ بالای هر چیز " ذرّوة المجد " : بالاترین نقطه بزرگی . " ذرّوة الجبل " : سرکوه .

و لولاه لم یوجد ذری لاولاد ذرّ ؛ یعنی ، اگر او نبود هیچ چیز بزرگ و کوچکی یافت نمی‌شد .

۳ - همین نوشتار ، ص ۱۶۱ .

۴ - برای آگاهی از این توفیق مبارک رجوع شود به : همین نوشتار ، ص ۱۳۸ .

مستدام.^۱

در این تشبیه وجوه شبه زیادی دیده می‌شود که عالم جلیل‌القدر محمدباقر فقیه ایمانی، در قالب شعر و در طی هشت باب به هشت وجه آن اشاره کرده است. این است متن کامل این اشعار:^۲

الباب الاول

مِنْ جُمَّلَةِ الْوُجُوهِ فِي هَذَا الْخَبَرِ	إِنَّ الْإِمَامَ الْقَائِمَ الثَّانِي عَشَرَ
كَالشَّمْسِ فِي السَّحَابِ كَانَ حَاضِرًا	لَا كَغُرُوبِ الشَّمْسِ كَانَ غَائِبًا
فَالنَّفْعُ مِنْهُ مِنْ إِمَامٍ حَيٍّ	لَا مِنْ إِمَامٍ مَيِّتٍ مَقْضِيٍّ ^۳

الباب الثاني

وَإِنَّمَا مِنْ جُمَّلَةِ الْوُجُوهِ فِي	تَسْوِيقِهِ إِنَّ بِهِ لَيَكْتَفِي
فَلَيْسَ الْإِحْتِيَاجُ لِإِمَامٍ	مِنْ غَيْرِهِ لِجُمَّلَةِ الْأَنَامِ ^۴
وَإِنْ يَكُنْ فِي حَالَةِ الْغِيَابِ	كَالنَّفْعِ بِالشَّمْسِ مَعَ السَّحَابِ

۱ - خورشید مغرب، ص ۳۳۴.

۲ - مطلع الانوار، ص ۲۲۴ - ۲۲۷.

۳ - المقضي: در گذشته، مرده.

۴ - الأنام: مردم.

الباب الثالث

وَ ثَالِثُ الْوُجُوهِ فِي التَّوْقِيعِ أَنْ هُوَ فِي مَقَامِهِ الرَّفِيعِ^۱
 كُنُورِ شَمْسٍ فِي السَّحَابِ لَامِعاً لَا مَعَهَا نَجْمٌ يُسَبِّحُ طَالِعاً
 فَهُوَ كَذَا مَعَ أَنْ يَكُونَ غَائِباً لَيْسَ هُدًى غَيْرُ هُدَاهُ صَائِباً

الباب الرابع

وَ رَابِعُ الْوُجُوهِ فِي كَلَامِهِ أَنْ هُوَ فِي الظُّهُورِ مِنْ أَعْلَامِهِ
 كَالشَّمْسِ فِي سَحَابِهَا مُعَرَّفَةً بِالْقَطْعِ مِنْ أَنْوَارِهَا الْمُزْتَفِعَةِ
 فَهَكَذَا الْقَائِمُ فِي اسْتِتَارِهِ وَجُودُهُ الْقَطْعِيُّ مِنْ آثَارِهِ

الباب الخامس

وَ خَامِسُ الْوُجُوهِ أَنَّ الْقَائِمَا كَالشَّمْسِ فِي السَّحَابِ كَانَ غَائِبَا
 فَإِنْ يَغِبُ عَنْ جُمَّلَةِ الْأَبْصَارِ لَكِنْ يُرَى فِي جُمَّلَةِ الْأَمْصَارِ^۲
 لِأَهْلِهَا كَمَا هِيَ الْمَرِيئِيَّةُ بِجُمَّلَةٍ إِذْ إِنَّهَا خَفِيَّةُ

الباب السادس

سَادِسُهَا أَنْ هُوَ فِي الْآثَارِ كَالشَّمْسِ مَا كَانَ فِي الْإِسْتِتَارِ
 تَنْوِيرُهَا يَفْرُقُ فِي الْجِجَابِ بِحَسْبِ الْإِخْتِلَافِ لِلسَّحَابِ
 وَهُوَ كَذَا مُخْتَلَفُ الْآثَارِ بِحَسْبِ مَا أُوجِبَ لِلسَّحَابِ

۱ - "أَنْ" مخفف از "أَنَّ" است .

۲ - أمصار (جمع مصر) : شهر .

الباب السابع

مِنَ الْوُجُوهِ فِي كَلَامِ الْقَائِمِ أَنْ غَيْبَهُ مِنْ جُمْلَةِ الْعَزَائِمِ
 وَ أَنَّهُ كَالشَّمْسِ فِي الْغِيَابِ فَفِيهِمَا بَعْضٌ فِي الْإِزْتِيَابِ
 فِيهِ لِضَعْفِ بَصَرِ الْجَنَانِ فِيهَا لِضَعْفِ بَصَرِ الْعِيَانِ^۱

الباب الثامن

وَ ثَامِنُ الْوُجُوهِ أَنْ يَكُونَا الْقَقْضُ فِيهِ ذَلِكَ الْمَضْمُونَا
 كَمَا السَّحَابُ لَا يَكُونُ مُوجِبَا لِشَّمْسٍ نَقْصًا لِأَنَامِ نُورُهَا
 فَهَكَذَا غِيَابُهُ لَنْ يَمْنَعَا لَا عِلْمَهُ مِنَّا وَلَا الْفَيْضَ لَنَا

* * *

ج - نیابت عامه:

دوره غیبت کبری ، دوره نیابت عامه است . در این دوره ، امام رهبری جامعه اسلامی را به عالم واجد شرایط واگذار کرده است و او صاحب ولایت شرعیّه به نیابت از امام است . بنابر این اصل دینی ، مشروعیت امور و روابط سیاسی و اجتماعی و مشروعیت حکومت و لازم الاجرا بودن مقررات دولتی ، همه و همه بستگی به تصویب و تنفیذ نایب عام امام (ع) دارد . و اگر نایب عام امام ، حکومتی را تصویب نکند ؛ آن حکومت ، طاغوتی است ؛ زیرا چنین حکومتی ارتباطی به خدا و دین و امامت و نظارت شرعی و الهی ندارد.^۲

۱ - الجنان : دل .

۲ - خورشید مغرب ، ص ۵۹ - ۶۳ .

سید حسن میرجهانی طباطبائی در خصوص غیبت کبری و نیابت عامه، اشعار زیبایی سروده است که با توجه به اینکه آن اشعار را در فصل سوم ترجمه و شرح کرده‌ایم، از ذکر آن در اینجا خودداری می‌نماییم.^۱
محمدباقر فقیه ایمانی نیز در این باره می‌گوید:^۲

وَإِنَّمَا الْمَرْوِيُّ فِي الْمُعْتَبَرِ أَنْ حُجَّتِي لَكُمْ رِوَاةُ الْخَبَرِ
وَإِنَّمَا الْمِضْدَاقُ هَذِهِ لَنَا أَلْعُلَمَاءُ الْكَامِلُونَ الْأَمْنَاءُ

د - طول عمر:

یکی دیگر از مسائلی که در غیبت کبری مطرح است، طول عمر حضرت مهدی - سلام الله علیه - است. برخی از دانشمندان اسلامی طولانی شدن عمر یک فرد را، تا این اندازه بعید شمرده‌اند و به همین جهت، معتقد شدند که آن حضرت هنوز متولد نشده است.

دانشمندان و شعرای اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - به این استبعاد پاسخهای متعددی داده‌اند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:
سیدهادی خسروشاهی می‌نویسد:

"در رابطه با طول عمر امام زمان، علمای متقدم و متأخر، بحثهای گوناگونی از دیدگاههای مختلف مطرح ساخته‌اند؛ ولی تکیه بر یک اصل اساسی به نظر می‌رسد که ما را از هر نوع استدلالی بی‌نیاز سازد... این اصل اساسی در رابطه با مسأله ظهور مهدی (ع) و دیگر علائم آخر زمان، مانند: خروج دجال، نزول عیسی (ع)،

۱ - همین نوشتار، ص ۱۷۱.

۲ - مطلع الانوار، ۱۸۹.

و غیره، مورد استناد و تأکید " شیخ عبدالمحسن " قرار گرفته و آن مسأله " ایمان به غیب " است ... شیخ عبدالمحسن در پاسخ مخالفان یا منکرین ، بحق می‌گوید : مفهوم واقعی ایمان به غیب ، مستلزم آن است که ما آنچه را که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده ، بپذیریم . و گرنه در صحت ایمان خود باید شک داشته باشیم ...

اصولاً باید گفت : آنچه را که ما " درک عقل " می‌نامیم ، در واقع برداشت‌ها و دریافتهای ذهن ماست که با توجه به مسائل و مقدمات نوعاً مادی ، آن را " عقلانی " می‌پنداریم ... و آنچه را که خارج از این مسائل و مقدمات نوعاً مادی قرار می‌گیرد و یا ما چگونگی آن را درک نمی‌کنیم ، " غیر عقلانی " می‌نامیم .

با این منطق و برداشت ، بسیاری از امور غیرطبیعی و خارق‌العاده که در قرآن مجید به آنها تصریح شده است ، " غیر عقلانی " خواهد بود ، در حالی که همه مؤمنان و دین‌باوران ، آنها را می‌پذیرند . چون مصداق روشن " ایمان به غیب " باور داشتن چیزهایی است که در قرآن مجید آمده است .

البته استدلالهای اندیشمندان و نویسندگان در این رابطه‌ها ، از دیدگاه علمی و یا فلسفی ، برای " تقریب اذهان " مفید و مؤثر است ؛ اما تکیه بر همان اصل اساسی - ایمان به غیب - می‌تواند پای چوبین استدلالیان دین‌باور را از پیچ و خم‌های موجود رها سازد و از مطرح شدن بسیاری از پرسش‌های منفی و جنبی ، جلوگیری به عمل آورد .

به عبارت صریحتر و روشنتر ، اگر کسی ایمان به غیب ندارد ؛ چگونه می‌تواند مسأله اصحاب کهف ، سرد شدن آتش بر ابراهیم ، طول عمر و بقای ۹۵۰ ساله نوح در میان قوم خود ، گرفتاری یونس در شکم ماهی ، ازدها شدن عصا ، شکافته شدن دریا برای عبور موسی و غرق شدن فرعونیان ، انشقاق آسمان ، معراج و سیر یک شبه از مسجد الحرام به مسجد الأقصى و دهها مسأله مشابه را که در قرآن محند

مطرح شده است ، باور نماید؟

و اگر اینها را باور دارد ، اعتقاد به عمر هزار ساله یا دوهزار ساله ، که خواست خالق هستی از نیستی باشد ، امر سهل و ساده‌ای بیش نخواهد بود و نیازی حتی به مطرح شدن مسائل بیولوژیک نخواهد بود.^۱

برخی دیگر از دانشمندان و شعرای عالیقدر شیعه ، با ذکر نمونه‌هایی از افرادی که در طول تاریخ ، عمرهای طولانی داشته‌اند ، امکان طولانی شدن عمر یک انسان را اثبات کرده و استبعاد طول عمر ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - را بر طرف نموده‌اند ؛ زیرا بهترین دلیل بر امکان یک چیز وقوع همانندهای آن است .

علامه سید محسن امین صاحب اعیان الشیعه با ذکر نمونه‌های فراوانی از معمرین استبعاد طول عمر بقیه الله الاعظم حجة بن الحسن العسکری - و روحی و ارواح العالمین له الفدا - را بر طرف نموده است . او در قسمتی از قصیده خود که در ردّ بر قصیده بغدادیه سروده می‌گوید :^۲

وَ أَنْكَرْتُمْ طُولَ الْحَيَاةِ وَ قُلْتُمْ	إِلَى مِثْلِ هَذَا لَا يَطُولُ بِهِ الْعُمُرُ
وَ عَمَّرَ نُوحٌ بَعْدَ شِيثٍ وَ آدَمُ	وَ عَيْسَى وَ الْيَاسُ وَ إِدْرِيسُ وَ الْخَضِرُ
وَ عَمَّرَ فِي الْمَاضِينَ عَمْرٌ وَ بَنُ عَامِرٍ	ثَمَانٍ مِئِينَ نَابَهَا الْعُسْرُ وَ الْيُسْرُ
كَذَلِكَ مَهْلَايِلُ ثُمَّ بَدَأَ لَهُ	عَلَى الْأَمْنِ مِنْ طَرْفِ الرَّدَى نَظَرٌ شَرُّرٌ ^۳
وَ ذَا ابْنٍ مَضَاضٍ حَارِثٍ عَاشَ نِصْفَهَا	فَمَدَّتْ إِلَيْهِ لِسْرَدَى أَغْيُنُ خِرْزِرٍ
وَ عَمَّرَ صَيْفِيٌّ كَمَا عَمَّرَ ابْنُهُ	لِيَوْمٍ عَلَى الْبَارِي بِهِ وَقَعَ الْأَجْرُ

۱ - مصلح جهانی ، ص ۱۴ - ۱۶ .

۲ - کشف الاستار ، ص ۲۷۶ - ۲۷۷ .

۳ - طرف : نگاه ، الردی : هلاکت ، نظر إليه شراً ؛ به او از روی حقارت نگریست .

وَ عَاشَ عَبِيدٌ فَاعْتَدَتْ مِنْ لِدَاتِهِ
 وَ عَمَّرَ عَمْرُوٌّ وَ هُوَ جَدُّ خَزَاعَةَ
 وَ قَدْ عَمَّرَ الْمُسْتَوْغَرُّ بْنُ رَبِيعَةَ
 وَ عَاشَ زُهَيْرٌ مَعَ رَبِيعٍ وَ طَيْءٍ
 وَ حَارِثَةُ الْكَلْبِيِّ وَ ابْنُ بَقِيلَةَ
 وَ سِتَّ مِثْنٌ عَاشَ قُسٌّ مَعَ الْوَرَى
 وَ مِثْلُهُمَا أُمْسَى سَطِيحٌ مُعَمَّرًا
 وَ عَمَّرَ عَوْفٌ مَعَ عَدِيِّ وَ عَامِرٍ
 وَ سَيْفٌ ابْنٌ وَهَبٍ مَعَ شَرِيَّةَ ثُمَّ ذُو
 وَ ثَعْلَبَةُ الْأَوْسِيِّ وَ ابْنُ شَرِيَّةَ
 كَذَلِكَ كَعْبٌ وَ ابْنُ كَعْبٍ وَ جَعْفَرٌ
 وَ قَدْ كَانَ عِبَادٌ عَلَى مَا رَوَوْا لَنَا
 وَ سَامٌ وَ تَيْمٌ نَصَفَ أَلْفٍ وَ بَعْدَهَا
 وَ زَادَهُمَا عِشْرِينَ فِي الْعُمْرِ عَامِرٌ
 تُعَدُّ بَنَاتُ النَّعْشِ وَ الْأَنْجُمُ الزُّهْرُ^۱
 وَ أَوَّلُ مَنْ يَعَزِي لَهُ الْوَضْلُ وَ الْبَحْرُ^۲
 فَكَانَ بِصَدْرِ الْمَوْتِ مِنْ عُمَرِهِ وَغَرٌّ^۳
 طَوِيلًا فَغَالَتْهُمْ مَنَايَاهُمْ الْحُمْرُ^۴
 وَ كَعْبٌ هُوَ الدَّوْسِيُّ أَوْ فَاسْمُهُ عَمْرُوٌّ
 كَذَا هُبَيْلٌ ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الْقَبْرُ
 وَ مَاتَ وَ لَمْ تُغْنِ الْكَهَانَةُ وَ الزَّجْرُ
 ثَلَاثَ مِثْنٍ لَا يُخَالِطُهَا كَسْرٌ
 جَدَانِ وَ لِلْأَذْقَانِ مِنْ بَعْدِهَا خَرُّوا
 عَبِيدٌ قَمَنْ بِالدَّهْرِ مِنْ بَعْدِ يَغْتَرُّ
 وَ ذُو إِصْبَعٍ فَاعْتَالَ عُمَرَهُمُ الْبِتْرُ
 ثَلَاثَ مِثْنٍ بَاقِيًا مِثْلَ مَنْ مَرُّوا
 عَلَى الرَّغْمِ قَدْ وَاوَاهُمَا الْمَنْزِلُ الْقَفْرُ
 وَ كَانَ لَهُ مِنْ بَعْدِهَا فِي الثَّرَى حَفْرُ^۵

۱ - اللدة : همزاد ، همسن . بنات نعش : هفت ستاره که در جهت قطب شمال دیده می شوند.
 یعنی : عبید آنقدر زیست که این هفت ستاره و ستارگان درخشان دیگر جزء همسن و سالهای او
 به شمار می آمدند .

۲ - عَزَى لَهُ وَ إِلَيْهِ : انتساب إليه صدقاً أو کذباً ، به راست یا به دورغ به او منسوب شد .

۳ - الوغر : کینه و دشمنی .

۴ - المنايا (جمع المنيّة) : مرگ . الحمر (جمع الأحمر و الحمراء) : سرخ .

۵ - الثرى : خاک .

وَسِتِّ مِئِينَ عَاشٍ عَوْجٍ وَ قَبْلِهَا
 وَ عَمَّرَ ذَوَالْقَرْنَيْنِ أَلْفًا وَ نِصْفَهَا
 وَ قَدْ عَمَّرَ الضُّحَاكَ أَلْفًا وَ بَعْدَهَا
 وَ تِسْعَ مِئِينَ عَاشٍ قِينَانُ فِي السُّورَى
 وَ سَبْعَ مِئِينَ كَانَ فِي النَّاسِ بَاقِيًا
 وَ عَاشَ سُلَيْمَانُ بِنُ دَاوُدَ مِثْلَهَا
 وَ عَاشَ ذَوِيدُ مَا عَلِمْتَ وَ عَمَّرْتَ
 ثَلَاثَةَ آلَافٍ فَغَيْبَهُ الْعَفْرُ^۱
 وَ لَلْمَوْتُ فِيهِ بَعْدَهَا انْتَشَبَ الظُّفْرُ^۲
 لِدَاعِي الرِّدَى قَدْ رَاحَ يَفْتَادُهُ الْأَسْرُ
 وَ قَدْ كَانَ مِنْهُ خَيْرٌ مَنْ وَلَدَتْ فِيهِرُ
 نَفِيلٌ وَ لَمْ يَدْفَعْ مَنِيَّتَهُ الْحَدْرُ
 وَ زَادَ وَ لَمْ يَخْلُدْهُ مُلْكٌ وَ لَا وَفْرُ^۳
 طَوِيلًا رِجَالٌ لَا يُحِيطُ بِهَا الْحَضْرُ

* * *

و نیز آیه الله شیخ محمد جواد بلاغی در این باره می گوید:^۴

وَ إِنْ كُنْتَ فِي رَيْبٍ لِطُولِ بَقَائِهِ
 أَيَرْضَى لَيْبٌ أَنْ يُعَمَّرَ كَافِرٌ
 فَهَلْ رَابَكَ الدَّجَالُ وَ الصَّالِحُ الْخَضْرُ
 وَ يَا بَاهُ فِي بَاقٍ لِيُمْحَى بِهِ الْكُفْرُ^۵

همچنین سیدرضا هندی در قصیده "صاحبیه" اش در این خصوص ابیاتی دارد که ترجمه و شرح آن در فصل سوم گذشت.^۶

اسامی و القاب حضرت مهدی علیه السلام:

القاب و اسامی و کنیه هایی که برای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - ذکر شده،

۱ - العفر: خاک .

۲ - انْتَشَبَ فِي الشَّيْءِ: در آن چیز در آویخت .

۳ - الوفور: فراوانی ، توانگری .

۴ - كشف الاستار، ص ۲۶۶ .

۵ - البيب: عاقل .

۶ - همین نوشتار، ص ۲۲۰ تا ۲۲۲ .

بسیار زیاد و از پانصد متجاوز است. مرحوم ثقة‌الاسلام حاج میرزا حسین طبرسی نوری ۱۸۲ اسم و لقب را در کتاب *نجم الثاقب*^۱ با ذکر سند ذکر نموده که برای آشنایی با منابع و مستندات این اسامی و القاب، چند نمونه از این کتاب در اینجا نقل می‌شود. *نجم الثاقب* پس از ذکر مقدمه‌ای کوتاه می‌نویسد: "آنچه در اینجا ذکر می‌شود؛ یکصد و هشتاد و دو اسم است."

اول: "احمد"؛ شیخ صدوق در *کمال‌الدین* روایت کرده از امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - که فرمود: بیرون می‌آید مردی از فرزندان من در آخرالزمان تا آنکه فرمود: برای او دو اسم است؛ اسمی مخفی و اسمی ظاهر؛ اما اسمی که مخفی است؛ احمد است الخ.

در غیبت شیخ طوسی روایت شده از حدیقه که گفت: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده‌ام که ذکر کرد مهدی را، پس فرمود که بیعت می‌کنند با او میان رکن و مقام؛ اسم او احمد است و عبدالله و مهدی. پس اینها نامهای اوست. در تاریخ "ابن خشاب" و غیره روایت است که آن جناب صاحب دو اسم است و ظاهراً مراد دو اسم مبارک رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - باشد...

سوم: "اوقیدمو"؛ فاضل المعی میرزا محمدنیشابوری "در کتاب *ذخیره الالباب* معروف به *دوائر العلوم* ذکر کرده که اسم آن جناب در تورات به لغت ترکوم "اوقیدمو" است....

هفتم: "ابوالقاسم"؛ در اخبار مستفیضه به سندهای معتبره از خاصه و عامه روایت است از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: مهدی از فرزندان من است؛ اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است و در *کمال‌الدین*

است از ابی سهل نوبختی از عقید خادم که گفت : آن جناب مکنی است به ابی القاسم . در تاریخ ابن خثاب روایت است از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود : خلف صالح از فرزندان من است . اوست مهدی ، اسم او محمد است ؛ کنیه او ابوالقاسم .

روایت کرده از قاسم بن عدی که او گفت : می گویند کنیه خلف صالح ابوالقاسم است ؛ در بعضی اخبار نهی رسیده از کنیه گذاشتن به ابوالقاسم اگر اسم محمد باشد . بعضی تصریح کرده اند به حرمت ذکر آن حضرت به این کنیه در مجالس و اینکه حکم آن حکم اصلی آن جناب است که بیاید ...

بیستم : " بقية الله " ؛ در ذخیره گفته که این نام آن جناب است در کتاب ذوهر و در غیبت فضل بن شاذان روایت شده از امام صادق - علیه السلام - که در ضمن احوال قائم - علیه السلام - فرمود : پس چون خروج کرد ، پشت می دهد به کعبه و جمع می شود سیصد و سیزده مرد و اول چیزی که تکلم می فرماید ، این آیه است " بقية الله خير لكم إن كنتم مؤمنين " آنگاه می فرماید : منم بقية الله و حجّت او و خلیفه او بر شما . پس سلام نمی کند بر او سلام کننده ای مگر آنکه می گوید : " السلام عليك يا بقية الله في أرضه " ^۱

سید حسن میرجهانی طباطبائی ۳۶۵ لقب از القاب آن حضرت را به نظم در آورده که در اینجا محض نمونه ، چند بیتی از ارجوزه مفصلی که در این باره سروده ، ذکر می شود : ^۲

الْقَائِمُ الْقَائِمُ وَالْمَهْدِيُّ وَالْخَلْفُ الصَّالِحُ وَالْوَلِيُّ

۱ - التّجَم الثاقب ، ص ۴۰ - ۴۴ .

۲ - الدّرر المكنونة ، ص ۱۸۹ - ۲۰۱ .

الثَّائِرُ الْمَأْمُولُ وَالْمُعْتَصِمُ وَالْمُدْرِكُ الْمُدِيلُ وَالْمُنْتَقِمُ
 أَلْفَائِزُ النَّازِحُ وَالْمَبْرُورُ وَالسُّوْتَرُ وَالْكَرَّارُ وَالْمَوْتُورُ
 أَلْفَوْتُ وَالْمُغِيثُ وَالْمَلَاذُ أَلْعَوْنُ وَالْمُعِينُ وَالْمَعَادُ
 شَمْسٌ ضِيَاءٌ قَمَرٌ مُنِيرٌ مُهَذَّبٌ مُؤْتَمَرٌ أَمِيرٌ

آیه‌الله محمدباقر فقیه ایمانی، در اسامی و القاب حجة بن الحسن العسکری در کتاب فوز اکبر^۱ می‌نویسد: " آنچه از اسماء و القاب ایشان که این احقر مؤلف، از جمله آیات قرآن مجید، و اخبار ائمه اطهار - علیهم السلام -، و فقرات زیارات مربوطه، اطلاع بر آن یافته و آنها را جمع نموده‌ام، متجاوز از پانصد اسم و لقب است. که در کتب آسمانی، و در لسان انبیاء، و لسان اهل ملل، که ذکر ایشان در تمام آنها شایع بوده است و در قرآن مجید و احادیث ائمه اطهار - علیهم السلام - وارد شده است. در نجم الثاقب صدوهشتاد اسم و لقب را با مدرک و مستند ذکر فرموده و این احقر هم منظومه‌ای به عربی مشتمل بر چند باب، راجع به تحقیق از اسم مبارک ایشان، و حرمت نام بردن یا کراهت، یا اباحه آن بدون کراهت، تألیف نموده‌ام. در یک باب آن سیصد و سیزده اسم و لقب را به رشته نظم در آورده و اشعار آن باب را که مشتمل بر اسماء و القاب مبارکه است، در این مقام ذکر می‌نمایم ... و آن اشعار این است:

الأضْلُ وَالتَّأْيِيدُ وَالتَّسَامُ وَالسَّجْنُبُ وَالأَمِينُ وَالبَهْرَامُ
 عَيْنٌ وَعَدْلٌ عَالِمٌ وَعَصْرٌ غَوْتُ وَغَيْبٌ وَضَحِيٌّ وَفَجْرٌ
 صِدْقٌ صِرَاطٌ صَاحِبٌ مَنْصُورٌ مُنْتَظَرٌ مُؤَمَّلٌ مَأْمُورٌ
 وَقَابِضٌ وَقَاطِعٌ وَقُوَّةٌ قَسْطٌ وَقُطْبٌ نَاطِقٌ وَغُرَّةٌ

وَ كَاشِفُ الْغُطَاءِ وَ السَّنَاءِ
 وَ الْخَلْفُ الصَّالِحُ وَ الشَّرِيدُ
 الْمُظْهِرُ الْمُعْلِنُ وَ الْمُطَهِّرُ
 وَ طَيِّبٌ وَ طَاهِرٌ تَقِيٌّ
 الْعِلْمُ النُّورُ وَ سَيْفُ اللَّهِ
 الْبَاطِنُ الْمَعْدُ وَ الْمُدَّخِرُ
 الْخَائِفُ الْمُهَذَّبُ الْمَرْضِيُّ
 وَ نَاصِحٌ وَ شَاهِدٌ مَشْهُودٌ
 وَ نُورُ الْأَرْضِ وَ رَجَاءُ الْأُمَّةِ
 الْهَادِمُ الْمُدِلُّ وَ الْمُسْتَأْصِلُ
 تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَدُّ اللَّهِ
 وَ حَاضِرٌ وَ قَاصِمٌ مُجَاهِدٌ
 بَقِيَّةُ الْأَخْيَارِ وَ الْوَلِيُّ
 وَ الطَّالِبُ الْمُحِيطُ وَ الشُّكُورُ
 سَفِينَةُ النَّجَاةِ نُورُ اللَّهِ
 وَ الظُّهْرُ وَ الْحَجَّاجُ وَ الْمُقِيمُ
 وَ جُمُعَةٌ وَ ثَائِرٌ وَ بَاسِطٌ
 عَيْنُ الْحَيَاةِ الْمُحْيِي وَ الدَّلِيلُ
 وَ مُحْسِنٌ وَ مُسْفِضٌ وَ مُنْعَمٌ
 وَ حَاشِرٌ خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ
 وَ صَاحِبُ الْعَصْرِ وَ غَوْثُ الْفُقَرَا
 وَ مَنْقِدُ الْأُمَّةِ بِبَابِ اللَّهِ

وَ قَائِمُ الزَّمَانِ وَ الضَّيَاءُ
 وَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ الطَّرِيدُ
 الْعَابِدُ الصَّابِرُ وَ الْمُنْتَصِرُ
 وَ فَاضِلٌ وَ خَيْرٌ تَقِيٌّ
 بُرْجُ الْبُرُوجِ وَ لِسَانُ اللَّهِ
 بَدْرُ التَّمَامِ الْعَائِدُ الْمُعَبَّرُ
 الْمُهْتَدَى الْمُجْتَهِدُ الرِّضِيُّ
 وَ نَاشِرٌ وَ غَائِبٌ مَوْجُودٌ
 طَالِبُ الْأَوْتَارِ مُجَلِّي الظُّلْمَةِ
 وَ خَابِرٌ وَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ
 وَ الْعِلْمُ الْمَنْصُوبُ بِسِرِّ اللَّهِ
 وَارِثُ ذَوَالْفَقَارِ وَ الْمَوْيِدُ
 وَ سَيِّدُ الْأُمَّةِ وَ الزَّكِيُّ
 ذُو الْجِلْمِ وَ الْمُعِزُّ وَ الْمَسْتَوْرُ
 وَ عِلْمُ الْهُدَى وَ أَمْرُ اللَّهِ
 وَ الْأَمِيرُ السَّعِمَادُ وَ السَّغْرِيُّ
 وَ نُورُ الْأَنْوَارِ كَذَا الْمُرَابِطُ
 وَ الطَّامِسُ الْحَاصِدُ وَ الْغَلِيلُ
 لَوْلَاةٌ مَا مِنْ أَحَدٍ يُنْعَمُ
 وَ رَبُّ الْأَرْضِ نُورُ الْأَصْفِيَاءِ
 وَ صَاحِبُ الدَّارِ وَ نُورُ الْأَثْقِيَا
 وَ غَايَةُ النُّورِ وَلِيُّ اللَّهِ

مَن يَسْتَعِينُ بِهِ لَهُ الْمُعِينُ
 وَ مُبْدِئُ الْآيَاتِ وَ الْمُؤْتِرُ
 وَ طَالِبُ الثَّرَاثِ وَ الْمُضْطَرُّ
 بِسِقِيَّةِ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ
 لِكُلِّ مَظْلُومٍ بِهِ يُحَقُّ
 مُقْتَصِرٌ وَ خَاتِمُ الْأُيُومِ
 وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ الْمَأْمُولُ
 وَ خَيْرٌ مَن تَقَمَّصَ وَ إِزْتَدَى
 فَكُلُّ مَا يَفْسِدُ مِنْهُ يَصْلِحُ
 يَعْسُوبُ دِينَ وَارِثٌ وَ سَاعَةٌ
 فَجُمْلَةُ النَّاسِ لَهُ مُؤْتَمِرَةٌ
 وَ ظَاهِرٌ وَ الْغُرَّةُ الْحَمِيدَةُ
 وَ الْمُخْبِرُ الْمُنْبِئُ السَّيِّدُ
 وَ الْمُدْرِكُ الْقَاتِلُ وَ الْمُجَارِي
 مُوَفِّقٌ مُقَدِّمٌ وَ مُرْتَجِي
 وَ نَضْرَةُ الْأَيَّامِ وَ الْمَخْزُونُ
 مُؤْتَمِنٌ وَ فِطْرَةُ الْأَنْبِيَاءِ
 مُشْتَهَرٌ كَلِمَةُ الْمَحْمُودِ
 كِتَابٌ مَسْتُورٌ وَ نُورٌ الْبَاهِرُ
 جَوَارٌ كُنُسٍ وَ خَلْفُ السَّلَفِ
 شَمْسُ الظُّلَامِ صَاحِبُ الزَّمَانِ
 حَقُّ الْجَدِيدِ وَ سَبِيلُ نَاجِيَةِ

وَ الْفَرْجُ الْأَعْظَمُ وَ الْيَمِينُ
 وَ الْبَلَدُ الْأَمِينُ وَ النَّاقُورُ
 وَ مَا شِعُّ مَا قِيدَ مَا وَ وَثِرُ
 خَلِيفَةُ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ
 حَمْدٌ حِجَابٌ حَامِدٌ وَ حَقُّ
 وَ حُجَّةٌ وَ خُنُسٌ قِيَامَةٌ
 وَ النَّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ الْمَجْهُولُ
 مُرْتَقِبٌ وَ نُورٌ أَبْصَارِ الْوَرَى
 وَ قَائِمٌ فَتَحٌ فَكِيهٌ صَالِحٌ
 مَقْدَرَةٌ طَاوُسٌ أَهْلُ الْجَنَّةِ
 أَيُّدِي وَ إِحْسَانٌ أَمِيرُ الْأَمْرَةِ
 وَ سَيِّدٌ وَ الطَّلَعَةُ الرَّشِيدَةُ
 الْفَاتِحُ الْهَادِمُ وَ الرَّشِيدُ
 نَجْمٌ نَهَارٌ وَ كَمَالٌ دَاعِي
 فِرْدَوْسٌ الْأَكْبَرُ وَ مِضْبَاحُ الدُّجَى
 وَ الْمَفْزَعُ الْمَحْفُوظُ وَ الْمَأْمُونُ
 أُمْنِيَّةٌ وَ صَاحِبُ الصَّمَامِ
 مُسْتَتِرٌ وَ حُجَّةُ السَّمْعُودِ
 وَ الْقَمَرُ الزَّاهِرُ سَيْفُ الشَّاهِرِ
 وَ صَاحِبُ الدِّينِ وَ صَاحِبُ الشَّرْفِ
 مِيزَانٌ حَقٌّ قَيِّمٌ الزَّمَانِ
 صَدْرٌ خَلَائِفٍ وَ شَمْسُ الطَّالِعَةِ

حَافِظُ الْأَسْرَارِ نِظَامُ الدِّينِ
 الْخَازِنُ الْمَيْمُونُ وَالْمُحَقِّقُ
 مُفَرِّجُ الْكَرْبِ كَذَا السُّرَاجُ
 وَالثَّابِتُ الْغَرِيبُ وَالْوَجِيدُ
 وَمَعْدِنُ الْعُلُومِ وَالْحَلِيمُ
 وَقَايَةُ اللَّهِ وَسِتْرُ اللَّهِ
 وَشَافِعُ ذَاتِ انْتِقَامِ اللَّهِ
 كَلِمَةُ اللَّهِ مَدَارُ الدَّهْرِ
 وَسَيِّدُ الْخَلْقِ غِيَاثُ نَارِ
 مُشَيِّدُ مُجَدِّدُ بُرْهَانَ
 دِيَانَ رَبَّانِيٍّ وَالْمَعَادُ
 خَيْرَةُ اللَّهِ مُنِيرُ الْحَقِّ
 عَقِيدُ الْعِزِّ وَتِلَادُ النِّعَمِ
 وَعِصْمَةُ الْعِبَادِ وَالْقِيَامُ
 مُغَيَّبٌ وَنَازِحٌ مُذَكَّرٌ
 وَمَصْدَرُ الْأُمُورِ وَالْمَهْدِيُّ
 دَاعِي غُلَامِ رَجُلٍ وَمُنْتَقِمٌ
 وَمَنْ يُصَلِّي خَلْقَهُ الْمَسِيحُ
 وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ مَهْدِيُّ الْأُمَمِ
 وَغَيْرُ هَذِي جُمْلَةٌ عَدِيدَةٌ
 وَمُرْشِدٌ عِزُّ الْمَوْحِدِينَ
 وَمُبْطِلٌ وَنَاطِرٌ وَفَاتِقٌ
 بِسِيْمَنِهِ نُورُ الْهُدَى وَهَاجِ
 وَالْحَصِيدُ الْمَفْقُودُ وَالْفَرِيدُ
 وَصِيٌّ الْأَوْصِيَاءِ وَالْكَرِيمُ
 وَصَاحِبُ الْمَرْثِي بِعَيْنِ اللَّهِ
 وَذُو مَزِيدٍ ذُو أَنْبَاءِ اللَّهِ
 مُؤَلَّفُ الشَّمْلِ وَلِيِّ الْأَمْرِ
 ذُو السَّيْفِ وَالْفَقِيدُ وَالْبَوَّازُ
 وَنَاصِرٌ مُسْتَنْصِرٌ قُرَّانٌ
 وَالظَّفَرُ الضَّرْغَامَةُ وَالْمَلَادُ
 عَاقِبَةُ الدَّارِ لِسَانُ الصِّدْقِ
 وَغَايَةُ الْقُصُوفِ لِوَاءٌ أَعْظَمُ
 صَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَالصَّمْصَامُ
 مُسْتَوْدِعُ الْحِكْمَةِ وَالْمُؤْتَمِرُ
 وَالسَّابِقُ الْمُطَاعُ وَالْوَفِيُّ
 ذُو الْبِرِّ وَالثَّقَوِيِّ وَجَامِعُ الْكَلِمِ
 وَقُشْمٌ مِمَّنْ فَضَّلَهُ يُرِيحُ
 وَعِصْمَةُ الدِّينِ بِهِ الدِّينُ اسْتَقَمَ
 تَرَكَتُهَا لِجَحْمِ السَّيِّدَةِ

نشانه‌های ظهور:

ظهور امام زمان، وقت و ساعتی دارد که جز خداوند متعال از آن خبر ندارد و مطابق روایات، هر کس برای ظهور ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - وقتی معین کند، دروغگو است.

مehزم اسدی از امام صادق - علیه السلام - پرسید: فدایت شوم این امری که انتظار آن را می‌کشید [یعنی ظهور قائم آل محمد و تشکیل دولت حق] طولانی شد؛ چه وقت واقع می‌شود؟ حضرت فرمود:

یا مهزم کذب الوقتون، و هلك المستعجلون و نجا المسلمون، وإلینا یصیرون^۱؛ یعنی: "ای مهزم! تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می‌گویند؛ تعجیل کنندگان هلاک می‌گردند و تسلیم شوندگان نجات می‌یابند و به سوی ما بازگشت می‌کنند."

با آنکه طبق این روایت و روایتهای فراوان دیگر شبیه به آن، که از پیامبر گرامی اسلامی - صلی الله علیه و آله - و ائمه معصومین - علیهم السلام - رسیده، برای هیچ کس معین کردن وقت ظهور جایز نیست؛ ولی با وجود این، شاعرانی را می‌یابیم که روی اصول و قواعد خاصی که در دست داشته‌اند، وقت ظهور را در اشعار خویش مشخص کرده‌اند. محیی‌الدین عربی در این خصوص می‌گوید:^۲

فَعِنْدَ فَنَاءِ الزَّمَانِ وَ ذَالِهَا	عَلَى فَاءِ مَدْلُولِ الْكُرُورِ يَقُومُ
مَعَ السَّبْعَةِ الْأَعْلَامِ وَ النَّاسِ عَقْل	عَلَيْهِمْ بِتَدْبِيرِ الْأُمُورِ حَكِيم
بِأَشْخَاصِ خَمْسٍ ثُمَّ خَمْسَ وَ خَمْسَةَ	عَلَيْهِمْ تَرَى أَمْرَ الْوُجُودِ يُقِيم
وَ مَنْ قَالَ أَنَّ الْأَرْبَعِينَ نَهَائَةٌ	لَهُمْ فَهَوَ قَوْلٌ يَرْتَضِيهِ كَلِيم
وَ إِنْ شِئْتَ أَخْبِرْ عَنِ ثَمَانٍ وَ لَا تَزِدْ	طَرِيقَهُمْ وَ فَرْدٍ إِلَيْهِ قَسِيم

۱ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۳.

۲ - نوائب الدهور فی علائم الظهور، ج ۴، ص ۲۴.

فَسَبَّعَتْهُمْ فِي الْأَرْضِ لَا يَجْهَلُونَهَا وَ ثَامِنُهُمْ عِنْدَ النُّجُومِ لَسْرِيمِ

سید حسن میرجهانی طباطبائی در توضیح این اشعار می‌گوید :

" این اشعار از محیی‌الدین عربی راجع به استخراجی است که برای زمان قیام مهدی - علیه السّلام - کرده ، از روی قاعده جفری که در دست داشته ، روی سیر جدول سباعی و رباعی^۱ و دور دادن حروف و نتیجه استخراج خود را ظاهراً به حساب ابجد در این اشعار خبر داده که بعد از گذشتن خاء با ذال و فاء زمان آنچه که از فاء بالا رود و به صاد نرسد ؛ مهدی قیام می‌کند با اصحاب خاص خود و خاص الخاص‌های از خواص که در تمام روی زمین متفرّقند ؛ از رجال الغیب که هفت نفرند و از ابدال که چهل نفرند و اصحاب کهف که هفت نفرند و سایر نقباء و اوتاد و نجبا . و ظاهراً مراد از خاء و ذال و فاء عدد ابجدی آنها است که [اگر] خاء به حساب ابجد ششصد و ذال هفتصد و فاء هشتاد شود ؛ یکهزار و سیصد و هشتاد می‌شود و به قید کلمه " علی " از هشتاد می‌گذرد و لیکن به نود که حرف صاد حاکی از آن است ، نمی‌رسد ؛ بنابراین ، مقیاس زمان قیام از سال هزار و سیصد و هشتاد هجری بالا می‌رود ؛ ولی به نود نمی‌رسد و از هشتاد و نه زیادتر نمی‌شود.^۲"

پر واضح است که تاریخی که ابن عربی از روی اصول و قواعد خود ، برای زمان ظهور حضرت مهدی - علیه السّلام - معین کرده ، صحیح نیست ؛ چون هم اکنون از سال (۱۴۰۰ هـ . ق) هم گذشته ؛ ولی هنوز مهدی - علیه السّلام - ظهور نفرموده ؛ بنابراین ، همانگونه که امام صادق - علیه السّلام - فرموده ؛ هیچکس جز خدای متعال ، نمی‌تواند وقت ظهور را مشخص کند و هرکس وقتی برای آن معین نماید ؛

۱ - جدول دائرة سباعی و رباعی محیی‌الدین و چگونگی استخراج از این جدول در کتاب

نوائب الدهور فی علائم الظهور ، جلد ۴ ، صفحات ۲۶ - ۳۲ مذکور است .

۲ - نوائب الدهور فی علائم الظهور ، ج ۴ ، ص ۲۵ .

نباید به حرف او وقعی نهاد .

آنچه در لسان روایات آمده ؛ ذکر علایم و نشانه‌های ظهور است . برخی از این علایم ، حتمی هستند و وقوعشان خدشه‌ناپذیر است . این علایم در روایات به پنج یا شش قسم محصور گردیده است . امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید :

قبل قیام القائم - علیه السلام - خمس علامات محتومات : الیمانی و السفیانی و الصیحة و قتل النفس الزکیة و الخسف بالبداء^۱ ؛ یعنی : " پیش از ظهور قائم - علیه السلام - (وقوع) پنج نشانه قطعی است : (خروج) یمانی و سفیانی ؛ (وقوع) صیحة آسمانی ؛ قتل نفس زکیه و خسف بداء " .

برخی دیگر ، علایمی هستند که وقوع آنها حتمی نیست ؛ بلکه از قبیل حوادثی هستند که در لسان اخبار و احادیث آمده ؛ اما ممکن است با پیدایش بداء به وقوع نپیوندند^۲ ؛ زیرا خداوند هرچه را بخواهد ؛ محو می‌سازد و آنچه را بخواهد ، ثابت و پا بر جا نگاه می‌دارد .^۳

در کتاب یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج) می‌نویسد :

" منظور از علایم حتمی آن است که به هیچ قید و شرطی مشروط نیست و قبل از ظهور باید واقع شود و مقصود از علایم غیرحتمی آن است که حوادثی به طور مطلق و حتم ، از نشانه‌های ظهور نیست بلکه مشروط به شرطی است که اگر آن شرط تحقق یابد ؛ مشروط نیز متحقق می‌شود و اگر شرط مفقود شود ؛ مشروط نیز تحقق نمی‌یابد . و لذا مسلم است ، علایمی که در مورد حتمی بودن آنها نصی نداشته باشیم ، احتمال رخ دادن آنها نیز وجود دارد .

۱ - بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۲۰۴ .

۲ - نشانه‌های ظهور ، ص ۴۲ .

۳ - اشاره است به آیه ۳۹ سوره رعد که می‌فرماید : یمحو الله ما یشاء و یشبث و عنده أمّ الكتاب .

و اما علایم غیرحتمی بسیارند که به یک روایت ، از امام صادق (ع) اکتفاء می‌کنیم . در این روایت ، چنان روی علایم و مفاصد انگشت گذاشته شده که گویی این پیشگویی ، مربوط به ۱۳ یا ۱۴ قرن پیش نیست بلکه مربوط به همین قرن است و امروز که بسیاری از آنها را با چشم خود می‌بینیم ، قبول می‌کنیم که برآستی معجزه‌آسا است .

امام صادق (ع) به یکی از یاران خود فرمود :

- ۱- هرگاه دیدی که : حق بمبرد و طرفدارانش نابود شوند.
- ۲- و دیدی که : ظلم و ستم فراگیر شده است .
- ۳- و دیدی که : قرآن فرسوده و بدعت‌هایی از روی هوی و هوس ، در مفاهیم آن آمده است .
- ۴- و دیدی که : دین خدا (عملاً) توخالی شده ؛ همانند ظرفی که آن را واژگون سازند .
- ۵- و دیدی که : طرفداران و اهل باطل بر اهل حق پیش گرفته‌اند .
- ۶- و دیدی که : کارهای بد آشکار شده و از آن نهی نمی‌شود و بدکاران باز خواست نمی‌شوند.
- ۷- و دیدی که : مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند .
- ۸- و دیدی که : افراد (به ظاهر) با ایمان سکوت کرده و سخنانشان را نمی‌پذیرند.
- ۹- و دیدی که : شخص بدکار دروغ گوید ، و کسی دروغ و نسبت ناروای او را رد نمی‌کند.
- ۱۰- و دیدی که : بچه‌ها ، به بزرگان احترام نمی‌گذارند .
- ۱۱- و دیدی که : قطع پیوند خویشاوندی شود.
- ۱۲- و دیدی که : بدکار را ستایش کنند و او شاد شود و سخن بدش به او برگردد .

- ۱۳- و دیدی که : نوجوانان پسر ، همان کنند که زنان می‌کنند .
- ۱۴- و دیدی که : زنان با زنان ازدواج نمایند .
- ۱۵- و دیدی که : انسانها اموال خود را در غیر اطاعت خدا مصرف می‌کنند و کسی مانع نمی‌شود .
- ۱۶- و دیدی که : افراد با دیدن کار و تلاش نامناسب مؤمن ، به خدا پناه می‌برند .
- ۱۷- و دیدی که : مدّاحی دروغین از اشخاص ، زیاد شود .
- ۱۸- و دیدی که : همسایه همسایه خود را اذیت می‌کند و از آن جلوگیری نمی‌شود .
- ۱۹- و دیدی که : کافر به خاطر سختی مؤمن ، شاد است .
- ۲۰- و دیدی که : شراب را آشکارا می‌آشامند و برای نوشیدن آن کنار هم می‌نشینند و از خداوند متعال نمی‌ترسند .
- ۲۱- و دیدی که : کسی که امر به معروف می‌کند ، خوار و ذلیل است .
- ۲۲- و دیدی که : آدم‌بدکار در آنچه آن را خداوند دوست ندارد ، نیرومند و مورد ستایش است .
- ۲۳- و دیدی که : اهل قرآن و دوستان آنها خوارند .
- ۲۴- و دیدی که : راه نیک بسته و راه بد باز است .
- ۲۵- و دیدی که : خانه کعبه تعطیل شده و به تعطیلی آن دستور داده می‌شود .
- ۲۶- و دیدی که : انسان به زبان می‌گوید ولی عمل نمی‌کند .
- ۲۷- و دیدی که : مؤمن ، خوار و ذلیل شمرده شود .
- ۲۸- و دیدی که : بدعت و زنا آشکار شود .
- ۲۹- و دیدی که : مردم به شهادت و گواهی ناحق اعتماد کنند .
- ۳۰- و دیدی که : حلال ، حرام شود و حرام ، حلال گردد .
- ۳۱- و دیدی که : دین بر اساس میل اشخاص معنی شود و کتاب خدا و احکام

آن تعطیل گردد .

۳۲- و دیدی که : جرأت بر گناه آشکار شود و دیگر کسی برای انجام آن منتظر تاریکی شب نگردد .

۳۳- و دیدی که : مؤمن نتواند نهی از منکر کند مگر در قلبش .

۳۴- و دیدی که : ثروت بسیار زیاد در راه خشم خدا خرج گردد .

۳۵- و دیدی که : سردمداران به کافران نزدیک شوند و از نیکوکاران دور شوند .

۳۶- و دیدی که : والیان در قضاوت رشوه بگیرند .

۳۷- و دیدی که : پستهای مهم والیان ، بر اساس مزایده است نه بر اساس شایستگی .

۳۸- و دیدی که : مردم را از روی تهمت و یا سوءظن بکشند .

۳۹- و دیدی که : مرد به خاطر همبستری با همسران خود مورد سرزنش قرار گیرد .

۴۰- و دیدی که : زن بر شوهر خود مسلط شود و کارهای که مورد خشنودی شوهر نیست ، انجام می دهد و به شوهرش خرجی می دهد .

۴۱- و دیدی که : سوگندهای دروغ به خدا بسیار گردد .

۴۲- و دیدی که : آشکارا قماربازی می شود .

۴۳- و دیدی که : مشروبات الکلی بطور آشکار بدون مانع خرید و فروش می شود .

۴۴- و دیدی که : مردم محترم توسط کسی که مردم از سلطنتش ترس دارند ، خوار شوند .

۴۵- و دیدی که : نزدیکترین مردم به فرمانداران ، آنانی هستند که به ناسزاگویی به ما خانواده عصمت (ع) ستایش شوند .

۴۶- و دیدی که : هر کس ما را دوست دارد ، او را دروغگو خوانده و گواهیش را

قبول نمی‌کنند .

- ۴۷- و دیدی که : در گفتن سخن باطل و دروغ با همدیگر رقابت کنند .
- ۴۸- و دیدی که : شنیدن سخن حق بر مردم ، سنگین است ؛ ولی شنیدن باطل برایشان آسان است .
- ۴۹- و دیدی که : همسایه از ترس زبان ، به همسایه احترام می‌کند .
- ۵۰- و دیدی که : حدود الهی تعطیل شود و طبق هوی و هوس عمل شود .
- ۵۱- و دیدی که : مسجد طلاکاری (زینت داده) شود .
- ۵۲- و دیدی که : راستگوترین مردم نزد آنها ، مفتریان دروغگو است .
- ۵۳- و دیدی که : بدکاری آشکار شده و برای سخن چینی کوشش می‌شود .
- ۵۴- و دیدی که : ستم و تجاوز شایع شده است .
- ۵۵- و دیدی که : غیبت ، سخن خوش آنها شود و بعضی دیگر را به آن بشارت کنند .
- ۵۶- و دیدی که : حجّ و جهاد برای خدا نیست .
- ۵۷- و دیدی که : سلطان به خاطر کافر ، شخص مؤمن را خوار کند .
- ۵۸- و دیدی که : خرابی بیشتر از آبادی است .
- ۵۹- و دیدی که : معاش انسان از کم‌فروشی به دست می‌آید .
- ۶۰- و دیدی که : خونریزی آسان گردد .
- ۶۱- و دیدی که : مرد به خاطر دنیایش ریاست می‌کند .
- ۶۲- و دیدی که : نماز را سبک شمارند .
- ۶۳- و دیدی که : انسان ثروت جمع کرده ، ولی از آغاز آن تا آخر ، زکاتش را نداده است .
- ۶۴- و دیدی که : قبر مرده‌ها را بشکافند و آنها را اذیت کنند .
- ۶۵- و دیدی که : هرج و مرج بسیار است .

- ۶۶- و دیدی که : مرد ، روز خود را با مستی به شب می‌رساند و شب خود را نیز ، به همین منوال به صبح برساند و هیچ اهمیتی به برنامه مردم ندهد .
- ۶۷- و دیدی که : با حیوانات آمیزش می‌شود .
- ۶۸- و دیدی که : مرد به مسجد (محل نماز) می‌رود ، وقتی بر می‌گردد ، لباس در بدن ندارد (لباسش را دزدیده‌اند) .
- ۶۹- و دیدی که : حیوانات همدیگر را بدرند .
- ۷۰- و دیدی که : دل‌های مردم سخت و دیدگانشان خشک و یاد خدا برایشان گران است .
- ۷۱- و دیدی که : بر سر کسب‌های حرام آشکارا رقابت کنند .
- ۷۲- و دیدی که : نمازخوان برای خودنمایی نماز می‌خواند .
- ۷۳- و دیدی که : فقیه برای دین خدا فقه نمی‌آموزد و طالب حرام ، ستایش و احترام می‌گردد .
- ۷۴- و دیدی که : مردم در اطراف قدرتمندانند .
- ۷۵- و دیدی که : طالب حلال ، مذمت و سرزنش می‌شود و طالب حرام ، ستایش و احترام می‌گردد .
- ۷۶- و دیدی که : در مکه و مدینه کارهایی می‌کنند که خدا دوست ندارد و کسی از آن جلوگیری نمی‌کند و هیچ کس بین آنها و کارهای بدشان مانع نمی‌شود .
- ۷۷- و دیدی که : آلات موسیقی و لهُو در مدینه و مکه آشکار گردد .
- ۷۸- و دیدی که : مرد سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند ، ولی دیگران او را از این کار بر حذر می‌دارند .
- ۷۹- و دیدی که : مردم به همدیگر نگاه می‌کنند و از مردم بدکار پیروی نمایند .
- ۸۰- و دیدی که : راه نیک خالی و راه رونده ندارد .
- ۸۱- و دیدی که : مرده را مسخره کنند و کسی برای او اندوهگین نشود .

- ۸۲- و دیدی که : سال به سال بدعت و بدیها بیشتر شود .
- ۸۳- و دیدی که : مردم و جمعیتها جز از سرمایه‌داران پیروی نکنند .
- ۸۴- و دیدی که : به فقیر چیزی را دهند که برایش بخندند ؛ ولی در راه غیرخدا ترخم است .
- ۸۵- و دیدی که : علایم آسمانی آشکار شود و کسی از آن نگران نشود .
- ۸۶- و دیدی که : مردم مانند حیوانات در انظار یکدیگر عمل جنسی به جا می‌آورند و کسی از ترس مردم از آن جلوگیری نمی‌کند .
- ۸۷- و دیدی که : انسان در راه غیر خدا بسیار خرج کند ؛ ولی در راه خدا از اندک هم مضایقه دارد .
- ۸۸- و دیدی که : عقوق پدر و مادر رواج دارد و فرزندان هیچ احترامی برای آنها قائل نیستند ؛ بلکه نزد فرزند از همه بدترند .
- ۸۹- و دیدی که : زنها بر مسند حکومت بنشینند و هیچ‌کاری جز خواسته آنها پیش نرود .
- ۹۰- و دیدی که : پسر به پدرش نسبت دروغ بدهد و پدر و مادرش را نفرین کند و از مرگشان شاد گردد .
- ۹۱- و دیدی که : اگر روزی بر مردی بگذرد ، ولی او در آن روز گناه بزرگی ؛ مانند بدکاری ، کم‌فروشی ، و زشتی انجام نداده ، ناراحت است .
- ۹۲- و دیدی که : قدرتمندان ، غذای عمومی مردم را احتکار کنند .
- ۹۳- و دیدی که : اموال حق خویشان پیامبر (ص) (خمس) در راه باطل تقسیم گردد و با آن قماربازی و شرابخواری شود .
- ۹۴- و دیدی که : به وسیله شراب بیمار را مداوا و برای بهبودی آن را تجویز کنند .
- ۹۵- و دیدی که : در امر به معروف و نهی از منکر و ترک دین ، بی تفاوت و یکسانند .

- ۹۶- و دیدی که : سروصدای منافقان بر پا ، اما صدای حق طلبان خاموش است .
- ۹۷- و دیدی که : برای اذان و نماز مزد می گیرند .
- ۹۸- و دیدی که : مسجدها پر است از کسانی که از خدا ترسند و غیبت هم نمایند .
- ۹۹- و دیدی که : خورندگان اموال یتیمان ستوده شوند .
- ۱۰۰- و دیدی که : قاضیان بر خلاف دستور خداوند قضاوت کنند .
- ۱۰۱- و دیدی که : استانداران از روی طمع ، خائنان را امین خود قرار دهند .
- ۱۰۲- و دیدی که : فرمانروایان ، میراث مستضعفان را در اختیار بدکاران از خدا بی خبر قرار دهند .
- ۱۰۳- و دیدی که : بر روی منبرها از پرهیزکاری سخن می گویند ؛ ولی گویندگان آن پرهیزگار نیستند .
- ۱۰۴- و دیدی که : صدقه را با وساطت دیگران ، بدون رضای خداوند و به خاطر درخواست مردم بدهند .
- ۱۰۵- و دیدی که : وقت (اول) نمازها را سبک بشمارند .
- ۱۰۶- و دیدی که : هم و هدف مردم شکم و شهوتشان است .
- ۱۰۷- و دیدی که : دنیا به آنها روی کرده است .
- ۱۰۸- و دیدی که : نشانه های برجسته حق ویران شده است ؛ در این وقت خود را حفظ کن و از خدا بخواه از خطرات گناه نجات بدهد " ^۱ .
- این بود روایت امام صادق - علیه السلام - که در آن به گوشه ای از مفاسد جهان در آستانه قیام و انقلاب بزرگ حضرت مهدی - سلام الله علیه - اشاره شده است .

۱ - یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان ، ص ۱۷۰ - ۱۷۶ . متن کامل عربی این حدیث در کتاب بحارالانوار ، جلد ۵۲ ، صفحات ۲۵۶ - ۲۶۰ مذکور است .

بسیاری از این مفاسد در جوامع کنونی بخصوص در جوامع استکباری و کشورهای دست‌نشانده آنها کاملاً مشهود است.

در باب علایم ظهور حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - اشعار فراوانی سروده شده و همان نشانه‌هایی را که پیامبر گرامی اسلامی و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - بیان کرده‌اند، شعرا آنها را به نظم در آورده و با زبان لطیف و دلنشین شعر، آن را به مشتاقان آقا امام زمان - سلام الله علیه - عرضه کرده‌اند. برخی از این شاعران، تقریباً تمام علایم ظهور را در طی چند فصل با قلم شیوای خویش به نظم کشیده‌اند و بعضی دیگر فقط به گوشه‌هایی از این علایم اشاره کرده‌اند. سید حسن میرجهانی از جمله کسانی است که تقریباً تمام نشانه‌های ظهور حضرت مهدی - سلام الله علیه - را در طی چهار مبحث (علایم عام، علایم حتمی، علایم مشروط و معلق و علایم مخصوص) در اشعار خویش مطرح کرده و پیرامون هر کدام به تفصیل سخن رانده است. اینک، اشعاری که در این خصوص سروده، ذیلاً تقدیم می‌گردد:^۱

فی بیان علامات ظهوره:

عَلَائِمُ ظُهُورِهِ كَثِيرَةٌ	حِينَ ظُهُورِ الْفِتَنِ الْخَطِيرَةِ
مِنْهَا هِيَ الْعَلَائِمُ الْمُعَمَّمَةٌ	وَبَعْضُهَا الْمَلَا حِمُّ الْمُحْتَمَّةِ ^۲
مِنْهَا هِيَ الْمَشْرُوطَةُ الْمُعَلَّقَةُ	وَبَعْضُهَا قَدْ سُمِّيَتْ بِالْمُطْلَقَةِ
مِنْهَا هِيَ الْعَلَائِمُ الْبَعِيدَةُ	وَبَعْضُهَا الْقَرِيبَةُ الْعَدِيدَةُ
مِنْهَا عِلَامَاتٌ هِيَ الْمَخْصُوصَةُ	وَكُلُّهَا مَرْوِيَةٌ مَنْصُوصَةٌ

۱ - الدرر المكنونة، ص ۲۲۴ - ۲۵۸.

۲ - المعتمه: عام.

من العلام العامة لظهوره:

أَمَا الَّتِي عَمَّتْ مِنَ الْعَلَائِمِ
 مِنْهَا ذَهَابُ الْحَقِّ وَالْحَقِيقَةِ
 قَلَّةُ أَهْلِ الْعَدْلِ وَالسَّادِدِ
 ذُلُّ أَهْلِ الدِّينِ وَالْإِيمَانِ
 تَوَجُّهُ قَوْلِ اللَّهِ بِالْأَهْوَاءِ
 يَمُوتُ دِينَ اللَّهِ بِانْكَفَاءِ
 مِنْهَا شُمُولُ الْجَوْرِ فِي الْبِلَادِ
 وَ يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ
 وَ اكْتَفَتْ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ
 وَ يُمَدِّحُ الْفَاسِقُ بِالْفَسُوقِ
 تَزَوُّجُ النِّسْوَانِ بِالنِّسْوَانِ
 إِعَاشَةُ الْمَرْءِ بِفَرْجِ زَوْجَتِهِ
 عَلَى الْفُرُوجِ تَكْسِبُ الْأَمْوَالَ
 كَثِيرَةٌ وَ هِيَ مِنَ الْعِظَائِمِ^١
 إِشَاعَةُ الْبَاطِلِ فِي الْخَلِيقَةِ
 وَ كَثْرَةُ الْجَوْرِ مَعَ الْفُسَادِ^٢
 عِزَّةُ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ الطُّغْيَانِ
 تَعْطُلُ الْقُرْآنَ بِالْآرَاءِ
 هَذَا كَمَا انْكَفَى إِنْاءُ الْمَاءِ^٣
 كَذَا شُيُوعُ الظُّلْمِ فِي الْعِبَادِ^٤
 يَزْتَكِبُونَ أَقْبَحَ الْأَعْمَالِ
 فِي الْفِسْقِ وَ الْفُجُورِ وَ الْفَحْشَاءِ
 وَ انْفِتَخَرَ الْأَوْلَادُ بِالْعُقُوقِ
 شُيُوعُ مَا يُعْطِينَ فِي الْغِلْمَانِ
 يَكْدُّ فَرْجَهَا ارْتِفَاعُ رُتْبَتِهِ
 نَالَ بِهَا الْمَرْءُ بِمَا يَنَالُ

١ - العظائم (جمع العظيمة) : بلاى سخت .

٢ - السَّادِد من الرجال : مرد استوار و درست .

٣ - انْكَفَأَ : برگشت . انْكَفَأَ الْإِنَاءُ : برگشت و سرازير شد و افتاد .

٤ - الكدُّ : رنجور ساختن .

تَمْتَدِحُونَ بِالنِّزَا النَّسَاءِ
 تُصَانِعُ الْمَرْءَةَ زَوْجَهَا عَلَى
 وَخَيْرٌ بَيْتٍ مَنْ عَلَى الْفَحْشَاءِ
 وَأَسْوَأُ تَا يَسُومًا يُرَى رِجَالًا
 فِي الرَّجُلِ تَنَافَسُ الْفَعَالُ
 وَامْتَشَطَ الْمَرْءُ كَمَا تَمَشَّطَتْ
 وَ يُنْفِقُ الْأَمْوَالَ شَخْصُ الْعَاصِي
 وَإِنَّمَا الْجَارُ لَمْؤُذِي جَارِهِ
 تَكَثَّرُ بَيْنَهُمْ شُهُودُ الزُّورِ
 عَطَلَتْ الْحُدُودُ وَالْأَحْكَامُ
 تُقَرَّبُ الْوَلَاةُ أَهْلَ الشَّرِّ
 فِي الْحُكْمِ مِنْهُمْ اِرْتَشَى الْوَلَاةُ
 وَ تَكَثَّرَ الْفُجُورُ وَالْفَحْشَاءُ^۱
 أَمْثَالِهِ لِكَيْ تَرَاهُ يَفْعَلًا^۲
 يُسَاعِدُ الْبَنَاتِ وَالنِّسَاءِ
 يُعْطُونَ فِي فُرُوجِهِمْ أَمْوَالًا^۳
 عَلَيْهِ قَدْ تَغَايَرَ الرَّجَالُ^۴
 لِزَوْجِهَا زَوْجَتَهُ كَيْ نَشِطَتْ^۵
 مِنْ غَيْرِ وَجْهِ اللَّهِ فِي الْمَعَاصِي
 وَ لَا يَخَافُ اللَّهَ فِي إِضْرَارِهِ
 إِفْتَخَرُوا فِي النَّاسِ بِالْفُجُورِ^۶
 بَيْنَهُمْ يُحَلِّلُ الْحَرَامُ
 مِنْهُمْ يُبَعِّدُونَ أَهْلَ الْخَيْرِ
 أَقْرَبُ مَنْ عِنْدَهُمُ السُّعَاةُ^۷

۱ - "النساء" مبتدای مؤخر و "تمتدحون" خبر آن می‌باشد و فاعل "تمتدحون" ضمیر بارز و او است نه "النساء".

۲ - صانعه: داراه و لاینه، با او مدارا و نرمی کرد.

۳ - واسوءتا یوما؛ یعنی، دریغا و دردا بر بدی روزی که ...

۴ - التنافس: در پیروزی یا کسب چیزی رقابت کردن و پیشی گرفتن. تغایر القوم: آن قوم بر یکدیگر رشک بردند.

۵ - امتشط: موی خود را شانه کرد. نشیط: سردماغ شد، زنده دل شد.

۶ - الزور: دروغ.

۷ - ارتشی: رشوه گرفت. السعاة (جمع الساعي): سخن چین.

و يَأْخُذُونَ النَّاسَ بِالنَّمِيمَةِ
تُعْطَى الْوِلَايَةَ لِمَنْ يَزِدَادُ
و يُقْتَلُ الْمَرْءُ عَلَى الْمَظَنَّةِ
وَ تَقْهَرُ الْمَرْأَةُ ظُلْمًا زَوْجَهَا
قَدْ رَضِيَ الزَّوْجُ بِكَرِي زَوْجَتِهِ
بِأَخْذِهَا الدَّنِيِّ مِنْ طَعَامٍ
وَ تَبْذُلُ النِّسَاءُ بِالْكَفَّارِ
وَ تَظْهَرُ السَّمَلَاهِي الْكَثِيرَةُ
مَرُّوا بِهَا رَاضِينَ بِاسْتِمَاعٍ
لَا يَمْنَعُونَهَا وَ يَرْضَوْنَ بِهَا
إِنَّ الَّذِي يَخَافُ مِنْ سَلْطَنَتِهِ
وَ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَى الْوَلَاةِ
وَ إِنَّهُمْ لَلْكَذِبِ سَمَاعُونَ
أَمْوَالُ ذِي الْقُرْبَى يُقَامَرُ بِهَا
وَ بَيْنَهُمْ أُضْيِعَتِ الصَّلَاةُ
قَدْ كَثُرَتْ بَيْنَهُمُ الظُّلِيمَةُ^۱
وَ مَنْ يُعِينُهُمْ وَ مَنْ أَرَادُوا
وَ يُسْجَنَنَّ الْمُؤْمِنُ بِالْمَظَنَّةِ
بِمَا اشْتَهَتْ وَ الزَّوْجُ لَا يَرْضَى بِهَا^۲
وَ هَكَذَا كَرَايَةُ جَارِيَتِهِ
أَوْ تَأْخُذُ الْقَلِيلَ مِنْ إِدَامٍ^۳
أَنْفُسَهُنَّ ذَا بِالِاخْتِيَارِ
وَ هِيَ مِنْ الْعِظَائِمِ الْكَبِيرَةِ
يَسْتَمْعُونَهَا بِإِلا امْتِنَاعٍ
لَا يَجْتَرِي الْمَانِعُ أَنْ يَمْنَعَهَا
يُبَدِّدُ الْأَشْرَافَ فِي مَمْلَكَتِهِ^۴
بِالْمَدْحِ كَانَ شَاتِمَ السَّادَاتِ
وَ هَكَذَا لَلشُّحِ أَكَالُونَا^۵
بَيْنَهُمُ الْفِسْقُ تُجَاهَرُ بِهَا^۶
قَدْ مُنِعَتْ عَنْ أَهْلِهَا الزَّكَاةُ

۱ - الظلیمه : آنچه به ستم گرفته شود .

۲ - تقهر : مسلط می شود ؛ چیره می شود .

۳ - الإدام : خورش .

۴ - یبدد : پراکنده می کند .

۵ - الشُّح : حرام .

۶ - قامره : با او شرط بندی و قماربازی کرد .

يُتَّخَذُ الْقُرْآنُ فِي الْمِزْمَارِ
عَلَيْهِمْو سَلَطَتِ الْأَشْرَارُ
وَ أَرْدَلُ النَّاسِ بِهِمْ زَعِيمٌ
مَنْ أَظْلَمُ النَّاسِ هُوَ الْمَعْظَمُ
وَ إِمْرَةٌ النَّاسِ مَعَ الصُّبْيَانِ
قَدْ ثَقُلَ الْقُرْآنُ أَنْ يُسْتَمَعَ
وَ مُسْتَشَارُ النَّاسِ فِي الْأُمُورِ
يَفْتَخِرُونَ بِاسْتِمَاعِ الْبَاطِلِ
وَ أَعْرَضُوا عَنِ عُلَمَاءِ الدِّينِ
يُكَذِّبُ الصَّادِقُ وَ هُوَ الصَّادِقُ
يُشَبِّهُ الرَّجَالَ بِالنِّسَاءِ
شَبَّهَتِ النَّسَاءُ بِالرِّجَالِ
يَرْتَكِبُونَ الْبَغْيَ وَ الْفَحْشَاءَ
نِسَاءُهُمْ فِي بَيْنِهِمْ عُرَاةٌ
مُكَشَّفَاتٌ هُنَّ سَافِرَاتٌ
يُرَى رُكُوبُهُنَّ فِي السَّرُوجِ

بَدَتْ لَهُمْ خِيَانَةُ التُّجَارِ
وَ عِنْدَهُمْ قَدْ ذَلَّتِ الْأَخْيَارُ
فِي بَيْنِهِمْ قَدْ كَثُرَ الزُّنَيْمُ
وَ أَفْسَقُ النَّاسِ لَدَيْهِمْ أَكْرَمُ
فِيهِمْ بَدَتْ حُكُومَةُ النُّسْوَانِ
وَ سُنَّةُ الرَّسُولِ أَنْ يُتَّبَعَا
صَارَتْ نِسَاءَهُمْ بِقَوْلِ الزُّورِ
وَ هُمْ يُتَابِعُونَ قَوْلَ الْجَاهِلِ
يُرَجِّحُ الْخَائِنُ بِالْأَمِينِ
يُصَدِّقُ الْكَاذِبُ وَ الْمُنَافِقُ
وَ يَسْلُكُونَ مَسَلَكَ الْأَعْدَاءِ
فِي أَفْسَحِ الْأَعْمَالِ وَ الْأَفْعَالِ
كَمْ تَرَكُوا الْعِفَّةَ وَ الْحَيَاءَ
وَ هُنَّ فِي الْفِتْنَةِ دَاخِلَاتٌ
مِنْهُنَّ فِيهِمْ بَدَتْ الْعَوْرَاتُ
وَ الْأُمُرُ فِي أَيْدِي الْعُلُوجِ

۱ - المزمار : قره نی .

۲ - الزنیم : حرامزاده .

۳ - إمرة : امیر و فرمانروا شدن .

۴ - العرأة (جمع العاری) : برهنه .

۵ - السافرة : زن گشاده روی .

۶ - العلوج (جمع العلیج) : کافر ، خدانشناس .

طَفَّفَتِ الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
 بَيْنَهُمُ الضَّعِيفُ كَانَ هَالِكًا
 قَدْ عَلَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْفُجُورِ
 تُشْتَمُّ الْأَبَاءُ وَالْأُمَّهَاتُ
 فِيهِمْ يُبَاعُ الْخَمْرُ وَالْفُقَاعُ
 وَيَسْتَخْفُّ النَّاسُ بِالْقُرْآنِ
 وَتَظْهَرُ الْمَلَاهِي الْعِظَامُ
 سُلْطَانُهُمْ يَحْتَكِرُ الطَّعَامَا
 يُرْجِحُ الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ
 يُخَالِفُ السُّنَّةَ وَالْكِتَابَا
 يُحَقِّرُونَ صَاحِبَ الْأَثَارِ
 تَكْثُرُ فِيهِمْ قُضَاةٌ فَجْرَةٌ
 يَكْتَسِبُونَ الْعِلْمَ لِلرِّيَاسَةِ
 تَكْثُرُ فِيهِمْ خُطْبَاءُ فَسَقَةٌ
 وَيَكْذِبُ التَّاجِرُ فِي تِجَارَتِهِ
 فَعِنْدَهَا تَخْتَلِفُ الْمَذَاهِبُ
 يَظْهَرُ فِيهِمْ دَوْلَةُ الْأَشْرَارِ
 وَيَمْلِكُ الْمَالُ الَّذِي لَا يَمْلِكُهُ
 شُدَّتِ الْقُصُورُ وَالْبُنْيَانُ^۱
 وَمَنْ هُوَ الْقَوِيُّ كَانَ مَالِكًا
 وَيَكْثُرُ الْكِذْبُ وَقَوْلُ الزُّورِ
 وَتَكْثُرُ الْوُشَاةُ وَالسُّغَاةُ
 لَا يَجْتَرِي بِسَمْنِهِ الْمَنَاعُ
 تَدُورُ فِيهِمْ دَوْلُ الشَّيْطَانِ^۲
 فِيهِمْ كَذَا الْمَغَانِي الْحَرَامُ
 وَبِالْهَوَى يُحَلِّلُ الْحَرَامَا
 لَا يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ
 يُبَعِّدُ الْأَخْيَارَ وَالْأَطْيَابَا
 يُعْظَمُونَ حَامِي الْكُفَارِ
 تَظْهَرُ بَيْنَهُمْ دُعَاةٌ كَفَرَةٌ
 وَسُمِّيَ النِّفَاقُ بِالسِّيَاسَةِ
 يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ وِلَاةٌ رَهَقَةٌ^۳
 وَهَكَذَا الصَّانِعُ فِي صِنَاعَتِهِ
 يُكْسِبُونَ قَدْرَ كُلِّ كَاذِبٍ
 وَالظُّلْمُ يُسْتَوْعَبُ فِي الْأَمْصَارِ^۴
 يَحْرُمُ بِالْعُدْوَانِ عَنْهُ مَالِكُهُ

۱ - طَفَّفَتِ الْمِكْيَالَ : پیمانہ را کم پیمود .

۲ - يَسْتَخْفُّ بِالْقُرْآنِ : قرآن را سبک می شمارد .

۳ - الرَّهَقَةُ (جمع الراهق) : نادان ، سبک عقل .

۴ - يُسْتَوْعَبُ : فراگیر می شود . الأمصار : شهرها .

و بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ مِنْهُمْ بَعْضًا
 صَارَ الْغَنِيُّ عِنْدَهُمْ مَرْفُوعًا
 يُقَلِّلُ السَّدَادُ وَالرَّشَادُ
 وَفِيهِمْ مَوْتٌ تُسْتَبَعُ الْأَهْوَاءُ
 وَبَيْنَهُمْ قَدْ كَثُرَ الْجَبَاحُ
 يَزْدَلِفُ الْخِصَامُ فِي الْمَمَالِكِ
 وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ
 كَانَ لَهُمْ ضَمَائِرٌ رَدِيَّةٌ
 أَضَدَّتْهُمْ لِمُفْتَرِي الْكَذَابِ
 هَمُّهُمْ الْبُطُونُ وَالْفُرُوجُ
 وَكَثْرَةُ الْقِمَارِ وَالْمَغَانِي
 وَ مَا بِهِ يُلْهَوْنَ وَالْمَعَارِفُ
 يُزَيِّنُ الرَّجَالَ بِالْعِقْيَانِ
 لُبْسُهُمُ الدِّيَابِجُ وَالْحَرِيرُ
 يَبْقُونَ فِي فِعَالِهِمْ حَيَارَى
 وَكَانَ ذَاعِدَاوَةٌ وَبُغْضًا
 كَانَ الْمُقَلُّ بَيْنَهُمْ مَوْضُوعًا^۱
 وَ يَكْثُرُ الْعِنَادُ وَالْفَسَادُ^۲
 وَ مِنْهُمْ يُتَّخَذُ الْأَرَاءُ
 وَ النَّاسُ فِيهِمْ يُؤْخَذُ الْأَمْوَالُ
 يُلْقَوْنَ بِالْأَيْدِي إِلَى الْمَهَالِكِ^۳
 بِهَائِمًا فِي صُورَةِ الْإِنْسَانِ
 نَسَوَانَهُمْ كَمِثْلِهِمْ بِذِيَّةٍ^۴
 وَ مَنْ هُوَ الْعِيَابُ وَالْغِيَابُ
 وَالْفَخْرُ وَالْحَيْلَاءُ وَالسُّرُوجُ
 وَ النَّسْوَةُ الْقَيْنَاتُ وَالْعِيدَانُ^۵
 وَ السُّفْنُ الْعِظَامُ وَالزَّخَارِفُ^۶
 حَلِيَّتُهُمْ كَحَلِيَّةِ النَّسْوَانِ^۷
 فِعْلُهُمُ الْفَحْشَاءُ وَ التَّبْدِيرُ
 لَا مُسْلِمِينَ هُمْ وَ لَأَنْصَارِي

۱ - الْمُقَلُّ : فقير ، بی چیز . " موضوع " ضد " مرفوع " است که در مصراع اول آمده است .

۲ - السَّدَادُ : استقامت .

۳ - إزدلف : زلف ، نزدیک شد . " خِصَام " مصدر دوم " خَاصَمَ " است .

۴ - الرديّة : پست . البذية : بد اخلاق ، بددهن .

۵ - القينة : زن آوازخوان . العيدان (جمع العود) : یک نوع آلت موسیقی است .

۶ - المعازف (جمع المعزف) : ساز .

۷ - العیقان : طلای خالص .

عَالِمُهُمْ أَشَرُّ خَلْقِ اللَّهِ
 كَانَ مُقَرَّبًا إِلَى السُّلْطَانِ
 وَإِنَّهُ الْمُفْتِي بِمَا اشْتَهَاهُ
 وَيَسْطَلِبُ السَّفِيحَةَ لِغَيْرِ اللَّهِ
 بِحُكْمِهِ تَنْهَيْتُكَ الْمَحَارِمُ
 وَإِنَّمَا تَخْرُجُ مِنْهُ الْفِتْنَةُ
 فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامًا
 عِنْدَهُمُ الْمَعْرُوفُ كَانَ مُنْكَرًا
 لَنْ يَفْسِمُوا فِي النَّاسِ بِالسُّوِيَّةِ
 كَانَ لَهُمُ اللَّيْنَةُ مُؤْتَلِفَةً
 لَا يَرْحَمُونَ بَيْنَهُمْ صَغِيرًا
 لَا يَرْحَمُونَ مَنْ لَدَيْهِمْوُ بَكِي
 وَيَسْتَخْفُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ
 وَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَالشَّهَادَةَ
 يُكْرَمُ فِيهِمْ مَنْ هُوَ الْمُخْتَانُ
 وَهُمْ يَجْجُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ
 يَجْجُ لِلسَّمْعَةِ وَالرِّيَاءِ
 وَالْبَعْضُ لِلنُّزْهِةِ وَالتَّفْرِيحِ
 وَإِنَّهُ بِسَعْمِهِ يُبَاهِي
 وَعِنْدَهُ صَارَ مِنَ الْأَعْوَانِ
 مِنْ جَلْبِهِ الْمَالُ وَمَا سِوَاهُ
 وَشَأْنُهُ تَغْيِيرُ أَمْرِ اللَّهِ
 يُفْتِي بِأَنْ يُكْتَسَبَ الْمَائِمُ
 وَعَوْدُهَا إِلَيْهِ يَا لَلْمِخْنَةِ
 فَظًّا غَلِيظًا لُكْعًا لِسَامًا^۱
 وَمَا هُوَ الْمُنْكَرُ فِيهِمْ أَمِيرًا
 لَنْ يَغْدِلُوا بِالْحَقِّ فِي الرِّعِيَّةِ
 لِكَيْفَتُهُ قُلُوبُهُمْ مُخْتَلِفَةٌ
 فِيهِمْ فَلَنْ يُوقَرُوا الْكَبِيرَا
 وَلَنْ يُجَبِّبُوا مَنْ إِلَيْهِمْوُ شَكِي
 وَيُنْفِقُ الْمَالُ لِغَيْرِ اللَّهِ
 هُمْ مَتَشَاقِلُونَ فِي الْعِبَادَةِ
 يُعْظَمُونَ مَنْ هُوَ الْفَتَانُ^۲
 فَبَعْضُهُمْ بِحَجِّهِ يُبَاهِي
 وَبَعْضُهُمْ لِلْبَيْعِ وَالشَّرَاءِ^۳
 وَإِنَّهُ مُرْتَكِبُ الْقَبِيحِ

۱- اللُّكْعُ: ناکس [در هنگام ندا برای مفرد "یا لُکَع" و برای تشبیه "یا ذَوِي لُکَع" گفته می‌شود].

۲- إختانه: خانه، به او خیانت کرد. "مُختان" هم می‌تواند اسم فاعل باشد و هم اسم مفعول، که البته در این بیت اسم فاعل است.

۳- السَّمْعَةُ: خودنمایی، ریا.

فَيَعْبُدُونَ اللَّهَ بِالْأَهْوَاءِ
 وَلَتَتَّهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى
 تَزْوَرُّ الدَّيْرَانَ وَالْقُصُورُ
 وَفِيهِمْ يُكَلِّمُ الْجَامُوسُ
 وَأَسْوَأُ مَا مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ
 يَخْتَلِطُ الرَّجَالُ وَالنِّسَاءُ
 قَدْ عَلَتِ الْأَصْوَاتُ وَالْمَغَانِي
 فِيهَا انْكَشَافُ الْفَرْجِ وَالسُّتُورِ
 يَكْثُرُ فِيهِمْ عَابِدُ الشَّيْطَانِ
 يَقِلُّ فِيهِمْ عُلَمَاءُ الدِّينِ
 فِي الْعُلَمَاءِ يَكْثُرُ النِّفَاقُ
 يَكْثُرُ فِيهِمْ دُعَاةُ كَفْرَةٍ
 مَنْ كَانَ فِيهِمْ دَاعِي الضَّلَالَةِ
 فِي الْمُسْلِمِينَ يَظْهَرُ الشَّقَاقُ
 وَالْمُؤْمِنُونَ بَيْنَهُمْ أَذِلَّةٌ
 تُقَارِبُ السُّبُلَانَ وَالْأَسْوَاقُ
 هُمْ مُتَنَسِّكُونَ بِالْآرَاءِ^۱
 يَسْتَكْبِرُونَ فِيهِمْ اسْتِكْبَاراً
 إِلَى النِّسَاءِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ^۲
 يَصِيحُ فِي بَيْنِهِمُ النَّاقُوسُ^۳
 يَشْتَدُّ فِيهِمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ
 وَيَذْهَبُ الْعِفَّةُ وَالْحَيَاءُ
 بِالْفِسْقِ وَالْفُجُورِ وَالطُّغْيَانِ
 كَذَا انْهِدَامُ الدُّورِ وَالْقُصُورِ^۴
 وَيَخْرُجُ النَّاسُ عَنِ الْإِيمَانِ
 وَالْفُقَهَاءُ صَاحِبِ الْيَقِينِ
 قُرَائِهِمْ أَكْثَرُهُمْ فُسَاقُ
 يَبْدَعُ فِيهِمْ عَرَفَاءُ فَجْرَةٍ^۵
 يُعْرِفُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَالَةِ
 كَمْ مِنْ دَمٍ مِنْ جَوْرِهِمْ يُرَاقُ
 يُضْرَبُ مِنْهُمْ وَعَلَيْهِمْ ذِلَّةٌ
 بَيْنَ النِّسَاءِ يَكْثُرُ الطَّلَاقُ

۱ - مُتَنَسِّكٌ : عبادت کننده .

۲ - تَزْوَرُّ : زینت داده می شود .

۳ - الْجَامُوسُ : گاومیش . النَّاقُوسُ : زنگ کلیسا .

۴ - الدُّورُ (جمع الدَّار) : خانه .

۵ - العَرَفَاءُ (جمع العَرِيف) : کارگزار کارهای قوم که در آن امر مشهور و شناخته شده باشد .

قَدْ غَلَّتِ الْأَشْعَارُ وَالْمَا كِلُ
 يُسْتَهْزَأُ الْآيَاتُ وَالْأَحْكَامُ
 أَعْلَامُهُمْ مَالُوا إِلَى التَّفَلُّسِ
 وَ يَكْثُرُ الْمِرَاءُ وَالْجِدَالُ
 مَالُوا عَنِ الْحَقِّ إِلَى الضَّلَالِ
 وَ عِنْدَهَا زُخْرِفَتِ الْمَسَاجِدُ
 يُزَوَّرُ الْقُرْآنُ وَالْمَصَاحِفُ
 وَ تُصْنَعُ الْمَصَانِعُ الْمُسْتَحْدَثَةُ
 تُرْتَفَعُ الصَّوَاعِقُ الْمُخَلَّبَةُ
 وَ بِالْخُصُومَاتِ عَلَّتْ أَصْوَاتُهُمْ
 تَظْهَرُ فِي الْأُمُورِ مُشْكِلاتُ
 يَشْتَدُّ فِي بَيْنِهِمُ الْغَرَامُ
 يُجْجَعُ الدَّائِنُ بِالْغَرِيمِ
 وَ بَيْنَهُمْ لِيُؤْخَذُ الْأَمْوَاجُ
 شَيَّدَتِ الْبُنْيَانُ وَالْهَيَا كِلُ
 وَ بَيْنَهُمْ لَتَكْثُرُ الْأَوْهَامُ
 مِنْهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى التَّصَوُّفِ
 وَ الْكِبَرِ وَالْغُرُورِ وَالْأَمَالُ
 وَ هُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِضْلالِ
 وَ تُرْفَعُ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَعَابِدِ
 تُحَدَّثُ مَا بَيْنَهُمُ الطَّرَائِفُ
 وَ هِيَ لِوَقْعِ النَّازِلَاتِ الْمُحْدَثَةِ
 تَظْهَرُ فِيهِمْ حَادِثَاتٌ مُعْجِبَةٌ
 وَ بِالْجِنَايَاتِ مَضَّتْ أَوْقَاتُهُمْ
 عَلَيَّهُمْ تُنَزَّلُ نَازِلَاتُ
 فَعِنْدَ ذَا يَزْدَلُّ الْخِصَامُ
 يَخْبِسُهُ بِاللُّكْعِ اللَّئِيمِ
 عَنِ حَجِّهِمْ يُمْتَنَعُ الْحُجَّاجُ

۱ - شَبَّةُ الْبِنَاءِ : بِنَا رَا بِالَا بَرَد . الْهَيَا كِل (جَمْعُ الْهَيْكَل) : بِنَايِ بَلَنْد ، مَجْسَمَه ، جَايِ مَقْدَسِ دَرِ صُورِ كَنِيهِ يَا عِبَادَتِگَاهِ يَا مَحْفَلِ .

۲ - تَفَلُّسَفَ : دَرِ فِلْسَفَهِ غُورِ كَرْدِ .

۳ - الْمِرَاءُ : جِدَالِ .

۴ - يُزَوَّرُ : زِينَتِ دَادَهِ مِي شُودِ . الطَّرَائِفُ (جَمْعُ الطَّرِيقَةِ) : تَازَهِ وَ شِگَفَتِ أَنْگِيزِ .

۵ - خَلَّبَهُ : بَا او نِيرَنگِ زَدِ وَ او رَا فَرِيبِ دَادِ .

۶ - الْغَرَامُ : حَرَصِ وَ آزِ ؛ شِيْفَتِگِيِ وَ عَشَقِ رَنجِ آوَرِ .

۷ - دَرِ دِيَوَانِ شَاعِرِ آخِرِينِ كَلِمَهِ مِصْرَاعِ اَيْنِ بَيْتِ " الْاَمْوَاجِ " ثَبِتِ شُدَهِ اسْتِ . بَهِ نَظَرِ مِي رَسَدِ كِه

بِشْتَمِ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ

يَسْتَشْعِرُ الْبَنُونَ وَالْبَنَاتِ^۱

العلائم المحتومة لظهوره عليه السلام:

أَمَّا عَلامَاتُ هِيَ الْمُحْتَمَّةُ
خُرُوجُ عُثْمَانَ مِنَ الشَّامَاتِ
قِيلَ اسْمُهُ حَرْبٌ هُوَ ابْنُ عَنبَسَةَ
وَإِنَّمَا خُرُوجُهُ فِي سِي رَجَبٍ
وَإِنَّهُ لَيَمْلِكُ الشَّامَاتِ
كَمْ مِنْ عَظَائِمَ لَهُ فِيهَا تَقَعُ
مَلْعُونُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
مِنْهَا إِلَى الْكُوفَةِ قَدْ تَعَدَّى
فَيَقْتُلُ الرِّجَالَ وَالنِّسَاءَ
وَ يَهْتِكُ السُّتُورَ وَالْفُرُوجَا
أَيُّ عُلُوجٍ رُدُّلٌ فُسَجَّارُ

فَسَبْعَةٌ مَحْتُمَةٌ مُسَلَّمَةٌ
مِنْ آلِ هِنْدٍ وَ يَزِيدِ الْعَاتِي^۲
يَخْرُجُ مِنْ أَرْضٍ يُقَالُ يَابِسَةُ
يَخْرُجُ فِي حِينِ اخْتِلَافِ الْعَرَبِ^۳
كَانَ لَهَا فِيهَا لَمَلْحَمَاتِ
وَ مِنْهُ فِيهَا عَلَمُ الْجَوْرِ رَفَعَ
رَأْسَ الشَّقَاءِ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ
بِجَيْشِهِ وَجَاءَ شَيْئاً إِذَا^۴
يُذَبِّحُ الْأَطْفَالَ وَالْأَبْنَاءَا
عَلَيْهِمْ يُسَلِّطُ الْعُلُوجَا^۵
مِنْ ظُلْمِهِمْ إِفْتَضَّتِ الْأَبْكَارُ^۶

→ این کلمه "الاموال" باشد که اشتبهاً "ح" به جان "ل" نوشته شده است .

۱ - استشعر خشية الله : خوف خدای را شعار خود گردانید .

یعنی : پسران و دختران ، سب پدران و مادران را شعار خود قرار داده‌اند .

۲ - العاتی ؛ عیاش و فاسق .

۳ - المَلْحَمَةُ ؛ جنگ شدید .

۴ - الإِدَّة ؛ کار سخت و بزرگ و زشت و شگفت‌آور .

۵ - العُلُوجُ (جمع العِلْج) : کَلَّ جاف شدید من الرجال .

۶ - الرُّدْلُ ؛ انسانهای بیست و ناکس .

فَقِيلَ يَا لَإِلَهِ مَنْ فَضِيحَةٌ
 يَا وَيْلَتَا مِنْ فِتْنَةِ السُّفْيَانِي
 مِنْ جَوْرِهِ قَدْ بَكَتِ الْأَمْلاكُ
 ثُمَّ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ
 فَيَقْتُلُونَ مِنْهُمْ رِجَالًا
 يُخَرَّبُونَ مَنْسَجَدَ الرَّسُولِ
 وَيَهْتَكُونَ حُرْمَةَ النَّسْوَانِ
 ثُمَّ إِلَى مَكَّةَ أُرْسِلَ اللَّعِينِ
 فَرَبُّهُ عَذَّبَهُمْ عَذَابًا
 فَانْخَسَفَتْ بِجَيْشِهِ الْبِيدَاءُ
 إِنَّ مِنْ الْعَلَائِمِ الْمَحْتُومَةِ
 مَدَّةٌ مُلْكِ ذَلِكَ السُّفْيَانِي
 مِنْهَا اهْتِزَازُ رَايَةِ الْيَمَانِي
 رَايَتُهُ أَهْدَى مِنَ الرَّايَاتِ
 فِي رَجَبٍ يَخْرُجُ كَالسُّفْيَانِي
 قِيَامُهُ إِلَى طُلُوعِ الضَّاحِيَةِ
 يَسْمَعُ صَوِيحَةً مِنَ السَّمَاءِ
 فِي آنٍ وَاحِدٍ عَلَى لُغَاتِهِمْ
 بِاسْمِ الْإِمَامِ الْحُجَّةِ الْمُنتَظَرِ
 فَضِيحَةٌ وَقِيحَةٌ قَبِيحَةٌ
 وَمَا بِهِمْ حَلٌّ مِنَ السَّهْوَانِ
 زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ كَذَا الْأَفْلاكُ
 أُرْسِلَ جُنْدُهُ الْعَتَاةَ الْكُفْرَةَ
 وَيَسْنَهُبُونَ مِنْهُمْ أَمْوَالًا
 وَصَيَّرُوهُ مَرْبُطَ الْخِيُولِ
 يَرْتَكِبُونَ السَّبْعِيَّ بِالسَّعْدَوَانِ
 جَيْشًا لِهَدْمِ بَيْتِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 بِأَخْذِهِمْ قَدْ أَمَرَ التُّرَابَا
 وَهَكَذَا أُبِيدَتِ الْأَعْدَاءُ^١
 هِيَ انْخِسَافُ الْفِرْقَةِ الْمَشُومَةِ
 إِلَى الظُّهُورِ أَشْهُرُ ثَمَانِ
 فِي الْيَمَنِ بِالْيَمَنِ وَالْإِيمَانِ
 لِلدِّينِ أَنَّهُ مِنَ الْحُمَاةِ
 يَدْعُو إِلَى خَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ
 مِنَ الشُّهُورِ أَشْهُرُ ثَمَانِيَّةِ
 مَنْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْأَحْيَاءِ
 كَأَنَّهَا تَكُونُ فِي أَبْيَاتِهِمْ^٢
 مَنْ الَّذِي فِي الْكَوْنِ مُنْجِي الْبَشَرِ

١ - فانخسفت بجيشه البيداء ؛ یعنی بیابان لشکر او را در خود فرو برد . آیدت : نابود شدند .

٢ - أبيات (جمع بيت) : خانه .

مِنْ رَمَضانَ وَقَعَتْ يَقيناً
ظُهُورُ حَقِّ بَعْدَها مَعْلُومَةٌ
مِثُّهُ وَ فِي آخِرِهِ خَسَفَ القَمَرُ
لَسُنَّ يَبْدُ مِثْلُ هَذِهِ العَلامَةِ
ما وَقَعَتْ فِي مَكَّةِ المُكْرَمَةِ
نَفْسُ زَكِيَّةٍ مِنْ الفِخامِ
السَّيِّدُ المُنْتَجَبُ الرَضِيُّ
يَوماً مِنْ الأَيامِ فَالحَقُّ ظَهَرَ
وَإِنَّمَا قِيامُهُ يَدُومُ
مَحْتُومَةٌ هُذِي كَما فِي الخَبَرِ
وَإِنَّهُ لَيَهْزِمُ الشُّفَيانِي
صَبِيحُ وَجْهِهِ وَ فَصِيحُ اللِّسَنِ^١
بِجَيْشِهِ يَلْحَقُ بِالأَطيابِ

وَ تِلْكَ فِي الثَّالِثِ وَ العِشْرينَا
هُذِي لَمِنْ آياتِهِ المَحْتُومَةِ
مِنْها أَنْكَسَفَ الشَّمْسُ فِي الخامِيسِ عَشَرَ
مِنْ أَوَّلِ الدُّنيا إلی القِیْمَةِ
إِنَّ مِنْ العَلائِمِ المُحْتَمَّةِ
يُقْتَلُ بَينَ الرُّكنِ وَ المَقامِ
مُحَمَّدُ ابْنُ الحَسَنِ الزَّكِيِّ
مِنْ قَتْلِهِ لَمَّا مَضَى خَمَسَ عَشَرَ
مِنْ طالِبانِ قائِمٍ يَقومُ
إلی قِيامِ الحُجَّةِ المُنْتَظَرِ
بِجَيْشِهِ يَأْتِي إلی كُوفانِ
وَ هُوَ غلامٌ عَلَوِيٌّ حَسَنِيٌّ
يُبايِعُ المَهْدِيَّ بِالأَصحابِ

العلامه المعلقة و المشروطة:

كَثِيرَةٌ وَ بَعْضُها مُنْطَبِقَةٌ
بِحَيْثُ صارَ النّاسُ كَالنَّسَنِاسِ^٢
يَنْزَلُ فِيها مِصْرٌ بِالرّاياتِ
وَإِنَّها خُضْرٌ مُصَبَّغَاتٌ

وَ ما هِيَ المَشْرُوطَةُ المَعْلَقَةُ
مِنْها وَ قُوعُ الخُلْفِ بَينَ النّاسِ
مِنْها اِختِلافُ النّاسِ فِي الشّاماتِ
وَإِنَّمَا الرّاياتُ مُقْبِلاتٌ

١ - صبيح وجه : درخشان و زيبا چهره .

٢ - النّسناس : ميمون دم دراز افریقایي .

ثُمَّ تَظَلُّ مِصْرًا الْبَلَاءُ
 مِنْ قَيْسٍ فِي مِصْرٍ عَلَتْ رَايَاتُ
 مِنْهَا نُزُولُ التُّرُكِ فِي الْجَزِيرَةِ
 تُنْزِلُ فِي الرَّمْلَةِ رُومَ عَسْكَرِهِ
 فِي الْأَرْضِ رَايَاتٌ تَهْرُ تَتْرَى
 مِنْهَا اخْتِلَافُ التُّرُكِ وَ الرُّومِ مَعًا
 فَتَكْثُرُ الْحُرُوبُ بَيْنَ النَّاسِ
 فَمِنْ خُرَاسَانَ إِلَى الْعِرَاقِ
 بِالْحَقِّ يَدْعُو النَّاسَ وَ هُوَ كَاذِبٌ
 وَ إِنَّهُ سُمِّيَ عَبْدَ اللَّهِ
 بَعْدَ الْقِيَامِ مَكْثُهُ قَلِيلٌ
 بِسَمَوَاتِ ذَلِكَ الْكَافِرِ الْعَبَّاسِيِّ
 كَذَا عَنِ الصَّادِقِ قَدْ جَاءَ الْخَبْرُ
 كَمْ مِنْ حُرُوبٍ وَ خِلَافٍ وَ فِتْنٍ
 وَ يَنْزِلُ الْحَرْبُ بِأَرْضِ الشَّامِ
 وَ النَّيْلُ عَنْهُمْ تَقَطُّعُ الْأَعْدَاءِ
 تَظْهَرُ فِي الشَّامِ مَلْحَمَاتٌ^۱
 شُرُورُهَا تَكُونُ مُسْتَطِيرَةً^۲
 تَرْهَقُهَا مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ قَتْرَةٌ^۳
 رَايَاتٌ صُفْرٌ فَتَجِيءُ مِصْرًا^۴
 وَ ذَاكَ مِنْ بَيْنِهِمَا لَنْ يُرْفَعَا
 وَ قَامَ فِيهِمْ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ
 يَأْتِيهِمْ بِجُنْدِهِ الْفُسَّاقِ
 فَظٌّ غَلِيظٌ كَافِرٌ مُحَارِبٌ^۵
 لِكَيْتَهُ كَانَ عَدُوَّ اللَّهِ
 وَ لِالظُّهُورِ مَوْتُهُ دَلِيلٌ
 يَقُومُ بِالْحَقِّ إِمَامُ النَّاسِ
 طَيِّ عِلَامَاتِ ظُهُورِ الْمُتَنْظَرِ
 تَظْهَرُ فِي الشَّامِ وَ مِصْرٍ وَ عَدَنَ
 يَا وَيْلَ مَنْ مَلَاحِمَ عِظَامِ^۶

۱ - الملحمة : جنگ شدید .

۲ - مستطیر : پراکنده .

۳ - رَهِقَةٌ : آن را فرو پوشانید . قَتْرَةٌ : گرد و غبار .

۴ - تَتْرَى : پیایی .

۵ - الْفُظُّ : درشتخوی و بد اخلاق .

۶ - الملاحم (جمع الملحمة) : جنگ شدید .

مِنْ خَارِجِيِّ الْعَرَبِ وَالشَّرْقِ يَقَعُ
 وَيَنْزِلُ الرُّومُ عَلَى الشَّامَاتِ
 حِينِيذِ جُهَّزَتِ الْأَلُوفُ
 تَخْتَلِفُ الرَّمَاخُ بِالشَّامَاتِ
 تَظْهَرُ فِيهَا رَجْفَةٌ عَظِيمَةٌ
 تَخْسِفُ مِنْ بَيْنِ قُرَاهَا الْجَابِيَةَ
 مِنْهَا اخْتِلَافٌ كُلُّ أَهْلِ الْعَرَبِ
 فَتَخْلَعُ الْأَعِنَّةَ الْأَعْرَابُ
 أَوَّلُ أَرْضِ تَخْرُبُ الشَّامَاتُ
 رَايَةَ الْأَصْهَبِ كَذَاكَ الْأَبْقَعِ
 وَبَعْدَ قَتْلِ الْأَصْهَبِ اللَّعِينِ
 ثُمَّ إِلَى الشُّرْكِ يَرُدُّ الْمُلُوكَا
 فَعِنْدَ ذَا تَفْتَرِقُ الْأَعْرَابُ
 إِيَّاهُمْو قَدْ شَمِلَ الْبَلَاءُ
 وَتَكْثُرُ الْحُرُوبُ فِي الْأَفَاقِ
 ثُمَّ يُحِيطُ مِنْ بَنِي قَنْطُورَا
 وَهُوَ وَمَنْ تَابَعَهُ أَشْرَارُ

فِيهَا وَفِي أَطْرَافِهَا قَدْ اتَّسَعُ
 فَجَهَّزَ الْجُيُوشَ وَالرَّايَاتِ
 وَلِلْقِتَالِ صَفَّتِ الصُّفُوفُ
 هَذِي لآيَةٌ مِنْ الْآيَاتِ
 حَلَّتْ بِهَا بَلِيَّةٌ وَخِيَمَةٌ^۱
 بِأَهْلِهَا لَنْ يَبْقَ مِنْهَا بَاقِيَةٌ
 وَمِنْهُمْ أَنْحِرَافُ كُلِّ الْعَرَبِ
 يَشْتَدُّ فِي بَيْنِهِمُ الضَّرَابُ^۲
 وَإِنَّ فِيهَا اخْتَلَفَتْ رَايَاتُ
 وَآلِ سُفْيَانَ اللَّعِينِ اللَّكْعِ^۳
 يَسْقُومُ مَنْ كَانَ عَدُوَّ الدِّينِ
 وَهُوَ يُقَاتِلُ اللَّعِينَ التُّرُكَا
 مِنْ بَيْنِهِمْ يَنْقَطِعُ الْأَسْبَابُ
 بِالشَّامِ حَلَّ الْقَحْطِ وَالْغَلَاءُ^۴
 لَا يُعْتَنَى بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ
 فَظُّ غَلِيظٌ عَلَجٌ بِالزُّورَا
 لَيْسَ لَهُمْ دِينٌ وَهُمْ كُفَّارُ

۱ - الرجفة: لرزش، زلزله.

۲ - خَلَعَ الدَّابَّةَ: ستور را یله کرد و افسار از سر او برداشت.

۳ - الْأَصْهَبُ: آنکه موی سرش سرخ آمیخته به سفید باشد. الْأَبْقَعُ: پیسه.

۴ - حَلَّ: فرود آمد، نازل شد. الْغَلَاءُ: گرانی.

وَ لَيْسَتْ الرَّحْمَةُ فِي قُلُوبِهِمْ
 يُذَبِّحُونَ مِنْهُمْ الْأَبْنَاءَ
 فَتَتَّهُمْ تُضَعَّفُ الْإِسْلَامَا
 وَ يُهْدَمُ بِهِمْ حُصُونُ الشَّامِ
 كَمْ مِنْ بَلَاءٍ حَلَّ فِي لُبْنَانٍ
 بِجَيْشِهِ الْمَلْمَمِ الْمُكْرَرِ
 وَ تَشْمُلُ الدَّلَّةُ فِي الْجَزَائِرِ
 فَعِنْدَهَا تَخْتَلِفُ الْجَبُوشُ
 طَرَائِقُ النَّوْبَةِ كَلًّا خَرَبَتْ
 وَ أَوْقَعُوا الْقِتَالَ فِي مَرَاكِشَ
 طَلَايِعُ سَارَتْ إِلَى السِّيْرَابِ
 قَسَطَنْطِينِيَّةً لَرَبُّهَا هَلَكُ
 وَ اشْتَدَّتْ الْفِتْنَةُ فِي خُرَاسَانَ
 بِالشَّجَرَاتِ تَكَثُرُ الزَّلَازِلُ
 بَيْنَ بَنِي قَسْنُطُورَ بِاخْتِلَافِ
 تَنْزِلُ فِي الْجَاوَةِ نَازِلَاتُ
 هَمُّهُمْ النَّسِيلُ إِلَى مَطْلُوبِهِمْ
 يَسْتَحْيُونَ مِنْهُمْ النِّسَاءَ
 مِنْ نَارِهِمْ لِيُحْرِقُونَ الشَّامَا
 لَهُمْ بِهَا وَقَايِعُ عِظَامِ
 شَيْطَانُهُمْ يَمَكْتُ فِي كَنْعَانَ
 وَ هُوَ لِرَابِعِ الْعُلُوجِ الْغُدْرِ^۱
 قَدْ أَشْرَعَتْ فِيهَا رِمَاحُ الْكَافِرِ^۲
 كَمْ مِنْ بَلِيَّةٍ رَأَتْهَا الشُّوشُ^۳
 وَ إِنَّمَا السُّيُوفُ فِيهَا لَعِبَتْ^۴
 وَ الْعَرَبُ تُدْهَشُهُ الدَّوَاهِشُ^۵
 وَ صَفَّتِ الصُّفُوفُ لِلْمُصَافِ
 كَمْ مِنْ دَمٍ مِنْ أَهْلِهَا لَقَدْ سُفِكَ
 وَ الظَّفَرُ فِيهَا لَالِ حَسَانَ
 فِي هَمْدَانَ تَسْنِزُ النُّوَازِلُ
 قَدْ آلَ أَمْرُهُمْ إِلَى الْمَصَافِ
 وَ أَهْلُهَا تَشْمِلُهُ الْآفَاتُ

۱ - لَمَلَمَ : الشَّىءَ : آن چیز را فراهم آورد . الجيش الململم : لشکر انبوه .

۲ - أَشْرَعَ الرُّمَحَ نَحْوَهُ : نیزه را به سوی وی نشانه گرفت .

۳ - الشُّوشُ (جمع الأشوش) : دلیر و شجاع ، پهلوان .

۴ - النوبة : فرصت ، مجال .

۵ - أَدْهَشَهُ : دَهَشَهُ و حیره ، او را سرگردان و متحیر کرد .

تَلْهَبُ بَيْنَ النَّاسِ نَارُ الْمَشْرِقِ
 وَ يَرْجِفُ الرَّاجِفُ فِي الْعِرَاقِ
 وَصَالَ دَخْدَاحٌ عَلَى الشُّغُورِ
 وَ شَاعَ مَا كَانَ هُوَ الْمَكْتُومُ
 كَمْ مِنْ بُرُوقٍ تَخْطِفُ الْبُنْيَانَا
 الْوَيْلُ لِلرَّيِّ وَ مَا تَلَاهَا
 وَ مِنْ خُرَاسَانَ وَ مِنْ بَغْدَادِ
 وَ قَائِمٌ يَقُومُ مِنْ جِيلَانِ
 وَ الْأَبْرُ يُجِيبُهُ وَ الدَّيْلَمُ
 أَمَّا الْخُرَاسَانِي أَتَى كِرْمَانَ
 حَازَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانِ
 بِجُنْدِهِ لَيْمَلِكُ التَّسْبَرِيذَا
 تَظْهَرُ فِي الْأَقْطَارِ وَ الْخِبَاتِ
 مِنْ شَاطِئِ جَيْحُونَ رَايَاتٍ أَتَتْ
 وَ الْعَرَبُ تُرَادِفُ الرَّايَاتِ
 أَلْحَذَرُ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ مُشْفِقٍ
 يُسْتَاخِمُ الْكُفْرُ لَدَى الْعِتَاقِ^۱
 تَكْسَرُ مِنْهُ صَوْلَةٌ الْمَغْرُورِ^۲
 مِنْ فَوْقِهِمْ عَشَاهُمْ الْيَحْمُومُ^۳
 بِهَا السَّمَاءُ قَدَّاتِي الدُّخَانَا
 مِنْ عَجَمِ التُّرُكِ إِذَا أَتَاهَا
 وَ الْحَسَنِي حَيْثَمَا يُنَادِي
 هَذَا أَوَانٌ فِتْنَةَ الْجُرْجَانِ
 نَحْوُ خُرَاسَانَ هُوَ الْمُقَدَّمُ
 يَأْخُذُ أَرْضَهَا كَذَا الْمُلتَانَا
 هَذَا زَمَانٌ كَثْرَةَ الطُّغْيَانِ
 وَ كَسَانَ ذَا لَأَهْلِهِ عَزِيزاً
 رَايَاتُ تُرُكٍ مُتَفَرِّقَاتِ^۴
 إِلَى نَصِيبِينَ لِيَوْمٍ أُقْتِتَ^۵
 لِلسَّلْدَفِ بِالنَّسْوَةِ وَ الْبِنَاتِ

۱ - رَحَفَ الرَّجُلُ : آن مرد سخت تکان خورد و لرزید . تَاخَمَ الْمَوْضِعَ الْمَوْضِعَ : حدود دو

سرزمین به هم پیوست ؛ آن دو زمین هم مرز شدند .

۲ - صَالَ : حمله کرد .

۳ - الْيَحْمُومُ : دود غلیظ و سیاه .

۴ - الْأَقْطَارُ (جمع القَطْرِ) : سرزمین ، ناحیه . الْأَخْبَاتُ (جمع الخبت) : زمین پست و فراخ .

۵ - الشَّاطِئُ : ساحل .

وَ فِئْتَنَةٌ تَظْهَرُ فِي الْأَهْوَازِ
كَأَنَّهُ تَكُونُ فِيهَا أَعْمِدَةٌ
وَ يُمْنَعُ الْحَجُّ مِنَ الْبَرَارِيِّ
فِي مُدَّةٍ ثَلَاثَةِ أَغْوَامٍ
هَذَا لِبَعْضِ الْقَوْلِ فِي الْعَلَائِمِ
فَاعْلَمْ بِأَنَّ هَاهُنَا مَذْكُورَةٌ
أَمَّا الَّتِي كَانَتْ هِيَ الْمَخْصُوصَةُ

العلائم المخصوصة:

مِنْهَا هِيَ رَايَتُهُ الْمَخْتُومَةُ
وَ هَذِهِ الرَّايَةُ رَايَتَانِ
إِذَا أَرَادَ اللَّهُ فِي ظُهُورِهِ
أَنْطَقَهَا اللَّهُ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ
تَقُولُهُ أَخْرِجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ
ثَالِثُهَا سَيْفٌ مُغَمَّدٌ لَهُ
مِنْ غَمْدِهِ فَذَلِكَ السَّيْفُ اقْتَلَعَ
قَالَ لَهُ أَخْرِجْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ
فَاقْتُلْهُمْ كُنْ طَالِبًا لِلثَّارِ

وَ هِيَ الَّتِي آيَتُهَا مَعْلُومَةٌ^۲
وَ آيَتَانِ وَ عِلَامَتَانِ
فَإِنَّهَا تَنْشُرُ فِي حُضُورِهِ
فَهِيَ تُنَادِيهِ بِقَوْلِهَا الْعَجَلِ
وَ اقْتُلْ أَعَادِيهِ بِأَمْرِ اللَّهِ
إِذَا أَرَادَ رَبُّهُ خُسْرُوجَهُ^۳
أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِأَمْرٍ قَدْ وَقَعَ
لَا تَقْعُدَنَّ عَنْ أَعَادِي اللَّهِ
وَ طَهَّرِ الْأَرْضَ عَنِ الْكُفَّارِ

۱- البراری (جمع البریة) : صحرا ، بیابان .

۲- الرّایة : پرچم . المختومة : مهر زده شده .

۳- سيف مغمّد : شمشیر در غلاف شده .

انتظار:

بیشترین اشعاری که راجع به امام زمان، حجة بن الحسن العسکری - روحی و ارواح العالمین له الفدا - سروده شده، حول محور انتظار می‌باشد. کمتر قصیده‌ای را در این باب می‌یابید که در آن مسأله انتظار مطرح نباشد. شعرا در اشعار خویش، از ظلم و ستمی که به اهل بیت پیامبر - صلوات الله علیهم اجمعین - شده؛ بخصوص از جنایاتی که نسبت به امام حسین - سلام علیه - روا داشتند، به شدت به پیشگاه ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - شکایت می‌کنند و بی‌صبرانه انتظار فرج آن حضرت را می‌کشند و نیز گاهی از انتشار ظلم و ستم و رواج فحشاء و منکرات در جامعه شکوه می‌کنند و چشم امید به ظهور آن منجی عالم بشریت دوخته‌اند و همین مایه امید است که به آنها نشاط و دلگرمی می‌دهد و از انسانهای مظلوم و ستم‌دیده بی‌حال، دلاور مردانی نترس و معتقد می‌سازد و گرنه در این دنیایی که ظلم و ستم در آن بیداد می‌کند و مردم از بی‌عدالتی حکام جور می‌نالند و سلاحهای کشتار جمعی، بشریت را به شدت تهدید می‌کند؛ فحشا و منکرات سراسر عالم را فرا گرفته و صدای حق‌طلبان را در حلقوم خفه می‌کنند و اقتصاد استعماری روزبروز بر شکاف و فاصله طبقاتی میان ملل ثروتمند و فقیر می‌افزاید؛ فقدان اخلاق و معنویت، ضعف و تزلزل مبانی ایمان و عقیده، موجب بروز مفسد اخلاقی و اجتماعی می‌شود؛ چه چیز می‌تواند انسانهای حق‌طلب را به آینده‌ای درخشان امیدوار سازد؟

در انتظار مهدی نشستن؛ یعنی، به آینده‌ای درخشان امیدوار بودن. آینده‌ای که در آن ظلم نباشد؛ منکر و فحشاء نباشد؛ جهل نباشد؛ تبعیض نباشد؛ حق‌کشی نباشد؛ کردار ناروا نباشد؛ بلکه به جای آن عدالت؛ عفت، علیم، مساوات،

صداقت و صمیمیت باشد. ناگفته نماند که انسان به امید زنده است. امید مایه حیات است. هر جا امید قطع شود، رشته زندگی بریده می شود و ناامید محکوم به فنا و نابودی است. اگر جامعه‌ای امیدوار به آینده‌ای روشن نباشد و آینده خویش را مبهم و تاریک ببیند؛ حالت غم و اندوه، افسردگی، خمودی و سرخوردگی در آن بوجود خواهد آمد و به ذلت و خواری دچار خواهد شد و برعکس، اگر جامعه‌ای، آینده‌ای نورانی و نویدبخش و سرشار از فضایل انسانی فراروی خود ببیند؛ حالت نشاط و سرور و سریلندی به آن دست خواهد داد و برای رسیدن به آن افقهای روشنی که در مقابل خود می بیند، از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد و انتظار؛ یعنی، امیدواری به آینده‌ای که جز خیر و خوشی و سعادت و نیکبختی در آن چیزی نیست.

نتیجه دیگر انتظار، آمادگی منتظران است. "آنکه واقعاً منتظر مهمان عزیزی باشد، حتماً خود را آماده پذیرایی او می کند و تا آنجا که بتواند، خواسته‌های مهمان را بر می آورد و طوری رفتار می کند که او راضی و شادمان باشد؛ ولی اگر فریاد کند و بگوید: من منتظر مهمانم اما حتی یک لقمه نان هم برای او فراهم نکند؛ معلوم می شود دروغ می گوید.

کسی هم که واقعاً به منتظر امام زمان - علیه السلام - باشد، یک انسان کاملاً منظم و پاک و نمونه خواهد بود و البته چنین شخصی که قدم به قدم، باید در راه خدا و انسانیت پیکار و فداکاری کند؛ همانند سربازی است که در رکاب پیامبر عزیز اسلام، جانش را بر کف نهاده و از اسلام حمایت و جانبداری می کند".^۱

اینجا است که معنی کلام امام صادق - علیه السلام - را خوب می فهمیم؛ آنجا که

می فرماید :

من مات منتظراً لهذا الأمر، كان كمن كان مع القائم في فسطاطه، لا، بل كان كالضارب بين يدي رسول الله.^۱

یعنی : آنکه با انتظار فرا رسیدن حکومت امام زمان - سلام الله علیه - دیده از جهان فرو بندد؛ مانند کسی است که با آن حضرت، در خیمه‌اش باشد؛ نه! بلکه مانند کسی است که در پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جهاد کند.

یکی از نویسندگان، دوران انتظار را چه نیکو تشبیه کرده است. او می‌گوید :

” دوره غیبت و انتظار از یک جهت، مانند مدّتی است که معلم از کلاس خارج می‌شود تا بنگردد که شاگردان در غیاب او چه می‌کنند؟ و در باره تعالیم و تکالیف خود چسان رفتار می‌نمایند. انسان منتظر، که شاگرد مکتب پیامبران، و حاضر در کلاس دین حق است؛ باید همواره مراقب خود باشد و در علم و عمل بکوشد و بداند که معلم از کلاس بیرون رفته است و هر لحظه ممکن است برسد و او را در آن حالت که هست؛ ببیند... باید همیشه در حالی باشد که رضای کامل خاطر معلم را فراهم آورد.

آری! هنگامی که در مسایل یاد شده به ژرفی می‌نگریم و هنگامی که به ماهیت دین و تعلیمها و تکلفیهای دین می‌اندیشیم و وقتی که به زندگی و تکلیف، باشناختهای درست، فکر می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم، که روزگار انتظار، نه تنها روزگار سستی و رهایی و بی‌تفاوتی و قعود و تحمّل و ظلم‌پذیری نیست بلکه دوران انتظار، دوران حسّاس حضور تکلیفی است؛ هم در ابعاد تکالیف فردی و هم در ابعاد تکالیف اجتماعی. دوران انتظار، دوران تکلیف است؛ تکلیف بزرگ. و آن

تکلیف بزرگ، نگهبانی دین خداست؛ در سطح فرد، و در سطح اجتماع...^۱
 اینک که با مفهوم انتظار و برخی از نتایج آن تا حدودی آشنا شدیم، به ذکر
 نمونه‌هایی از اشعاری که فریاد انتظار در آنها سر داده شده، می‌پردازیم.^۲
 علاءالدین حلّی شاعر قرن هشتم هجری قمری، در ضمن قصیده‌ای طولانی
 می‌گوید:^۳

وَإِنِّي لَمُشْتَاقٌ إِلَى نُورِ بَهْجَةٍ	سَنَا فَجْرَهَا يَجْلُو ظِلَامَ فُجُورِهَا ^۴
ظُهُورُ أَخِي عَدَلٍ لَهُ الشَّمْسُ آيَةٌ	مِنَ الْغَرْبِ تَبْدُو مُعْجِزاً فِي ظُهُورِهَا
مَتَى يَجْمَعُ اللَّهُ الشَّتَاتَ وَ تَجْبُرُ	الْقُلُوبَ الَّتِي لاجَابِرٌ لِكَسِيرِهَا ^۵
مَتَى يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	عَلَى سِيرَةٍ لَمْ يَبْقَ غَيْرُ يَسِيرِهَا ^۶
مَتَى تَقْدُمُ الرَّاياتُ مِنْ أَرْضِ مَكَّةَ	وَ يُضْحِكُنِي بَشْراً قُدُومَ بَشِيرِهَا ^۷
وَ تَسْنُظُرُ عَيْنِي بِبَهْجَةٍ عَلَوِيَّةَ	وَ يَسْعَدُ يَوْماً نَاطِرِي مِنْ نَضِيرِهَا
وَ تَهْبِطُ أَمْلاكُ السَّمَاءِ كَتَائِباً	لِنُضْرَتِهِ عَن قُدْرَةٍ مِنْ قَدِيرِهَا ^۸

۱ - خورشید مغرب، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

۲ - نمونه‌هایی زیادی از این گونه اشعار در فصلهای پیشین، بخصوص در فصل سوم ذکر شد.
 برای آگاهی از اینگونه اشعار مراجعه شود به: همین نوشتار صفحات ۱۳۳، ۱۴۵ و ۱۹۶ و...

۳ - الغدير، ج ۶، ص ۳۷۷.

۴ - سنا: روشنائی.

۵ - الشّتات: پراکندگی. الكسير: شکسته.

۶ - اليسير: اندک.

۷ - "بشراً" در این بیت مفعول لاجله است و به معنی شادمان شدن می‌باشد.

۸ - الكتائب (جمع الكتيبة): گردان.

حافظ بررسی یکی از شعرای قرن نهم که بی‌صبرانه در انتظار برپایی دولت حقه امام زمان است، در ضمن قصیده‌ای طولانی می‌گوید:^۱

حُزْنِي لَكُمْ أَبَدًا لَا يَنْقُضِي كَمَدًا ^۲	حَتَّى الْمَمَاتِ وَ رَدَّ الرُّوحِ فِي رِمَمٍ ^۲
حَتَّى تَعُودَ إِلَيْكُمْ دَوْلَةٌ وَعِدَّتْ	مَهْدِيَّةٌ تَمْلَأُ الْأَقْطَارَ بِالنَّعْمِ
فَلَيْسَ لِلدِّينِ مِنْ حَامٍ وَ مُتَّصِرٍ	إِلَّا الْإِمَامُ الْفَتَى الْكَشَّافُ لِلظُّلْمِ
الْقَائِمُ الْخَلْفُ الْمَهْدِيُّ سَيِّدُنَا	الطَّاهِرُ الْعَلَمُ ابْنُ الطَّاهِرِ الْعَلَمِ ^۳
بَدْرُ الْغِيَابِ تَيَّازُ الْمَوَاهِبِ مَنْ	صُورَ الْكُتَابِ حَامِي الْجِلِّ وَالْحَرَمِ ^۴
يَابْنَ النَّبِيِّ وَ يَابْنَ الطُّهْرِ حَيْدَرَةَ	يَابْنَ الْبَتُولِ وَ يَابْنَ الْجِلِّ وَالْحَرَمِ
أَيَّامِكَ الْبَيْضِ خُضْرٌ فَهِيَ خَاتِمَةٌ	الدُّنْيَا وَ خَتَمُ سُعُودِ الدِّينِ وَ الْأَمَمِ ^۵
مَتَى تَرَكَ فَلَا ظِلْمَ وَ لَا ظَلِيمَ	وَ الدِّينُ فِي رَغْدٍ وَ الْكُفْرُ فِي رُغْمِ ^۶
أَقْبِلْ فُسْبُلَ الْهُدَى وَالَّذِينَ قَدْ طُمِسَتْ	وَ مَسَّهَا نَصَبٌ وَ الْحَقُّ فِي عَدَمِ ^۷

* * *

۱ - همان مأخذ، ج ۷، ص ۶۵ و ۶۶.

۲ - الْكَمَدُ: اندوه سخت؛ اندوهی که نتوان آن را از دل برد. الرَّمَمُ، جمع الرُّمَّة: استخوان پوسیده.

۳ - الْعَلَمُ: مهتر قوم.

۴ - الْغِيَابُ (جمع الغيب): تاریکی. التَّيَّارُ: موج دریا و جای عمیق آن، مسیل. الْجِلُّ: خارج حرم، جایی که حاجیان نیاز به احرام ندارند.

۵ - الْبَيْضُ (جمع الأبيض و البيضاء): سفید. الْخُضْرُ (جمع الاخضر و الخضراء): سبز.

۶ - الظِّلْمُ: شب تاریک. الرِّغْدُ: فراوانی. الرُّغْمُ: ذلت و خواری.

۷ - السُّبُلُ (جمع السبيل): راه. طُمِسَتْ: محو شده است، از بین رفته است.

شیخ محمدجواد خراسانی در قسمتی از قصیده طولانی که در مدح و تظلم به پیشگاه امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سروده ، می گوید :^۱

يَا مَظْهَرَ قَهْرِ اللَّهِ فَقُمْ	بِالْقَهْرِ فَفَجَّارَ كَثُرُوا
وَالْأَرْضُ لَقَدْ مُلِئَتْ جَوْرًا	وَلَقَدْ ثَقُلَتْ مِمَّا فَجَرُوا
وَشَرِيْعَةً أَحْمَدَ قَدْ دُرِسَتْ	وَمَعَالِمَهَا سَتَرَ الْغَبْرُ ^۲
أَخَذَ الْأَعْدَاءُ يُحَرِّفُهَا	وَيَهْدِمُ قَوَاعِدَهَا ابْتَدَرُوا ^۳
لَوْ كَانَ وَهَذَا الْحَالُ لَمَا	يَبْقَى لِشَرِيْعَتِكُمْ أَثَرُ
قَمَتِي الْفَرْجِ الْمَوْعُودُ بِهِ	السُّفْرَاءُ وَبَشَّرَتِ الزُّبُرُ ^۴
فَالرُّوحُ لِيَهْجُرَكَ قَدْ بَلَغَتْ	لِلْحَلْقِ وَكَادَتْ تَحْتَضِرُ
يَا مُتَّصِرًا لِلدِّينِ فَقُمْ	بِالسَّيْفِ فَقَدْ شَاعَ الْكُفْرُ
أَتَرَى مِنْ بَعْدِ الطُّفِّ بِأَعْظَمِ	رُزْءٍ مِثْلَهُ جَرَى الْقَدْرُ ^۵
حَاشَا وَ أُمِّيَّةٌ بِالْأَذْنَى	فِي الظُّلْمِ عَلَيْكُمْ مَا اقْتَصَرُوا
هَبْ مَصْنَعُوا بِرِجَالِهِمْ	وَ ذَرَارِي فَسَاطِمَةٌ نَحَرُوا ^۶
فَلِمَاذَا قَدْ قُتِلُوا عَطَشًا	وَقُرَاتٍ ثُمَّ لَهُمْ نَهْرٌ

۱ - دیوان بینة رحمت ، ص ۲۷۳ و ۲۷۴ .

۲ - دَرَسَ الشَّيْءُ : غَيَّرَهُ وَ مَحَا أَثَرَهُ : آن را تغییر داد و اثر آن را از بین برد . معالم (جمع معلم) : نشانه . الغبر : گرد و غبار .

۳ - إِبْتَدَرَ الْقَوْمَ أَمْرًا : آن قوم در امری بر یکدیگر پیشی گرفتند و به مسابقه پرداختند .

۴ - الزُّبُرُ : کتابها .

۵ - الرُّزْءُ : مصیبت .

۶ - هَبْ : فرض کن . الذَّرَارِي (جمع الذريرة) : فرزندان .

طَحَنُوا بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ أَضْلَاعَ حُسَيْنٍ وَ افْتَحَرُوا^۱
 وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ رُؤُوسَهُمْ نَصَبُوا وَ عَلَى مَلَأِ شَهْرُوا^۲
 وَ نَسَاءَهُمْ بِسَيَاطِهِمْ وَ كَعُوبٍ أَسِيَّتِهِمْ زَجَرُوا^۳

آیت‌الله سیدمحمد هادی میلانی (۱۳۵۹ هـ . ق) با شور و اشتیاق به ظهور
 شکوهمند و عالمگیر مهدی - علیه السلام - در لفافی از اندوه ، خطاب به آن
 حضرت می‌گوید:^۴

إِلَامَ انْتِظَارِكَ يَا بَنَ السَّحْسَنِ وَ قَدْ أَظْلَمَ الْكَوْنُ دَاجِي الْفِتَنِ^۵
 إِلَامَ نُحَيْرٍ وَ حَتَّى مَتَى بِطُولِ النَّوَى وَ نُدَارِي الشَّجَنِ^۶
 فَدَيْنَاكَ مِنْ غَائِبٍ يُرْتَجَى وَ مِنْ حَاضِرٍ فِي الْقُلُوبِ اسْتَكَنَ
 فَلَا سَلْوَ عَنكُمْ وَ فِي قُرْبِكُمْ نَرَى السَّلْوَ عَنْ كُلِّ مَا فِي الزَّمَنِ^۷
 وَ لَا يَهْنَأُ الْعَيْشُ طُولَ النَّوَى وَ لَا تَأْلَفُ الْعَيْنُ طِيبَ الْوَسَنِ^۸

۱ - طَحَنُوا : آرد کردند .

۲ - شَهْرُهُ : آن را آشکار کرد .

۳ - سیاط (جمع سوط) : تازیانه . کعوب (جمع کعب) : تیزی نیزه و نی . الأسنه (جمع السنان)
 : سر نیزه .

۴ - آخرین امید ، ص ۸ و ۹ .

۵ - داجی الفتن : فتنه‌های ظلمانی و تاریک .

۶ - النوى : دوری ، جدایی . الشجن : اندوه و دلتنگی .

۷ - السلو : فراموشی .

۸ - الوسن : چرت زدن .

أَمَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ الْأَطْيَابِ أَنْ
تَقْرَأَ الْعُيُونُ وَ تُجَلَى الْمِخْنُ^۱
أَغِيثًا أَيَا غَوْثَنَا وَ ارْعَنَا
فَأَنْتَ رَجَا الْمُبْتَلَى الْمُمْتَحَن
أَغِيثُ يَا حُمَى الدِّينِ شَرَعَ الْهُدَى
فَأَنْتَ حُصَامَةٌ إِذَا مَا أُتْمَنَ

مهدی المصلی شاعر معاصر، با قصیده زیبای خود، شوق و اشتیاق و آرزوی عمیق خویش را نسبت به برپایی حکومت جهانی حضرت مهدی - علیه السلام - ابراز می‌دارد و در اواخر قصیده‌اش، خطاب به آن حضرت می‌گوید: همه خلائق در انتظار روزی هستند که دیدگان‌شان به نور جمال تو روشن شود؛ پس اینچنین سروده است:^۲

فَجْرًا يَشُقُّ ظِلَامَ اللَّيْلِ نَنْتَظِرُ
يَعُودُ فِيهِ لَالِ اللَّهِ حَقُّهُمْ
وَ تَنْضَوِي تَحْتَهُ الرِّايَاتُ مُشْرِقَةً
ضَمِيرُهَا الْأَبْيَضُ الْوَضَاحُ يَدْفَعُهَا
نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ لِلسَّاعِينَ يَغْمُرُهُمْ
جَاءَ النَّسِيُونَ وَ الْآيَاتُ تُلْهِمُهُمْ
وَ جَاءَ أَحْمَدُ وَ الْقُرْآنُ فِي يَدِهِ
وَ قَالَ إِنَّ هُدَى الْقُرْآنِ سَوْفَ يُرَى
فِي مَوْلِدِ بِجَلَالِ اللَّهِ يَزْدَهْرُ
وَ يَسْتَجِيبُ لِرَبَّانِ الْهُدَى الْقَدْرُ^۳
يُزِلُّهَا لِرِحَابِ اللَّهِ (مُنْتَظِرٌ)^۴
إِلَى الْجِهَادِ فَيَسْعَى نَحْوَهَا الظَّفَرُ
وَ كُلُّ سَاعٍ إِلَى الْعَلِيَاءِ مُنْتَصِرُ
أَنَّ الْهُدَى بِرَسُولِ اللَّهِ يَنْتَشِرُ
يَتْلُو مِنَ اللَّهِ مَا جَاءَتْ بِهِ النُّذُرُ
نُورًا عَلَى الْأَرْضِ يُخْشَى بِطُشُهُ الْخَطِرُ

۱ - الأطياب (جمع الأطياب) : پاکترین .

۲ - برگرفته از : دیسکت " الامام المهدي " موجود در دفتر تبلیغات اسلامی ، قم .

۳ - ربان : ناخدای کشتی .

۴ - انضوی تحت لوائه : به زیر پرچم او رفت .

إِذَا انْتَضَى الْمُنْقِذُ الْمَهْدِيَّ صَارِمَهُ
 سَتَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ
 وَ حِينَمَا يَشْرُقُ الْبَدْرُ الَّذِي اسْتَتَرَتْ
 إِنَّ الظَّلَامَ زَهُوقٌ مِنْ طَبِيعَتِهِ
 يَا سَيِّدِي هَذِهِ أَرْوَاحُنَا مُلِئَتْ
 إِنَّا نُوْمَلُّ يَوْمًا أَنْتَ قَائِدُهُ
 إِنَّا نُوْمَلُّ يَوْمًا كُلُّ عَالَمِنَا
 فِيهِ الْإِمَامُ وَ شَرَعُ اللَّهِ مِنْهَجُهُ
 فِيهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَفَاقِ سَاطِعَةٌ
 فِيهِ تُورَدُ غُصْنٌ لِيُهْدَى نَضْرُ
 يَا مُنْقِذَ الشَّرْعَةِ السَّمْحَاءِ مِنْ خَطَرِ
 وَ يَا مُنْقِذَ شَرَعِ اللَّهِ يَا عَبِقَا
 يَا مَنْ يَمُنُّ عَلَى الدُّنْيَا بِطَلْعَتِهِ
 وَ قَامَ بِالقِسْطِ قَوْمٌ كُلُّهُمْ غُرَّرٌ^۱
 ظُلْمًا وَ ضَرًّا وَ يُمْحَى الظُّلْمُ وَ الضَّرُّ
 أَنْوَارُهُ فَظِلَامُ اللَّيْلِ يَنْدَجِرُ^۲
 فَكَيْفَ يَبْقَى إِذَا مَا أَشْرَقَ الْقَمَرُ^۳
 شَوْقًا إِلَيْكَ وَ قَلْبُ الْحُبِّ مُسْتَعِيرُ
 فَيُجْتَنَى مِنْ جَنَّاتِ الْأَنْبِيَا الشُّمَرُ^۴
 عَلَيْهِ مِنْ حُكْمِ آلِ الْمُصْطَفَى أَثَرُ
 قَدْ اقْتَدَى بِعَلِيِّ حُكْمُهُ الْعَطِرُ
 أَنْوَارُهُ وَ طُيُوفُ الْحُزْنِ تَنْدَثِرُ^۵
 وَ كُلُّ غُصْنٍ رَأَى أَنْوَارَكُمْ نَضْرُ^۶
 هَيْهَاتَ يُدْرِكُهَا فِي ظِلِّكَ الْخَطَرُ^۷
 تَضُوعٌ مِنَ الرَّوَابِي الزُّهْرُ وَ الزُّهْرُ^۸
 (فَتَنْجَلِي صُورًا إِذْ تَمْتَحِي صُورًا)

۱ - انتضى السيف : شمشیر را از نیام بر کشید . الصارم : شمشیر بران .

۲ - انحدر : رانده شد ، دور شد .

۳ - الزهوق : از بین رونده .

۴ - اجتنى الثمرة : میوه را چید . الجنان (جمع الجنة) : بهشت ، باغ پر درخت .

۵ - سطع النور : نور روشن و آشکار شد . اندثر : فرسوده و ناپدید شد .

۶ - وردت الشجرة : درخت شکوفه برآورد .

۷ - الشرعة السمحاء : شریعت آسان .

۸ - العبق : مردی که بوی خوش دهد . تضوع : منتشر می شود . الروابي (جمع الرابية) : تپه .

و يَا مُعِيدَ الرِّسَالَاتِ الَّتِي نَهَضَتْ
و يَا مُضِيئاً دُرُوبَ الْحَقِّ يَا وَهَجاً
يَا بَاسِطَ الْعَدْلِ يَا يَنْبُوعَ رَافِدِهِ
مَتَى الظُّهُورُ فَكُلُّ الْخَلْقِ مُنْتَظِرٌ
مَتَى الظُّهُورُ فَإِنَّ الْأَرْضَ قَدْ بَسَطَتْ
وَ أَخْرَجَتْ مِنْ حَشَاهَا نُورَ عَالَمِهَا
مَتَى الظُّهُورُ فَإِنَّ السُّحُبَ نَاطِرَةٌ
لِتَرْتَوِي مِنْ شَذَا الْأَطَافِهَا الْبَشَرُ^۱
أَشْعَاعُهُ رَتَّلَتْهُ الْآيُ وَ السُّورُ^۲
يَا مَنْ بِهِ الْعَدْلُ وَ الْإِنصَافُ يَفْتَخِرُ^۳
يَوْمًا يُسَمِّعُ فِي أَنْوَارِكَ الْبَصَرَ
خَيْرَاتِهَا وَ مَشَى فِي قَفْرِهَا الشَّجَرُ^۴
لَكِنَّ بِهِ عَمٌّ فِي أَرْجَائِهَا الْخَطَرُ^۵
أَنْ تُحْيِيَ الْأَرْضَ إِذْ لَمْ يُحْيِهَا الْمَطَرُ^۶

* * *

در اینجا گفتار خویش را با ذکر قصیده‌ای جانگداز از سیدحیدر حلی به پایان
می‌رسانیم:^۷

أَقَائِمَ بَيْتِ الْهُدَى الطَّاهِرِ كَمِ الصَّبْرِ فَتَّ حَشَى الصَّابِرِ^۸

۱- إرتوی من الماء: از آب سیراب شد. الشذا: عطر، بوی خوش.

۲- الدروب (جمع الدرب): راه. وَهَجَ النَّارُ أَوِ الشَّمْسُ: آتش یا خورشید برافروخته شد و درخشید.

۳- ينبوع: چشمه.

۴- القفر: زمین خالی از مردم و بی آب و علف.

۵- الحشى: آنچه درون شکم باشد از جگر و سپرز و شکنبه و مانند آن. الأرجاء (جمع الرجا): ناحیه.

۶- السُّحُب (جمع السحاب): ابر.

۷- دیوان الدر الیتیم، ص ۱۸۳- ۱۸۷؛ و بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۳۳- ۳۳۶.

۸- فَتَّ الشَّيْءَ: آن را ریزریز کرد.

وَكَمَّ يَتَظَلَّمُ دِينَ الْإِ
يَمُدُّ يَدًا تَشْتَكِي ضَعْفَهَا
تَسْرَى مِنْكَ نَاصِرَهُ غَائِبًا
فَنُصِمِعُ سَمْعَكَ عَتَبًا يَكَادُ
نَهْزُوكَ لَا مُؤَثِّرًا لِالْقُعُودِ
وَنُوقِضُ عَزْمَكَ لَا بَائِتًا
وَنَسْغَلُمُ أَنْكَ عَمَّا تَرُومُ
وَلَمْ تَحْشَ مِنْ قَاهِرٍ حَيْثُ مَا
وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ تَرَى الظَّالِمِينَ
بِسَيِّئِهِمْ بِهٍ لَيْسَ تُبْقِي ظَبَاكَ
لَهُ إِلَيْكَ مِنَ النَّفْرِ الْجَائِرِ^۱
لِسَطْبِكَ فِي نَبْضِهَا الْفَاتِرِ
وَشِرْكَ الْعِدَى حَاضِرِ النَّاصِرِ^۲
يُشِيرُكَ قَبْلَ نِدَا الْأَمِيرِ^۳
عَلَى وَثْبَةِ الْأَسَدِ الْخَادِرِ^۴
بِمُقْلَةٍ مَنْ لَيْسَ بِالسَّاهِرِ^۵
لَمْ يَكْ بِبَاعِكَ بِالْقَاصِرِ^۶
سِوَى اللَّهِ فَوْقَكَ مِنْ قَاهِرِ
بِسَيْفِكَ مَقْطُوعَةَ الدَّابِرِ^۷
عَلَى دَارِعِ الشُّرْكِ وَالْحَاسِرِ^۸

۱ - تَظَلَّمَ مِنْهُ : از ستم او نالید و شکایت کرد .

۲ - الْعِدَى : دشمنان .

۳ - أَسْمَعَهُ الْكَلَامَ : سخن را به گوش او رسانید .

۴ - الْوَثْبَةُ : پریدن ، برجستن ، الخادر : شیر بیشه .

۵ - نُوقِضُ : بیدار می‌کنیم . " بَائِت " اسم فاعل است از " بَاتَ : شب را گذرانند " . الْمُقْلَةُ : کره چشم . السَّاهِرُ : شب زنده‌دار .

۶ - تَرُومُ : قصد می‌کنی . طویل الباع : توانا ؛ و قصیر الباع : ناتوان ! بنابر این ، لم یک باعک بالقاصر ؛ یعنی ، تو ناتوان نیستی .

۷ - الدَّابِرُ : دنباله .

۸ - الدَّارِعُ : زره‌پوش . الحاسر : رزمنده بدون زره و کلاه خود .

وَ لَوْ كُنْتَ تَمْلِكُ أَمْرَ النُّهُوضِ وَ إِنَّا وَ إِنِ ضَرَّسْتَنَا الْخُطُوبُ
 وَ لَكِنْ نَرَى لَيْسَ عِنْدَ الْإِلَهِ فَالَوْ نَسَأَلُ اللَّهَ تَعَجِيلَهُ
 لَوَاقِفَتِكَ دَعْوَتُهُ فِي النُّهُوضِ فَتَثَقَّفَ عَدْلُكَ مِنْ دِينِنَا
 وَ سَكَّنَ أَمْنُكَ مِنَّا حَشَى إلامَ وَ حَتَّى مَ تَشْكُو الْعَقَامَ
 وَ كَمْ تَتَلَطَّى عِطَاشُ السُّيُوفِ أَمَا لِقُعُودِكَ مِنْ آخِرِ
 وَ قُدَّهَا يُمِيتُ ضَحَى الْمَشْرِقَيْنِ يَرِدْنَ بِمَنْ لَا يَغْيِرُ الْجِمَامَ
 وَ كُلُّ فَتَى حُنَيْتٍ ضِلْعُهُ أَخَذْتَ لَهُ أَهْبَةَ الثَّائِرِ^۱
 لَنْعَطِيكَ جُهْدَ رِضَى الْعَاذِرِ^۲
 أَكْبَرُ مِنْ جَاهِكَ الْوَاقِرِ ظُهُورَكَ فِي الزَّمَنِ الْحَاضِرِ
 بِأَسْرَعٍ مِنْ لَمَحَةِ النَّاطِرِ^۳
 قَنَا أَعْجَمَتْهَا يَدَا الْأَطِرِ^۴
 غَدَتْ بَيْنَ خَافِقَتِي طَائِرِ^۵
 لَسَيُفُكُ أُمَّ الْوَعَى الْعَاقِرِ^۶
 إِلَى وَرْدِ مَسَاءِ الطُّلَى الْهَامِرِ^۷
 أَثَرُهَا فَدَيْتُكَ مِنْ ثَائِرِ
 بِظُلْمَةٍ قَسَطَلَهَا السَّمَائِرِ^۸
 أَوْ دَرَكِ الْوِثْرِ بِالصَّادِرِ
 عَلَى قَلْبٍ لَيْثٍ شَرَى هَاصِرِ^۹

۱ - النُّهُوض : قیام . الأهبة : ساز و برگ . الثائر : انقلابی .

۲ - ضَرَّسَهُ : او را گزید . الخطوب (جمع الخطب) : کار بزرگ .

۳ - وافاه : او را غافلگیر کرد ؛ به او رسید . اللمحة : یک نگاه تند و فوری ؛ یک چشم به هم زدن .

۴ - ثَقَّفَ الرَّمَحَ : نیزه را راست گردانید . القناة : نیزه . أطر الشيء : آن چیز را پیچانید .

۵ - " خافقتی طائر " ؛ یعنی ، دو بال در حال حرکت پرند .

۶ - حرب عقام : جنگ شدید و سخت . الوعی : جنگ . العاقر : پی کننده .

۷ - العطاش (جمع العطشان) : تشنه . الطلی (جمع الطلیة) : گردن . همَر الماء : آب ریخت .

۸ - قُدَّ : رهبری کن . القسطل : گرد و غباری که در جنگ بلند شود .

۹ - حُنَيْتٌ : خمیده شده است . الليث : شیر . الشری : اسم جایی است که شیر زیاد دارد . الهاصر :

يُحَدِّثُهُ أَشْمَرَ حَازِقٌ	يَزْجِرُ عِقَابِ الْوَعَى الْكَاسِرِ ^۱
بِأَنَّ لَهُ إِنْ سَرَى مُشْتَمِيَةً	لِطَعْنِ الْعِدَى أَوْبَةَ الظَّافِرِ ^۲
فَيَعْدُوا أَخْفَ لِيَضْمِ الرَّمَاكِ	مِنْهُ لِيَضْمِ الْمَهَا الْعَاطِرِ ^۳
أَوْلَيْكَ أَلِ الْوَعَى الْمُلْبِسُونَ	عَدُوَّهُمْ ذَلَّةَ الصَّاغِرِ ^۴
هُمْ صَفْوَةُ الْمَجْدِ مِنْ هَاشِمِ	وَ خَالِصَةُ الْحَسَبِ الْفَاجِرِ
كَوَاكِبُ مِنْكَ بِلَيْلِ الْكِفَاحِ	تَحِجُّ بِسَنِيْرَهَا الزَّاهِرِ ^۵
لَهُمْ أَنْتَ قُطْبُ وَعَى ثَابِتِ	وَهُمْ لَكَ كَالْقَلَكِ الدَّائِرِ
ظِمَاءِ الْجِيَادِ وَ لِكِنَّهُمْ	رِوَاءُ الْمُثَقَّفِ وَ الْبَاتِرِ ^۶

درنده .

- ۱ - الأسمر : گندمگون . الوعى : جنگ . العقاب الكاسر : عقابی که برای فرود آمدن و حمله کردن بالهای خود را جمع کرده .
- ۲ - استمات الجندی في الدفاع عن وطنه : آن سرباز برای دفاع از میهن خویش دل به مرگ نهاد و از کشته شدن باک نداشت .
- ۳ - الرَّمَاكِ (جمع الرمح) : نیزه . المهَا (جمع المهاة) : گاو وحشی که یک جنس و یک نوع بیشتر ندارد و رنگ آن سفید تیره است و چشمانی درشت و سر مه کشیده دارد . العاطر : خوشبو .
- ۴ - الصاغر : کوچک ، خوار ، کسی که به رتبت پست سر فرود آورد و به کوچکی تن دهد .
- ۵ - الكفاح : نبرد ، درگیری . حَفَّ القومُ به و حوالیه : آن قوم گرد آن بر آمدند .
- ۶ - الظماء (جمع الظمآن و الظمأى) : تشنه . ظماء الجياد : یعنی ، گردنهای آنها کم گوشت و باریک است . در این بیت " ظماء " خبر است برای مبتدای محذوف " هم " . الرواء (جمع ریمان و ریمان) : سیر آب . ثَقَّفَ الرَّمَحَ : نیزه را به ثقاف راست کرد ، و " ثقاف " چیزی است که نیزه را بدان راست کنند ؛ بنابراین این مثقف ؛ یعنی ، نیزه راست شده . الباتر : شمشیر بران .

كُـمَـاءٌ تَلَقَّبَ أَرْمَاحُهُمْ بِرَضَاعَةِ الْكَسْبِ السَّوَاغِرِ^۱
 وَ تُسَمَّى سَيُوفُهُمُ الْمَاضِيَاتِ لَدَى الرَّوْعِ بِالْأَجْلِ الْحَاضِرِ^۲
 فَإِنْ سَدَّدُوا السُّمْرَ حَكُّوا السَّمَاءَ وَ سَدُّوا الْفَضَاءَ عَلَى الطَّائِرِ^۳
 وَإِنْ أَجْرُوا الْخَيْلَ فَالضَّافِنَاتُ تَسْعُومُ بِبَحْرِ دَمٍ زَاخِرِ^۴
 فَثَمَّةٌ طَعْنُ قَنَا لَا تُقِيلُ أَسِنَّتُهَا عَشْرَةَ السَّغَادِرِ^۵
 وَ ضَرْبٌ يُؤَلَّفُ بَيْنَ النَّفُوسِ وَ بَيْنَ الرَّدَى أُلْفَةَ السَّقَاهِرِ^۶
 أَلَا أَيُّنَ أَنْتَ أَيُّ طَالِبِ الْبِأِ بِمَاضِي الدُّحُولِ وَ بِالْغَابِرِ^۷
 وَ أَيُّنَ الْمُعَدُّ لِمَحْوِ الضَّلَالِ وَ تَجْدِيدِ رَسْمِ الْهُدَى الدَّائِرِ^۸
 وَ نَاشِرِ رَايَةِ دِينِ الْإِلَهِ وَ نَاعِشُ جِدِّ الثَّقَى الْعَاثِرِ^۸
 وَ يَابِنِ الْعُلَى وَرِثُوا كَابِرًا حَمِيدَ الْمَآثِرِ عَنْ كَابِرِ
 وَ مَدْحُهُمْ مَفْخَرُ الْمَادِحِينَ وَ مَنْ ذَكَرَهُمْ شَرَفُ الذَّاكِرِ

- ۱ - الكُـمَـاءُ (جمع الكُمَيِّ) : سرا پا مسلح ، شجاع جرى . وَغَرَ الْيَوْمَ : امروز بسیار گرم شد .
- ۲ - السَّيْفُ الْمَاضِي : شمشیر برّان . الرَّوْعُ : جنگ .
- ۳ - إِنْ سَدَّدُوا السُّمْرَ : اگر نیزه‌های گندمگون را نشانه روند . حَكُّوا السَّمَاءَ : در آسمان خراش ایجاد می‌کنند .
- ۴ - الضَّافِنُ : اسبی که بر روی سه پای خود ایستاد باشد . عَامٌ فِي الْمَاءِ : شنا کرد . زَخَرَ الْبَحْرُ : دریا پر شد .
- ۵ - أَقَالَ عَشْرَتَهُ : از لغزش او در گذشت .
- ۶ - الرَّدَى : هلاکت .
- ۷ - الدُّحُولُ (جمع الدَّحَلِ) : انتقام ، دشمنی . غَابِرٌ : گذشته .
- ۸ - النَّاعِشُ : بلند کننده ، نیرو دهنده .

وَ مَنْ عَاقَدُوا الْحَزْبَ أَنْ لَا تَنَامَ
 تَدَارِكُ بِسَيْفِكَ وَ تَرَاهُدَى
 كَفَى أَسْفَاً أَنْ يَمُرَّ الزَّمَانُ
 وَ أَنْ لَيْسَ أَعْيُنُنَا تَسْتَضِيءُ
 عَلَى أَنْ فِينَا اشْتِيَاقاً إِلَيْكَ
 عَلَيْكَ إِمَامَ الْهُدَى عَزْمًا
 لَكَ اللَّهُ جِلْمُكَ غَرَّ الْبُغَاةِ
 وَ طُولُ انْتِظَارِكَ فَتَّ الْقُلُوبِ
 فَكُمْ يَنْحَتُّ الِهْمُّ أَحْشَاءَ نَا
 وَ كَمْ نُصَبَ عَيْنِكَ يَا ابْنَ النَّبِيِّ
 وَ كَمْ نَحْنُ فِي لَهَوَاتِ الْخُطُوبِ
 عَنِ السَّيْفِ عَنْهُمْ يَدُ الشَّاهِرِ^۱
 فَقَدْ أَمَكَنَّكَ طَلَى الْوَاتِرِ^۲
 وَ لَسْتَ بِسِنَاهِ وَ لَا آمِيسِرِ
 بِمِصْبَاحِ طَلَعَتِكَ الزَّاهِرِ^۳
 كَشَوِّقِ الرَّبِّيِّ لِأَلْحِيَا الْمَاطِرِ^۴
 غَدَا الْبَرِّ يَلْقَى مِنَ الْفَاجِرِ^۵
 فَأَنْسَاهُمْ بَطْشَةَ الْقَادِرِ^۶
 وَ أَغْضَى الْجُفُونَ عَلَى عَائِرِ^۷
 وَ كَمْ تَسْتَطِيلُ يَدُ الْجَائِرِ^۸
 نُسَاطُ بِقَدْرِ الْبَلَاءِ الْفَاتِرِ^۹
 نُنَادِيكَ مِنْ فَمِهَا الْفَاغِرِ^{۱۰}

۱ - شَهْرَ سَيْفَهُ : شمشیر کشید و آن را بر بالای سر حریف بالا برد .

۲ - الْوَاتِرُ : انتقام ، خونخواهی . الطَّلَى : لذت .

۳ - الطَّلَعَةُ : چهره .

۴ - الرَّبِّيُّ : الرَّبْوَةُ ، تپه . الْحِيَا : باران .

۵ - عَزْمًا : گران است آنچه . الْبَرُّ : نیکوکار .

۶ - الْبُغَاةُ (جمع الباغي) : ياغي ، ظالم . الْبَطْشَةُ : حمله و یورش کردن ، سخت گرفتن .

۷ - أَنْغَضَى الْجُفُونَ : پلکها را فرو خوابانید . الْعَائِرُ : درد چشم .

۸ - اسْتَطَالَ : دراز شد .

۹ - نُسَاطُ : تازیانه می خوریم .

۱۰ - الْخُطُوبُ (جمع الخطب) : بدبختی ، پیش آمد سخت و ناگوار . فَعَرَّ قَمَهُ : دهانش را باز کرد .

وَ لَمْ تَكُ مِنَّا عُيُونُ الرَّجَا ءِ بِسَغْيَرِكَ مَعْقُودَةَ النَّظِيرِ
 أَصْبِرًا عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى وَ نَفْحَةِ جَمْرِ الْغَضَا الصَّاعِرِ^۱
 أَصْبِرًا وَ هُدَى تُيُوسِ الضَّلَالِ قَدْ أَمِنْتَ شَفْرَةَ الْجَاذِرِ^۲
 أَصْبِرًا وَ سِرْبُ الْعِدَى وَقِعْ يَسْرُوحُ وَ يَسْغُدُ بِلا ذَاعِرِ^۳
 نَسْرَى سَيْفِ أَوْلِيهِمْ مُتَنَضِّي عَلَى هَامِنَا بِيَدِ الْآخِرِ^۴
 بِهِ تَعْرُقُ اللَّحْمَ مِنَّا وَ فِيهِ تُشْطِئِي الْعِظَامَ يَدُ الْكَاسِرِ^۵
 وَ فِيهِ يَسُومُونَنَا خُطَّةً بِهَا لَيْسَ يَرْضَى سِوَى الْكَافِرِ^۶
 فَ نَشْكُو إِلَيْهِمْ وَ لَا يَعْطِفُونَ كَشْكَاوَى السَّعْقِيرَةِ لِالْعَاقِرِ^۷
 وَ حِينَ اتَّقَتْ حَلَقَتَا الْبَطَانِ وَ لَمْ نَرِ لِالْبَغْيِ مِنْ زَاجِرِ^۸

- ۱ - الحَزَّ: بریدن . المُدَى (جمع المُدِيَّة) : کارد . النَّفْحَةُ : دمیدن . الغَضَا : درخت شوره گز .
 الصَّاعِر: ضعیف و ذلیل .
- ۲ - التُّيُوس (جمع التُّيس) : جنس نراز بز و آهو و بز کوهی که بر آن یکسال گذشته باشد . جَذْرَهُ : آن را برید ، آن را از بیخ برکنند چنانکه گویی ریشه‌های آن گرفت و بیرون آورد .
- ۳ - السَّرْبُ : گله ، گروه . ذَعْرَهُ : او را ترسانید و بیم داد .
- ۴ - اِنْتَضَى السَّيْفُ : شمشیر را از نیام برکشید . اَلْهَامُ : سر .
- ۵ - عَرَقَ الْعِظْمَ : گوشت را از روی استخوان کند . شَطَّيْهُ : آن را شکافت .
- ۶ - سامه الأمر : آن کار را به او تکلیف کرد . الخُطَّةُ : کار دشوار .
- ۷ - العقير : ستور پی شده . العاقر : پی‌کننده .
- ۸ - البطان : تنگ بالای ستور که زیر شکم ستور قرار می‌گیرد . هنگامی که کار بسیار دشوار می‌شود گفته می‌شود : اِتَّقَتْ حَلَقَتَا الْبَطَانِ .

عَجَبْنَا إِلَيْكَ مِنَ الظَّالِمِينَ عَجِيجَ الْجَمَالِ مِنَ النَّاجِرِ^۱
 و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسوله المصطفى
 و آله أجمعين و لا سيّما الحجّة المنتظر المهدي الإمام الثاني عشر عجل الله تعالى
 فرجه الشريف و جعلنا من أعوانه و أنصاره و شيعته و محبيه ، آمين ربّ العالمين .

۱ - عَجَّ عَجّاً و عَجِيجاً : فرياد بلند برآورد . الجمال و الجمالة (جمع جَمَل) : شتر نر . الناجِر :
 ذبح کننده .

فہرست منابع

فهرست منابع:

- ١- آثار الحجّة يا تاريخ دائرة المعارف حوزة علمية قم ، محمد رازى ، چاپخانه حكمت ، قم ، ١٣٣٢ هـ .
- ٢- آخرين اميد ، داود الهامى ، انتشارات مكتب اسلام ، چاپ اميرالمؤمنين ، قم ، ١٣٧٢ هـ ش .
- ٣- احقاق الحق وازهاق الباطل (با تعليقات آية الله العظمى شهابالدين حسينى مرعشى نجفى) ، قاضى سيد نورالله حسينى شوشترى، انتشارات كتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى ، قم ، ايران .
- ٤- الادب السياسى الملتزم فى الاسلام ، دكتور صادق آئينهوند و دكتور حسن عباس نصرالله ، دارالتعارف للمطبوعات ، بيروت .
- ٥- الادب فى ظل التشيع ، عبدالله نعمه ، دارالتوجيه الإسلامى ، چاپ سوم ، بيروت - كويت ، ١٣٤٠ هـ .
- ٦- اديان و مهدويت ، محمد بهشتى ، چاپخانه بهمن ، ديماء ١٣٦١ .
- ٧- اسباب النزول ، دكتور سيد محمد باقر حجتى ، ايران ، ١٣٦٥ هـ ش .
- ٨- الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المشتشرقين) ، خيرالدين زرکلى ، چاپ سوم .
- ٩- اعيان الشيعة ، سيد محسن امين ، دارالتعارف ، بيروت ، ١٤٠٣ هـ .
- ١٠- الاغانى ، ابوالفرج اصفهانى ، دارصعب ، بيروت .
- ١١- الزام الناصب فى اثبات الحجّة الفائب ، شيخ على يزدى حائرى ، المكتبة الرضويه ، تهران .
- ١٢- الامام المهدي عليه السلام ، على محمد على دخيل ، دارالمرتضى ، چاپ سوم ، بيروت ، لبنان .
- ١٣- الامام المهدي من المهديالى الظهور ، سيد محمد كاظم قزوينى ، مؤسسه الوفاء ، چاپ اول ،

بیروت ، لبنان .

۱۴ - الانوار القدسیة ، علامه شیخ محمد حسین اصفهانی ، مصحح شیخ علی نهاوندی ، مؤسسه معارف اسلامی ، چاپ اول ، قم ، ایران ، ۱۴۱۵ هـ .

۱۵ - ائمتنا ، علی محمد علی دخیل ، دارمکتبه الامام الرضا ، چاپ ششم ، بیروت ۱۴۰۲ هـ .

۱۶ - ایضاح المکتون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون ، اسماعیل پاشا بن محمد امین بن میر سلیم ، دارالفکر ، بیروت ، لبنان ، ۱۴۰۲ هـ .

۱۷ - بحار الانوار ، علامه شیخ محمدباقر مجلسی ، دارالتراث العربی ، بیروت ، لبنان .

۱۸ - برستیغ آرمانها یا ترجمه اعیان الشیعه بخش حضرت مهدی علیه السلام ، علامه سید محسن امین ، مؤسسه انتشارات طور . چاپ اول ، تابستان ۱۳۶۴ .

۱۹ - تاریخ الادب العربی ، دکتر عمر فروخ ، دارالعلم للملایین ، چاپ پنجم ، بیروت ، ۱۹۸۴ م .

۲۰ - تاریخ ادبیات زبان عربی ، حنا الفاخوری ، ترجمه عبدالحمید آیتی ، انتشارات توس .

۲۱ - تحریر الوسیله ، آیه الله العظمی روح الله موسوی خمینی ، مؤسسه مطبوعات دارالعلم ، چاپ دوم ، قم .

۲۲ - ترجمه و شرح نهج البلاغه ، سید علینقی فیض الاسلام .

۲۳ - ترجمه الغدیر ، علامه شیخ عبدالحسین بن احمد امینی ، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی ، چاپ چهارم ، تهران ، ۱۳۶۳ هـ ش .

۲۴ - تذکره الخواص ، علامه سبط ابن جوزی ، مکتبه نینوی الحدیث ، تهران .

۲۵ - تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان ، سید مصلح الدین مهدوی ، چاپخانه ربانی ، چاپ دوم ، اصفهان ، ۱۳۴۸ هـ ش .

۲۶ - تفسیر المنار ، شیخ محمد عبده ، تقریر و تألیف محمدرشید رضا ، دارالمعرفه ، چاپ دوم ، بیروت ، لبنان .

۲۷ - جامع الدروس العربیه ، شیخ مصطفی الغلابینی ، انتشارات ناصر خسرو ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۸۸ هـ .

- ۲۸ - جواهر البلاغه في المعاني و البيان و البديع ، سيداحمد هاشمی ، دارالفکر ، چاپ دوم ، بیروت ، ۱۳۹۸ هـ .
- ۲۹ - جهانگشای عادل ، جمال‌الدین دین‌پرور ، چاپخانه حیدری ، از انتشارات روزبه نشریه شماره ۱۰ . چاپ چهارم ، ۱۳۵۴ .
- ۳۰ - خورشید مغرب ، محمدرضا حکیمی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، چاپخانه سپهر ، تهران ، ۱۳۶۰ هـ ش .
- ۳۱ - دانشمندان عامه و مهدی موعود ، علی دوانی ، چاپخانه حیدری ، تهران ، ۱۳۵۳ هـ ش .
- ۳۲ - در جستجوی قوائم (عج) ، سید مجید پورطباطبائی ، انتشارات آستان مقدس صاحب‌الزمان (عج) ، چاپ اول ، قم ، ۱۳۷۰ ، هـ . ش .
- ۳۳ - الدرر المکنونة فی الامام و الامامة و صفاته الجامعة ، سیدحسن میرجهانی طباطبائی ، مکتبه الصدر ، تهران ، ۱۳۸۸ هـ .
- ۳۴ - دیوان ابی‌الحب ، علامه شیخ محسن ابوالحب ، تحقیق مسلمان هادی طعمه ، چاپ سربی ، نجف ، ۱۳۸۵ هـ .
- ۳۵ - دیوان بینة رحمت در مرثیة قتیل امت ، حاج شیخ جواد تهرانی ، چاپ بوذرجمهری مصطفوی ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۳۵ هـ ش .
- ۳۶ - دیوان میرزا ابی‌الفضل الطهرانی ، تعلیق و تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ، ۱۳۶۹ هـ .
- ۳۷ - دیوان الخاقانی ، علامه شیخ جاسم الخاقانی ، چاپ سوم ، بیروت ، لبنان .
- ۳۸ - دیوان الدر الیتیم و العقد العظیم ، سیدحیدر حلی .
- ۳۹ - دیوان شعراءالحسین ، محمدباقر الأروانی النجفی ، شرکت چاپ توحید، تهران، ۱۳۳۳ هـ ش .
- ۴۰ - دیوان شیخ عبدالغنی الحرالعاملی ، چاپخانه اسلامی ، تهران ۱۴۰۳ هـ .
- ۴۱ - دیوان الغریقی ، سیدعلی بن السید عدمان الغریقی ، چاپخانه سید الشهداء ، قم ، ۱۴۰۴ هـ .
- ۴۲ - دیوان کمپانی ، آیه‌الله شیخ محمدحسین غروی اصفهانی ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، ۱۳۴۳ هـ ش .

- ۴۳- دیوان لوعة الحزین و عبرة المؤمنین فی رثاء النبی و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ، سیدجاسب موسوی جابری ، چاپخانه امیر ، چاپ اول ، قم ، ۱۳۶۴ هـ ش .
- ۴۴- روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات ، میرزا محمدباقر موسوی خوانساری اصفهانی ، تحقیق اسدالله اسماعیلیان ، چاپخانه مهر استوار ، قم ، ۱۳۹۱ هـ .
- ۴۵- الروضة المختارة ، صالح علی الصالح ، انتشارات شریف رضی ، قم ، ۱۴۰۸ هـ .
- ۴۶- ریحانه الادب ، محمدعلی مدرس تبریزی ، انتشارات خیام ، چاپ چهارم ، ۱۳۷۴ هـ .
- ۴۷- السببکة البیضاء فی نسب آل بنی الطباء ، سیدحسن میرجهانی طباطبائی ، چاپ سنگی ، تهران .
- ۴۸- سحر بابل و سجع البابل ، سیدجعفر حلی ، تحقیق محمدحسین آل کاشف الغطاء ، انتشارات شریف رضی ، چاپخانه امیر ، قم ، ۱۳۷۰ هـ ش .
- ۴۹- شرح نهج البلاغه ، عزالدین محمدبن حسین بن ابی الحدید معتزلی ، دارالرشاد الحدیثه .
- ۵۰- شعراء الغری ، علی الخاقانی ، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، قم ، ۱۴۰۸ هـ .
- ۵۱- علم الحدیث و درایة الحدیث ، کاظم مدیر شانہ چی ، دفتر انتشارات اسلامی ، چاپ سوم .
- ۵۲- الغدیر ، علامه عبدالحسین احمد امینی نجفی ، چاپخانه حیدری ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۷۲ هـ .
- ۵۳- فرائد السمطین ، ابراهیم بن محمد بن مؤید بن عبدالله بن علی بن محمد جوینی خراسانی : مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر ، چاپ اول ، بیروت ، ۱۴۰۰ هـ .
- ۵۴- فرهنگ لاروس یا ترجمه کتاب المعجم العربی الحدیث ، دکتر خلیل جرّ ، ترجمه سیدحمید طبیبیان ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، تهران ۱۳۷۰ هـ ش .
- ۵۵- فرهنگ لغات قرآن ، دکتر محمد قریب ، انتشارات بنیاد ، ایران ۱۳۶۶ هـ ش .
- ۵۶- فرهنگ معین ، دکتر محمد معین ، مؤسسه انتشارات امیرکبیر ، تهران ۱۳۷۱ هـ ش .
- ۵۷- فوز اکبر در توسلات به امام منتظر عجل الله تعالی فرجه ، میرزا محمدباقر فقیه ایمانی ، واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت ، چاپ اول ، ۱۳۶۷ هـ .

- ۵۸- کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام ، علی اکبر مهدی پور ، چاپ الهادی ، پاییز ۱۳۷۵ هـ ش .
- ۵۹- کشف الأستار ، حاج میرحسین نوری طبرسی ، چاپخانه خیام ، چاپ سوم ، قم ، ۱۴۰۰ هـ .
- ۶۰- کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون ، علامه مولی مصطفی بن عبدالله قسطنطنی رومی حنفی مشهور به ملاکاتب چلبی و معروف به حاجی خلیفه ، دارالکفر ، بیروت ، ۱۴۰۲ هـ .
- ۶۱- کشف الغمه فی معرفة الائمة ، علامه ابوالحسن علی بن عیسی بن أبی الفتح اربلی ، با ترجمه فارسی آن بنام ترجمه المناقب تألیف علی بن حسین زوارثی ، انتشارات نشر ادب الحوزه ، چاپ دوم .
- ۶۲- کفایة الأثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر ، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی رازی ، انتشارات بیدار ، چاپخانه خیام ، قم ، ۱۴۰۱ هـ .
- ۶۳- لغتنامه دهخدا .
- ۶۴- الکنی و الالقاب ، شیخ عباس قمی ، چاپ چهارم ، انتشارات مکتبه الصدر ، تهران ، ۱۳۹۷ هـ .
- ۶۵- مبادئ العربیة ، رشید الشرتونی ، چاپ یازدهم ، بیروت .
- ۶۶- مجمع البحرین ، شیخ فخرالدین طریحی ، چاپ دوم ، انتشارات کتابفروشی مرتضوی ، تهران ، ۱۳۶۲ هـ ش .
- ۶۷- مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی ، قم ، ایران ، ۱۴۰۳ هـ .
- ۶۸- المعجم المفصل فی الاملاء ، ناصیف یمین ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ۱۴۱۲ هـ .
- ۶۹- المعجم الوسیط ، جمعی از لغویان (دکتر ابراهیم انیس ، دکتر عبدالحلیم منتصر ، عطیه الصوالحی و محمد خلف احمد) ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .
- ۷۰- مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت ، سیدهادی خسروشاهی ، انتشارات اطلاعات ، تهران ، ۱۳۷۴ .
- ۷۱- مطلع الانوار فی ذکر الامام الغائب عن الابصار ، محمدباقر فقیه ایمانی ، چاپخانه سعید ، چاپ اول ، ۱۴۱۲ هـ .
- ۷۲- معارف اسلامی ، زیر نظر ستاد انقلاب فرهنگی ، مؤسسه اطلاعات .

- ۷۳ - معصوم چهاردهم ، جواد فاضل ، چاپخانه علی اکبر علمی ، چاپ دوم ، ۱۳۴۷ هـ ش .
- ۷۴ - منتهی الآمال ، شیخ عباس قمی ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۶۴ هـ ش .
- ۷۵ - موسوعة الامام المهدي ، محمدباقر فقیه ایمانی ، چاپخانه خیام ، قم ، ۱۴۰۱ هـ .
- ۷۶ - موسوعة الصرف والنحو والاعراب ، دکتر امیل بدیع یعقوب ، دارالعلم للملایین ، بیروت ، ۱۹۸۸ م .
- ۷۷ - المنجد فی اللغة و الاعلام ، لويس معلوف ، چاپ بیست و یکم ، بیروت ۱۹۸۶ م .
- ۷۸ - مهراق المدامع و محرک الفجائع فی المراثی اللوابع ، حاج حسن بن عبدالله آل جامع الخطی ، مؤسسه المنار ، چاپ اول ، ۱۴۱۷ هـ .
- ۷۹ - مولود الامام الحجة القائم ، شیخ ابو عزیز الخطی ، المطبعة الحیدریه ، نجف ۱۳۷۴ هـ .
- ۸۰ - المیزان فی تفسیر القرآن ، علامه سید محمد حسین طباطبائی ، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان ، تهران ۱۳۹۳ هـ .
- ۸۱ - نجم القاقب ، میرزا حسین طبرسی نوری ، انتشارات آستان مقدس صاحب الزمان ، چاپخانه صدر ، چاپ دوم ، جمکران ، قم ، ۱۴۱۲ هـ .
- ۸۲ - نشانه های ظهور ، سید علی اصغر سادات مدنی ، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۷۴ هـ ش .
- ۸۳ - نواب الدهور فی علائم الظهور ، سید حسن میرجهانی طباطبائی ، چاپخانه خورشید ، چاپ دوم ، بهار ۱۳۶۹ هـ ش .
- ۸۴ - یکصد پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عج) ، علیرضا رجالی تهرانی ، انتشارات نبوغ ، قم ، پاییز ۱۳۷۶ هـ .
- ۸۵ - ینابیع المودة ، حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی ، دارالکتب العراقیه - کاظمیه ، و مکتبه المحمدی ، چاپ هشتم ، قم ، ایران ، ۱۳۸۵ هـ .

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۷	پیشگفتار
فصل اول: نوید ولایت مهدی (عج) در اندیشه بشری	
۱۷	مهدی موعود (عج) در آثار و اشعار غیرامامیه
۱۸	مهدی موعود (عج) در آثار پیشینیان
۲۳	مهدی موعود (عج) در آثار اهل سنت
۳۳	مهدی موعود (عج) و شعرای عامه
۳۴	۱- ابن ابی الحدید معتزلی
۳۷	۲- محیی الدین عربی
۳۹	۳- ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحة شافعی
۴۱	۴- صدرالدین قونوی
۴۳	۵- شیخ عبدالرحمن بسطامی
۴۴	۶- فضل بن روزبهان
۴۷	۷- یحیی بن سلامة خصکفی
۵۱	۸- محمد بن طولون
۵۲	۹- شیخ عبدالکریم یمانی
۵۳	۱۰- شیخ عامر بن عامر بصری
۵۵	۱۱- عبدالوهاب بدری
۵۷	یادداشت‌های پاورقی‌های فصل اول

فصل دوم: طلوع خورشید ولایت قبل از ولادت

۶۱	مهدی موعود (عج) قبل از ولادت در اشعار عربی
۶۲	مهدی موعود (عج) در اشعار منسوب به امام علی (ع)
۶۶	مهدی موعود (عج) در اشعار منسوب به دیگر امامان شیعه

- مدیحه سرایان امام مهدی (عج) قبل از ولادت ۶۹
- ۱- کمیت بن زید اسدی ۷۱
- ۲- وردین زید اسدی ۷۳
- ۳- زید بن علی بن حسین ۷۵
- یک سند جالب تاریخی ۷۶
- ۴- سید حمیری ۷۷
- ۵- عبدی کوفی ۸۴
- ۶- دعبل بن علی خزاعی ۸۸
- تائیه دعبل ۸۹
- ۷- علی بن ابی عبدالله خوافی ۹۲
- ۸- عبدالله بن ایوب حزیبی ۹۳
- ۹- مصعب بن وهب نوشجانی ۹۵
- ۱۰- اسماعیل بن صالح صیمری ۹۶
- ۱۱- ابو الغوث اسلم بن مهوز منبجی ۹۷
- ۱۲- ابن رومی ۹۹
- یادداشت‌های پاورقی‌های فصل دوم ۱۰۳

فصل سوم: تجلی خورشید ولایت بعد از ولادت

- امام مهدی (عج) بعد از ولادت در اشعار عربی ۱۰۷
- مشاهیری از مدیحه سرایان امام مهدی (عج) بعد از ولادت ۱۱۰
- ۱- شیخ بهائی ۱۱۰
- قصیده وسیلة الفوز و الامان في مدح صاحب الزمان ۱۱۳
- رباعیاتی از شیخ بهائی در مدح صاحب الزمان (عج) ۱۳۲
- ۲- بهاء الدین اربلی ۱۳۹
- ۳- سید حیدر حلی ۱۴۶
- ۴- سید جعفر حلی ۱۵۰

- ۵- میرزا ابوالفضل تهرانی ۱۵۴
- ۶- شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی ۱۶۲
- ۷- محمدباقر فقیه ایمانی ۱۶۹
- سیری در کتاب مطلع الانوار ۱۷۱
- ارجوزة اول : الخصائص المهديه ۱۷۲
- ارجوزة دوم : الهدية المهديه ۱۷۴
- ارجوزة سوم : الدرّة البهية في التسمية المهديه ۱۷۶
- ارجوزة چهارم : فك الرقبه ۱۷۷
- ارجوزة پنجم : التحفة السنية ۱۷۸
- ارجوزة ششم : تحلة المعما ۱۷۹
- ارجوزة هفتم : مطلع الانوار ۱۸۰
- ۸- محمدحسن میرجهانی طباطبائی ۱۸۱
- سیری در کتاب الدرر المكنونة ۱۸۳
- قصیده‌ای در غیبت کبری ۱۸۵
- قصیده‌ای در بیان شمایل آن حضرت ۱۸۷
- ۹- شیخ عبدالغنی الحر ۱۸۹
- سیری در دیوان عبدالغنی الحر ۱۹۰
- ۱۰- هاشمی ۱۹۸
- القصيدة الخامسة عشر رديف الصاد المعجمة في مدح الحجة ۱۹۹
- ۱۱- سیدرضا هندی ۲۰۲
- قصیده بغدادیه ۲۰۳
- قصیده صاحبیه در ردّ بر قصیده بغدادیه ۲۱۰
- ۱۲- کاشف الغطاء ۲۴۲
- قصیده رائیه کاشف الغطاء در ردّ بر قصیده بغدادیه ۲۴۳
- ۱۳- سیدمحسن امین ۲۴۷
- گزیده‌ای از قصیده رائیه علامه سیدمحسن امین در ردّ بر قصیده بغدادیه .. ۲۵۰

۲۵۵	۱۴ - شیخ محمدجواد بلاغی
۲۵۷	قصیده محمدجواد بلاغی در ردّ بر قصیده بغدادیه
۲۶۶	سیری در قصیده رائیه بلاغی
۲۶۸	مقایسه اشعار بعد از ولادت با اشعار قبل از ولادت
۲۷۳	یادداشت‌های پاورقیهای فصل سوم

فصل چهارم: درون‌مایه‌های شعر مهدوی

۲۷۹	موضوعات اشعار
۲۸۰	اصل و نسب حضرت مهدی (ع)
۲۸۲	ولادت حضرت مهدی (ع)
۲۸۳	الف - شرافت نیمه شعبان
۲۸۷	ب - ابزار شادی و سرور
۲۹۱	ج - مدح
۲۹۸	غیبت صغری و نواب اربعه
۲۹۸	ارجوزه سیدحسن میرجهانی در غیبت صغری
۳۰۰	غیبت کبری
۳۰۱	الف - فلسفه غیبت
۳۰۹	ب - فایده امام غایب
۳۱۱	امام واسطه فیض
۳۱۲	خورشید پشت ابر
۳۱۵	ج - نیابت عامه
۳۱۶	د - طول عمر
۳۲۰	اسامی و القاب حضرت مهدی (ع)
۳۲۷	نشانه‌های ظهور
۳۵۵	انتظار
۳۷۳	فهرست منابع